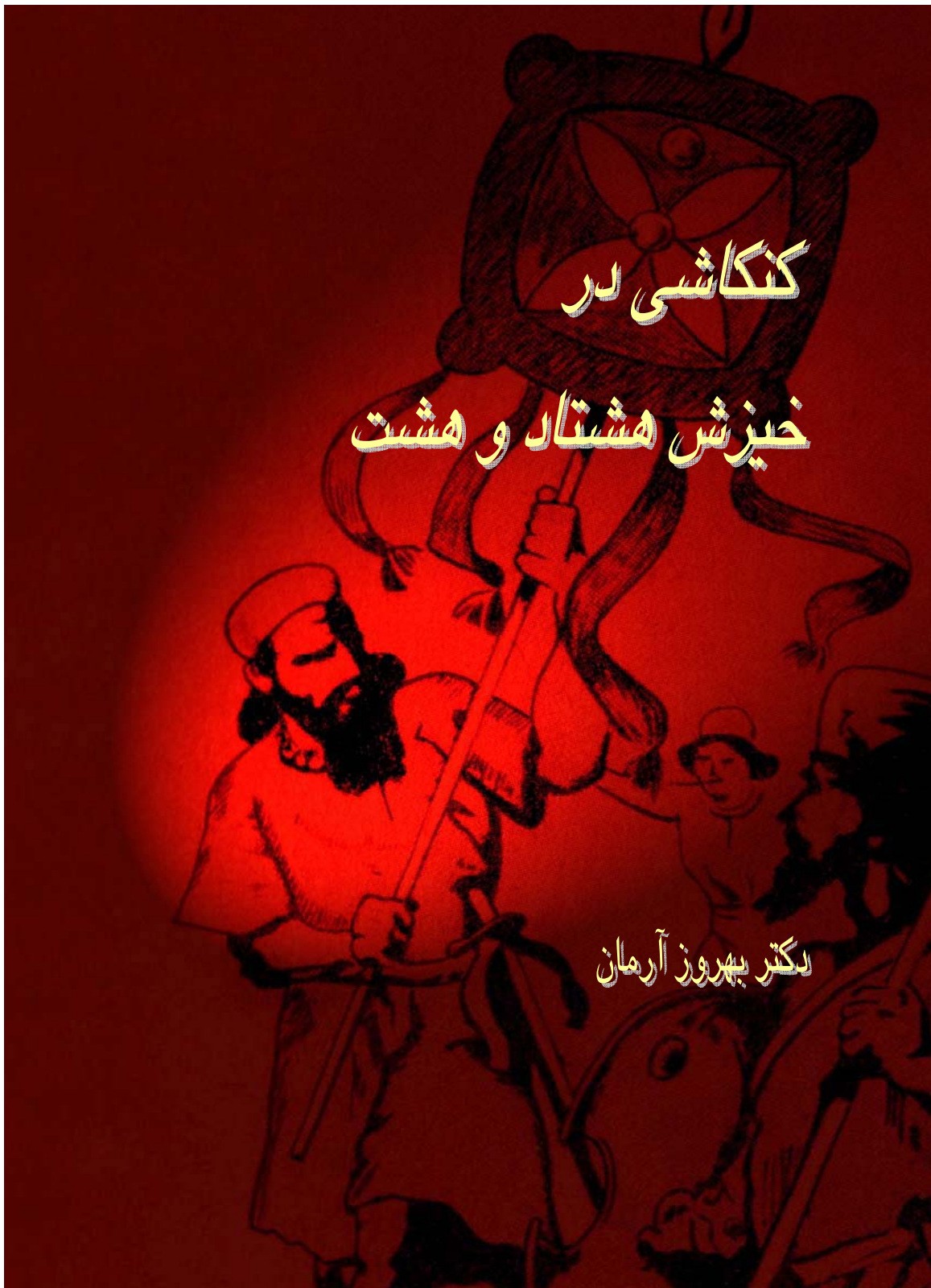


کنگاشی در

خیزش هشتاد و هشت

دکتر بهروز آرمان



کنکاشی در

خیزش هشتاد و هشت

برشی نوین در جامعه‌ی ایران از جهت نظام اجتماعی و نهاد معنوی

"اگر سلطان می توانست در اقصی ایالات کشور خویش با فرامین شفاهی و یا کتبی و بدون این که نیروی نظامی به کار برد، حکام و جانشینان خویش را معین کند و یا تغییر دهد، این پیروزی بزرگی برای اصل سلطنت (یا خلافت) شمرده می شد که بالاتر از آن ممکن نبود... سلطان فقط آنگاه در امور فلان یا بهمان ایالت مداخله می کرد که شکایتی از حاکم به دست او رسیده باشد و یا عصیان و اغتشاشی در آن ایالت وقوع یافته باشد که حاکم از عهده‌ی فرونشاندن آن بر نیاید."^۱

آنچه "بارتولد" تاریخ شناس برجسته‌ی خاور، پیرامون زمامداری خلیفه‌های اسلامی در ایران می نویسد، تنها به گذشته باز نمی گردد. در آن برش، خلیفه‌ها هم چون امروز، از هم‌آوردان بیم داشتند و ناخرسندان را با نیرنگ "به مرگ می سپردند و از راه خویش برمی داشتند". پیوند میان "بالا" و "پایین"، به شونده نبود داد و ستد زاینده، و نیز دشمنی ایرانی‌ها با زمامداران بیگانه سست بود، و با دیوان سالاری ساتراپی-اشرافی ساسانی (با همه‌ی نارسایی هایش)، فاصله‌ی فرسنگی داشت.^۲ برآیند آن، شورش‌های بی گسست و بسیار خونین در پهنه‌ی خلافت بود.

انقلاب بهمن اگر چه در دنباله‌ی انقلاب مشروطه و جنبش ملی شدن نفت برپدید، ولی در روند فرایش خود، گام به گام تلاش برای نوزایی اجتماعی-اقتصادی و چیرگی بر پس مانده‌های سامانه‌ی فئودالی-قرون وسطایی را، با کوشش برای از میان برداشتن یک راهبند بزرگ تاریخی، همانا اشرافیت توانمند و ریشه دار روحانی-بازاری، درهم آمیخت. روشن ترین نمای این درآمیزی را - که شوربختانه از سوی پاره‌ای از فرهیختگان مان نادرست ارزیابی شد - می توان در شعار "استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی" (یا جمهوری "نااسلامی-ناولایی")، و دشمنی آشکار با "خلافت نوین" درجست. به دگرگفت، نوزایی^۱ بالنده در ایران یا "آغاز عصر خرد" - به گفته‌ی ویل دورانت^۲ - خواسته یا ناخواسته، با "خردگرایی" یا راسیونالیسم کهنسال ایرانی، کمابیش درپیوسته است. بنابراین، خیزش هشتاد و هشت اگر که بژرفد و بابک وار سرافرازد (همانا با نشان گرفتن زراندوزان و تکاگران یا انحصارگران بزرگ کاتوزی-بازاری، یاران سپاهی-مالی-مونتازی آنان، و نیز همداستانان نهان یا ناهان برون و درون مرزی شان)، و در پی آن، باورهای پوسیده‌ی سده‌های میانه را که در گستراندن شان استعمارگران نفت خوار بهرا و سهم سترگ داشته اند، به زباله دان تاریخ بفرستد، می تواند پس از سده‌ها برشی نوین در "جامعه‌ی ایران از جهت نظام اجتماعی و نهاد معنوی"^۳ را نیز بیاغازد.^۴

^۱ رنسانس اروپا نیز برای «گذر» از کلیسای کاتولیک، در «آغاز» به راسیونالیسم یونانی-رومی فروناوید و از آن یاری ستاند.

^۲ این بریده را که در پیوند است با پایانیدن دودمان ساسانی و آغازیدن خلافت اموی، از کتاب «جهان بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران» به ارمغان گرفته ایم.

کنکاشی در
خیزش هشتاد و هشت
دکتر بهروز آرمان



ABGIN PUBLISHING

GERMANY

YEAR 2010 + 2018

KHIZESHE 88

SOCIAL AND ECONOMIC RESEARCH

BEHROOZ ARMAN

ISBN: 978-3-9812071-7-0

انتشارات آبگین

شماره ثبت انتشارات آبگین در آلمان ۱۶ P ۰۲-۶۵۳-۱۶۰-۰۹

شماره شابک: ۰-۷-۹۸۱۲۰۷۱-۳-۹۷۸

خیزش هشتاد و هشت

پژوهش اجتماعی-اقتصادی

بهر روز آرمان

چاپ یکم در آلمان فدرال

سال ۲۰۱۰ میلادی

سال ۱۳۸۸ خورشیدی

چاپ دوم در آلمان فدرال با ویرایش نوین و پاره ای افزوده ها

سال ۲۰۱۸ میلادی

سال ۱۳۹۷ خورشیدی

کلیه حقوق چاپ محفوظ و متعلق به نویسنده است

www.b-arman.com

info@b-arman.com

خیزابِ سیم‌گونِ رها از همه سکون!

دریایِ مهرجو!

بر یال‌هایِ تفته و بارآورت که سال‌ها

هم رازِ ساحل‌اند،

بیهوده

شلاق می‌زنند.

در آسمانِ تو

چندی ست

آماس کرده ابر

باران کشیده چتر.

آویزهایِ شادِ نگهبانِ باغ و داد

در دشت و کوه و تنگ

با تشنه هم دم‌اند

در خونِ خسته‌اند،

دیگر گریزپای

کرنایِ مرگِ سوگ

بر بال‌هایِ رخس

پرواز می‌دهند.

خیزابِ سبزخو!

دریایِ داد جو!

خوش آمدی به خویش.

چکامه‌یی از دفتر "سه نسل"، ب. آرمان

فهرست

| | |
|----|--|
| ۱۵ | چند یادداشت |
| ۳۱ | پیش گفتار |
| ۳۵ | پیوست گفتار |
| ۴۳ | بخش یکم: آرایش نیروها و کشاکش های در میان |
| ۴۵ | خامی های تهرانیان |
| ۴۹ | بازگشت به رویکردهای انقلاب مشروطه |
| ۵۱ | جنبشی پیشگام |
| ۵۴ | بزنگاه درونی و برونی |
| ۵۷ | نگاهی به آرایش نیروها |
| ۶۱ | کشاکش های انتخاباتی و نابسامانی دسته بندی ها |
| ۶۴ | لایه های میانی به میدان می آیند |
| ۶۷ | دولت سایه ی توده ها و واکنش بالایی ها |
| ۷۱ | بدکوشان |
| ۷۴ | کهنه دارایان و نو دارایان رویاروی هم |
| ۷۵ | دو مدل بازرگانی |
| ۷۹ | سهم خواهی بر سر رانت نفت |
| ۸۴ | بخت آزمایی خونین انتخاباتی |
| ۹۰ | مبادا به نام اصلاحات دشمنان را پیروز گردانیم |
| ۹۳ | خواری و زاری تا کی |

- ۹۶ افشاگری های اقتصادی و پیامدهای آن در انتخابات
- ۱۰۰ بنگاه داران زور
- ۱۰۳ چشم اندازی تیره تر از پیش
- ۱۰۶ کدخدایان ما
- ۱۱۲ پاسخی به یک شلاق تاریخی
- ۱۱۴ سال هاست ورشکست شده ایم
- ۱۱۷ بهبود مدیریت در چارچوب نظام
- ۱۲۰ اجماع بر سر چه
- ۱۲۳ دولت در دولت های سایه
- ۱۲۶ نقش آفرینان و همراهان نظام
- ۱۲۹ زباله دان ماقبل تاریخ
- ۱۳۱ شلاقی تاریخی
- ۱۳۶ قباله ی مملکت به نام کیست
- ۱۳۸ خویشاوندان تاریخی
- ۱۴۲ رانت های ویژه
- ۱۴۴ زایندهگان دیکتاتوری و فساد
- ۱۴۶ در برابر یک آزمون
- ۱۴۹ اصلاح طلبان و بازخوانی اشتباه
- ۱۵۱ دگردیسی های نوین در موزاییک سیاسی
- ۱۵۴ قباله ی مملکت

- ۱۵۷ بخش دوم: ریشه های بحران و پاره ای چشم اندازها
- ۱۵۹ ولایت مطلقه، ولایت عامه و خیابان های رشک برانگیز ایرانی
- ۱۶۲ در جست و جوی فقیه جامع الشرایط
- ۱۶۳ ولایت عامه راه برون رفت
- ۱۶۵ سیم های مصلحت طلبان به کجا وصل است
- ۱۶۸ عملگرایان نظام
- ۱۷۲ آزموده را آزمودن نارواست
- ۱۷۴ آینده سازان
- ۱۷۸ خیابان هایی رشک برانگیز
- ۱۸۳ افروزه ای بر فراز گفتمان های خواستگرا
- ۱۸۶ کودتای بیست و هشت مردادی سال شصت و هشت چرا و چگونه
پدیدار شد
- ۱۸۹ ستون های نگاهدار نظام
- ۱۹۳ پایگاه های خلافت نفتی
- ۱۹۶ بحران نخستین
- ۱۹۹ پایان کوتاگاه حزب گرایی خط امامی ها
- ۲۰۲ تیول داری ولایی
- ۲۰۶ کیست که نداند
- ۲۰۹ چرا بخشی از جنبش اصلاحات به خیزش پیوست و ساختارشکن شد
- ۲۱۱ مهره ها چگونه چیده شدند

- ۲۱۵ شوخی بزرگ دوران اصلاحات
- ۲۱۷ شیپور آماده باش
- ۲۲۰ ساختارشکنان را سر می کوبند
- ۲۲۳ چهار سنگر که توان گشود
- ۲۲۵ پاره ای نارسایی ها
- ۲۲۷ نیروهای بنیادگرا در موزاییک نوین سیاسی
- ۲۳۰ چهار سنگر سترگ
- ۲۳۲ نگاهی به بازاریان و رویکردهای احتمالی آنان
- ۲۳۵ راهکار حافظان نظام بسیار ساده است
- ۲۳۹ چندان که آفتاب تیغ برکشد
- ۲۴۲ بهمنی که دوباره می آید
- ۲۴۴ سامانه ی اسلامی خلفای تازه می زاید
- ۲۴۶ نبرد برای در دست گرفتن گلوگاه ها
- ۲۵۱ بازتاب سیاست بنیادگرایان
- ۲۵۵ پایینی ها از بالایی ها می جدایند
- ۲۵۷ کم باوری یا بی باوری توده ها
- ۲۵۹ اپوزیسیون و دشواری های راه
- ۲۶۵ توده ها می تازند
- ۲۶۸ از سنگلاخ ترین گذرگاه های تاریخی
- ۲۷۱ پاره ای نشانه گیری ها

- ۲۷۲ راهبندی بزرگ در گذار نهادهای نوین و بالنده
- ۲۷۷ بحران ژرف تر می شود
- ۲۸۰ انقلاب فرانسه و اصلاحات نادری
- ۲۸۳ از خمینی مشکل گشا تا خامنه ای نفت گشا
- ۲۸۸ گذرگاهی سنگستانی
- ۲۹۹ بخش سوم: پاره ای سندها، بیانیه ها و ارزیابی ها
- ۳۰۱ گفتمان مطالبه محور بیانیه یکم
- ۳۱۱ گفتمان مطالبه محور بیانیه دوم
- ۳۱۸ به پیشگاه ملت ایران
- ۳۲۴ صدور فرمان خامنه ای دایر بر اصلاح اصل ۴۴ قانون اساسی
- ۳۲۷ اصل ۴۴ و ۴۵ قانون اساسی چه می گوید
- ۳۲۸ حوزویان و دانشگاهیان
- ۳۷۰ مسئولیت وضعیت نابسامان کشور به عهده ی شماست
- ۳۸۹ برای چیرگی بر اقتصاد تک محصولی-نفتی
- ۳۹۹ از کتاب های نویسنده
- ۴۰۱ سرچشمه ها

چند یادداشت

پیرامون شیوه ی نگارش کتاب^۱

یادداشت یکم:

واژه های آمیزده یا مرکب چون "دستآورد" و "آزادی خواه" را دانسته، گاه پیوسته و گاه گسسته نویسیده ایم، چرا که شماری از آنان در نوشته ها این گون جافتاده اند. با این همه می توان در نگارش آنان نیز روشی یکسان برگزید. در کنارها و زیرنویس ها، مانند واژه ها را آورده ایم تا بتوان آسانترشان دریافت. از پیشوندها، پیشواژه ها، پسوندها^۲ و نیز پسواژه ها نه در یک معنا، بلکه در چند معنای جافتاده در زبان امروزه، سودستاده ایم.^۳ در گزینش کارهاواژه و واژه ها به فشردگی و رسایی و نیز امکان جاناندازی آنان ویژنگریسته ایم.^۴ بدین روی، از کاربردن شماری کارواژه ها و واژه های درست اما ناآشنا برای خوانندگان کنونی کم و بیش پرهیزیده

^۱ در زمینه ی کارواژه ها در زبان فارسی کتابی از سوی نویسنده رو به نگارش است.
^۲ پسوند را «مزید موخر» یا افزوده ی پسین نیز خوانده اند، که اکنون کمابیش ورافتاده است. در فرهنگ های فارسی مزید را «افزون کرده شده» (و نه افزوده)، و موخر را «خلاف مقدم» (و نه پسین) هم نوشته اند.

^۳ برای نمونه، پسوند «وار» برای چگونگی و دارندگی و مانندگی و چندبارگی در زبان فارسی جافتاده و برای خواننده و شنونده تا اندازه ای رسا شده است، بدین روی آنان را در این معناها کاربرده ایم. هستند پژوهشگرانی که در این پهنه و دیگر زمینه های واژه سازی، دگرمی اندیشند: «این قاعده ای است، هر واژه (با پیشوند و پیشواژه و پسوند و پسواژه، یا بدون آن) برای یک معنی و هر معنایی برای یک واژه». این هنجاره یا «قاعده» را می توان بیشتر در زبان دانشورانه - و اندکی کمتر در زبان نادانشورانه - کاربرد، تا دریافتن دانش-واژه ها آسان تر گردد: برای نمونه سامانیدن واژه هایی چون واقعی و حقیقی و درست و راست و دگره، که حتی در نوشته های امروزی اجتماعی-اقتصادی-فلسفی نیز، «هرج و مرج» گونه می آیند.

^۴ نگرش ویژه داشته ایم، یا ویژنگریسته ایم (ویز از ویزیدن: «بیامیزد و بکوبد و بویزد»)

ایم. آزمون های آینده خواهد آشکاراند که تا کدام کرانه ها می توان برای "رستاخیز" در بافتار زبانی و "مرزبندی" در دستور زبانی^۱ - همانا دگرگونی هایی ناگزیر و بنیادی برای امروزاندن^۲ دری یا فارسی - ره نوردید. در هر دوی این پهنه ها، پایواژه ها یا مصدرها جایگاهی دارند بسا برجسته و دراندازنده.

نمونه ای از نوپایواژه ها:

سامانیدن و ساماناندن چون جنگیدن و جنگاندن (یا خوردن و خوراندن)
 درخت های کنار خیابان ها می سامانند (نظم یا سامان می دارند)
 می بایست درخت های خیابان را ساماناند (نظم یا سامان داد)
 نمونه هایی از فشردنویسی ها:

آیا می توان آن را بررسید (بررسی کرد یا مورد بررسی قرار داد)

آیا می توان آن را ارزیابید (ارزیابی کرد یا مورد ارزیابی قرار داد)

باید این پدیده را درشکافت یا درون شکافت (از درون شکاف داد)

این دیدگاه پذیرفتنی است (مورد قبول است)

این دیدگاه پذیرفتنی نیست (مورد قبول واقع نیست)

آن کار انجامیدنی است (قابل اجرا است)

آن کار نانجامیدنی است (غیرقابل اجرا است)

^۱ دز زبان ما چون همه ی زبان های پیشرفته ی جهان، بجا و بایسته است که تنها یک دسنور زبان روان باشد. در زبان دودبیره ی کنونی، همزمان دو دستور زبان دری و عربی کارآیند. بدین روی نه تنها تک-واژه های سودمند و نیازیده، بلکه انبوه-واژه های ناآشنا و نانپاریده به زبان افزوده می شوند. دبیره ی کنونی و روان در باختر آسیا، دبیره ای میرا و "قرون وسطایی" است و با کنار راندن همه سویه ی کاتوزیان و همتایان بنیادگرای شان از نهادهای آموزشی-دیوانی-دادگستری، به گمان بسیار به تاریخ خواهد پیوست. یکی از برجسته ترین شیوه ها برای دستیابی به "مرزبندی" در زبان دری، که فرهیختگانی چون احسان طبری و احمد کسروی نیز بر بایستگی آن پای فشرده اند، از دیدگاه نگارنده بهره گیری روشمندانانه و پیگیرانه از زبان "یک دبیره" یا "یک دستورزبانی" است. از این راه می توان تک-واژه های سودمند و نیازیده ی بیگانه را "خودی" یا "دری" ساخت و از آنان بهره گرفت: چون بلعیدن و بلعیده و بلعش و دگره، به جای انبوه-واژه های نظم و انتظام و منظم و دگره.

^۲ روزآمد یا به-روز ساختن (امروزیدن و امروزاندن برابر روزآمد شدن و روزآمد ساختن)

یادداشت دوم:

بیشترین نواژه های این کتاب را "روشنمن—دانه" و با آغازیدن از پایواژه ها یا مصدرها برگرفته ایم. در این زمینه نمونه ای می آوریم از نوپایواژه ی "سامانیدن":

| | | |
|--|--------------------------------------|--------------|
| سامانیدن - بسامان شدن | مصدر ساختگی | منظم شدن |
| ساماناندن - سامان دادن | مصدر ساختگی | منظم کردن |
| سامانیدن - سامان داشتن | مصدر ساختگی | نظم داشتن |
| ساماناندن - سامان دادن | مصدر ساختگی | نظم دادن |
| سامانیدن - سامانه داشتن | مصدر ساختگی | نظام داشتن |
| ساماناندن - سامانه دادن | مصدر ساختگی | نظم دادن |
| سامانیدن - سامانش داشتن | مصدر ساختگی | انتظام داشتن |
| ساماناندن - سامانش دادن | مصدر ساختگی | انتظام دادن |
| سامانه | system | نظام |
| سامان | | نظم |
| ناسامان - بی سامان | | بی نظم |
| سامانیده - بسامان | | منظم |
| سامانش | | انتظام |
| سامانیدنی - سامان پذیر | | قابل انتظام |
| سامانیدنی - سامان پذیر | | نظم پذیر |
| ناسامانیدنی - سامان ناپذیر | | نظم ناپذیر |
| سامانیدنی - سامانه پذیر | | نظام پذیر |
| ناسامانیدنی - سامانه ناپذیر | | نظام ناپذیر |
| سامانمند - سامانه‌مند | orderly; systematized; in good order | نظام‌مند |
| سامانمندی - سامانه‌مندی | | نظام‌مندی |
| سامانندگی - سامان دهی - سامان بندی | systematization | نظم دهی |
| ساماننده - سامانگر - سامان پرداز - سامان دهنده | | نظم پرداز |
| ساماننده - سامانگر - سامان پرداز - سامان دهنده | | منظم کننده |
| ساماننده - سامانگر - سامان پرداز - سامان دهنده | | نظم دهنده |
| ساماننده - سامانگر - سامانه پرداز - سامانه دهنده | | نظام دهنده |
| ساماننده - سامانگر - سامانشگر - سامانش دهنده | | انتظام دهنده |

در این روشِ واژه سازی، برای نمونه پذیرفتن را با قبول کردن، درپذیرفتن را با اعتراف کردن، و پذیرفتن را با ضمانت گشتن برابر نهاده ایم، و جداییها یا جداشده هایی برای قبول و اعتراف و ضمانت و دگره، از آنان برستانده ایم (مانند پاییدن و پایاییدن برابر ثبات داشتن و ثبات دادن با جداییهای آنان: پایید یا تثبیت، پایا یا ثابت، پاییدگی یا ثبات، ناپاییدگی یا بی ثباتی، پایاید یا اثبات). همین شیوه را درباره ی واژه های درآمده به زبان کنونی کارگرفته ایم. بدین گونه چالشیدن و چالشاندن برگرفته از واژه ی ترکی چالش - چون فهمیدن و فهماندن - برابر با چالش کردن یا زد و خورد کردن و به چالش کشاندن یا به زد و خورد کشاندن آمده اند. بسیاری از تک-واژه های آشنا و رسا از همسایگان و خویشاوندانمان در باختر آسیا را نیز از این راه می توان، و از دیدگاه نویسنده می بایست، به زبان دری کنونی «روشمندان» و «مرزمنده» افزود.

یادداشت سوم:

به باژگون دیدگاه شماری از پژوهندگان زبان دری درباره ی پرهیزیدن از کارواژه های دوریشه ای (چون انباشتن و انباریدن یا گفتن و گویدن)، ما بهره برداری از آنان را بجا و درست می دانیم، نه تنها برای ساختن نوواژه های بیشتر، بلکه برای آفریدن نوشته های رنگین تر. بویژه سرودارها و نوشتارهای^۱ آهنگین و قافیه-مند نیازمندند به این انبان-واژه های همگون اما ناهموزن.

^۱ در این کتاب کتبی و شفاهی را نویسه ای و گویه ای، و نثری و شعری را نوشتاری و سروداری خوانده ایم.

یادداشت چهارم:

برای فشردنویسی و آسان گویی، در گزینش نواژه ها در آغاز به افزودن پیشوندها و پسوندها رو آورده ایم، و «سپس» به پیشواژه ها و پسواژه ها. نمونه ها و آزمون‌هایی در این زمینه: آزادمندانه برابر آزادی خواهانه (دمکراتیک)، دادورانه برابر دادجویانه (عادلانه)، زوروری برابر زورگویی، ریاواری برابر ریاکاری، تکاگری برابر انحصارگرایی، تکابنگاه برابر انحصار، فرابنگاه برابر شرکت فراملی و دگره.

یادداشت پنجم:

در چاپ دوم کتاب کوشیده ایم از کارواژه های (فعل های) چندبخشی، که فراوان در زبان کنونی (دری، درباری، تاجیکی، پارسی، فارسی) و زبان های خویشاوند آن در چندین سده ی گذشته فراگسترده، کمی بپرهیزیم. همکاری های روزافزون منطقه ای و داد و ستدهای فزاینده ی فرهنگی در باختر آسیا، همپا با دگردهایی های اقتصادی-اجتماعی در برش گذار از پیوندارهای کهن فئودالی به پیوستارهای نوین، «نوزایی» در زبان های محلی را ناگزیر می سازد. این امر بویژه از این دیدگاه برمی جهد، که از سوی زمامداران دست نشانده ی منطقه، کوشش هایی دیده می شود برای جااندازی زیرکانه ی زبان انگلیسی به عنوان زبان دولتی-دانشگاهی و کشوری-منطقه ای (کمابیش چون هندوستان و پاکستان و فیلیپین و اندونزی در برش چیرگی استعمار).

برای جلوگیری از این کار، بدین گروه از کارشناسان در باختر آسیا می نیازیم^۱: آنانی که چون همتایانشان «در سده های نخستین تسلط اسلام برای تنظیم و تنسيق لغت، صرف و نحو، و ادب زبان عربی به آن کوشش های

^۱ نیاز داریم (نیازیدن و نیازاندن)

ارجمند و پرثمر برخاستند و زبان عربی را به اوج شگرفی در دوران خویش رساندند ... (و) اینک برای پرورش زبان مادری خویش اگر برایشان میدان و وسایل کار و رهنمود درست و اسلوب علمی و نقشه دورنمایی آماده باشد، مسلماً نبوغی کمتر از پارینه^۷ نخواهند داشت.

از آن جا که زبان شمار چشمگیری از مردم باختر آسیا دری است، و این زبان پس از زبان پهلوی و عربی زبان گسترده ی دیوانی در این پهنه، از جمله در میان عثمانیان و صفویان و مغولان هند بوده - و این خود «برآیندی بود از همبستگی بازارهای باختر آسیا» با همه ی کشاکش ها - نگرش ویژه بدین زبان و کوشش برای برابرسازی آن با دگردیسی های اقتصادی-اجتماعی-فرهنگی بایسته است. در زبان های پیشرفته ی امروزین، کارواژه ها که از پایه های برجسته ی زبان شمرده می شوند، بیشتر یک بخشی و ساده اند. در زبان ما نیز می توان آنان را آسانید، و بدین گونه زمینه را برای رویش نوواژه های فشرده و ساده اما پربار، هموارید. برای نمونه «ارزیابی کردن» (analyse or analyze انگلیسی، analyser فرانسه analysieren or untersuchen آلمانی) آمیزه ایست از «س-ه کارواژه!!!»: ارزییدن و یابیدن و کردن. برای آسانیدن آن می شود دو راه برگزید: برارزیدن (همسان با برسیدن، و برگرفته ی آن بررسی) و ارزیابیدن. ما در این کتاب «ارزیابیدن» را برگزیده ایم، چرا که گمانیده ایم می توان آن را «ساده تر» فراگسترد (در چاپ دوم کتاب، فعل را کارواژه نامیده ایم و مصدر را پایواژه^۱).

^۱ این دو واژه را، بنا بر واکنش شماری از دست اندرکاران به برابرهای پیشنهادی "واژه-کار" و "پایه-کار" به جای فعل و مصدر، در این کتاب دگرانده ایم.

یادداشت ششم:

برای نمایاندن امکان ها در ساختن آمیزه ها و افزوده ها از کارواژه های یک-بخشی نافراگذارده و فراگذارده (نامتعدی و متعدی)، نمونه ای می آوریم: گزیدن (انتخاب کردن) و گزیناندن (انتصاب کردن).

برگرفته از گزیدن

نمونه هایی از گروه نخست: برگزیدن، بازگزیدن، درگزیدن، فراگزیدن، فرازگزیدن، فروگزیدن، واگزیدن، ورگزیدن، برون گزیدن، درون گزیدن، پس گزیدن، پیش گزیدن، بس گزیدن، بیش گزیدن، دورگزیدن، دیرگزیدن، زودگزیدن، روگزیدن، زیرگزیدن، ناگزیدن

نمونه هایی از گروه دوم: آسان گزیدن، دشوار گزیدن، تک گزیدن، تهی گزیدن، جدا گزیدن، خرد گزیدن، هیچ گزیدن، هرگز گزیدن، پی گزیدن، پا گزیدن، چشم گزیدن، دست گزیدن، خون گزیدن، دل گزیدن، سرگزیدن، برباد گزیدن، چند گزیدن، چون گزیدن، چه گزیدن، کس گزیدن، همان گزیدن، هیچیک گزیدن، نیمه گزیدن، یگانه گزیدن، تاگزیدن، تک گزیدن

نمونه هایی از گروه سوم: گزید، گزیده، گزیدگی، گزیدمان، گزیدمانی، گزیدی، گزیدنی، گزیدار، گزیداری، گزیدگاه، گزیدگاهی / گزین، گزینی، گزینش، گزینشی، گزینشگاه، گزینه، گزینا، گزینایی، گزینان، گزینانی

برگرفته از گزیناندن

نمونه هایی از گروه نخست: برگزیناندن، درگزیناندن، فراگزیناندن، فرازگزیناندن، و ... (هم چون بالا)

نمونه هایی از گروه دوم: آسان گزیناندن، دشوار گزیناندن، تک گزیناندن، تهی گزیناندن و ... (هم چون بالا)

نمونه هایی از گروه سوم: گزیناند، گزینانده و ... (هم چون بالا)

چرا می بایست از چنین انباشته های پرباری از واژه ها و کارواژه ها بیش و کم درگذشت (صرف نظر کرد) و با آسان گیری، به کارواژه های دوبخشی و چندبخشی کم زا یا نازا رو آورد. در کمتر زبانی این توانایی های چندین گانه ی واژه سازی دسترس است.

یادداشت هفتم:

به منظور برتاباندن دشواری ها در کارواژه ها (فعل ها)، نوشته ای برمی گزینیم از زبان انگلیسی با برگردان روزمره آن به زبان فارسی:

This organisation „send“ voluntary helpers to areas in Africa to “start” schools, “educate” women, “train” people in professional skills, “help“ them to “re-build” their villages after war, “teach” people about HIV, or “give” medical help.

در نوشته ی بالا هفت کارواژه ی یک-بخشی، و یک کارواژه ی یک-بخشی پیشوندی به کار آمده است. بنگریم به برگردان روزمره آن:

این سازمان داوطلبان کمک دهنده را به سرزمین هایی در افریقا «فرستاد» تا آموزشگاه ها را «باز کنند»، زنان را «درس دهند»، به کارآموزی مردم در پیشه های کارشناسی «مشغول شوند» تا روستاهایشان را پس از جنگ «بازسازی کنند»، مردم را پیرامون ایدز «آموزش دهند»، یا به آنان کمک های دارویی «برسانند».

برگردان کنونی آن دارای تنه — دو کارواژه ی یک-بخشی (فرستادن و رساندن) است و پنج کارواژه ی دوبخشی (باز کردن و درس دادن و مشغول شدن و بازسازی کردن و آموزش دادن). اما این گون نیز می توان نگاشت:

این سازمان داوطلبان کمک دهنده را به سرزمین هایی در افریقا «فرستاد» تا آموزشگاه ها را «بگشایند»، زنان را «بیاموزانند»، به کارآموزی مردم در پیشه های کارشناسی «بپردازند» تا روستاهایشان را پس از جنگ «بازسازند»، مردم را پیرامون ایدز «بیاگاهند»، یا به آنان کمک های دارویی «برسانند» (هم چون زبان انگلیسی با هفت کارواژه ی یک-بخشی، و یک کارواژه ی یک-بخشی پیشوندی).

به دیگر سخن، در زبان دری کارواژه های یک-بخشی بی شماری هست که کم به کار می آیند یا به کار نمی آیند. این امر زمینه را فراهم می سازد برای سترونی در ساختن آمیزه ها و افزوده های کارواژه ها، و نیز امر واژه سازی به طور کلی. چرا که در زبان ما کارواژه ها جایگاه بسافرازی دارند در واژه سازی. برای نمونه با «بازساختن» می توان ده هـا ساخت یا ساخت اما با «بازسازی کردن» تنها چند واژه. از همین نمونه اند «گزیدن» یا «انتخاب کردن»، «افزودن» یا «اضافه کردن»، «آمیختن» یا «مخلوط کردن»، «پاریدن» و «دریدن» یا «پاره کردن».

یادداشت هشتم:

نمونه ای «ادبی» از دگرنگاری کارواژه ها (فعل ها) را در زیر می آوریم، که برگردانی است از زبان انگلیسی، برگرفته از پیش درآمد کتاب «کیمیاگر».^۸ نوآوری مهدی اخوان ثالث درچکامه ی «قصه ی شهر سنگستان» نیز گونه ای است از دگرنگاری کارواژه ها، آن هم آهنگین و بسادلنشین: درخشان چشمه پیش چشم من «خوشید»، فروزان آتشم را باد «خاموشید»^۹ کیمیاگر کتابی را که کسی از کاروانیان با خود آورده بود، برگرفت. برگ زنان، داستانی یافت پیرامون نرگس. کیمیاگر، افسانه ی نرگس، جوانی که هر روز به دریایی می خمید تا زیبایی خویش را بنگرد، می شناخت. او چنان

خویش را می شیدایید، که در بامدای به دریا درافتاد و دم فروبست. در جایی که او درافتاد، گلی شکفت که نرگس خوانندش. این اما آنچه نبود که نویسنده، داستان را با آن پایاناند. او گفت، آنگاه که نرگس مُرد، فرشتگان جنگل برتافتند و دریای شیرین پیشین را بازیافتند، دگرگشته از اشک هایی شور.

«چرا می گریی؟» فرشتگان پرسیدند.

«من برای نرگس می گریم» دریا پاسخید.

«آری، جای شگفتی نیست که تو در سوگ نرگس می گریی»، آنان گفتند، «با آنکه ما در جنگل همیشه او را می پاییدیم، اما تنها تو زیبایی او را از نزدیک درمی نگریستی.»

«اما ... آیا زیبا بود نرگس؟» دریا پرسید.

«چه کس بهتر از تو آن را می داند؟» فرشتگان گفتند با شگفتی. «به هر روی، در کران تو بود که او هر روز می خمید تا زیبایی خویش را بنگردا.»

دریا خاموشید چندگاهی. در پایان گفت:

«من برای نرگس می گریم، اما هرگز درنیافتم که نرگس زیباست. من در ژرفای چشمانش، زیبایی خویش را بازمی یافتم.»

آنچه او هیچگاه ندانست آنکه، نرگسی که غرق تماشای دریا بود، هر روز گنج های زیبای ناپیدا و ژرف زندگانی را می کاوید، و نه زیبایی خویش را.

«چه داستان دل انگیزی»، کیمیاگر اندیشید.

زندگی زیباست ای زیباپسند
 زنده اندیشان به زیبایی رسند
 آنچنان زیباست این بی بازگشت
 کز برایش می توان از جان گذشت

دگرنگاری کارواژه ها: خوشید (خوشه کرد)، خاموشید (خاموش شد)، برگرفت (به دست گرفت)، بنگرد (نگاه کند)، می خمید (خم می شد)، خویش را می شیدایید (شیدای خویش بود)، پایاناند (به پایان رساند)، برتافتند (پیدا شدند)، می گریی (گریه می کنی)، پاسخید (پاسخ داد)، می پاییدیم (مراقبت می کردیم)، درمی نگریستی (زیر نظر داشتی)، بازیافتند (دوباره یافتند)، درنیافتم (درک نکردم)، می کاوید (جستجو می کرد)

(در بخش پایانی برگردان، افزوده هایی ادبی از نگارنده گنجانده شده، و نیز سروده ای از هوشنگ ابتهاج «سایه»)

یادداشت نهم:

در زبان دری به واژه سازی از راه فراگذاری کارواژه ها (متعدی نمودن فعل ها) بی مهری شده است. شمار فراوانی از کارواژه ها را می توان - و از دیدگاه نگارنده می بایست - از این گُدار به اندوخته ی زبانی افزود: چه از راه بکارگیری بیشتر کارواژه های جافتاده و ساختن نوکارواژه ها، و چه از راه آمیزه ها و افزوده های آن. از این راه نیز می توان فشرده تر و پربارتر نگاشت: برای نمونه «شکوفاندن» یا «شکفاندن» از «شکفتن» و «شکوفتن» و «شکوفیدن»، به جای «شکوفا ساختن» که آمیزه است از «دو کارواژه» (همانند کارواژه های فراگذارده یا متعدی جافتاده ای چون «رهاندن» از «رهیدن» به جای «آزاد کردن»، یا «پوشاندن» از «پوشیدن» به جای «پوشش دادن»).

یادداشت دهم:

به جای «بجدا و بفرما» در این رشته نوشتارها می توانستیم «جدایی بیانداز و فرمانروایی کن» را نیز برگزینیم، که از آن فروزده ایم (تن زده ایم یا

صرف نظر کرده ایم). چرا که در برابر کارواژه (فعل) یک-بخشی و ساده ی لاتین imperia می بایست فرمانروایی کن را می نشانندیم که آمیزه ایست از «سه کارواژه!!!»: فرمودن و رفتن و کردن. کارواژه ی پهلوی یک-بخشی فرمودن، که فرمان و فرمانروایی و فرمانرانی از آن برتابیده، برابر کمابیش بجایی است برای این واژه ی ساده ی لاتین. جداییدن (لاتین آن divide) و جدا را نیز بر پایه ی ساختار زبان دری، می توان درست انگاشت (جدا و جداییدن مانند جنگ و جنگیدن یا بلع -عربی- و بلعیدن). جدا که واژه ایست پهلوی، به گمان بسیار می بایست برتافته باشد از کارواژه ای از همان زبان یا زبان های خویشاوند آن، که در گذر زمان فرورمده. برآیند این فرورمردگی چیزی نبوده است جز روی آوری «ناچاره» به کارواژه های دوبخشی ای چون جدا کردن، جدا ساختن، جدا نمودن، جدا افکندن، جدا انداختن و دیگرها (غیره). افزوده: به جای «بفرما» شاید بتوان «بفرمان» را نیز برپایه ی نوکارواژه «فرمانیدن» برگزید تا با «فرمودن» به معنای «گفتن بزرگوارانه» اشتباه نشود، اگرچه چندان درست نمی نماید.

یادداشت یازدهم:

در پایان یادداشت ها، دیدگاه دو پژوهشگر تاریخ ایران و آشنا به دشواری های زبان کنونی، و نیز، نمونه هایی از واژه سازی های پیشینیان را دسترس می نهیم، تا انگیزه ای گردد برای ژرف-کاوی های تبارهای امروزه و آینده در همه ی زمینه های زبان، و ویژگیان، در پهنه ی پایواژه ها و کارواژه ها. از احسان طبری: زبان "نقش فراگیر مهمی دارد و در معرفت و فرهنگ ما (و مقوله ی «جامعه»، یعنی جهان زیستمند و ذیشعور و خودآگاه) تاثیر فعال می کند و تنها وسیله ی منفعل تفاهم نیست، بلکه در شکل گیری اندیشه و بینش ما موثر است.^{۱۰} ... زبان پدیده ایست بغرنج و شگرف که نقش قاطع را

در تفاهم و آمیزش افراد جامعه، توارث و انتقال فرهنگ ها، لایه بندی و مجرایابی منطق و تفکر انسانی ایفا می کند و پیدایش شعور و خودآگاهی و مدنیت انسانی بدون آن محال است. زبان پارسی در یک مرحله ی بغرنج گذار و تحول کیفی است. در کشور ما تا آنجا که مشاهده می شود یک سیاست علمی برای اداره ی آگاهانه ی سیر تکاملی زبان و تسریع این سیر در مجاری سالم و ضرور، وجود ندارد. (این زبان) دچار هرج و مرج شگرفی است که ناشی از سیر خود به خودی آنست (و) در عصر ما، عصر انقلاب اجتماعی و علمی و فنی، در صورتی که به خود نجنبد بیش از پیش به افزار ناقصی برای تفکر و بیان بدل می گردد.^{۱۱} ... برخی تصور می کنند صرف و نحو (دستور زبان) عربی و تلفظ فصیح عربی تنها ملاک واقعی برای درست نویسی و درست گویی در مورد واژه های عربی است که در فارسی متداول است و متاسفانه گاه تا شصت-هفتاد درصد زبان ما را در تصرف خود دارد.^{۱۲} ... لبریز شدن زبان از لغات و اصطلاحات بیگانه اعم از عربی و مغولی و ترکی «زائد بر نیاز» از گرایش های منفی رشد زبان (است)^{۱۳} ... ما دورانی از گذار در گزینش معادل ها (در زبان) طی می کنیم و سرانجام باید اصل یکسانی در این گستره عملی شود.^{۱۴} ... کارواژه ها یا فعل عنصر بسیار متحرک و فعال در نسج زبان است و ضعف آن موجب ضعف عمومی ارگانیک زبانی است. متاسفانه وضع در فارسی کنونی چنانست که ذخیره افعال بیسط بسیار محدود است و باید به کمک مصادر معین افعال ترکیبی ساخت. وضع در زبان پهلوی چنین نبود. بسیاری مصادر مرکب امروزی در آن زبان مصادر بسیطی داشت که به کمک پی افزوده ها و سرافزوده ها رنگامیزی فصیح و رسایی به زبان می داد. وضع کارواژه ها حتی در فارسی دری در دوران اوج و رونق آن چنین نبود.^{۱۵} ... اندیشه ی عمده ی شادروان کسروی درباره ی آن که هر زبانی از جهت لغوی باید «مرزی» داشته باشد

و گویندگان بدان زبان که مرزدارانند نباید اجازه دهند که واژه های بیگانه خیل خیل و گروه گروه از سمت باختر، گاه خاور، به عرصه ی زبان رخنه کنند و آن را از استقلال زبانی بیاندازند، اندیشه ی درستی است. ولی کسروی به مقاس وسیع دست به احیا و استعمال لغات پهلوی زد و زبانی تصنعی آفرید^{۱۶} (پیرامون الفبا و خط): تغییر خط علاوه بر تسهیلات عمده ای که در درست خوانی و درست نویسی ایجاد می کند، به تدریج به هرج و مرج موجود در تلفظ کلمات و املاء آن ها و نیز قواعد صرف و نحو خاتمه خواهد داد و به عامل تنظیم کننده ی مهمی در حیات داخلی زبان بدل خواهد شد^{۱۷}." از احمد کسروی: "زبان برای آنست که گوینده به دستیاری آن خواسته های خود را به شنونده بفهماند و این بسته به آنست که گوینده و شنونده هر دو شان کلمه ها و جمله ها را بشناسند که دیگری را نیازی به اندیشه درباره ی آن ها نیفتد ... واژه ها تنها برای نشان دادن معنی هاست. از اینرو زبان باید «مرزدار» باشد که واژه هایش شناخته گردد^{۱۸} ... یک زبان زنده و نیک، توانا باید بود و توانایی با فزونی واژه های (بیگانه) نمی باشد. توانایی یک زبان با آن می باشد که به هنگام نیاز واژه های نوینی از آن پدید توان آورد و هر معنای نوینی را با آن توان فهمانید ... آن همه زبان های اروپا که با همدیگر پیوستگی می دارند، کدام یکی درهای خود را به روی آن دیگری بازگزارده؟ از آنسوی، اگر در نتیجه درآمدن عرب به ایران، فارسی با عربی پیوستگی یافته، عربی نیز (می بایست) با فارسی همین حال پیدا کرده (باشد). پس چه شده که عربی درهای خود را به روی فارسی بازنکرده؟^{۱۹} ... یکی از آکهای (آسیب های) فارسی، فزونی بیجای کارواژه های یاور می باشد زیرا در جاهایی که می توان جداشده آورد و نیازی به کارواژه ی یاور نیست نیز باز با آن می آوردند. مثلا می گویند: ناله کرد، زاری کرد، خنده نمود، درخواست کرد، زندگی کرد، نهان کرد، و هم چنین بسیار مانند این ها، که

باید بگویند نالید، زارید، خندید، درخواست، زیست، نهاد^{۲۰} ... فارسی از میان زبان هایی که ما می شناسیم آماده ترین آن ها برای پذیرفتن سامان و آراستگی می باشد. این است، فارسی (نوین) از آسان ترین زبان ها خواهد بود^{۲۱} ... (پیرامون الفبا و خط): بی گفتگوست که باید الفبای ما دیگر گردد. اگر امروز ما این را بکار نبردیم ... همچنان می ماند و به جایی نمی رسد^{۲۲}.

از ابن سینا (نمونه هایی از واژه سازی های رسا به یاری کارواژه ها): اندریافت از اندریافتن برابر درک، بهره پذیر از بهره پذیرفتن برابر قابل تقسیم، جنبنده از جنبیدن برابر متحرک، جنبایی از جنبیدن برابر حرکت، آرمیده از آرمیدن برابر ساکن، دیداری از دیدن برابر مرئی، نهاد از نهیدن برابر وضع، کنا از کردن برابر فاعل، داشت از داشتن برابر ملک، درنگناک از درنگیدن برابر بطئی، روآبود از روآبودن برابر اجازه، برینش از بریدن برابر قطع، نگرش از نگریستن برابر ملاحظه، روینده از رویدن برابر نامیه، یادداشت از یادداشتن برابر حافظه، بستناکی از بستن برابر انجماد^{۲۳}.

پیش‌گفتار

در کوران خیزش هشتاد و هشت رشته-پژوهش‌هایی از سوی نویسندگان برای بررسی رویدادها و نمایاندن راهکارها دسترس خوانندگان نهاده شد. این کتاب برگرفته است از این رشته-پژوهش‌ها با نگرش به واپسین دگرذیسی‌های اقتصادی-اجتماعی "نظام" ولایی و پیوندارهای^۱ جهانی-منطقه‌ای تا زمان فراپراکنی آن.

در بخش نخست این کتاب به پاره‌ای از ریشه‌های تاریخی "خیزش هشتاد و هشت"، همسانی آن با انقلاب مشروطه، و نقش "پائینی"ها در آن پرداخته‌ایم. سپس روند رویدادها، آرایش نیروهای سیاسی-اجتماعی، و نیز کنش‌ها و واکنش‌های "بالایی‌ها" و "پایینی‌ها" پیش از خیزش را کاویده، و در پی آن، اشکوبه‌ها و لایه‌های اجتماعی، نهادهای پیوسته بدانان، و انگیزه‌های اقتصادی تنش‌های سیاسی را، بررسی کرده‌ایم.^۲ هم‌چنین، به سرمایه‌گذاری‌های پنهان و ناپنهان در انتخابات چشم دوخته، و آشکارگری‌ها و روشنوری‌هایی را به فرتور کشیده‌ایم که به "قفل شدن نظام" در آستانه‌ی انتخابات انجامیدند.

^۱ پیوندار یا پیوستار برابر مناسبات (اجتماعی-اقتصادی)
^۲ بررسی کرده‌ایم (بررسی‌دین و بررساندن)

برای نمایاندن^۱ گوشه هایی از انگیزه های بن بست "نظام"، و نیز رویکردهای سامانه ی "ولایی" برای برون رفت از بحران، به پیش از انتخابات درنگریسته ایم. در این پیوند از یک سو، بخشی از سیاست های استعماری-نواستعماری و بازتاب های آن در ایران، و از دگرسو، پاره ای از نارسایی های نیروهای خواستار دگرگونی را پژوهیده ایم.

در پارید^۲ دوم کتاب به بحران های ساختاری در سامانه ی ولایی پرداخته و در آغاز، بویژه دو دیدگاه "ولایت مطلقه" و "ولایت عامه"، و نیز پل های "تئوریک" و "پراتیک" میان دو نیروی انبازشگر^۳ و شرکت کننده در جنبش، همانا "اصلاح طلب" ها و "پراگماتیست" ها را درنگریسته ایم. همچنین به ریشه های "بحران" فروناویده^۴ و چرایی پیدایی و برآیی دوباره ی نیروهای پارینگرایی^۵، و چگونگی "عبور" شان از نخستین بحران "ولایی ها" و "خط امامی ها" در آغاز انقلاب را پی جسته ایم^۶. انگیزه های بحران دوم سامانه ی "اسلامی"، و بن بست جنبش اصلاحات نیز در این بخش گنشوده شده اند. در میانه ی پارید دوم، با نگرش به پس لرزه های خیزش هشتاد و هشت، آموزه های جنبش اصلاحات، و نیز نماهای "دگرگونی های در پیش" پرداز خورده اند^۷. در این راستا کوشیده ایم به این پرسش بپاسخیم^۸ که چرا "نوزایی" اجتماعی-فرهنگی^۹ در ایران (هم چون جنوب اروپا در واره و

^۱ نمودن یا نماییدن و نمایاندن (نمایان گشتن و نمایان گردانیدن)

^۲ قسمت (پاریدن و پاراندن برابر تقسیم شدن و تقسیم کردن)

^۳ شرکت کننده (انبازش و درانبازش و درانبازی از انبازیدن و درانبازیدن، برابر شرکت کردن)

^۴ نقب زده (فروناویدن و فروناواندن)

^۵ سنتی (پارین گراییدن و پارین گرایاندن)

^۶ پی جویی یا پی یابی یا ریشه یابی کرده ایم (پی جوییدن و پی جویاندن)

^۷ هاشور زده شده اند (پرداز خوردن و پرداز زدن)

^۸ پاسخ دهیم (پاسخیدن و پاسخاندن)

^۹ و تا اندازه ای، در آمیخته با نوزایی اقتصادی-سیاسی (در این زمینه بنگرید به کتاب «ویژگی های زمامداری کلاسیک خاوری-ایرانی» از همین نویسنده، و بویژه نگرش به جایگاه مالکیت های دیوانی، بمانند سنگ پایه ی اقتصادی در زمامداری های پهناور خاوری)

دوران رنسانس^۱) یا به گفته ی ویل دورانت "آغاز عصر خرد"، خواسته یا ناخواسته با "خردگرایی" پرپیشینه ی ایرانیان کمابیش درهم تنیده است. در پایان این پارید، با نگرش به نارسایی های این خیزش، "گفتمان های گرهی" در انقلاب های ملی-دمکراتیک برای چیرگی بر واماندگی تاریخی کشورهای بالنده (رو به رشد) و چگونگی جلوگیری از بازخوانی شکست های پیشین پرداز خورده و آماج های کوتاگاه و درازگاه اجتماعی-اقتصادی جنبش های مردمی نماییده اند.

در بخش سوم کتاب پاره ای از پرونده‌ها (سندها) و ارزیابی ها را، در پیوند با ریشه های ناسامانی در "نظام" ولایی برای شناخت بیشتر خوانندگان دست رسانده ایم.^۲

در پیوست پیش گفتار، فشردارزیابی ای نیز از روند رویدادها در جمهوری "اسلامی" تا خیزش هشتاد و هشت آمده است، با امید بدانکه بتواند در آشکاراندن^۳ ریشه های جنبش یارمند باشد.

در چاپ دوم کتاب پانویس های پرشماری آورده ایم تا خوانندگان به کمک آنان رشته-پژوهش های نگاشته شده در کوران خیزش هشتاد و هشت را بهتر دریابند. خواندن این پانویس ها را به نازک نگران و کُنج کاوان پیش می نهیم.^۴

ب. آ. آلمان ۲۰۱۸

^۱ دگردیسی در سامانه ی اجتماعی و نهاد معنوی جنوب اروپا، بویژه در فلورانس و در پیکر بورژوازی نوین مالی-بازرگانی-تولیدی و «خاندان صراف» و بسیار دارای «مدیچی» (همانا «بالایی ها») خودنمود، و با کاستن از توان نهادهای فنودالی-پرستشگاهی، رنسانس و «خردگرایی» اروپا را بنانهاد. در ایران آغاز سده ی بیست و یک میلادی اما، «خردگرایی» آمیخته با دادخواهی، از «پایینی» ها و بویژه کارگران و مزدبگیران و رنجبران نیرو می ستاند، و بنابراین نه تنها نهادهای پرستشگاهی، بلکه سامانه ی سرمایه داری را نیز می چالشاند.

^۲ در دسترس نهاده ایم (دست رسیدن و دست رساندن)

^۳ آشکار گردانیدن (آشکاریدن و آشکاراندن)

^۴ پیشنهاد می کنیم (پیش نهیدن و پیش نهاندن)

روند شتابان "ناصنعتی کردن" اقتصادهای نوپا

راست این است که علیرغم گفتمان های "بشر دوستانه" پیرامون "دهکده بزرگ جهانی" و گلوبالیسم و نولیبرالیسم "نیک خواهانه"، کشمکش میان تکابنگاه ها یا انحصارهای جهانی و پیش از همه کانون های برجسته ی مالی برای بدست آوردن بهرا و سهم بزرگ تری در بازار جهانی و انباشته های مواد خام و پهنه های سرمایه گذاری، سخت روان است. در این راستا بهره کشی لگام گسیخته از کشورهای وامانده نه تنها نگاهیده، بلکه اندازه ی آن بویژه از پایان سده ی بیست میلادی، بالاگرفته است. بنا بر داده های اقتصادی، بهرا و سهم کشورهای واپس مانده در تولید صنعتی جهان در دو دهه ی گذشته نیفزوده، و حتی نزدیک به "ده درصد!!!" فروکاسته است. نگرستی اینک، بخشی از همین سهم کوچک و کاهنده، براستی خام فروشی های پنهان یا فراورده های نخستین مواد خام اند، با برچسب "کالاهای صنعتی" کشورهای افریقا و آسیا و امریکای لاتین. بدین گونه در بافتار کنونی اقتصاد جهان، کشورهای ناصنعتی بسادشوار می توانند شانسی برای درآمدن به جرگه ی کشورهای صنعتی یابند و بیهود نیست که کارشناسان از روند شتابان "ناصنعتی کردن" اقتصادهای نوپای وابسته به مواد خام، سخن می رانند.^۱ چیرگی تکابنگاه ها یا انحصارهای فراملی هنگامی که بخش بزرگی از اندوخته ها و مواد خام جهانی در چنگ آنان است، پذیرفتگر و تضمین کننده ی سودهای آینده شان می باشد. بیهود نیست که "یک درصدی های" متروپل ها می کوشند، نه تنها اندوخته های مواد خام شناخته شده و در دسترس را زبردست گیرند، بلکه چیرگی بر انباشته های بالقوه نیز برای آماج های استراتژیک در دستور کارند. برنامه های نوین امریکا برای بیرون راندن هموردان از بازارهای کشورهای بالنده (رو به رشد) و گشودن گستاخانه ی اقتصادی-نظامی این کشورها، علیرغم همه ی داوها و ادعاهای آدمی دوستانه و پشتیبانی از حقوق بشر، روزاروز فرامی گسترند. بی شوند نیست که "شرودر" صدراعظم پیشین آلمان در روند درگیری های بازرگانی میان اروپا و امریکا در آستانه ی سده ی بیست و یک میلادی از "جنگ بازرگانی" در گستره ی جهانی آشکارا سخن راند. ستیزارهایی که در دهه ی دوم سده ی بیست و یک بسابیشتر بالاگرفته است، آن هم همزمان با بحران اقتصادی ای "ژرف تر" (بنا به اعتراف رییس پیشین بانک مرکزی اروپا^۱) و درازگاه تر از بحران آغاز سده ی بیست میلادی.

پیوست گفتار

سخنرانی بهروز آرمان در هفتادمین گردهمایی ضد جنگ کانون نویسندگان آلمان
برستانده از گاهنامه ی کانون نویسندگان آلمان " فاس"

"پایان شب سیه سپید است"

نظامی گنجوی

با این امید سراینده ی ایرانی، نظامی، ارزیابی کوتاهی دسترس می نهم از بخشی تیره در تاریخ کنونی ایران، زیر زمامداری روحانیت اسلامی. هنگامه ی کنونی ایران آنگاه روشن تر شکافته می شود، که دگرذیسی درازگاه پس از پایه گذاری «جمهوری اسلامی» و جنگ ایران و عراق در کانون ارزیابی جاگیرد.

جنگ ایران و عراق که از سوی خودکامه ی عراق صدام حسین آغازید، از ۲۲ دسامبر ۱۹۸۰ تا ۲۰ آگوست ۱۹۸۸ به درازا انجامید. این درگیری، بدون داشتن پیروزمندی، با آتش بس پایانید^۱ و دو سوی را بسیار آسیباند^۲. در این درگیری خونین، می توان ۲۴ ماه مه ۱۹۸۲ را، نه تنها به چشم چرخشگاه جنگ، بلکه هم چنین چرخشگاهی در تاریخ جوان ایران نگریست^۳. در این روز، شهر مرزی ارزند خرمشهر از سوی یکان های ایران پس گرفته شد، و کمی پس از آن، سربازان ایرانی برای نخستین بار مرزهای

^۱ پایان یافت (پایانیدن و پایاناندن برابر پایان یافتن و پایان دادن)

^۲ آسیب رساند (آسیبیدن و آسیباندن برابر آسیب دیدن و آسیب رساندن)

^۳ ارزیابی کرد (ارزیابیدن و ارزیاباندن برابر ارزیابی کردن و به ارزیابی سپردن)

عراق را گشودند. به دنبال آن، عربستان سعودی طرح صلحی پیش نهاد^۱، که برای ایران تاوان جنگی به میزان هفتاد میلیارد دلار درانداخته بود. این، می توانست پایانگاه جنگ باشد.

عراق این طرح را پشت گرفت^۲. تندروان "اسلامی" از دگرسو، آن را وا زدند^۳. پارینگرایان می گفتند آماج آنان "آزاد سازی" شهرهای شیعه ی جنوب عراق است. به راستی اما، هواداران خمینی، با کژراندن دیدگاه همگانی^۴ در ایران و دنبالاندن^۵ جنگ، جایگاه سیاسی-اقتصادی خود را پایه می ریختند^۶.

پس از جنگ تا امروز، ما نگرنده ی یک فرایند بی گسست در توانگیری سیاسی و اقتصادی پاسداران-بسیجی های مافیایی، روحانیون بیشتر فاسد و دولتی، و بویژه بازرگانان و واردکنندگان بازاری پارینگرای^۷ توانمند، در ایران هستیم. این نیروها دست در دست هم داشته و گام به گام همه ی جایگاه های کلیدی ایران را چنگ گرفته اند. آنان پشتاپشت، یک امپراتوری بنیایند^۸ اند^۹ که نزدیک به هشتاد درصد اقتصاد وارداتی ایران را زیردست دارد، اقتصادی که تهی دستی^۹ چهل درصدی و بیکاری بیست درصدی^{۲۴} پی داشته است.

1 پیشنهاد کرد (پیش نهیدن یا نهادن و پیش نهاندن)

2 پشتیبانی نمود (پشت گرفتن و پشت گیراندن)

3 رد کردند (وازدن و واژاندن)

4 به انحراف کشاندن "افکار عمومی" - public opinion

5 دنبال کردن (دنبالیدن و دنبالاندن برابر دنبال شدن و دنبال کردن)

6 پایه ریزی می کردند (پایه ریختن و پایه ریزاندن)

7 سنت گرا یا سنتی (پارین گراییدن و پارین گرایاندن)

8 بنا کرده اند (بناییدن و بنایاندن برابر بنا شدن و بنا کردن)

9 محسن رضایی دبیر آنزمان «مجمع تشخیص مصلحت نظام» با «اعلام جنگ اقتصادی بین ایران و آمریکا»، یکی از بی شمار ولایبانی بود که بیهود می کوشید راهکارهایی برای «جهش اقتصادی و رسیدن به یک اشتغال پایدار و رفع بیکاری» دست رساند. وی در کوران بحران های چرخه ای «نظام» گفته بود: «تا سازندگی و جنگ اقتصادی، "مردمی" نشود، مشکلات کشور در آینده بیشتر می شود. نرخ ارز و بهای سکه طلا معلول است و با داروهای مسکن حل نخواهند شد ... باید اندیشید که چگونه مردم را دوباره به صحنه بیاوریم. دو شکل به میدان آوردن مردم: شکل نخست، مشابه حضور مردم آسیایی از قبیل کره جنوبی، چین و ژاپن است. لازمه این کار، این است که کشور در بعد اقتصادی به دست یک تیم هفت نفره ای داده شود که به عنوان لکوموتیو اصلی، همه لکوموتیوهای اقتصادی را شتاب بدهند. این تیم

می توان این سه گروه (پاسداران- بسیجیان، روحانیان، و بازاریان بزرگ) را برندگان راستین جنگ ایران و عراق دانست. بنا به داده های یکی از وزرای "دولت موقت"، این نیروها در کوران جنگ نزدیک به هفتاد میلیارد دلار "زیر میزی" جیب زدند.^{۲۵}

در پهنه ی این رویدادها، پس از وازدنِ طرح صلح از سوی پارینگرایان "اسلامی"، جنگ زبانه کشید. با نابودسازی گسترده، همآوردانِ جنگ می خواستند مخالف را در زمینه ی اقتصادی نیز از پای درآورند. تنش ها از هر دوسو بیشابیش دامن گرفتند و درگیری ها به درازا انجامیدند، بدون اینکه یک سوی، برآستی بر دگرسو "پیروز" گردد.

در پنج ساله ی آغاز جنگ، از سوی نیروهای جهانی روکردهای برجسته ی صلح جویانه دیده نشد. انگیزه های آن روشن بود: کنسرن های نظامی، پیروزمندان جهانی جنگ، امکان دنبالیدنِ تنش ها را انباییدند.^۱

داده هایی در این زمینه: سال ۱۹۸۴ عراق به بزرگترین واردکننده ی ابزار جنگی در جهان فراروید و جنگ افزاری هایی در مرز چهار میلیارد دلار درآورد.^۲ تنها میان سال های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۵ نزدیک به ۲۴ میلیارد دلار ابزار جنگی به عراق فروخته شد. ایران در همین برش، واردات ارتشی در مرز ۶ میلیارد دلار داشت (نگارنده: در آغاز جنگ از انبار لشکری شاه، بیشتر بهرمی بردند). برآیند اقتصادی سپاهیگری در هر دو سو، سرسام آور بود. عراق نزدیک به ۶۰ درصد، و ایران در مرز ۴۰ درصد از بودجه ی خود را به جنگ وانهاد.^{۲۶}

باید هم توانایی این تحول را داشته و هم برنامه آنها درست باشد. شکل دوم، مشابه حضور مردم ایران در انقلاب و دفاع مقدس است. لازمه این کار، یک جهاد اقتصادی واقعی و نه شعاری و بازگشت روحیه شهادت طلبی به جای ریاست طلبی و دنیا طلبی است.» او نیز چون دیگر همتایانش پندار می بافت و ژاژ می خابید.

^۱ فراهم کردند (انباییدن و انبایاندن)

^۲ وارد کرد (درآوردن و درآوراندن)

زیان های ساختاری و صنعتی برای ایران بیش از ۶۰۰ میلیارد دلار، و برای عراق بیشتر از ۴۰۰ میلیارد دلار بود. سنجشی در این گستره: همه ی درآمدهای نفتی دو کشور از آغاز استخراج نفت، ایران از سال ۱۹۱۹ و عراق از سال ۱۹۳۱، تا سال ۱۹۸۸ تنها نزدیک بود به ۴۰۰ میلیارد دلار.^{۲۷}

زیان های اقتصادی ایران پس از واژدنِ پیشنهاد صلح عربستان از سوی پارینگرایان "اسلامی" را، نزدیک به ۴۰۰ میلیارد دلار می گمانیدند.^{۲۸}

برآوردها پیرامون شمار کشته های جنگ ایران و عراق گوناگون اند و میان چهارصد هزار تا یک میلیون تن در ناوش و نوسانند. به هر روی، این جنگ پس از دو جنگ جهانی، جنگ کره و جنگ ویتنام، پُرکُشته ترین درگیری رزمی سده ی بیست شناخته می شود.

گویا این جنگ می بایست از توان بنیادگرایان "اسلامی" بکاهد. با نگاهی به گذشته اما، می روشند^۲ که جنگِ دامان گرفته از سوی کنسرن های نظامی (افزوده: و غول های نفتی)، بویژه بنیادگرایان "اسلامی"، همانا سه گروه بالایی، و نیز اقتصاد وارداتی ایران را توانانده^۳ است. تنها در ده ماهه ی نخست سال گذشته ی ایرانی، رژیم ملایان کم-آمد یا کسری تراز بازرگانی خارجی در مرز پنجاه میلیارد دلار جانهد، بدون نگرش به درآمدهای نفتی.

بویژه در آغاز جنگ، مردم ایران به پشتیبانی از زمامداران تازه روی آوردند، آن چه که در آغاز انقلاب هنوز در کشاکش بود. سپس در درازنای جنگ، بنیادگرایان گستاخانه تر با روگردانان و مخالفان درونی برخوردند.^۴

در این روند، همه ی سازمان ها و حزب های اپوزیسیون ممنوع شدند.

^۱ گمانه می زدند یا گمانه زنی می کردند (گمانیدن و گماناندن)

^۲ روشن می شود (روشنیدن و روشناندن)

^۳ توان داده است (توانیدن و تواناندن برابر توان داشتن و توان دادن)

^۴ برخورد نمودند (برخوردن و برخورداندن)

اوجگاه سرکوب، کشتار پنج تا ده هزار تن از زندانیان سیاسی، با پیشافکنی و تایید خمینی، کمی پیش از پایان جنگ بود.

با همه ی واخواهی های (اعتراض های) گریختگان سیاسی در برون مرز، این رویداد که به درستی از سوی اپوزیسیون ایران "فاجعه ی ملی" نامیده شد، در رسانه های باختری چندان بازتابید.^۱ اینجا سودهای اقتصادی در بازسازی ایران پس از پایان جنگ، و در پیوند با آن، به دست آوردن پیمان نامه های میلیارد دلاری نقش می آفریدند.

تنگناهای سیاسی-اقتصادی ایران در درازای جنگ و پس از آن، به پایه گذاری صنایع جنگی ای انجامید که امروز فرآورش سامانه های نظامی گسترده در زمینه های گوناگون، پیامد آن است. این بخش به بسیاری زبردست سپاه پاسداران است. همزمان با این لشکرگری، مخالفان تندروان زندان می روند، سخت آزار می بینند، و شماری نیز زیر شکنجه کشته می شوند.

در ستیز با این دگرگونی های منفی، همواره واخواهی های گوناگونی در ایران خودمی نمایید. نخستین پایداری چشمگیر از سوی سازمان ها و حزب های گوناگون، در آغاز انقلاب و در درازنای جنگ به خون کشیده شد. اندیشه پرداز اصلاح طلبان، سعید حجاریان، که در دادگاه های نمایشی تهران به دادرسی کشیده شد، در آن زمان به توانه رسیدن رفسنجانی، پرنفوذترین بنگاهداز زورش^۲ در "جمهوری اسلامی" را، کودتا خوانده بود.^۳ دومین جنبش چشمگیر برای پایان دادن به تکاگری یا انحصارگری بنیادگرایان، با رییس جمهوری خاتمی برتایید. این جوشش نیز همانند بار نخست، به خون کشانده شد. اوجگاه^۴ سرکوب، زنجیرکشتارهای

^۱ بازتاب نیافت (بازتابیدن و بازتاباندن)

^۲ قدرت (زویدن و زورانندن برابر قدرت و زور داشتن و قدرت و زور دادن)

^۳ نقطه ی اوج

سیاستمدان^۱، نویسندگان و خبرنگاران در ایران و برون از کشور^۲ (برای نمونه میکونوس در آلمان) و نیز به خاک و خون کشاندن جنبش دانشجویی بود.^{۳۱}

خیزش هشتاد و هشت که می توان آن را سومین جنبش و خواهانه ی توده ها و اپوزیسیون در ستیز با زمامداران "اسلامی" دانست، برآمدی است از ژرفترین بحران این جمهوری، تاکنون. این خیزش می تواند آغازی باشد برای پایاناندن به زمامداری بنیادگرایان. سه شوند برای این پیش بینی: نخست: درانبازی^۳ و شرکت گسترده ی لایه های گوناگون در خواهی ها. در ایران، سخن از یک تا سه میلیون تظاهرکننده پس از تقلب های انتخاباتی، تنها در تهران در میان است. با نگرش به دگرشهرها مانند اصفهان، شیراز و مشهد، این شمار می تواند به مرز ده میلیون تن انبازشگر و شرکت کننده در راهپیمایی ها نیز، رسیده باشد.^{۳۲} این خیزش، بزرگتر است از جنبش هایی در افریقای جنوبی، لهستان و اوکراین، که دگرگونی های بنیادی^۴ را پی داشت.

^۱ سیاستمدار(پسوندهای بسنده ای چون «مند» برای دارندگی و ماندگی - چون در اندیشمند و دانشمند - در زبان کنونی هست و بنابراین نیازی به "جزء آخرها" نیست. مدار در این پیوند، واژه ای عربی برای "جزء آخر" است برابر با عماد: سیاست مدار چون عظمت مدار، عظمت عماد، شریعت مدار، شریعت عماد)

^۲ بنا بر رسانه ای برون مرزی «سعید امامی از طراحان و مجریان اصلی قتل های زنجیره ای (کشتار فروهرها، مختاری و دیگران) بود. این را یاران نزدیک او، از جمله روح الله حسینیان، به صراحت بیان کرده بود. سعید امامی در کنار مثله کردن و خفه کردن دگراندیشان و روشنفکران، روش های "نوینی" نیز برای حذف فیزیکی توصیه (کرده) و بکار برده است، روش هایی که حکومت اسلامی برای به قتل رساندن دگراندیشان و مخالفان خود هنوز نیز در زندان ها و بیرون از زندان ها بکار می گیرد». در کوران روشنگری های «ادوارد سنودن» از همکاران سازمان سیا و گریز او به روسیه، روشن شد که شیوه های روزآمد «سعید امامی» ها، از سوی زراندوزان جهان، هنوز هم در چارسوی سپهر گستاخانه و خونبارانه به کار گرفته شده و می شوند. سعید امامی پیش از انقلاب بهمین از هموندان انجمن های اسلامی خارج کشور بود، که در زمان شاه «به ویژه در امریکا و کانادا» فعال بودند و «آموزش» می دیدند.

^۳ از درانبازیدن و درانبازاندن برابرشرکت کردن و شرکت دادن. هم‌ریشه ی آن انبازیدن و انبازاندن است برابر شریک شدن و شریک کردن. واژه ی پهلوی انباز (شریک) را از این پایاواژه یا مصدر برگرفته اند.

^۴ خیزش هشتاد و هشت در ایران اما، بر خلاف جنبش های لهستان و اوکراین، درون مایه ای دادخواهانه داشت و بر خواست های اقتصادی آغاز انقلاب بهمین چون کاهش توان نهادهای خودگردان اقتصادی و پیاده سازی اصل چهل و چهار قانون اساسی پای می فشرد (در این زمینه بنگرید به پایان کتاب: بیانیه های «گفتمان های مطالبه محور» در کوران خیزش هشتاد و هشت).

دوم: سازماندهی خوب جنبش. این خیزش بر شمار فراوانی از شبکه‌های با بزرگی گوناگون می‌استوار^۱ که از دیدگاه فنی نیک درهم تنیده‌اند. بویژه جوانان در این میان به برجستگی نقش می‌آفرینند.

سوم: توان برنامه‌ای خیزش. با پیش‌نمود^۲ برجسته‌ترین آماج‌های کوتاه و میان و درازگاه از سوی "گفتمان‌های مطالبه‌محور"، جنبش واخواهانه به چنان دستاورد یگانه‌ی برنامه‌ای در تاریخ کنونی ایران دست یافت، که نیروهای دمکرات بسیاری خود را بدان پایبند می‌حسند^۳. این روداد برآیند گفتگوهای بود که نزدیک به یک سال به درازا انجامید، و میان نهادها و سازمان‌های گوناگون دسترس با این آماج درگرفت، تا بحران ریشه‌ای در ایران را سررساند^۴.

از دیدگاه من، نه درگیری‌های درون دستگاه زمامداری، بلکه بیشتر، رویکردهای این بی‌شمار نهادهای مردمی‌اند که سوی و پوی دگرگونی‌های آینده‌ی ایران را خواهند درانداخت.

در پایان‌گزين-گفت یا نقل‌قولی از اقتصاددان برنده‌ی جایزه‌ی نوبل، پال ساموئلسون^۵ در گفتگو با گاهنامه‌ی هفتگی "دی‌سایت" می‌آوریم، که روشنانده‌ی^۶ بخشی از بحران کنونی جهانی، و در باختر آسیا، نادرراست^۱ گویای ترفندهای کنسرن‌های نظامی-نفتی-مالی جهانی از راه کارگیری رایزنان "ناوابسته" است:

^۱ استوار می‌بود (استواریدن و استواراندن برابر استوار بودن و استوار ساختن)

^۲ ارائه‌شدن (پیش‌نمودن و پیش‌نمایاندن برابر ارائه‌شدن و ارائه‌کردن)

^۳ حس می‌کنند (حسیدن و حساندن برابر حس کردن و حس دادن، مانند فهمیدن و فهماندن یا قبولیدن و قبولاندن)

^۴ سررسیدن و سررساندن (پایان یافتن و پایان دادن یا پایانییدن و پایاناندن)

^۵ روشن‌کننده (روشنیدن و روشناندن برابر روشن شدن و روشن کردن)

^۶ نامستقیم (درراست: مستقیم)

"اقتصاددانانی (و من می افزایم: سیاستمدانی) که می آموزانم^۱، به همه جای جهان می روند و کاری می ورزند^۲ که همه ی همکارانشان می ورزند. آن ها جایی می روند که زور هست و پول هست. من شمار فراوانی اقتصاددان می شناسم که میلیونر شده اند، چرا که در کنار کارشان با نام گردانندگان گوییا ناوابسته، در اقتصاد آزاد کار می ورزند. آن ها اما ناوابسته نیستند. سودِ خودینه یا شخصی آنان را می جنبانید^۳. این روکرد برمی تاباند هم چنین دگرسانی های سال های گذشته را"^{۳۰}.

آلمان، دسامبر ۲۰۰۹

^۱ آموزش می دهم (آموختن یا آموزیدن و آموزاندن)

^۲ کاری می کنند (کار ورزیدن و کار ورزاندن)

^۳ به جنبش وادار می کند (جنبیدن و جنباندن)

بخش یکم:

آرایش نیروها و کشاکش های در میان

نیروهای ملی-دمکرات "راستین" و "دروغین"

در انقلاب ملی-دمکراتیک کشورهای نفت خیزی هم چون ایران که اقتصادی دارند تک محصولی-استعماری، «گفتمان گرهی» این است: نه تنها ملی-مردمی شدن نفت بدون پیروزی انقلاب ملی-دمکراتیک شدنی نیست، بلکه کامیابی انقلاب ملی-دمکراتیک نیز بدون گزیردن و چاریدن بنیادی گفتمان نفت (و در کشورهای بالنده، مواد خام به گونه ای فراگیرانه) به سود "پایینی ها" ناشدنی است.

نیروهای ملی-دمکرات "راستین" و "دروغین"، درست در این پهنه است که خودمی نمایانند. در کوران ملی شدن نفت در دهه ی سی خورشیدی، با ژرفش جنبش، مصدق و فاطمی و شایگان از خود گرایش های ملی-دمکرات "راستین" نشان دادند، اما شمار فراوانی از جبهه ملی های راست و میانه و "چپ" به "پایینی ها" پشت انداختند و با غلتیدن به سوی بورژوازی انگلی-وارداتی "عملا" برای کودتاچیان زمینه چیدند. پس از پیروزی انقلاب بهمن و کنترل بر صنعت نفت در ایران نیز کودتاهای ناآشکار و آشکار ولاییان در ستیز با اصل چهل و چهار قانون اساسی و "خودی سازی" صنایع نفتی-گازی-کانی-مونتاژی را، همین "نیروهای دروغین ملی-دمکرات بنیادگرا و نابنیادگرا"، به توده های درد و کار و پیکار درتپانیدند. اقتصاد تک محصولی-نفتی و انگلی-وارداتی استعماری برآیندی بوده و هست از رویکردهای همین نیروهای درون زمامداری و دستیاران نهان و نانهان "کناری" آن..

خامی های تهرانیان

در این بخش به پاره ای از ریشه های تاریخی خیزش^{۳۶} همسانی آن با انقلاب مشروطه^{۳۷} و بویژه نقش "پائینی" ها در آن می پردازیم

"اینان (آزادی خواهان) می خواستند در تبریز و در دیگر شهرها نیز یک انجمنی از برگزیدگان توده برای نگهبانی به کارهای آنجا برپا باشد. به ویژه در آن هنگام که آغاز جنبش می بود و آزادی خواهان در هر شهری به یک کانون نیاز می داشتند. این بود در شهرهای دیگر نیز، به پیروی از تبریز، انجمن هایی بنیاد یافت که رشته ی کارها را به دست گرفت. دارالشورای، گاهی ایراد به پیدایش این انجمن ها می گرفت، به ویژه با انجمن تبریز همچشمی آشکار نشان می داد. ولی این کانون آزادی که سپس "انجمن ایالتی" نامیده شد، در اندک زمانی شایندگی بسیاری از خود نشان داده در برابر دارالشورای بالا افراشت، و رشته ی شورش و جنبش را در سراسر ایران به دست گرفته با کاردانی آن را راه برد."

احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران^{۳۶}

جنبش خواستگرا و فراگیر در سال هشتاد و هشت را می توان بازسازی نوآورانه ای از پویش انجمن های مردمی در انقلاب مشروطه، آن هم با

بهرگیری از دستاوردهای نوین پیکار دمکراتیک در ایران و جهان ارزیابید.^۱ در جنبش مشروطه، "انجمن ها" که شمار آنان به دویست می رسید،^{۳۷} در کوران جنبش گام به گام در راه کنترل نهادهای دولتی و قانون گذاری و دادگستری نوردیدند و از این گذار برای پیاده سازی خواست های توده ای و نیز بهبود نهادهای روبنایی کوشیدند. به دگرگفت، "انجمن ها" در برشی کوتاه بر رویکردهای دولت، مجلس، دادگستری، سازمان های سیاسی، نهادهای دینی و دیگر ارگان های نوین اجتماعی-اقتصادی کمابیش دیدبانی داشتند. نیروی جنبنده ی این انجمن ها، نه تنها هموندان و هواداران حزب ها و سازمان های سیاسی، بلکه ویژگان، رزمندگانی بودند که در "جمعیت مجاهدان" به گونه ای "جبهه ای" و برای آماج های همگانی دمکراتیک، همچون "برقراری حکومت مشروطه و احداث انجمن های شهری و وضع قوانین بلدی" می نبردیدند.^۲ شمار این پیکارگران را در سال ۱۹۰۷ میلادی میان دوازده تا ده ها هزار تن می گمانیدند.^{۳۸} این رویکردهای سازمانی از پویش های همبسته ی انقلاب فرانسه و جنبش های سامانیده ی کشورهای صنعتی اروپا نیز مایه می ستاند. از دیدگاه تاریخی، می شود "انجمن ها" را بازسازی نوین "ویس های" پارینه ی خاوری-ایرانی^۳، آن هم با روانی دادورانه و پیکارورانه نیز ارزیابید.^{۳۹}

^۱ ارزیابی کرد (واژه ها و کارواژه های تازه را به بیشترین، یک بار در آغاز کارگیری، پانویس می نویسد). برای داده های بیشتر درباره ی دگرنگاری ها، بنگرید به آغاز کتاب. در پانویس ها از دگرنگاری واژه ها و کارواژه ها کمابیش تن زده ایم.

^۲ نبرد می کردند (نبردیدن و نبرداندن)

^۳ ویس های دودمانی در ایران بسیار دیرپایند. در تاریخ کشور ما، پیدایش نهادها و سازمان های اجتماعی پیچیده، بویژه دستگاه دیوانی و درباری و پرستشگاهی و لشکری و دادگستری، با رشد اقتصادی و تقسیم کار اجتماعی و پیدایی گروه ها و لایه ها و طبقه های اجتماعی در پیوند بود. در این میان رشد شیوه های تولیدی با بهره گیری از کارافزارهای نوین دوره های، مانند تولید مس و مفرغ و آهن را پشت سر گذاشت. همسو با آن، نخستین تقسیم کار اجتماعی میان شبانان و برزگران پیدا شد و در پی آن رفته رفته لایه های نوینی مانند پیشه وران و صنعتگران و بازرگانان و صرافان پدید آمدند. همپا با این تقسیم کار اجتماعی، در داخل گروه های اجتماعی نیز بخشبندی کاری رخ داد. از درون گروه های اجتماعی که در آغاز به صورت ویس های دودمانی با «مالکیت همگانی» به تولید اقتصادی در بخش های کشاورزی و دامپروری

پس از پذیرش وانمودانه ی^۱ مشروطه از سوی دودمان قاجار، احمد کسروی پیرامون جایگاه نیروهای رزمنده و دمکرات در سازماندهی خیزش مردمی، بویژه در تبریز نوشت: "رشته ی کارها در دست آنان بود ... آنان نیک می دانستند که خودکامگی از میان نرفته و تنها نام مشروطه نتیجه ای در برنخواهد داشت و باید نیرو بسیجید و برای نبرد آماده گردید. نیک می دانستند که اگر مردم را بخود رها کنند، کم کم سست گردیده و از جوش فروخواهند خواست"^۲ (آنچه در کوران خیزش هشتاد و هشت نیز برمی جہید).

در انقلاب مشروطه "انجمن ها" به دو راهبند بزرگ برخوردند، نخست درباریان که سازمان هایی چون "انجمن فتوت" را در برابرشان به راه انداختند، و دوم واپسگرایان دینی که ارگان هایی مانند "انجمن سادات" را به جنگ شان گسیلاندند.^۲ کسروی درباره ی گروه نخست می نویسد: "یکی از نیرنگ ها این بود که کسانی از درباریان ... به پیروی از شیوه ی آزادی

و پیشه وری می پرداختند، نخست سران ویس ها پدید آمدند و با پیچیده شدن مناسبات اجتماعی، در روندی درازگاه، گروه های پرستشگاهی و لشکری و درباری و دیوانی فرارویدند. رهبری یکان های اقتصادی در آغاز در دست کاهنان بود و بدین گونه شیوه ی زمامداری پرستشگاهی برمی چیرید. در گذر زمان، جایگاه کاهنان در رده بندی دستگاه زمامداری فروکاهید و رفته رفته شاهک ها و شاه ها و شاهنشاهان آنان را جانشستند. در ایران سامانمندی نهادهای اجتماعی بدین گونه بود که چند خاندان، طایفه ای را پیکر می ساختند که در درون یک ده عشیرتی (ویس) می زیستند. چند طایفه، قبیله ی خویشاوندی (زنتو) را تشکیل می دادند و از همبستگی قبیله های خویشاوند و هم زبان و کمابیش هم کیش قوم مشخصی که ساکن یک سرزمین بود (دهیو)، بوجود می آمد. در بالای قبیله ها، پیشواها یا شاهک ها جاداشتند و هموندان آنان در آغاز به سه گروه کاهنان و جنگجویان و کشاورزان بخش می شدند. در پایان سامانه ی درازگاه فنودالی، و در فرایند کاهش شتابان جمعیت روستایی و ورود سیل آسای کشاورزان و هموندان عشایری به زندگی به شدت طبقه بندی شده ی شهری در سده ی نوزده و بیست میلادی، شهرنشینان تازه و با پیشینه ی دیرینه ی روستایی، عموماً با سازمان چیره ی طبقاتی در جامعه ی نوین دشمنی می ورزیدند و در این میان بخش چشمگیری از آنان به آن گروه ها و سازمان هایی روی می آوردند که پرچم دادگری را به نشان پیکار خود برافراشته بودند. این فرایند، در کنار پروسه ی صنعتی شدن گام به گام کشور، و در درجه ی نخست افزایش شمار کارگران و مزدبگیران، و نیز جنبش کارگری بالنده ی بین المللی، سوی گیری های چپ روانه و دادخواهانه در جامعه ی نوین، ولی هنوز سنتی ایران را، توان بخشید.

^۱ از وانمود و تظاهر کردن (وانمودن و وانمایاندن)

^۲ گسیل کردند

خواهان، انجمنی به نام «انجمن فتوت»^۱ بنیاد نهادند که خواستشان جز کوشش به زیان مشروطه نبود.^۲ وی اندوه خود را درباره ی سازشکاری پاره ای از آزادی خواهان - که به زدوبندهای پاره ای از اصلاح طلبان "حافظ نظام" می مانند - بساژرف می نگارد: "یکی از خامی های تهرانیان می بود که به جای آنکه دسته ای بندند و نیرویی پدید آورند و بر سر درباریان کوبند، می خواستند که با زبان خواهش و لابه، و یا از راه پند و اندرز به مشروطه خواهیشان وادارند"^۳ (آنچه پاره ای از نیروهای سیاسی، بیهوده از "پیران بی معجزه"^۴ ی "نظام" چشم می داشتند).

والتر اسمیت که رویدادهای این برش تاریخی را درکاویده بود، پیرامون گروه دوم، همانا واپسگرایان دینی که تا چندی با آزادی خواهان ره پیمودند^۵، می نویسد: "در ایران همچون اروپا دموکراسی، شریعت را عدوی خود می داند. و اتحاد این دو، اتحادی است غیرطبیعی و دیر یا زود به پیکار سختی علیه یکدیگر برخوانند خاست ... طبقه ی روحانیون خوب آگاهند که مخالفانشان چه در سر دارند، و نسبت به خطری که هستی شان را تهدید می کند، حساس اند. اما به دامی افتاده اند که گریز از آن سهمناک، بلکه نامیسر است."^۶ بیهود نبود که کسروی، واپسگرایان این گروه را کسانی می دانست که "مشروطه را جز به معنی «رواج شریعت» نمی گرفتند و نتیجه ی آن را جز گرمی بازار خودشان نمی شمردند"^۷ (آنچه در خیزش هشتاد و هشت، "پراگماتیست ها" و "اصلاح طلبان حکومتی" نیز پی می گرفتند).

^۱ جای شگفتی است که پاره ای از «پژوهشگران» برون مرزی در تاریخ نویسی های خود انجمن فتوت را در کنار انقلابی های مشروطه نشانده اند.

^۲ کسانی چون هاشمی رفسنجانی را، ساختارشکنان در خیزش هشتاد و هشت «پیران بی معجزه» می نامیدند.

^۳ رهپیمایی یا راهپیمایی کردند (ره پیمودن و ره پیمایاندن)

در جنبش ملی شدن نفت، نقش توده ای و کمابیش خودپوی این گون "انجمن ها" فروکاهید و کنش و واکنش های آنان، بیشتر به حزب ها و سازمان های سیاسی، وابست^۱. این فرایند، برآیندی بود از پیکار مردم ایران در کوران انقلاب مشروطه و پس از آن، سازماندهی نوین جنبش، لایه بندی ژرفتر اجتماعی، بالش سترسا و محسوس اقتصادی در برش رضاشاه، و ویژگان، بودمان^۲ هنگامه ای کمابیش دمکراتیک در دهه ی سی خورشیدی. در آغاز انقلاب بهمن، جنبش "انجمنی" باز هم گامی پس نهاد، و به شوند انگیزه های درونی و بیرونی گوناگونی، کار دیدبانی "انجمن های انقلاب مشروطه"^۳،^{۴۵} نخست به نهادهای دینی-پارینگرای و سپس آندکانه به پاره ای از سازمان ها و حزب های سیاسی سپرده شد.

بازگشت به رویکردهای انقلاب مشروطه

در چند دهه ی گذشته انگیزان های گوناگونی، هنگامه ای همگون با پایان سده ی نوزده و آغاز سده ی بیست میلادی در کشورمان درانداخته اند. بدین سخن که در روند دگرگونی های اقتصادی-اجتماعی-سیاسی، نهادها و کانون های توده ای بیش از گروه ها و سازمان ها و حزب های سیاسی درون و برون از زمامداری، نشان گذارده اند. شمار فراوان نهادهای دمکراتیک در میان جوانان، دانشجویان، زنان، کارگران، آموزگاران، دانش

^۱ وابسته شد (وابستن و وایندادن)

^۲ وجود (بودن یا باشیدن و باشاندن)

^۳ انجمن های مردمی انقلاب مشروطه که رو به «پایینی ها» داشتند، از انقلاب فرانسه و نیز جنبش کارگری-انقلابی اروپا در پایان سده ی نوزده و آغاز سده ی بیست میلادی مایه می ستانند. در کوران انقلاب مشروطه آنان ها بویژه متأثر بودند از کارگران فصلی و موسمی که به «ماورا قفقاز و آسیای میانه و بیش از همه برای کار در صنایع نفت به باکو رفت و آمد» داشتند.

آموختگان و روشنگران که بویژه یک سال پیش از خیزش هشتاد و هشت به "گفتمان های مطالبه-محور" رو آوردند، این دگرگونی نوین را برمی تافت. اگر در انقلاب مشروطه، نبود یا کمبود سازمان های سیاسی، به بالندگی "انجمن های" توده ای انجامیدند، در آستانه ی سده ی بیست و یک میلادی، این دگردیدی ها را می توان ویژگیان در میانه ی دو گروه انگیزان ها درکاوید.

انگیزان نخست، کاهش در تراوش^۱ و نفوذ گام به گام نهادهای درباری-دینی و سازمان های نزدیک به آنان، دوشادوش یکدیگر بود. اوجگاه ناخرسندی از نهادهای پادشاهی را انقلاب بهمن، و بُرجگاه خشم توده ها از نهادهای دین سالار را خیزش هشتاد و هشت نمایش گذاشت.

انگیزان دوم در خودنمایی گسترده ی نهادهای توده ای-انجمنی (به جای سازمان های سیاسی یا پارینگرایی)، از جمله عبارت بودند از: سرکوب خشن حزب ها و سازمان های سیاسی، سازشکاری و کم کاری و پراکندگی در بخش چشمگیری از نیروهای "ساختارشکن" و اپوزیسیون، ارزیابی نادرست گروهی از نیروهای ملی و دمکرات از درون-مایه ی "نظام اسلامی" و شرایط اجتماعی-اقتصادی، برداشت نادرست از جایگاه منطقه ای-جهانی یا "ضدامپریالیستی" سامانه ی ولایی، و نیز افت بازه ای و مرحله ای در پیکارهای آزادیبخش و سازمان های رزمنده ی مردمی در کشورهای بالنده (رو به رشد) کمابیش به گونه ای همگانی.

برآمده از این هنگامه، جنبش ملی و دمکراتیک در ایران همزمان با بازرویی بحران در "نظام"، با بازگشتن به رویکردهای انقلاب مشروطه و درآمیختن پیش-آموخته ها و پیش-درخواسته ها با نخواست های کمابیش روشن، پا

^۱ به درون تراویدن یا به درون تراوش یا نفوذ کردن، در تریابی و در تراوی نیز به معنای نفوذ به درون است.

به برشی نوین نهاد.^۱ این جنبش توده‌ای "مطالبه-محور" یا خواستگرای "فراگیر" را، می‌توان برجسته‌ترین دستاورد نبرد مردم ما، نه تنها در سی سال زمامداری کاتوزی، بلکه در صد سال گذشته ارزیابید. تاکنون، سستگاه و چشم اسفندیار پویش نیروهای ملی و دمکرات، بویژه در زمینه‌ی ناروشن بودن خواست‌ها و رویکردها و آماج‌های کوتاگاه و درازگاه اقتصادی-اجتماعی، بازمی‌تابید. پراکندگی و نابسامانی در نیروهای بالنده، و در پیامد آن، شکست در سه خیزش بزرگ، برآیند ناگزیر آن بود. انقلاب قانون-گرای مشروطه به رژیم خودکامه‌ی رضاشاه، جنبش ملی شدن نفت به زمامداری ساواک زده‌ی شاه، و انقلاب ملی-دمکراتیک بهمن به ولایت مطلقه‌ی فقیه انجامید.

جنبشی پیشگام

خیزش مردم ما در کوران انتخابات دهمین واره یا دوره‌ی ریاست جمهوری، با همه نارسایی‌هایش، دارای پاره‌ای دستاوردها بود، با ارزیابی و ارزشمندی‌ای نه تنها در گستره‌ی کشوری، بلکه در پهنه‌ی منطقه‌ای-جهانی.^۲ این جنبش روشنا نه برنمایاند که می‌توان در چارچوب "دموکراسی

^۱ احمد کسروی پس از شکست انقلاب مشروطه و نابسامانی‌های پیامد آن، در این زمینه نوشت: "تنها علاقمندی به ایران کافی نیست، باید دانسته شود که چگونه می‌خواهند ایران راه برده شود؟ چگونه می‌خواهند کشتی شکسته را از گردابی که افتاده بیرون آید؟ باز می‌گوییم: در ایران از علل مهم بدبختی روشن نبودن فهم‌ها و پراکنده بودن اندیشه‌هاست. از اینرو چنانکه گفتیم بسیار بجاست که در این هنگام گفتگوها بمیان آید و اندیشه‌ها تا هر اندازه که تواند بود روشن گردد. ببینیم ما چه می‌خواهیم؟ به این پیشامد با چه نظری می‌نگریم؟ برای آینده چه آرزو داریم؟... این نکته مهم است که برای انقلاب هم نقشه و زمینه باید بود. انقلاب چیست؟ انقلاب آنست که یک دسته برای راه بردن کشور خود و چاره کردن به گرفتاریهای آن موادی را بنظر گیرند و خودشان در پیرامون آنها با یکدیگر هم عقیده بوده و دیگران را نیز موافق سازند و آنگاه دست بهم داده رشته حکومت را بدست آورند و آن مواد را بموقع اجرا گزارند."

^۲ اوباما رییس جمهور وقت امریکا، در کوران «بهار عربی» با پیامی یادآور شد که آغازگاه این جنبش در ایران بود (وی به خیزش هشتاد و هشت می‌نگریست).

های پارلمانی"، چه در زمامدارهای خودکامه و چه در ساختارهای ناخودکامه، پُشتگرم به "گفتمان های مطالبه-محور" ی برخاسته از نیازهای کوتاگاه و درازگاه لایه های "پایینی" (و استوار بر خواست های روشن اقتصادی)، و ویژگان، بر "فراز" حزب ها و سازمان ها و نهادهای سیاسی-اجتماعی "جافتاده" در درون کشور، به سوی دگرگونی های ریشه ای آزادمندانه و دادورانه (دمکراتیک و عادلانه) گام برداشت.

پژواک این نخست-گام های مردم ما را، می شد در کشور همسایه ی افغانستان، در چارچوب کاهش اختیارات رییس جمهوری و کوشش برای دگرگونی دمکراتیک در قانون اساسی، با همه ی سنگ اندازی های واپسگرایان و استعمارگران، سترسا و محسوس شنید.^{۴۶} در کشورهای همسایه ی عربی نیز بنا به گزارش "واشنگتن پست"، امیرنشین ها و شماری از زمامداران باختر آسیا، در اندیشه ی دگراندین ساختار سیاسی برای جلوگیری از بازخوانی "ناآرامی های" ایران بودند.^{۴۷}

در صورت دنبالیدن جنبش توده ای "مطالبه-محور" در کشورمان و کامیابیدن بیشتر آن (به جای "خواهش و لابه" و "پند و اندرز" های^{۴۸} اصلاح طلبان "حکومتی")، می توان چشم داشت که راهکارهای آن در دیگر کشورهای بالنده (رو به رشد) و حتا در کشورهای پیشرفته ی صنعتی، از آندست در کوران بحران های اقتصادی-اجتماعی آغاز سده ی بیست و یک میلادی، بهره برداری شوند. در کشورهای سرمایه داری، ویژگان در اروپا، گفتگوهای پیرامون ژرفاندن^۱ جنبش دمکراتیک و بهره گیری بهینه از نهادهای فراحزبی "پایینی ها" در گردش است، چرا که بسیاری از نهادها و سازمان ها و حزب های نزدیک به توده ها (از آن میان پاره ای از

^۱ ژرفا دادن (ژرفیدن و ژرفاندن)

سندیکاهای کارگری^۱ (۹۱)، به شوند انگیزان های گوناگون اقتصادی-اجتماعی، یا درون مایه ی آزادمندانه و دادورانه خویش را از دست داده اند و یا با نیازهای نوین پایینی ها^۲ دم نساخته اند. این روند بویژه در دو دهه ی گذشته فراشتافته است. در این دسته کشورها، ناخواست و علیرغم کوشش های گوناگون نوآورانه، برای نمونه در سوئد و فرانسه، نهادهای فراحزبی مردمی هنوز برنامه ها و روکردهای برانگیزنده ای همچون "گفتمان های مطالبه-محور" در ایران، برنیاورده اند. از لابلای نوشته ها و ارزیابی های پاره ای از "کارشناسان" کشورهای صنعتی، می توان به نگرانی آنان از بازخوانی رویدادهایی همگون با ایران، ولی کم گستره تر، در شماری از این گروه کشورها نیز پی برد.^۳ این برآشفتگی ها، در بستر رویدادهای سیاسی ای که تنش های دهه ی شصت و هفتاد میلادی اروپا را در یادها بازمی آورد، خودمی نمایند. در کوران بحران اقتصاد جهانی، افزون بر بالش چشمگیر اعتصاب های کارگری، تازه ترین تنش ها باز می گشتند به ناآرامی های فرانسه بویژه در کناره های پاریس، و کنش های خشمگانه ی

^۱ «با مافوق سود کلان، می توان سران کارگری و لایه های بالایی آریستوکراسی کارگری را خرید و سرمایه داران کشور های پیشرفته همین کار را می کنند و این لایه را به هزاران شیوه: مستقیم و غیرمستقیم، آشکار و پنهان، می خرنند. این لایه های کارگران بورژواشده یا "آریستوکراسی کارگری" که از نظر شیوه ی زندگی و میزان درآمد و مجموعه ی جهان بینی خود کاملاً خرده بورژوا هستند، تکیه گاه عمده انترناسیونال دوم و در ایام ما تکیه گاه عمده ی اجتماعی (نه نظامی) بورژوازی را تشکیل می دهند. زیرا اینان عمال واقعی بورژوازی در جنبش کارگری، کارگزاران کارگری طبقه ی سرمایه دار و مبلغ واقعی فرمیسم و شووینیسم هستند. بسیاری از آنان در جنگ داخلی میان پرولتاریا و بورژوازی، ناگزیر در جبهه بورژوازی، در جبهه ی "ورسای" علیه "کمونارها"، سنگر می گیرند».

^۲ دمساز نشده اند (دم ساختن و دم سازاندن)

^۳ به بهانه بمب گذاری، «اشغال نظامی یک شهر» در امریکا: بنا بر پک نگرسنجی در آغاز سده بیست و یک میلادی در امریکا، مردم آن کشور از رژیم خود بیش از «تروریست ها» می ترسیدند. فضای امنیتی در آن کشور، بانگ پاره ای از سیاستمدان را نیز بلند کرده بود. به گفته ی واخواهانه ی (معترضانه) یکی از نمایندگان پیشینه دار کنگره و نامزد ریاست جمهوری امریکا، بمب گذاری در بوستون و رویکردهای امنیتی پس از آن، عملاً زمینه را برای «اشغال نظامی یک شهر بزرگ» - که می توان آن را «رمایشی» نامید- فراهم نموده بود. نگرستی اینکه، نه تنها در امریکا بلکه در کشورهای اروپایی نیز، همزمان با ژرفش بحران اقتصادی و توانگیری جنبش های توده ای، یکان هایی همسان با یکان های ویژه ی «نظام ولایی»، برای پیکار با توده های نادار و کنترل «جنگ های داخلی» - بخوان پشتیبانی از دارایی های «یک درصدی ها»- سامانیده و به تازه ترین جنگ افزارها مسلح شده بود.

دانشجویان آلمان در شهرهای گوناگون و از آن میان اشغال بنگاه های آموزشی و دولتی.

بزنگاه درون و برونی

در چارچوب منطقه ای، همانگونه که جداگانه نیز یادآوراندیم^۱، پیروزی همه سویه ی نیروهای مردمی بر خودکامگی "ولایی"، و راندن تندروان و پراگماتیست ها و اصلاح طلب های "حافظ نظام" (یا پشتیبانان "ولایت" و همراهان بازاری-کاتوزی-سپاهی آنان)، راهگشای دگرگونی های ملی و دمکراتیک در باختر آسیا خواهد بود. هنگامه ی جهانی و منطقه ای، با همه زدوبندهای آشکار و پنهان کشورهای صنعتی برای پیشبرد سیاست های نواستعماری (و در ایران، نمونه برداری اقتصادی از مالزی و ترکیه و آذربایجان، و نه نگاه به کشورهای صنعتی پیشرفته ای چون آلمان و فرانسه و سوئد)، به سود این دگرگونی ها رو به چرخش است. از دیدگاه درونی نیز - با همه راهبندها و آذیرها - دگردیسی ها امیدوارانه اند.

این بزنگاه برجدای و استثنایی هرچند دهه یکبار برای جنبشی کمابیش زیربنایی، و با نگرشی ژرف به تاریخ سرزمینمان، هر چند سده یکبار برای خیرشی بلند درمی اندوزد^۲. باکامی یا ناکامی در دستیابی به آماج این جنبش ها، وامی بندد به هشیاری و ژرف اندیشی توده ها و راهبران آنان، و نیز سنجمندی میان نیروهای بالنده و بازدارنده در گستره ی داخلی و خارجی. در این هنگامه، همه ی ما ایرانیانی که خود را "نگاهبان خرمی و آبادانی" این

^۱ یادآوری کردیم (یادآوردن و یادآوراندن)

^۲ فراهم می گردد (دراندوزیدن و دراندوزاندن)

سرزمین می دانیم، به گمان بسیار یک آزمون بزرگ تاریخی را برابر ایستاده ایم. نگارنده، این برش تاریخی را با واره ی صفوی و افشار سنجیدنی^۱ می داند. واره ی ما شاید آماده ی برآیی آن گون خیزابی باشد که هر چند سده یک بار در دریای رویدادها رخ می نماید. این پهنه، نه جای مترسک های سیاسی ای است که به جای پشت داشت توده ها، در راه سازش با "بالایی" ها برای "آراماندن" مردمان می گامند^۲، و نه جای کسانی که با زبونی به سوی بیگانگان دست می یازند^۳.

در کوران خیزش توده ای، در پیوند با آن دسته از هنرمندان و نویسندگانی نیز که ناآگاهانه "قاتلان" دیروز و ریاییان امروز را پشت می داشتند، و به راستی راهی را می نوردیدند که جز به شکست های صد سال گذشته نمی انجامید، سروده ای از ناظم حکمت به نام "آزادی" می آوریم تا شاید وجدان های دربند فرارهند:

نگاه تان خطا می رود
 درست دیدن هم هنر است
 درست اندیشیدن هم هنر است
 دستان هنرآفرین تان گاه بلای جان تان می شود
 خمیری فراوان ورز می دهید
 اما لقمه ای از آن را خود نمی چشید،
 برای دیگران بردگی و بیگاری می کنید و فکر می کنید آزادید
 غنی را غنی تر می سازید و این را آزادی می نامید

^۱ سنجش پذیر یا قابل سنجش (سنجیدن و سنجاندن)

^۲ گام برمی دارند (گامیدن و گاماندن)

^۳ دست بلند یا دراز می کنند (دست یازیدن و دست یازاندن)

از لحظه به دنیا آمدن تان
در گرداگردتان آسیابی بر پای می‌دارند که دروغ آرد می‌کند
دروغ‌هایی که تا پایان عمر با شماست
فکر می‌کنید که وجدان آزاد دارید حال آن که وجدان شما را خریده‌اند
پیوسته در حال تایید و تکریم‌اید
با سرهای فروافتاده که گویی از کمر به دو نیم شده‌اید
و بازوان افتاده، ول می‌گردید
با آزادی بیکار بودن و آزادی گزینش شغل.....
اما این آزادی،
آن روی سکه‌ی آزادی است^۱

نگاهی به آرایش نیروها

در این پاره، روند رویدادها، آرایش نیروهای سیاسی-اجتماعی، و نیز کنش‌ها و واکنش‌های "بالایی‌ها" و "پایینی‌ها" پیش از خیزش را برمی‌رسیم

"عصر جلسه‌ی شورای مرکزی حزب جمهوری در دفتر من تشکیل شد. درباره‌ی کیفیت عملکردها و آقایان شیبانی، پرورش و عسکراولادی که احتیاطاً خود را کاندیدای ریاست جمهوری کرده‌اند، بحث کردیم. برای انتخابات وضع خوبی پیش نیامده. آقای رجایی «رقیب جدی» ندارد و این‌ها همگی از یک گروه‌اند و نمی‌شود «رقابت جدی!!!» داشته باشند."^{۵۲}

هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران

چندی پیش از انتخابات، پیرامون تَه بندی^۱ "رقابت‌های جدی" و نقش "گروه‌های پنهان" در آن، خبری از سوی تارنماهای اینترنتی درباره‌ی یک نشست در خانه‌ی رییس مجمع تشخیص مصلحت به منظور "بررسی وضعیت نامزدها و فضای انتخاباتی" فراپراکند. این خبر بزودی از سوی دفتر او، نادرست خوانده شد.^{۵۳} این گونه گزارش‌ها زمانی می‌پراکندند که دسته بندی رقیب رفسنجانی، از زبان سخنگوی خود خامنه‌ای بر گزینش دوباره‌ی رییس جمهور پیشین پافشارده بود. با این رویکردها، پهنه‌ی انتخابات

^۱ از ته بستن برابر تدارک دیدن (ته بستن و ته بنداندن)

خیلی زودتر از واره های گذشته، به گستره ای برای رویارویی های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی فراروید.

کشاکش ها بیشتر در دو میدان برمی تافتند. در یک سو، دو سپاه سیاسی-اقتصادی توانمند زمامداری، تندروها و پراگماتیست ها رده می آراستند. در دگرسو، گردان های اصلاح طلب کمابیش ساختار شکن و اپوزیسیون آشکار و ناآشکار، خودمی نمایانند. گروهی از اصلاح طلبان "حکومتی" و بخش کوچکی از پراگماتیست های "واقع بین"، میان این دو خیزاب خروشان، شناور بودند. درگیری درونی میان "بالایی ها" (تندروها)^۱ و پراگماتیست ها^۲، پیشینه ای داشت سی و چند ساله. آنان در بیشتر زمینه ها، "نظام

^۱ «شماری» از فتوهای مرگ «اسلامی» در ستیز با نیروهای ملی و دمکرات را، تندروها (از آن میان جبهه ی «پایداری») از راه همکاری با بنیادگرایان مذهبی، صادر و پیاده کرده بود. در پشت این «فتواها»، «مفاسد اقتصادی» فراوانی پنهان بود. برای نمونه در پیگیری پرونده رحیمی معاون اول دولت احمدی نژاد اسناد و مدارک فسادهای مختلف اقتصادی در دست بود. طبق «شنیده های» سایت ملی-مذهبی ها، رحیمی به قاضی پرونده پیشنهاد کرده بود که در صورت تخفیف در مجازات، وی حاضر به همکاری برای روشن شدن برخی از این مفاسد به خصوص در باره «تیم مصباح یزدی و جبهه پایداری» است. به گفته ی وی، تیم نزدیک به مصباح به عنوان دور زدن تحریم ها میلیاردها دلار از اموال بیت المال را به خارج از کشور انتقال می داد. در این رویکردها صادق محصولی نقش مهمی داشت. وی طی پیگیری های قضایی بارها ریاورانه گفت که فقط دستورات احمدی نژاد را پیاده کرده است. و این هم نمونه ای از کسانی که از "رهبر مستضعفان" پیروی می کرد و به "امور خیریه" می پرداخت: اعلام پرداخت خمس 450 میلیون تومانی اموال صادق محصولی، پشتیبان مالی جبهه پایداری، از سوی قاسم روانبخش، باعث واکنش تند اصولگرایان شد. قاسم روانبخش، از شاگردان و نزدیکان مصباح یزدی، لیدر جبهه پایداری، در یک سخنرانی اعلام کرد که صادق محصولی، از حامیان محمود احمدی نژاد، وزیر اسبق کشور و وزیر سابق رفاه، ثروت خود را از "راه حلال" به دست آورده و حتی خمس 450 میلیون تومانی "مال خود را پرداخته است. چند تن از نمایندگان مجلس تاکنون محصولی را که به «سردار میلیاردری» شهرت یافته به فساد مالی متهم کرده اند. تیمورعلی عسگری نماینده مشهد در معامله ی ۵ میلیون دلاری محصولی در خصوص نفت تاجیکستان اعلام کرده بود که این موضوع در کمیسیون اصل نود در حال پیگیری است. قدرت الله علیخانی نماینده قزوین در مجلس هفتم نیز در باره محصولی گفته بود: «محصولی باید پاسخ دهد که منزل گران قیمت، درآمد میلیاردری، برج های میرداماد و زمین های بزرگ منطقه حسنی کیا را چگونه به دست آورده». محصولی به همراه احمدی نژاد از متهمان پرونده سوآپ نفت در زمان تصدی گری احمدی نژاد بر استانداری اردبیل بود. حشمت الله فلاحت پیشه درباره این قرارداد گفته بود، محصولی تنها کسی است که خارج از وزارت نفت، امتیاز سوآپ نفت دریافت کرد. وی همچنین در زمانی که مسئول خرید اراضی متعلق به بنیاد شهید برای سپاه پاسداران بود با شکایت بنیاد شهید در این معامله روبرو گردید.

^۲ رفسنجانی محافظه کار را می توان با قوام پراگماتیست در کوران جنیش ملی شدن نفت درسنجید، نخستین با چهره ای آیینی، و دومین با رخساری «مدرن» و ناآیینی. قوام «دمکرات» که در یک دوره ریاورانه حتی با حزب توده ایران کابینه تشکیل داد، چهره ی راستین خود را در بیست و هفت تیر 1331

ولایی" را پذیرفته و در چارچوب آن، در پی "سهم خواهی" و دگراندن های^۱ اقتصادی-اجتماعی زیردستانه و کنترل شده بودند. در برش انتخابات، گفتمان برجسته ی "بالایی" ها، بیشتر بر سر چگونگی "عبور از بحران" بود. تندروان که توان اقتصادی-سیاسی خود را افزوده بودند، بازخوانی واره ی هشت ساله ی اصلاحات را، با بودمان فشاری سنگین از "پایین"، برای "کل نظام" آژیرناک می یافتند. پراگماتیست ها، می گمانیدند که با "مهندسی بحران" و درافکنی ویرایی ها و رفورم هایی در ساختار "ولایت" و بهبود "مدیریت"، می توانند بحران سوم "جمهوری اسلامی" را با هزینه ی کم، پشت سر نهند. در بحران نخست، "عبور" از دگراندیشان در آغاز انقلاب، و بحران دوم، "عبور" از اصلاح طلبان ساختارشکن در واره ی خاتمی، دسته بندی رفسنجانی جایگاه برجسته ای داشت.

در گروه بندی اصلاح طلبان کمابیش ساختار شکن و اپوزیسیون ناپنهان و پنهان اما (که رو به "پایین" داشت)، گفتگو بیشتر بر سر چگونگی "روشن کردن تکلیف با نظام" بود. نخستین رییس دانشگاه تهران پس از انقلاب، چند ماه پیش از انتخابات، نشیب های اصلاح طلبان را این چنین پرداز زد: "این آقایان ... باید تکلیف خودشان را با نظام مشخص کنند. اگر در داخل نظام هستند، بروند در داخل نظام همکاری کنند. اگر معتقدند این نظام کاربرد خود را از دست داده و نمی تواند مملکت را به آرمان سال ۵۷ برساند، تکلیف را

که به «قیام سی تیر» انجامید، به روشنی برتاباند (آن چه رفسنجانی نیز بارها برای «عبور از بحران» در جمهوری ولایی از خود برتافته بود): «در امور داخلی نخستین کوشش من برقراری نظم است، به همان اندازه که از عوام فریبی در امور سیاسی متنفرم، در مسائل مذهبی نیز از ریا و سالوس منزجرم ... وای به حال کسانی که در اقدامات مخلصانه ی من اخلاص کنند و در راهی که در پیش دارم مانع بتراشند و نظم عمومی را برهم بزنند. به عموم اخطار می کنم که دوره ی عصیان سپری شده است، و روز اطاعت از اوامر و نواهی حکومت فرارسیده است ... آشوب گران با شدیدترین عکس العمل من روبرو خواهند شد، کیفر اعمالشان را در کنارشان می گذارم. ممکن است تا جایی بروم که دست به تشکیل محاکم انقلابی (!) زده، روزی صدها تبه کار را از هر طبقه به موجب حکم خشک و بی شفقت قانون قرین تیره روزی سازم. تهران رییس الوزرا قوام السلطنه، بیست و هفت تیر 1331».

^۱ ایجاد دگرگونی، دگرگونی ایجاد کردن (دگریدن و دگراندن)

باید مشخص کنند... اگر با نظام هستند و آن را قبول دارند، نظام که دارد کار خود را انجام می دهد. هرکسی هم که آقای خامنه ای تعیین کند، رییس جمهور می شود. اخیرا هم که رییس جمهور را رسماً تعیین کرد و گفت در پنج سال آینده آقای احمدی نژاد رییس جمهور است. این ها چه می خواهند بکنند!"^{۵۶}

همزمان با این کشمکش های برونی-درونی، داده هایی پیرامون "مهندسی" انتخاباتی "پیشرس"، در رسانه های درون و برون مرز گزارش می شد. در این زمینه گرداننده ی دفتر سیاسی نهضت آزادی، با نگرش به اینکه این سازمان، رهنمون هایی را که خاتمی در سخنان خود "برای انصراف از عرصه انتخابات ذکر کرده" بسنده نمی داند، گفت: "اگر در گذشته مهندسی آرا صورت می گرفت و انتخابات مدیریت می شد، در این دوره، «نامزدهای» انتخابات مدیریت می شوند".^{۵۷} گویا این "مدیریت" ها، تنها نیروهای درون "نظام" را شامل نمی گردید، بلکه ناخرسندان کنار "ولایت" را هم دربر می گرفت. برای نمونه نهضت آزادی باژگون واره های پیشین، از نامزدی نماینده اش خودداشت.^{۵۸}

اگرچه داده های آساییدنی و مطمئنی پیرامون چند و چون این گونه جابجایی های "کم هزینه" و "توافق های" پشت پرده^{۵۹} و "تهدیدهای" ناگفته در

¹ خودداری کرد (خودداشتن و خوددارانندن)

² در روی کار آوردن حسن روحانی نیز «توافق های پنهانی» چندی صورت گرفته بود. این ها بویژه زد و بندهای اقتصادی ای بودند میان «سران» جمهوری اسلامی در یک سوی، و بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و کنسرن های فراملی در دگر سوی. بر پایه ی یکی از این توافق ها، «خط لوله صلح» برای صدور گاز ایران، نه به سوی هندوستان، بلکه به طرف عمان - همانجایی که رایزنی های پنهان پیش از انتخابات ریاست جمهوری روانش داشت و توافق های آغازین برای بسته شدن قراردادهای نفتی-گازی «مجهول و طولانی» هم چون عراق صورت گرفته بود - کشیده می شد. انتقال گاز ایران از راه عمان به زیان منافع ملی-منطقه ای ما بود، چرا که جایگاه کنسرن های اروپایی-امریکایی را در منطقه ی نفت خیز خاورمیانه بیش از پیش محکم می کرد. به زیان همگرایی اقتصادهای کلان آسیا بود (که در کوران سیاست های استعماری پنج سده ی گذشته، و از جمله جاسازی کشور پاکستان از سوی انگلیس، بویژه میان ایران و هندوستان آسیب سترگ دید)، چرا که به جای انتقال انرژی و گاز از راه دریا به بازار هندوستان و زمینه سازی برای گسترش همکاری های همه سویه با این شریک بزرگ و تاریخی

دست نیست، ولی گفته های پیشین هاشمی رفسنجانی، مهندس "عبور از بحران" ها، آن هم در آستانه ی انتخابات سال شصت، و چگونگی "مهره چینی" وی که در بالا آوردیم، شاید دریچه ی کوچکی به این تاریکخانه ها و "فضای" های درون آنان، بگشاید.

کنکاشی های انتخاباتی و نابسامانی دسته بندی ها

در آغاز کار، گرایش بیشتر به "مدیریت نامزدها" را (به جای "مهندسی آرا")، شاید بتوان به دو انگیزان پیونداند.^۱ نخست اینکه، بازخوانی تقلب های گسترده و کمابیش آشکار در انتخابات "فله ای" دوره ی نهم که واخواهی پاره ای از سران، از آندست کروی را هم برانگیخته بود، گویا در بازه ی نخستین گزینش ها، برای بخشی از تندروان دشوار می نمود.^۲ انگیزان دوم و کارگرانه تر، نزدیکی روزافزون اصلاح طلبان ساختارشکن به نیروهای برون از "نظام" و گاه اپوزیسیون بود که "گروه های پنهان"، در هر دو سوی زمامداری را برمی آشفته. روآوری پاره ای از اصلاح طلب ها به نیروهای مردمی، نه تنها آزرده گی تندروها، بلکه واکنش پراگماتیست ها را نیز برانگیخت.

کشورمان، به سیاست های ورشکسته ی دوران صفوی می نگریم. در ستیز بود با منافع کشورهای رو به رشد، چرا که از امکانات کشورهای «بریکس» (دربگیرنده ی چین، هندوستان، برزیل، آفریقای جنوبی و روسیه) برای مقابله با فشارهای روزافزون بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و کنسرن های نفتی-نظامی-مالی جهانی به گونه ی چشمگیری می کاست. انتقال گاز ایران به هند، با توجه به انباشته های گازی روسیه و پیمان نامه های بسته شده میان چین و روسیه در زمینه گاز و نیز سیاست های نوین چین برای سرمایه گذاری های گسترده تر در کشورهای آسیایی و بازسازی جاده ی ابریشم، می توانست کشورهای «بریکس» را در موقعیت برتری در رده آرابی های جهانی، بویژه در زمینه ی دسترسی و بهره گیری از اندوخته های انرژی جای دهد، و عرصه را برای رشد اقتصادی شتابان تر کشورهای بالنده (رو به رشد) در گستره جهانی فراهم سازد.

^۱ پیوند داد (پیوستن و پیونداندن)

هاشمی رفسنجانی پس از نامزدی میر حسین موسوی، این برآشفتگی را چنین پرداز زد: "مراقب برخی تندروی ها باشید تا از بلاهایی که بر سر اصلاحات و خاتمی آوردند، مصون بمانید."^۱ وی در آغاز ریاست جمهوری خاتمی نیز، برای جلوگیری از این گونه "تندروی ها"، نهاد توانمند اقتصادی-دیوانی "مجمع تشخیص مصلحت نظام"^۱ یا "دولت سایه" اش را توانانده بود. جدایی گام به گام ولی پرناوش^۲ و بانوسان بخشی از اصلاح طلب ها از بدنه ی زمامداری (یا "تندروها")، بر شکاف درون "نظام ولایی" می افزود. در این برش، اصلاح طلبان به گمان فراوان بی آن که خود بدانند، برای نگهداشت هموزنی درونی "نظام"، نیرویی بودند دراندازنده و تعیین کننده.

این شکاف، برای پیدایی یک خیزش توده ای بایسته بود، اما بسنده نبود.^۳ افزون بر آن، بخشی از لرزش در ساختار زمامداری، بیشتر، خیزش توده ها را بازمی تاباند، تا درگیری های دامنه دار در "بالا" را. انگیزه ی این نابسندگی^۴ را، می شد بویژه در نبود یا کمبود بُرندگی و قاطعیت در گروه "اصلاح طلبان ساختارشکن"، و نیز در بودمان کلان-گرایش های سازشورانه در "اصلاح طلبان حکومتی"، واکاوید. برآیند آن، چیزی نبود جز نابسامانی در رده بندی این نیروها.

تارنمای ملی-مذهبی ها در ایران کمی پیش از انتخابات، هنگامه ی نابسامان سیاسی و جایگاه حزب ها و سازمان های گوناگون را به درستی اینگون پرداز زد: "دبیرکل اعتمادملی (که حزبی ترین نامزد انتخابات ۲۲ خرداد محسوب می شود) کنار کرباسچی، ابطحی، عبدی، و کدیور می ایستد و می

^۱ «مجمع تشخیص مصلحت نظام»^۱ در «نظام ولایی» را می توان با «سنای شاهنشاهی» پیش از انقلاب درسنجید، با این تفاوت که در برش هایی، از «سنای شاهنشاهی» تواناتر بود و در دوره هایی ناتوان تر.

^۲ از ناویدن یا به چپ و راست زدن، تلو خوردن (ناویدن و ناواندن)

^۳ لازم بود، اما کافی نبود

^۴ ناکافی بودن (بسندیدن و بسنداندن)

کوشد رویکرد متکثر خویش را با شخصیت هایی شناخته شده، به تصویر کشد. طرفه آن که، افراد یاد شده هریک متعلق به جمعیت و حزبی هستند (یا بوده اند) که در این انتخابات، مواضعی متفاوت!!! اتخاذ کرده اند. حزبی که کرباسچی دبیرکل آن است (کارگزاران) از میرحسین موسوی حمایت کرده است؛ همان تصمیم و رویکردی که مجمع روحانیون مبارز (که ابطحی عضو آن محسوب می شود) اتخاذ نموده است. عباس عبدی، عضو پیشین جبهه مشارکت، اینک عضو ارشد ستاد کروی است؛ و جمیله کدیور که انجمن متبوع وی (انجمن روزنامه نگاران زن ایران) پیشتر از حضور خاتمی استقبال کرده بود، همراه کروی شده است. و اینها، جملگی شواهدی بس معنادار از وضع احزاب (بخوان نابسامانی حزب ها) در ایران امروز، و چگونگی حضور آنان در انتخاباتی بس مهم است.^{۶۲}

پیرامون ناهماهنگی در گروه «اصول گرا-اصلاح طلب»^۱ نیز می خواندیم: "میرحسین موسوی، بدون حضور و همراهی هیچ یک از شخصیت ها و اعضای ارشد احزاب حامی اش (جبهه مشارکت ایران اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، کارگزاران سازندگی ایران^۲، مجمع روحانیون مبارز و...) برای ثبت نام به وزارت کشور رفت. هرچند تکلیف موسوی از آن

^۱ داده هایی پیرامون اصلاح طلب ها: «ده سال سکوت کافی بود تا در اوایل دهه هفتاد کم کم گرمای بیداری مردم یخ های بی تفاوتی و ترس دانشجویان و استادان را ذوب کند و یکبار دیگر دانشگاه فعال شده و جنبش دانشجویی زنده و فعال گردد. اما دانشگاه گیج و مات، هنوز محیط و شرایط جامعه را بخوبی نمی شناخت. هر شعاری از جمله شعارهای خاتمی را باور می کرد، وارد صحنه شده بود. صحنه ای که کارگردانان آن همان بنیادگرایان دهه شصت بودند که برای فریب مردم کسوت جلادی را از تن به در کرده و لباس زهد و تقوا پوشیده بودند ... امروز اصلاحاتی های درون و برون نظام، دانشجویان را تندرو و چپ رو و ناآگاه خطاب می کنند». (برای داده های بیشتر به پایان کتاب - حوزویان و دانشگاهیان - بنگرید)

^۲ رده آرای جریانی نولیبرال کارگزاران (در کنار مؤتلفه ای ها و حقیته ای ها) در کوران یکی از انتخابات مجلس: گروه های سیاسی نزدیک به جبهه ی خامنه ای-رفسنجانی، به گونه ی عمده سازمان هایی را دربرمیگرفتند چون، هیات مؤتلفه اسلامی، روحانیت مبارز تهران، جامعه الزهرا، جامعه اسلامی مهندسين، انجمن اسلامی دانشجویان، چکاد آزاداندیشان، انجمن اسلامی پزشکان، جمعیت اینار گران انقلاب اسلامی، ائتلاف خدمتگزاران، جامعه زینب، اصناف و بازار تهران، جامعه وعاظ تهران، دفتر تحکیم وحدت (شیراز)، حقیته، و نیز کارگزاران سازندگی (بخش وفادار مانده به هاشمی رفسنجانی).

رو که وابسته به هیچ حزب و سازمان سیاسی نیست، به قدر لازم مشخص است؛ اما وضع مورد اشاره، از این منظر که حتی احزاب حامی اش نیز با تابلو، وارد گود رقابت نمی شوند، قابل تامل است... احزاب سیاسی ایران امروز، در کجا ایستاده اند.^{۶۵}

نویسنده به بخشی از پرسش اش، خود می پاسخد: "تا اطلاع ثانوی، در بر پاشنه ی پیشین خواهد گشت، یعنی به جای آن که احزاب با برنامه، نامزدهایی را روانه ی رقابت و انتخابات کنند، این گروه های پنهان یا مجموعه های ژله ای و نه چندان منسجم هستند که گردهم می آیند و بر سرنوشت انتخابات اثرگذار می شوند".^{۶۶} به دگرگفت، بدون خیزش "پایینی" ها، روند دگرگونی ها در "بالا"، بازخوانی رویدادهایی همانند انتخابات پیشین را ندا می داد، و نه چیزی بیشتر.

لایه های میانی به میدان می آیند

در کنار این مکاره-بازار پر آشوب و "مدیریت نامزدها" و "تهدیدهای" پشت پرده و روی پرده در "بالا"، باژگون بازه های پیشین که برای کشانش آرا از سختی سرکوب کمی کاسته می شد، در انتخابات واره ی دهم، "شیپور جنگ" خیلی زود به نوا درآمد. انگیزه ی آن، نه سازماندهی در شماریده و حساب شده ی اصلاح طلبان، بلکه بیشتر، کنش های نیروهای ملی و دمکرات بود. این دسته ها، با آموزش از شکست جنبش اصلاحات و بهره گیری از

^۱ در نگاه نخست «پاسخیدن» در برابر «پرسیدن» ناآشنا می نماید (آن چه در زبان های اروپایی روان است، برای نمونه در انگلیسی answer and question و در زبان آلمانی antworten and fragen) اما اگر در زبان نویسه ای یا کتبی کاررفته و پذیرفته شود، به گمان بسیار اندک در زبان گویه ای و شفاهی نیز خواهد جاافتاد. (همانگونه که جداگانه آورده ایم، در این کتاب کتبی و شفاهی را نویسه ای و گویه ای، و نثری و شعری را نوشتاری و سروداری می خوانیم)

آزمون صد ساله ی جنبش توده ای، و بازگشت گام به گام به رویکردها و خواست های تاریخی انقلاب مشروطه، آن هم بر پایه ای "مطالبه-محور"، "شیپور" خواست های روشن خود را به ندا درآورده بودند.

آنان به گونه ای کمابیش سامانیده^۱ برای پیاده شدن خواست هایشان، "نیروها" را فرامی خواندند. "گفتمان مطالبه-محور" که از تابستان ۸۷ به کار آغازیده بود، نزدیکاً همه ی نیروهای ملی و دمکرات را در برمی گرفت. خواست های فرموله شده از سوی توده ها، نه تنها بر استوان آزادی های اجتماعی، بلکه بر پایه ی دو خواست دیرینه ی جنبش، همانا استقلال و عدالت اجتماعی-اقتصادی نیز می استوارید.

در این راستا، گروهی از کنشگران سیاسی، نویسندگان و هنرمندان، هموندان رزمنده ی جنبش زنان، کارگران و دانشجویان دستادست هم و با گرایش های گونه گون، بیانیه ای را امضا کردند که بندواره ی^۲ یکم آن، با "رفاه و عدالت" می آغازید.^{۶۷} به دگرگفت، "برخورد کنشگرانه ی مطالبه-محور"، از "پایین" و بر "فراز" حزب ها و سازمان های سیاسی درون کشور، بالای افراشته بود.

در این دادنامه، پاره ای از خواست های برجسته عبارت بودند از، انتقال مالکیت سازمان های اقتصادی وابسته به نهادها و بنیادهای بزرگ اقتصادی نادولتی و شرکت های نیمه دولتی-خصوصی به «بخش عمومی و مردم با نظارت مردمی» (یا پیاده سازی بخشی از اصل چهل و چهار قانون اساسی^۳)،

^۱ سامان یافته (سامانیدن و ساماناندن برابر سامان یافتن و سامان دادن)

^۲ فصل (برگرفته از پسوند وار یا واره، اینجا پسوند چندبارگی)

^۳ اصل چهل و چهار قانون اساسی که پایه ای است برای مصادره ی دارایی های به یغما رفته ی توده ها از سوی بازاریان بزرگ، بنیاد-موقوفه خواران فربه، پاسداران بالاجایگاه، و کانون های توانمند مالی در درون نظام ولایت فقیه، چه می گوید: نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران بر پایه سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی با برنامه ریزی منظم و صحیح استوار است. بخش دولتی شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانکداری، بیمه، تأمین نیرو، سدها و شبکه های بزرگ

محور قرار گرفتن تولید داخلی و ایجاد اشتغال و جلوگیری از واردات بی‌رویه، استقلال مدیریت صندوق ذخیره ارزی کشور از دولت و سپردن آن به مجلس، جلوگیری از تخصیص بی‌حساب درآمدهای ملی نفت و گاز به هزینه‌های جاری، حذف ردیف‌های گوناگون بودجه‌ای نهادهای مختلف «تبلیغی، اعانه‌ای و روحانیت!!!».^{۶۸}

این خواست‌ها در چارچوب وظایف ملی-دمکراتیک و برپایی یک جبهه‌ی میدانکارانه جاداشت و می‌توانست به دگرگونی‌های ریشه‌ای بیانجامد. در میان نزدیک به پانصد نفری که بر "گفتمان مطالبه-محور" پای افشردند، گونه‌گونی لایه‌های اجتماعی برمی‌جهید^۱: کارگران فعال شرکت واحد، معلمان فعال صنفی شهرهای مختلف، فعال زنان و قومی و دانشجویی، نمایندگان از دوره‌های قبلی و فعلی مجلس، معاون و مدیر کل اسبق وزارتخانه، مدیر عالی‌رتبه صنعت، بازاری، استاد دانشگاه، هنرمند، پزشک، شاعر، کارگر، کارفرما، زن خانه‌دار، نویسنده، کشاورز، کارمند، محروم از تحصیل، مترجم، بازنشسته، بازرگان، روزنامه‌نگار.^{۶۹}

رژیم ولایی بدین پویش‌های توده‌ای به زبان سرکوب می‌پاسخید. بیهود نبود که در آستانه‌ی انتخابات، کانون نویسندگان ایران پیرامون "تشدید سرکوب و سانسور" و دستگیری صد تن از کارگران در گردهمایی روز اول ماه مه (با همه‌ی کلوخ انداری‌ها، با درانبازی و شرکت دو هزار تن)، بازداشت و "کتک" زدن آموزگاران در گردهمایی، و بیش-تنگاندن کارناشران و زیرفشاردن فزونتر آنان، هشداریده بود.^{۷۰} این تاخت و تازها را

آبرسانی، رادیو و تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه و راه‌آهن و مانند اینها است که به صورت مالکیت عمومی و در اختیار دولت است. بخش خصوصی شامل آن قسمت از کشاورزی، دامداری، صنعت، تجارت و خدمات میشود که مکمل فعالیتهای اقتصادی دولتی و تعاونی است.^۱ در کنار آن، نیروهای ملی-دمکراتیک کم اثرتر دیگری نیز جای داشتند. برای داده‌های بیشتر، به پایان کتاب بنگرید.

^۲ از هشداریدن و هشداراندن

می شد در دیگر پهنه ها چون جنبش دانشجویی و زنان و رزمندگان "برانداز نرم"^۱ نیز درنگریست.

"دولت سایه ی توده ها" و واکنش "بالایی ها"

با همه ی سرکوب ها، رویکردهای برنامه مند دنبالیدند^۲ و بر روند رویدادهای سیاسی چشمگیرانه نشان گذاردند. گفتمان های "مطالبه-محور"، زمینه ی دگرسانی سیاسی و نیز همبستگی سیاست ورزان، روشن اندیشان، کنشگران شهریگری و گروه های گوناگون اجتماعی چون زنان، کارگران، دانشجویان، آموزگاران، تیره گرایان و نیز تا اندازه ای حزب ها را در انداخته و آنان را فرابالانده بود. در بیانیه ی دوم "گفتمان مطالبه-محور" می خوانیم: "این رویکرد توانست فرایند و فضای انتخابات و ادبیات حاکم بر آن را متأثر ساخته و نامزدهای مختلف را بدان سو رهنمون سازد. اکثر آنان مجبور شدند به جای طرح شعارها و مفاهیم کلان و کلی، به طور نسبی مصداقی سخن بگویند و در برابر مطالبات طیفها و اقشار مختلف عکس العمل نشان داده و وعدهای مشخص و قابل پیگیری و سنجش پذیر ارائه دهند."^۳ با همبستگی میان نهادهای کارگران، آموزگاران، زنان، دانشجویان و دگره، براستی "دولت سایه ی توده ها" رخیده^۳ بود.

واکنش دو دسته بندی توانمند سیاسی-اقتصادی به این فشارها از "پایین"، گوناگون بود. تندروها از آوردن برنامه سر باز زدند و "مدیریت آرا" را در

^۱ «براندازی نرم»، واژه ای که در کوران انتخابات ریاست جمهوری سال هشتاد و هشت از سوی رسانه های ولایی بسیار بکار برده شد.

^۲ دنباله یافتند (دنبالیدن و دنبالاندن)

^۳ رخ نموده بود (رخیدن و رخاندن برابر رخ نمودن و رخ نمایاندن)

دستورکار خود نهادند. آنان برای پیامدهای "احتمالی" نیز ته بسته بودند.^۱ برای نمونه، رزمایش دوازده هزار نفری بسیجیان در نزدیکی تهران^۲، آزمایشی بود برای سرکوب خیزش های در پیش.^{۷۲}

واکنش پراگماتیست ها به خواست های مردمی، بیشتر در چارچوب بهبود ساختارهای اقتصادی، بویژه دستگاه های دولتی-مالی، و نیز برپایی ترازش و هموزنی^۳ پیشین میان دو گروه زورمند زمامداری جاداشت. در برنامه ی نماینده ی پشت گرفته ی شان، میرحسین موسوی، کاستن از توان اقتصادی نهادهای نظامی برجّه‌یده، و بازگشت به دولتمندی آغاز انقلاب، و ریاست جمهوری "سردار سازندگی"^۴ پرننگ شده بود. سه بُن مایه ی برنامه ی اقتصادی موسوی عبارت بودند از "تعریف جایگاه دولت در فرایند توسعه ی ملی، ارتقا جایگاه بخش خصوصی^۵، و پایدارسازی توسعه ملی"^{۷۳}.

^۱ تدارک دیده بودند (ته بستن و ته بنداندن)

^۲ این گون رزمایش ها از سوی «مستکبر» ستیزهای ولایی، ریشه ای اقتصادی داشت و در چارچوب روندی بود جهانی برای سرکوب بی مدارای «پایینی ها». راست این است که، شصت و دو میلیارد در با ثروتی برابر نیمی از ساکنان جهان - با افزایش دارایی پانصد میلیارد دلار تنها در درازای پنج سال - و همتایانشان، که سودآورترین و کلیدی ترین نهادهای مالی، کانون های انرژی، انحصارهای فراملی و بازارهای مواد خام و ناخام را با تکیه به کمپلکس های نظامی-صنعتی و با بهره برداری از نهادهای خودساخته ی آموزشی-رسانه ای-اندیشکده ای در چنگ گرفته اند، نادران را در چارسوی سپهر به «ریاضت اقتصادی» درآلودتر وامی داشتند، جهان را به پرتگاه های خونبارتر از سده ی بیست میلادی نزدیک می کردند، و در کشورهای صادرکننده ی مواد خام به دست نوکیسه های محلی (و در ایران بویژه به دست بنیادگرایان ولایی) - و بی آن که دست خود را آشکارا به خون آغشته کنند - پیکارگران ملی و دمکرات و بویژه کنشگران کارگری را پی در پی به داغ و درفش می کشیدند. برای نمونه در افریقای که با سیاست های استعماری-نواستعماری به پاره پاره ترین و دردمندترین قاره ی جهان تبدیل شده بود، وظیفه بهره کشی و سرکوب و کشتار مردم رنج کشیده را به پنجاه و پنج میلیارد ریزه خوار واگذاشتند. رسانه های ایران، همپالگی های خلافت گرای شان را که چهارصد تن از آنان هشتاد درصد وام های کلان بانک های «خودی» را بالا کشیدند، «گرگ های محلی» می نامیدند.

^۳ برقراری تعادل و توازن

^۴ منظور هاشمی رفسنجانی بود.

^۵ دولت «تدبیر و امید» حسن روحانی که پس از احمدی نژاد روی کار آمد، می خواست «بخشی» از خواست های میرحسین موسوی - «ارتقا جایگاه بخش خصوصی» - را پیاده کند.

واکنش اصلاح طلبان ساختار شکن در برابر فشار از "پایین"، پافشاری بیشتر بود بر حقوق بشر و آزادی های شهروندی و گرهگاه های سیاسی، در برنامه ی مهدی کروبوی.^{۷۴} در بیانیه ی پنجم پیرامون حقوق بشر، یکی از باریکه ها، "ارائه لایحه اصلاح قانون انتخابات و «حذف نظارت استصوابی» به مجلس" خوانده شد.^{۷۵} با این جاگیری، یکی از گرهی ترین گفتمان ها، در دستورکار آمده بود.

برنامه ی موسوی، بیشتر در چارچوب بازسازی ترازش و هموزنی پیشین میان پراگماتیست ها و تندروها جای داشت. رویکردهای کروبوی اما، کوششی بود برای فرارویاندن "حکومت ولایی" به "سلطنت ولایی" و "تشریفات" (مانند جنبش ملی شدن نفت در آغاز کار خود، که در آن جبهه ملی^۱ می خواست شاه "سلطنت" کند و نه "حکومت"). هر دو گروه خصوصی کردن گسترده ی اقتصاد را درمی خواستند^۲، و بنابراین در این زمینه خواست های "دولت سایه ی توده ها" پیرامون گسترش "بخش عمومی" و "نظارت مردمی" بر بنیادها و انبازگاه های دولتی-خصوصی^۳ و کاهش توان مالی "نهادهای اعانه ای و روحانیت" را، به روشنی بازنمی تاباندند.^{۷۷} به دگرگفت هر دو دسته، تنها "کف" خواست های مردمی را برمی تافتند و از پیاده سازی اصل چهل و چهار قانون اساسی^۴ فاصله ی فرسنگی داشتند.

^۱ با ژرفش جنبش ملی شدن نفت، تنها شمار کمی از هموندان جبهه ملی چون فاطمی و شایگان در کنار دکتر مصدق و «پایینی ها» ماندند و با شرکت های نفتی چالشیدند. بسیاری از آنان در کنار کودتاگران برون و درون مرزی - «بالایی ها» - جای گرفتند: «کسانی همچون بهادری، میراشرافی، ذوالفقاری، مکی و بقایی». یوسف مشار، از رهبران جبهه ملی به شدت به دولت دکتر مصدق حمله می کرد و تصمیماتی را که مجلس در حمایت از مصدق و علیه دربار و انگلستان گرفته بود به شدت زیر سؤال می برد و مدعی می شد که نمایندگان مجلس یا "مرعوبند" و یا "مجنوب" و لذا تصمیمات مجلس معتبر نیست.

^۲ درخواست می کردند (درخواستن و درخواهاندن)

^۳ شرکت های دولتی-خصوصی (انبازگاه برابر بنگاه: یکان اقتصادی)

^۴ سه دگرگونی در برش صفوی برای روشن کردن پاره ای از دگردیی مالکیت ها در «نظام ولایت فقیه» نگرستی است: نخست رشد خاصه ها و عامه های موقوفه ای، دوم گسترش خالصجات شاهی-

در واکنش به خواست های مردمی، روحانیون دولتی-نیمه دولتی به تندروان پیوستند. بخش دیگر آنان، یا دم بستند و یا با پراگماتیست ها و گاه با گروه کروبی ره پیمودند. دم بستن بخش چشمگیری از کاتوزیان در کارزار انتخاباتی و خیزش توده ای، همسانی هایی داشت با واکنش آنان در انقلاب مشروطه. به دیگر سخن، بخشی از آنان، "گفتمان های مطالبه-محور" را "رواج شریعت" نمی دیدند و برآیند آن را به زیان "بازار خود" و بازاریان می دانستند.^{۷۸} واکنش بخش بزرگی از رده های بالای روحانیون دولتی و بازرگانان و پاسداران و بسیجیان، کمابیش هم می مانست.^۱

با همه ی نارسایی های برنامه ای نامزدها، فشار توده ای از "پایین" به برآیندهایی رسیده بود. واداشتن^۲ نامزدها به دادن برنامه هایی "قابل پیگیری و سنجش پذیر"، دومین کامیابی بزرگ جنبش مردمی را نشان می داد. نخستین کامیابی برجسته، پیدایی "گفتمان های مطالبه-محور" و فراگیر، و زایش "دولت سایه ی توده ها" بود.

خیزش مردمی، گامی فراتر نیز گذاشت و آن، عبارت بود از زیرفشاردن^۳ نامزدهای ریاست جمهوری در "مرحله جدید" پیکار انتخاباتی. بدین گون که، نهادها و سرشناسان اجتماعی و سیاسی (یا "دولت سایه")، با برنمایی راهکارهایی چون "مطالبات اثرگذار" و "راهکار طلبی و تضمین خواهی" و

دیوانی، و سوم بالش تیول ها و سیورغال ها. پیش از رشد خالصجات، شیوه ی رایج مالکیت فئودالی یا زمینداری از راه یورت ها و تیول ها و سیورغال ها، که تقریباً در انحصار قزلباش ها و روحانی ها بود، از گسترش شمار خرده مالکان جلومی گرفت. پس از اصلاحات عباس نخستین و گسترش خالصجات، دستگاه گسترده ی پرستشگاهی را درآمد موقوفه ها تغذیه می کرد، و بهره ی دارایی های شاهی و سود خالصه ها بویژه در دربار و دیوان و دیگر نهادهای "دولت قاهره" هزینه می شد. در دوره ی پایانی صفوی، دارایی های موقوفه ای «به زیان» خالصه های شاهی-دیوانی و تیول ها فزود.

^۱ همانند می بود (مانستن و ماناندن)

^۲ وادار نمودن (واداریدن و وادارانندن)

^۳ زیر فشار قرار دادن (زیرفشاردن و زیرفشاراندن)

و داشتن ریاست جمهور آینده به "دیدارها و گزارش دهی ادواری به افکار عمومی"، برگ تازه و زرینی به نبرد-دفتر تاریخ این سرزمین افزودند. کروبی پس از انتخابات، پاکدلانه، "دقیق" بینی این کنشگران مردمی را در پذیرفت^۱، آنگاه که در بیانیه اش نوشت: "پیش از همه اذعان می کنم که بسیاری از شما پیشتر و دقیق تر می دانستید که چه خواهد شد."^{۲ ۷۹}

برآیند این گونه رویکردهای هوشمندانه، از آن دست، عبارت بودند از: همبستگی میدانکارانه ی نیروهای ملی و دمکرات، دراندازی برنامه های کوتاه و درازگاه جنبش، و نیز درپیش گیری سیاست های فراگیر و کارای توده ای. با این دستاورها، تلاش "گروه های پنهان" برای "عبور از بحران" سوم، به راهبندی بلند برمی خورد.

برآسود می توان گفت، با پایبندی راستین نیروهای آزادی خواه و دادجوی به برنامه ها و رویکردهایی همانند "گفتمان های مطالبه-محور" و فراحزبی، نه تنها بر خودکامگی "ولایی"، بلکه بر واماندگی چند صد ساله ی تاریخی نیز می شود برچیرید^۳.

بدکوشان

از دیدگاه نگارنده، "گفتمان های مطالبه-محور" و فراگیر یا "دولت سایه ی توده ها" بر "فراز" حزب ها و نهادهای "بالایی ها"، آن هم با بُن مایه ای

^۱ اعتراف کرد (در پذیرفتن و در پذیراندن)

^۲ «لازم می دانم ابتدا از مردم ایران عذرخواهی کنم... ما برای تغییر آمده بودیم، گرچه نیروهای غیبی و ظاهری مانع تغییر در قوه مجریه شدند. با این همه فراتر از این، تغییری در شرایط کشور و روحیات جامعه و آگاهی مردم بیش از آنچه تصور می شد، صورت گرفت و اذعان می کنم که این تغییر به مراتب فراتر از تصمیم من بود». (از بیانیه مهدی کروی، نهم خرداد سال هشتاد و هشت)

^۳ چیره شد (برچیریدن و برچیراندن)

دادخواهانه را، و بویژه، استوار بر خواست های کارگران و مزدبگیران، و برنامه ی اقتصادی ای برگرفته از اصل چهل و چهار قانون اساسی، می توان بمانند راهنمایی برای کشورهای بالنده (رو به رشد)، و حتی کمابیش برای کشورهای پیشرفته^۱ و دارای "دموکراسی پارلمانی" نیز بهرگرفت.

در انقلاب مشروطه، پرچمداری ایران در جنبش استعمارستیز آسیا نیز، همانگونه که در آغاز این نوشتار گوشزد شد، با پیکارِ چنین "انجمن های" کمابیش برنامه-گرایی، پیوند خورده بود. جهان امروز ما، برای دستیابی به دگرگونی های راستین دمکراتیک و مردمی، تشنه ی این دسته راهکارهای هوشمندانه و دادورانه است.

آنانی که به جای دوستی میان ملت ها، با بازگشت به سیاست "کشتی های توپدار"، برای به چنگ آوردن چاه های نفتی در باختر آسیا، "پدر می کشند" و "تخم کین" می کارند، و آنانی که در سرزمین مان، خون "سیاوش" می ریزند، نمی خواهند بدانند که، "زمانه چو آید به تنگی فران، همانا نگردد به پرهیز باز".

به گفته ی آموزگار داد و سخن و خرد، فردوسی سترگ: "دلت زنده بادا به فرهنگ و هوش، به بد تا توانی به گیتی مکوش".

به گیتی همه تخم زُفتی مکار

بترس از گزند و بد روزگار

¹ نمونه هایی از آن با درون مایه ای مردمی و در ستیز با شرکت های فراملی و کانون های مالی جهانی در اروپا و امریکا خود نمود. جنبش «اشغال وال استریت» در امریکا، و سپس جنبش های فراگیری چون «سیریزا» در یونان و «پودموس» در اسپانیا - اگرچه بدون داشتن برنامه هایی چون «گفتمان های مطالبه محور» - از نمونه های آن بودند. نشریه آلمانی اشپیگل در آن زمان گزارش داد، لابی های امریکایی برای بی اعتبار کردن جنبش «اشغال وال استریت» از بانک های آن کشور کمک مالی - تنها در یک قلم هشتصد و پنجاه هزار دلار - خواستند، و همزمان، کازینو دارهای لاس وگاس برای روی کار آوردن کاندیدایی جنگ افروز، سرمایه گذاری های کلان نمودند.

همی نیکویی ماند و مردمی
جوانمردی و خوبی و خرمی
نباشد کسی بر جهان پایدار
همه نام نیکی بود یادگار
بکوشیم تا نیکی آریم و داد
خنک آنکه پند پدر کرد یاد
دلت زنده بادا به فرهنگ و هوش
به بد تا توانی به گیتی مکوش^{۸۱}

کهنه دارایان و نودارایان رویاروی هم

در این بخش لایه های اجتماعی، نهادهای پیوسته به آنان، و انگیزه های اقتصادی تنش های سیاسی "بالایی ها" را ارزیابی می یابیم

"لازم می دانم ابتدا از مردم ایران عذرخواهی کنم ... پیش از همه اذعان می کنم که بسیاری از شما پیش تر و دقیق تر می دانستید که چه خواهد شد و متوجه شده بودید، همان گاه که می پرسیدید «چه تضمینی برای آرای ما وجود دارد»، یا زمانی که می گفتید «نتیجه ی انتخابات معلوم است و شما آب در هاون می کوبید». با این همه می خواهم بگویم از کرده ی خود پشیمان نیستم ... ما برای تغییر آمده بودیم، گرچه نیروهای غیبی و ظاهری مانع تغییر در قوه مجریه شدند. با این همه فراتر از این، تغییری در شرایط کشور و روحیات جامعه و آگاهی مردم بیش از آنچه تصور می شد، صورت گرفت و اذعان می کنم که این تغییر به مراتب فراتر از تصمیم من بود."^{۸۲}

بیانیه مهدی کروبی، نهم خرداد هشتاد و هشت

این بخش از بیانیه ی مهدی کروبی، رادیکال ترین^۱ نامزد دهمین دوره ی انتخابات ریاست جمهوری، روشنگر دو باریکه است که با انگیزه های خیزش نزدیک-پیوندی دارند: نخست، نقش آگاهانه و خواست-گرایانه ی مردم، و

^۱ بدین سخن که گروه او با چالشاندن زمامداری ولایی - درخواست «حذف نظارت استصوابی» - به راستی "بیت رهبری" و "ولی فقیه"، همانا بالاترین نهاد و جایگاه در سامانه ی سیاسی را، نشان گرفته بود.

دوم، دگردیدی در موزاییک سیاسی و همراهی بخشی از نیروهای اصلاح طلب با توده‌ها برای "تغییر" در سامانه‌ی "ولایی".

در همگامی گروهی از "بالایی‌ها" با مردم، گذشته از فشار "پائینی‌ها"، انگیزان‌هایی نقش داشتند چون، ژرفش بحران ساختاری در "نظام" پس از توانگیری اقتصادی بیشابیش سپاهیان و روحانیان "حکومتی" (یا "قفل شدن نظام")، ناخرسندی روزافزون گروهی از نیروها در کانون‌های زمامداری و یکان‌های دولتی-نیمه دولتی-خصوصی، شکاف میان "بالایی‌ها" پیرامون چگونگی برون رفت از بحران و تعیین "سهم" در سامانه‌ی ولایی، و نیز کوشش اصلاح طلبان "ساختارشکن" برای پیشبرد دیدگاه‌های خود با سودستانی از جنبش توده‌ای.

برآیند ناگزیر این کنش‌ها و دگرگونی‌ها، چیزی نبود جز تنش‌های روزافزون میان اتاق‌ها و بنیادها و نهادهای اقتصادی بازاریان و روحانیان و سپاهیان و سرمایه‌داران از یک سو^۱، و سازمان‌ها و حزب‌های سیاسی برآمده از آن‌ها یا نزدیک به آنان از دگرسو. درگیری‌های تلویزیونی نامزدهای ریاست جمهوری و نیز نامه‌ی رفسنجانی به "ولی فقیه" در آستانه‌ی انتخابات و هشدار وی برای "سرچشمه گرفتن"، این تنش‌های درونی در بالاترین رده‌های زمامداری را بیشتر آشکاراند.^{۸۳}

دو مدل بازرگانی

نبرد در درون سامانه‌ی ولایی، بویژه میان دو نیروی توانمند اقتصادی، روانش داشت. نخست، بخشی از سرمایه‌داری بازاری-مالی به نمایندگی

^۱ همانا نهادهایی چون «پارلمان بخش خصوصی» یا اتاق بازرگانی، «بیت رهبری»، «آستان قدس رضوی»، «قرارگاه خاتم الانبیا»، کانون‌های مالی-ربایی و شماری از یکان‌های اقتصادی دولتی-نیمه دولتی-خصوصی، بویژه در بخش‌های نفتی-گازی-پتروشیمی-کانی.

آشکار و نهان "رفسنجانی" (یا پراگماتیست ها)، و دوم، کانون های سپاهی - بنیادی به سخنگویی احمدی نژاد (یا تندروها).

گاهنامه ی آلمانی "تاتس" پس از انتخابات پیرامون این تنش ها به درستی نوشت، "رفسنجانی و احمدی نژاد پشتیبان دو مدل بنگاهداری هستند. یکی ثروتمندی کهنه را نمایندگی می کند، دیگری منافع نوثروتمندان سپاه پاسداران را که در سال های کنونی، همپا با روحانیون حکومتی یک امپراتوری اقتصادی برپا کرده اند، پشت می گیرد ... او (رفسنجانی) با دارایی برآوردی یک میلیارد یورو، داراترین مرد کشور شناخته می شود. پایه ی توانش او بر لایه ی تجاری بازاریان^۱ استوار است."^{۸۴}

کنشگران گروه نخست، بویژه در گذار مجمع تشخیص مصلحت نظام می نوردیدند. بیشتر نامزدهای ریاست جمهوری که تا آنگاه از دالان شورای نگهبان گذشته بودند، در این نهاد هموندی داشتند. رفسنجانی که در کنار گرداندگی مجمع، رئیس برگزیده ی مجلس خبرگان نیز بود، به گفته ی نهضت آزادی، "کرسی مهمترین «نهاد حکومتی» در نظام جمهوری اسلامی" را در دست داشت.^{۸۵}

رویکرد گروه دوم یا تندروان (سپاهیان و بخشی از کاتوزیان "حکومتی")، در رده های بالای نهادهایی چون بیت رهبری، سپاه پاسداران، بنیادها، موقوفه ها و قوه قضائیه، برمی نمود.

درباره ی توانگیری نهادهای لشکری، روزنامه ی فیگارو چندی پیش از انتخابات، از افزایش شمار پاسدارانی که به بازرگانی روی آورده اند، سخن رانده بود. دامنه ی رویکردهای قرارگاه سازندگی خاتم الانبیا، در جایگاه

^۱ بازاریان در کنار رفسنجانی بودند و هم چون «سردار سازندگی»، از گرایش های «ساختار شکنانه» پاره ای از نیروهای نزدیک به موسوی و کروبی می هراسیدند.

امپراتوری پاسداران، از بانکداری و توریسم تا تلفن همراه را دربرمی گرفت. این گردان سپاهی-اقتصادی، بیش از دویست پروژه ی صنعتی رو به ساخت را در چنگ داشت. به این شمار می شد نزدیک به هزار پروژه ی پایانیده در آغاز دهه ی نود میلادی را افزود. این "نهاد معاف از مالیات" به بخش استراتژیک نفت و گاز، که پیشتر در گستره ی کارگروه رفسنجانی جاداشت نیز، درآمد^۱ بود.^{۸۶}

پیرامون "امپراتوری اقتصادی" روحانیون "حکومتی" هم، می توان برای نمونه به داده های عباس پالیزدار و گاهنامه فوربس درباره ی ناصر واعظ طبسی به چشم پرده گردان آستان قدس (گذشته از بیت رهبری^۲)، نگریست. این نهاد در دهه ی نود میلادی، صدها میلیارد دلار از دارایی های بنیاد رضوی را در بخش های سودآوری چون پروژه ی سرخس و خط آهن ایران-ترکمنستان، بزرگراه های جدید، یک فرودگاه بین المللی، و همچنین چندین هتل و ساختمان اداری درتپانیده بود.^{۸۷} کاتوزیان پس از انقلاب بهمن، نه تنها بر پارین پهنه هایی چون دادگستری و آموزش و امور موقوفه ای چیریدند^۳، بلکه بویژه با همداستانی و همدستی سپاهیان و بازاریان، شمار چشمگیری از گلوگاه های اقتصادی و پایگاه های دیوانی را چنگ گرفتند.^۴

^۱ وارد شده بود (درآمدن و درآیاندن)

^۲ از بنیادهای زیر کنترل «بیت رهبری» می توان برای نمونه به بنیاد مستضعفان با پانصد و پنجاه شرکت تحت نظر و بیش از دویست میلیارد دلار سرمایه نگریست. پس از بالا گرفتن موج «خودی سازی ها»، در شمار این نهادها و مالکیت آنان جابجایی های اشکار و ناآشکاری رخ داد.

^۳ چیره گشتند (چیریدن و چیراندن برابر چیره گشتن و چیره گردانیدن)

^۴ «امپراتوری» روحانیون مسلمان، پیشینه ی درازگاهی دارد. در دوران خلفای عباسی در کنار زمین های روحانیون بزرگ ایرانی، زمین های زیر دست بازماندگان عرب که خود را از سادات یا بازماندگان محمد می دانستند، گسترده بود. در کنار این دو گونه ی زمینداری پرستشگاهی (مالکیت زمینداران روحانی ایرانی و مالکیت زمینداران عرب بازمانده و کمابیش وابسته به دستگاه خلافت)، گام به گام موقوفه ها نیز بوجود آمدند. در دوران ترکان سلجوقی مأموران دولتی و مردم سرشناس و دارا، اوقاف ویژه ای برای اداره ی مسجدها و مدرسه ها پدید آوردند. آن چه از برش سلجوقیان آغاز شد، تا سده ی بیست میلادی به اشکال گوناگونی دنبالید. بنجامین پیرامون رسیدگی به امور اوقاف و دشواری های آن می نویسد، "با تعیین فردی در شورای سلطنت برای به دست گرفتن اوقاف، سعی شده تا این درآمد مالی مهم در اختیار دولت

در ستیز با دولت اصلاح طلبان، کارپهنه‌ی روحانیان و بویژه پاسداران نه تنها در زمینه‌ی سیاسی، بلکه در گستره‌ی اقتصادی نیز چشمگیرانه فرافزوده بود. این روکرد از دگرسو، همراهی مشروط‌پراگماتیست‌ها با اصلاح طلب‌ها، یا بهره‌گیری "بازاری" از آنان را، بیش از پیش پی می‌داشت.

انتخابات ریاست جمهوری برای ولایان دستیافت و امکانی بود برای جابجایی "پُست‌ها" و سرمایه‌گذاری‌های کلان در "بخت‌آزمایی مجدد" (به گفته‌ی رئیس اتاق بازرگانی)^{۸۸} و بهرستانی^۱ گسترده‌تر از "رانت‌ها".

آماج بازاری‌ها از سرمایه‌گذاری‌های پنهان و آشکار انتخاباتی، عبارت بود از سودستانی از "انتخابات پرشور" و دستگاه دولتی برخاسته از آن، برای درآمدن هر چه بیشتر کالا، بدون برآشفستگی از تحریم‌ها. بیهود نبود که رئیس اتاق بازرگانی پیش از انتخابات با پرچم بخش خصوصی به "مقامات سیاست خارجه کشور" پیوسته بود تا بایستگی تحریم‌شکنی را به آنها یادآوراند. افزایش هزینه‌ی بخش خصوصی در پی تحریم‌ها، اتاق بازرگانی را به در پیش گرفتن چنین راهکارهایی و امیداشت.^{۸۹} بازاریان بنا به گرایش تاریخی خویش، برای رسیدن به "بازار خود"، در آغاز^۲ میان دو گروه تندروها و پراگماتیست‌ها در ناوش و نوسان بودند. در پی چیرگی عرب‌ها و مغول‌ها، بازاریان^۳ ۹۰ ۹۱ از نخستین گروه‌هایی بودند که با زمامداران

قرار گیرد. اضافه بر این، وزیر عدلیه‌ای نیز درست شده است که البته آن زمان هنوز «تشریفاتی و افتخاری» بود، زیرا او کوچکترین دخالتی در اجرای قوانین و وضع آن‌ها ندارد، زیرا در ایران قوانین کاملاً تحت الشعاع قوانین شرع است و قوانین شرع هم به وسیله‌ی روحانیون اجرا شده و قضاوت تنها بر عهده‌ی آن‌هاست (اما این که چرا عدلیه درست کرده اند برای این است که) بدین وسیله به تدریج می‌خواهند از نفوذ روحانیون کاسته و قوانین عرف را جایگزین قوانین شرع کنند، که البته این کار هم بسیار مشکل و حتی غیرممکن است."

^۱ بهره‌گیری، بهره‌گیری، استفاده (بهرستاندن و بهرستاناندن)

^۲ بازاریان، همان‌گونه که جداگانه بدان پرداخته ایم، به تندروان پیوستند.

^۳ در ایران ولایی، بازاریان بزرگ و بویژه اتاق‌های بازرگانی درون و برون مرز و دسته‌هایی چون جمعیت مؤتلفه اسلامی، از جمله «بیعت» کنندگان با «مستکبرها» بودند. پشتیبانی مؤتلفه‌ای‌ها از «خصوصی‌سازی» های درون مرز و «بیعت» های برون مرز، در انتخابات ریاست جمهوری سال نود

نوین "بیعت" کردند و هم کاسه شان شدند (در کنار بخش چشمگیری از اشرافیت روحانی^۱).

"سهم خواهی" بر سر رانت نفت

این ناوش ها و نوسان ها تنها در میان بازاریان دیده نمی شد، بلکه در درون دگرگروه ها نیز کمابیش نگرستی بود. انگیزه ی آن را می توان از آندست، با نقش نفت در فرایندهای اقتصادی-اجتماعی پیونداند^۲. در این زمینه گفته های یکی از کارشناسان نزدیک به اصلاح طلبان، پیرامون "عقلانیت نفتی" و "سهم خواهی بر اساس رانت نفت"، تا اندازه ای گدارگشا است. در ادواریوز می خواندیم: "در نگاه به جناح حاکم و ارزیابی رفتارهای آن باید به این نکته توجه داشت که در دولتی که وابستگی تام به نفت دارد، جهت دهنده ی اصلی به قدرت، گروهی است که سهم بزرگتری از منافع نفتی را در اختیار خواهد

و شش نیز پس از گزینش وزیران «پسارجامی» به روشنی برتابید. وزیر دست راستی نفت (که «رسالت» ارگان مؤتلفه به «فاسد» بودن او اعتراف نموده بود)، و نیز وزیران اقتصاد و دارایی و صنعت و معدن از سوی مؤتلفه گزینه هایی «بسیار خوب» خوانده شدند، آن هم زمانی که چهار پیمان نامه ی اقتصادی «محرمانه» با کنسرن های جهانی بسته شده و «قراردادهای دیگر» نفتی-استعماری «در راه» بودند: «مادر دهر، خائنی نظیر امضا کننده ی این قرارداد - افزوده ی ما: این گونه قراردادها - نزاده» بود (برگرفته از محمد مصدق در پیوند با قرارداد ننگین نفتی سال هزار و نهصد و سی و سه میلادی رضاشاه که همزمان بود با گرایش های بیشتر به فاشیست های آلمان و نفت خوارهای انگلستان، یورش های ددمنشانه تر به هزاران تن از کردها، لرها، بختیاری ها، قشقایی ها، ملی ها و چپ ها، چراغانی ها و صحنه سازی های کودکانه تر و خیانت کارانه تر، و نیز سرکوب ها و کشتارهای فزونتر نانهان یا نهان «با زهر و آمپول هوا»).

^۱ ویل دورانت در کتاب «تاریخ تمدن» با نگاهی به رویکردهای چادرنشینان خاوری در روسیه، بر نکته هایی انگشت نهاده که در تاریخ ایران نیز برمی جهد: "سران عشایر مغول متوجه شدند که فقط به اتکای قدرت محض نمی توانند روسیه را مطیع خود نگاهدارند، از این روی با کلیسای روس از در صلح درآمدند، اموال و ماموران آن دستگاه روحانی را پاسداری کردند، آن ها را از مالیات معاف ساختند. هزاران تن از روس ها در میان بیم و هراس، به طلب امنیت، به سلک راهبان درآمدند. از همه طرف سیل تحف و هدایا بود که به سوی تشکیلات روحانی روانه گردید، و کلیسای روسیه در میان فقر و فاقه ی عمومی، بنیادی شد بی اندازه ثروتمند". در سده های گذشته، استعمارگران "دکترین مغولی" را در خاور

زمین کمابیش پی گرفته اند.

^۲ پیوند داد (پیوستن و پیونداندن)

داشت. بنابراین، محور اصلی فعالیت سیاسی در یک دولت نفتی، نصیب بردن از رانت نفت است ... وقتی تمام امور بر اساس محور رانت و سهم خواهی شکل گرفت، دیگر نمی توان تشخیص داد که چه افرادی با هم رفیق هستند و منافع مشترک دارند. چرا که سهم خواهان هم همانند دزدان، همه با هم دعوا دارند.^{۹۳}

به دگرگفت، مافیای نفتی-پارینگرای یا "کهنه ثروتمندان" به رهبری گروه رفسنجانی که از آغاز انقلاب از این "رانت ها" بساثر بهره‌ستاده (وی نخستین فرستاده ی خمینی بود به جنوب نفتی در کوران انقلاب^{۹۴})، و "نوثرتمندان" پاسدار و ناپاسدار که از دالان هایی چون بنیادها و قرارگاه خاتم الانبیا به چاه های نفتی فروناویده بودند^۱، "همانند دزدان" یکدیگر را می دریدند. پیش از انتخابات، دو گزارش درباره ی واگذاری بخشی از درآمد نفت به مجمع تشخیص مصلحت نظام، و نیز درآمدن هرچه بیشتر بنیاد مستضعفان و سپاه پاسداران به داد و ستدهای نفتی، کُنج هایی از این جدال های جنجالی در بالای هرم زمامداری، میان روحانی ها و پاسدارها و بازاری ها و "خصوصی" ها و بوروکرات ها^۲ را، بیشابیش آشکاراند.^{۹۵}

گزارش های درزیده^۳ پس از سرکوب خیزش هشتاد و هشت درباره ی گزینش وزیران در کابینه ی احمدی نژاد را، می بایست در همین سپهر بررسیید.^{۹۶} وزیر پیشنهادی نفت، یکی از کلیدی ترین پست های دولت دهم، کسی نبود جز فرمانده قرارگاه سازندگی سپاه پاسداران. با این گزینش می شد چشم به راه گسترش درتراوش و نفوذ سپاهی ها و بنیادی ها و آستانی

^۱ نقب زده بودند (فروناویدن و فروناواندن)

^۲ برای نگاه موشکافانه به دشواری های بخش نفت به کتاب «داده ها و چشم اندازها»، که از همین نویسنده در سال دو هزار و هفت میلادی انتشار یافته، بنگرید (داده های بیشتر در پایان کتاب).

^۳ درز کرده (درزیدن و درزاندن)

ها و بیت رهبری در پروژه های "راهبردی" و بنگاه های بازرگانی-صنعتی، ویژگان، در صنایع نفت و گاز و پتروشیمی بود.^{۹۷} بدین گونه، ناخرسندی

^۱ شرکتها و نهادهای وابسته به سپاه پاسداران و قرارگاه خاتم الانبیا -پالایشگاه اصفهان ۱.۲ میلیارد دلار توسط سپاه خریداری شد -بانک پارسیان: از ۱۹ میلیارد دلار ارزش بانک پارسیان، سپاه صاحب ۷.۱ میلیارد دلار آن است -صنایع پتروشیمی ایران ۶۰ درصد از این شرکت متعلق به سپاه است با ارزش ۸۰۰ هزار دلار -پتروشیمی پارس ۴۰ درصد در مالکیت سپاه به ارزش ۷۰۰ میلیون دلار -پتروشیمی مارون ۱۹ درصد مالکیت از آن سپاه میباشد به ارزش ۶۰۰ میلیون دلار -صنایع آلومینیوم ایران به قیمت ۴۰۰ میلیون دلار توسط سپاه خرید شده. تنها ارزش زمینی که کارخانه ها در آن واقع شده ۳۰۰ میلیون دلار برآورد می شود -معادن فلزات واقع در انگوران به ارزش ۲ میلیارد دلار به قیمت ۸.۱ میلیارد دلار توسط سپاه خریداری شد

-بانک های صادرات، ملت و تجارت: ۱۰ الی ۱۵ درصد سهام این بانکها متعلق به سپاه است -ارزش نامعلوم

-صنایع دریایی صدرا به قیمت ۱۵۰ میلیون دلار توسط سپاه خریداری شد. ارزش واقعی ۱ میلیارد دلار -شرکت تایید واتر خاورمیانه در اسکله شهید رجایی بندرعباس که ۶۰ درصد کل واردات/صادرات ایران از طریق آن انجام می گیرد، به قیمت ۳۰۰ میلیون دلار توسط سپاه خریداری شد -شرکت سرمایه گذاری صنعتی ایران به قیمت ۱۵۰ میلیون دلار توسط سپاه خریداری شد -سهامدار صنایع استیل مبارکه با ارزش ۳ میلیارد دلار -بانک سینا به ارزش ۴۰۰ میلیون دلار و با ۲۶۰ شعبه در سراسر کشور توسط سپاه خریداری شد -شرکت توسعه شهری توس گستر به ارزش ۵۰ میلیون دلار توسط سپاه خریداری شد -تراکتور سازی تبریز ۱۸۰ میلیون دلار قیمت گذاری شد با ارزش واقعی ۴۰۰ میلیون دلار و به قیمت ۱۷۰ میلیون دلار توسط سپاه خریداری شد

-صنایع سدید سرمایه گذاری توسط سپاه به مبلغ ۱۰ میلیون دلار -صنایع ایران مینرال سرمایه گذاری توسط سپاه به مبلغ ۸ میلیون دلار -شرکت حفاری و معادن بافق سرمایه گذاری توسط سپاه به مبلغ ۱۵ میلیون دلار -داروسازی جابر بن حیان سرمایه گذاری توسط سپاه به مبلغ ۱۰ میلیون دلار -شرکت سرمایه گذاری مهر ایرانیان از جانب سپاه ۱۴۰ میلیون دلار برای راه اندازی ۲۴ کارخانه آرد در ۲۴ استان سرمایه گذاری کرده است.

شرکت هایی که زیرمجموعه تعاون سپاه بودند -گروه بهمن) اتومبیل سازی (به ارزش ۵۰۰ میلیون دلار توسط سپاه خریداری شد -سایپا) دومین تولید کننده اتومبیل در ایران (۱۷ درصد از سایپا متعلق به سپاه است ۱ میلیارد دلار از مایملک و ۲ میلیارد دلار از سرمایه شرکت سایپا متعلق به سپاه است. -شرکت سرمایه گذاری صنعتی بهشهر ۱۶ درصد از این شرکت متعلق به سپاه است ۲۱۶ میلیون دلار از اموال و مایملک شرکت ۲۵۰ میلیون دلار از سرمایه شرکت متعلق به سپاه است -شرکت سرمایه گذاری بهمن ۲۴۰ میلیون دلار از اموال شرکت متعلق به سپاه است. -صنایع جوشکاری ایران ۲۳ میلیون دلار از اموال شرکت و ۳۰ میلیون از سرمایه شرکت متعلق به سپاه است.

-پتروشیمی کرمان ۲۵ درصد از شرکت متعلق به سپاه است به مبلغ ۲۵۰ میلیون دلار -دیگر کمپانی هایی که سپاه ۱۰۰ درصد مالکیت آنها را داراست شامل: صنایع شاداب خراسان، هواپیمایی پارس، شرکت غذایی مانده، بهمن دیزل) سازنده کامیون های شرکت ژاپنی ایسوزوی(، شرکت عصر بهمن، صنایع شاسی سازی ایران، شرکت صنایع ارزش آفرینان بانک های متعلق به سپاهیان یا زیر نظر آنان

گسترده‌ی پراگماتیست‌ها و اصلاح‌طلب‌های "حکومتی" از کودتای ناآشکار در سال هشتاد و چهار، کودتای نیمه آشکار در سال هشتاد و هشت، و نیز امکان کودتای آشکار در آینده، دریافتنی بود.

در کوران این کشاکش‌ها، بخشی از اصلاح‌طلبان ساختارشکن زیر فشار توده‌ها، و کمابیش برون از این ستیز "کوسه"‌ها (به گفته‌ی گاهنامه‌ی آلمانی تاتس)، بخش کوچکی از آماج‌های ملی و دمکراتیک انقلاب مشروطه را پی‌می‌گرفتند. اگر در گذشته "بالایی‌ها" بودند که از توده‌ها "ابزاری" به‌رمی‌گرفتند، این بار، بیشتر "پائینی‌ها" بودند که برای پیاده‌کردن خواست‌های خود، از شکاف "بالایی‌ها"، "ابزاری" سود می‌ستاندند.^۱

در گرمگاه خیزش هشتاد و هشت و در هنگامه‌ای که پیرامون آینده‌ی دگرگونی‌ها -به شونهِ "پَریشانی" و ناروشنی در دیدگاه‌های پاره‌ای از گردانندگان جنبش اصلاحات و اپوزیسیون ناآشکار و آشکار- نمی‌توان پیش‌بینی بُرانه و قاطعانه‌ای کرد، و با آرزوی آنکه، پشت‌پرده‌ی این روزگار، "چمنزار" توده‌ها نهان باشد، این بخش از ارزیابی می‌پایاند.

-بانک قوامین با ۸۵۰ میلیون دلار مایملک. سرمایه‌بانک قوامین ظرف ۶ ماه از ۳۵۰ میلیون دلار به ۸۵۰ میلیون دلار افزایش یافته

-بانک مهر متعلق به بسیج؛ ظرف چند ماه سرمایه‌بانک مهر از ۳۵۰ میلیون دلار به ۵.۷ میلیارد دلار رسیده است.

-موسسه اعتباری نیروهای مسلح (بتاجا) با سرمایه ۲.۱ میلیارد دلار متعلق به سپاه

-موسسه‌ی انصارالمجاهدین متعلق به سپاه با ۶ میلیارد دلار مایملک و ۶۰۰ شعبه در سرتاسر کشور. سرمایه این موسسه ظرف یک سال از ۷.۲ میلیارد دلار به ۶ میلیارد دلار افزایش یافته و مجوز تبدیل به بانک را بلافاصله دریافت کرده و سردار سپاه غلامحسین تقی‌نجاج آن را اداره می‌کند

-موسسه‌ی مالی و اعتباری ثامن‌الائمه با ارزش ۶ میلیارد دلار متعلق به سپاه است سرمایه‌ی آن ظرف یک سال از ۲.۲ میلیارد دلار به ۶ میلیارد دلار رسیده است

-موسسه‌ی مالی و اعتباری الموحدین با ۲۰۶ شعبه تنها در خراسان سال گذشته ۵۰۶ میلیون دلار سرمایه داشته است که ظرف یک سال به ۵.۱ میلیارد دلار رسیده است و تحت نظر سردار صمیمی اداره می‌شود

-موسسه‌ی مالی و اعتباری عسگریه با ۱۲۰ شعبه در خراسان با ارزش ۴۵۰ میلیون دلار تحت نظر سردار جوادی اداره می‌شود

^۱ نگاهی است به گفته‌ی کارل مارکس رو به رزمندگان، پیرامون همکاری کوتاه‌گانه جنبش کارگری با بخشی از بورژوازی در کوران نبرد: «یا او ترا می‌فریبد یا تو او را!»

پشت این پرده چه پنهان و چه حال ست به آفاق

دشت زردی ست که هم رنگ پریشانی ماست؟

بام برفی

کوه ابری

باغ برگی ز تمنای جهان؟

در پی پرسش من

خنده زد مست و رها، "پرده گشای"

و چه من شسته شدم.

درد بی ناله نهفت

شوق با شعله شکفت

بام هر پرده و پرگار بسفت.

چهره برداشت کران

روی بنمود چمنزار زمان.^{۹۸}

بخت آزمایی خونین انتخاباتی

در اینجا، به سرمایه گذاری های آشکار و ناآشکار در انتخابات چشم دوخته ایم

"بدانید که بهرغم برخی داعیه‌ها، اکنون همه ی این رفتارها- پخش خبرهای کذب و شایعات برخی از نزدیکان و بستگان شما- منتسب به حضرتعالی (هاشمی رفسنجانی) است ... گرچه سهم برخی نهادهای عمومی، مانند دانشگاه آزاد اسلامی را نمی‌توان در ترویج نامزد مورد نظر شما نادیده گرفت، اما حق شهروندی شما در دفاع از نامزد خاص، ملازمتی با خروج از دایره عدل و انصاف ندارد. این روزها اصلاحات در مراحل حساسی قرار گرفته است. مبدا به نام اصلاحات دشمنان آن را پیروز گردانیم!"^{۹۹}

نامه کروی به رفسنجانی^۱ پیش از انتخابات

سرمایه گذاری های ناهان و نهان در انتخابات ریاست جمهوری واره ی دهم که بویژه از راه دلارهای نفتی می فراهمید، تا اندازه ای جایگاه و نقش اشکوبه های اجتماعی، و نهادها و سازمان های وابسته بدانان را، در تنش

^۱ رفسنجانی در انتخابات ریاست جمهوری سال هشتاد و هشت موسوی را پشت گرفت، و در کارزار ریاست جمهوری سال نود دو روحانی را. تارنمای «کلمه» که گویا نزدیک به «جنبش سبز» و موسوی بود، در پشتیبانی از سیاست اقتصادی دولت حسن روحانی (در رسانه های ولایی نام-آشنا به «دولت تدبیر و امید») نوشت، اگر موسوی در سال هشتاد و هشت رییس جمهور می شد، هم چون حسن روحانی و محمد خاتمی، روند «خصوصی سازی» ها را پی می گرفت.

های سیاسی می نمایانند. اگرچه داده های روشنی پیرامون این گونه "سرمایه گذاری ها" برای انتخابات سال هشتاد و هشت در دست نگارنده نیست، باری نگاه به پشتیبانی های مالی "جبهه ی خامنه ای-رفسنجانی" در انتخابات مجلس پیشین و سنجش آن با داده های کنونی، می تواند جایگاه و پایگاه سازمان ها و نهادهای وابسته به نیروهای اقتصادی-اجتماعی در بالای هرم زمامداری را، لختی بر آشکاراند.

گاهنامه ی "انقلاب اسلامی در هجرت" پس از انتخابات آن دوره ی مجلس، گزارشی درباره ی تباهی ها و تقلب هایی که بنا به "حکم حکومتی" درافتاده بود، برون داد. در آن سال، نهادهای اقتصادی "نظام ولایی" و دست اندرکار "بخت آزمایی انتخاباتی"، بدین گونه پرداز خوردند: بنیاد مستضعفان^۱ با

^۱ در یک ارزیابی فشرده، به «سه بخش قدرتمند از کانون های تمرکز سرمایه و بنگاه های مالی و اعتباری» رژیم ولایی اشاراتی شده است. این ارزیابی اگر چه نارسایی هایی دارد، اما پاره ای واقعیت ها را بازمی تاباند: «نخست- مهم ترین نهادهای بخش عمده غیردولتی که از سوی "بیت رهبری" کنترل می شوند، عبارتند از: "بنیاد مستضعفان و جانبازان"؛ "کمیته امداد امام خمینی"؛ "بنیاد شهید انقلاب اسلامی"؛ "بنیاد مسکن انقلاب اسلامی"؛ "بنیاد پانزده خرداد"؛ "سازمان تبلیغات اسلامی"؛ "موسسه جهاد نصر"؛ "موسسه جهاد استقلال"؛ "موسسه جهاد دانشگاهی"؛ "موسسه جهاد توسعه"؛ "شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی"؛ "کتابخانه آیت الله مرعشی"؛ "کمیته فرمان هشت ماده ای امام خمینی". همه این موسسه های مالی و اقتصادی، که بسیار فعالند و نقش اثرگذاری در اقتصاد کشور دارند، زیر دیدبانی و نظارت "بیت رهبری" رژیم ولایی عمل می کنند، و از سیستم رانتی موجود بهره می برند ... اخیرا اعلام شده است که مجموع ثروت "کمیته فرمان هشت ماده ای امام خمینی"، که انبوهی از مدیران و کارکنان عالی رتبه را در خود جای داده است، بالغ بر ۹۵ میلیارد دلار است. دو- بخش دیگر نهادهای اقتصادی و نظامی عبارتند از: "سپاه پاسداران انقلاب اسلامی"؛ "نیروی مقاومت بسیج"؛ "نیروی انتظامی"؛ و انبوهی از موسسه های مالی و اعتباری و بانک ها و شرکت های سرمایه گذاری و شرکت های پیمانکاری و دیگر شرکت های تابعه نظیر: "قرارگاه سازندگی خاتم الانبیا"؛ "بنیاد تعاون ناجا"؛ "بنیاد تعاون سپاه"؛ "موسسه مالی اعتباری مهر"؛ "شرکت سرمایه گذاری مهرگان"؛ "شرکت سرمایه گذاری مهر اقتصاد ایران"؛ "بانک انصار"؛ و جز این ها. سوم- اما مهم ترین نهادهای به اصطلاح "عام المنفعه مالی و اقتصادی" عبارتند از: آستان قدس رضوی؛ آستان حضرت معصومه؛ بنیاد فرهنگی مصلی نژاد؛ بنیاد بارانداز؛ بنیاد علوی؛ موسسه خیریه علی و حسین همدانیان؛ موسسه خیریه بین الرضا؛ موسسه درمانی و بهداشتی موسوی؛ بنیاد خیریه بیست و دو بهمین؛ بنیاد رفاه مسلمین؛ موسسه جامعه الامام صادق؛ و ده ها موسسه مالی و اعتباری دیگر که زیر نظر "بیت رهبری" و یا زیر نظر نیروهای نظامی، انتظامی و امنیتی اداره می شوند که به طور کامل از حیطه کنترل دولت خارج اند و مالیات نمی پردازند، از رانت برخوردارند و در همه عرصه های اقتصادی فعالند و با اطلاعات کافی در بورس نیز فعالیت می کنند و اموال ملی و دولتی را زیر عنوان خصوصی سازی به تملک خود درمی آورند. این نهادها در اثرگذاری بر سیاست های روز کشور بسیار فعالند. (در کنار این سه بخش) بخش خصوصی در جمهوری اسلامی با تک میلیارد رهای فاسد آن مثل صادق محصولی، بابک زنجانی، شهرام جزایری، برادران رفیق دوست و حتی برادران عسگر اولادی،

۵۵۰ بنگاه زیردست و بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار سرمایه، بنیاد شهید با ۳۵۰ شرکت و با میلیاردها دلار سرمایه، شهرداری تهران با سرمایه‌ای کلان، بنیاد جانبازان، اصناف و بازاریان تهران و شهرستانها، دفترهای نمایندگان ولی فقیه در تهران و شهرستان ها، سازمان نظارت بر اموال رهبری با سرمایه ای بی کران، بنیاد رضوی با میلیاردها دلار سرمایه، بنیاد حضرت معصومه با سرمایه‌ای سترگ و موقوفه‌هایی بسیار.^{۱۰۱}

در گروه خامنه‌ای-رفسنجانی، نهادهایی که پیچیدگون به کانون های اقتصادی بالا می پیوستند، عبارت بودند از، بیت رهبری با هزینه ی "سه میلیارد تومان در ماه"، مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای نگهبان، سازمان بازرسی کل کشور، دیوان عدالت اداری، قوه قضاییه، دادستانی کل کشور و تهران، شهرداری تهران، سازمان ائمه جماعت و ائمه جمعه تهران و شهرستانها، مجلس خبرگان رهبری.^{۱۰۲}

نهادهای اقتصادی و یکان های "حکومتی" وابسته بدانان، پیوند نزدیکی با بسیاری از گروه های سیاسی، و نیز دسته های لشکری داشتند. گروه های سیاسی نزدیک به دسته بندی خامنه‌ای-رفسنجانی، سازمان های را دربرمی گرفتند چون، هیات مؤتلفه اسلامی، روحانیت مبارز تهران، جامعه الزهرا، جامعه اسلامی مهندسين، انجمن اسلامی دانشجویان، چکاد آزاداندیشان، انجمن اسلامی پزشکان، جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی، ائتلاف خدمتگزاران، جامعه زینب، اصناف و بازار تهران، جامعه وعاظ تهران،

و مارها و افعی‌های خفته در اتاق بازرگانی، شناخته شده است. همه این یک شبه میلیارد در شده‌های سه دهه اخیر و از رانت سودبرده، در زمینه سرمایه‌گذاری و امور دلالی‌ای فعالیت دارند که به سرمایه‌داری تولیدگرا- و یا به‌قول خودشان "کارآفرین"- هیچ شباهتی ندارد ... اگر نهادهایی را که در مجموع نظام جمهوری اسلامی عهده‌دار اعمال قدرت‌اند در نظر بگیریم و رابطه‌شان را با طبقه‌های اجتماعی بررسی کنیم، مشخص می‌شود که تمامی اهرم‌های اعمال قدرت در نظام جمهوری اسلامی به‌طورکامل در اختیار محفل‌هایی است که سرمایه‌های کلان انحصاری و رانتی در آنها متمرکز است.»

دفتر تحکیم وحدت (شیراز)، حجتیه، و نیز کارگزاران سازندگی (بخش زینهاروار و وفادار مانده به هاشمی رفسنجانی).^{۱۰۳}

سازمان ها و گروه های نظامی-انتظامی که افزون بر پاسداری از "بازار خود"، برای "تقلبات" انتخاباتی و برخورد با واکنش های احتمالی مردم نیز سامانیده بودند، این نهادها را دربرمی گرفتند: سپاه پاسداران، نیروی انتظامی، بسیج، انصار حزب الله،^{۱۰۴} حفاظت های اطلاعات سپاه پاسداران و نیروی انتظامی و قوه قضاییه و بیت رهبری و بسیج، گروه های تحت پوشش انصار حزب الله و سازمان امر به معروف و نهی از منکر، گروههای نظامی و انتظامی لباس شخصی (نوید)، گروه ها و دسته های بسیج اداره ها و وزارت خانه های کشور، و سی مرکز مقاومت و پانصد پایگاه مقاومت در سطح اداره ها و وزارتخانه ها و سازمان ها.^{۱۰۵}

نامزدهای نزدیک به "جبهه ی خامنه ای-رفسنجانی"، برای پیشبرد بازار خود و جاناندازی شوهای انتخاباتی، به یاری بازاریان و روحانیان و سپاهیان، و نیز سازمان ها و نهادهای پیوسته بدانان، بسیار می نیازیدند.^۲ در انتخابات مجلس، کمک های نقدی و نانقدی برای هزینه های روزانه را از گُدارهای گوناگونی می اندوزیدند،^۳ از یک کُنچ، کمک های «نقدی» از شهرداری تهران، شورای نگهبان، سپاه پاسداران، بنیاد مستضعفان، صندوق قرض الحسنه انصار، بنیاد شهید و دیگر ارگان ها، و از دگرکُنچ، کمک های

^۱ روند استصوابی-انحصاری شدن اقتصاد و رشد بازاریان که از روزهای نخستین انقلاب آغاز شده بود، با بهره برداری ایزاری از "بحران" ساخته شده ی گروگان ها و جنگ ایران-عراق و انقلاب فرهنگی از یک سو، و یاری گرفتن از تندروانی چون خلخال و لاجوردی و نیز کمک های کناری گروه هایی چون "موتلفه" و "حجتیه" و "انصار بازار" از دیگر سو، شتاب بیشتری گرفت. نشریه اشپیگل در ویژه نامه ای، آماج "کارگردان" انقلاب فرهنگی و دانش آموخته ی "انگلیس"، عبدالکریم سروش را که پس از انقلاب راهی ایران شده بود، مبارزه با "چپ ها و مارکسیست ها که در آن سال ها در میان روشنفکران بیشترین هواداران را داشتند"، خوانده بود.

^۲ نیاز می داشتند (نیازیدن نیازاندن)

^۳ تامین یا فراهم می کردند (اندوزیدن و اندوزاندن)

"غیرنقدی" صدا و سیما و همه ی امکان های نوشتاری و شنیداری و دیداری نزدیک به گروه خامنه ای-رفسنجانی و نهادهای خویشاوندشان.^{۱۰۶} تنها چند نمونه از این "کمک ها"، از جیب مردم و به یاری دلارهای نفتی را، که در انتخابات هشتاد و هشت نیز بی گمان بازخوانی شدند، برگزیده ایم، تا به دامنه ی تباهی و ریایی "نظام"، و به بُنه ی "انتخابات پر شور و مردمی"، بهتر درنگریم:

- پرداخت ۱۲۰ هزار تومان به ۳۰ هزار مسئول مذهبی تهران از سوی شهرداری تهران و هزینه کردن ۲۵ هزار تومان بن از سوی شهرداری تهران (شهروند) به معلمین معادل ۱ میلیارد تومان، و نیز پرداخت ۵۰ هزار تومان بن به کارکنان صدا و سیما، معادل ۱ میلیارد تومان.
- پرداخت ۸۰ هزار تومان به مسئولین مدارس که تا هزار رای "جمع آوری" می کنند از سوی شورای نگهبان و پرداخت ۱۰۰ هزار تومان و سکه طلا به مسئولین مدارس که بیش از هزار رای گردمی آورند^۱ از سوی شورای نگهبان.^{۱۰۷}

- پرداخت (۲۱ هزار تومان) سه روز ماموریت به نیروهای بسیج برای شرکت در انتخابات از سوی بسیج سپاه پاسداران و پرداخت (۵۰ هزار تومان) سه روز ماموریت به نیروهای سپاه برای شرکت در انتخابات از سوی صندوق قرض الحسنه انصار المجاهدین سپاه پاسداران، چه پیش از آن شهرداری تهران مبلغ ۲۰ میلیارد تومان وام بلاعوض به آن صندوق داده بود.^{۱۰۸}

- پرداخت ۱۵ هزار تومان به خانواده های شهدا برای شرکت در انتخابات از سوی بنیاد شهید و پرداخت ۱۰ هزار تومان در برابر هر رای در شهرهای

^۱ گرد آوری یا جمع آوری می کنند (گردآوردن و گردآوراندن)

کناری تهران برای رای دادن در همان شهر به سود نامزدهای تهران (اسلامشهر - شهر ری - شمیرانات) از سوی بنیاد مستضعفان و دیگر.^{۱۰۹} در این دزد-بازارِ بازخوانیده، پاسخ به پرسش پیرامون تباهی ها و تقلب ها در انتخابات هشتاد و هشت، و نیز درخواست توده ها برای رسیدگی به چگونگی بر باد رفتن صدها میلیارد دلار^{۱۱۰} از درآمدهای نفتی پس از روی کار آمدن بنیادگرایان "اسلامی" را، به خوانندگان می سپاریم.

برای آنانی که، چنین پُرسندگانی را به بند و درد و مرگ می کشند، بخشی از نوشته ی آزادی خواه انقلاب مشروطه، سلطان العلمای خراسانی را، که برای این نوشتار "در باغشاه او را هر شب شکنجه می کردند و سپس نیز به انبار فرستادند که در آنجا به چاهش انداختند و بدبخت با سختی بدرود زندگی گفت"، باز می گوئیم:

"خوب است قدری از مستی سلطنت به هوش آمده، چشم باز کرده، نظری به دولت خود و باقی دولت ها بنمایی. آیا تمام سلاطین عالم از وظیفه و شغل خود خارج شده مشغول قصابی گشته اند؟ آیا تمام ملل مثل ملت بخت برگشته ی ایران اسیر ظلم و شهوت نفسانی پادشاه خود هستند؟ ... مگر نفهمیده که هیچ سلطانی با رعیت نمی تواند طرف شود."^{۱۱۱}

^۱ تنها در چهار زمینه ی گردشگری، ترانزیت، گریز مغزها و واردات ناقانونی، بنا به اعتراف سخنگویان رژیم، نزدیک به هشتاد میلیارد دلار زیان اقتصادی، همانا نزدیک به یک چهارم تولید ناخالص ملی ایران. نمونه: درآمد ترکیه از محل توریسم در سال 2003 میلادی به مرز ده میلیارد دلار رسیده بود و رفت و آمد توریست ها میان دو کشور همسایه نیز نشان می داد که سالانه 500 هزار ایرانی به ترکیه سفر می کردند در حالی که تنها 20 هزار ترک به ایران می آمدند.

مبادا به نام اصلاحات دشمنان را پیروز گردانیم

"باج دهی" های برتابیده در انتخابات پیشین را، می توان با دگرگونی هایی - که با شکاف میان دو گروه خامنه ای و رفسنجانی در پیوند است - برای انتخابات ریاست جمهوری واره ی دهم نیز درنگریست. در این واره، احمدی نژاد که خود از پشتیبانی مالی و نامالی بیت رهبری و روحانیون "حکومتی" و سپاهیان برخوردار بود، در گفت و گوهای تلویزیونی به گوشه ای از زد و بندهای پشت پرده، نگاهی افکند. بازاریان و اتاق بازرگانی نیز بنا به گفته ی رئیس خود، در "بخت آزمایی مجدد"، در شماریده و حساب شده سرمایه می گذاشتند.^{۱۱۲}

گروه رفسنجانی که میرحسین موسوی را با شرط پرهیز از "تندروی ها" پشت می داشت^۱ نیز، می بایست از دلارهای نفتی-بازاری و یکان های اقتصادی ای چون دانشگاه آزاد، برای جانداختن "جنبشی" زیردست، با آماج بازگرداندن ترازش و هموزنی پیشین میان دو "جناح حاکم" (پراگماتیست ها و تندروها)، بهرستانده باشد.^۲ مهدی کروبی، رادیکال ترین نامزد از میان چهار کاندیدای برگزیده ی شورای نگهبان، در نامه ی واخواهانه و اعتراضی اش به رفسنجانی، از بهره گیری "برخی نامزدها و حامیان آنان" از "اموال عمومی یا دولتی"، (همانند همه ی انتخابات پیشین) گلاییده بود.^۳ به دگرگفت، آن چه که در بالا پیش آمد، به گمان فراوان بساگسترده تر، در انتخابات واره ی دهم نیز، رُخیده بود.

^۱ مورد پشتیبانی قرار می داد (پشت داشتن و پشت داراندن)

^۲ قوام نوین در جامه ای کاتوزی، همانا رفسنجانی، برای آزادی پسرش از زندان به ناگزیر دلارهای نفتی چشمگیری از اندوخته هایش به تندوران دستگاه «قضایی» پرداخت.

^۳ گلایه نموده بود (گلاییدن و گلایاندن)

نامه ی کروبى پیرامون دستداشت و ناخنک گروه رفسنجانى در جلوگیری از بودایی و حضور اصلاح طلبانِ دلسوزِ "کیان ایران"، در این پهنه نمونه وار بود. وی پیش از انتخابات در این نامه نوشت: "متأسفانه برخی از نزدیکان و بستگان شما با شایعه‌پراکنی قصد دارند یکی از دو صدای اصلاح‌طلبان (نگارنده: و نیز صدای بسیاری از دگراندیشان درون و برون مرز) در انتخابات را خاموش کنند و با پخش خبرهای کذب و شایعات ناروا درباره انصراف اینجانب از رقابت‌های انتخاباتی، آب به آسیاب مخالفان اصلاحات بریزند. من البته قصد ندارم با بردن نام افراد خاص از نزدیکان و بستگان شما نقش آنان را در برهم زدن وحدت اخلاقی اصلاحات اعلام کنم ... اعلام می‌کنم این روشِ دوستان، سبب نقض قواعد اخلاقی انتخابات آزاد می‌شود و اتحاد فکری و تاریخی اصلاح‌طلبان را مخدوش می‌کند. امیدوارم به دوستان خود تذکر بدهید که از ادامه این حرکت تخریبی - که جز به سود حریف نیست - خودداری کنند و بدانید که به‌رغم برخی داعیه‌ها، اکنون «همه ی این رفتارها منتسب به حضرتعالی» است."^{۱۳}

کروبى در نامه ی خود، بیهوده رفسنجانى را در کنار نیروهای اصلاح طلب راستین نشانده. واکنش گروه رفسنجانى و پرخرجی‌های پراگماتیست‌ها اما، نشانگر آن بود که بخشی از نیروهای پشتیبان کروبى، به آن دسته از اصلاح طلبانِ "ساختار شکن" وامی بستند که "به راستی" به بخشی از آرمان‌های خیزش‌های مردمی در یک صد سال گذشته، زینهارى^۱ و وفادارى داشتند. این گردان، بخشی از سپاه سترگ نیروهای ملی-دمکرات ایران بود که با ره‌ایش از تکاگرى و گراهش^۲ به دادورى، می توانست "پایینی‌ها" را توانِ بیشتری دهد.

^۱ زینهارى یا وفادارى (زینهاریدن و زینهاراندن)
^۲ ره‌ایش از رهیدن، چون گراهش یا گرایش از گراییدن

همان گونه که پیشتر یادآورده شد، این نیروها در صورت پاییدن^۱ به خواست های مردمی و پرهیزیدن^۲ از سازشکاری، همانند سال های نخستین انقلاب بهمن و جنبش ملی شدن نفت و انقلاب مشروطه، دیر یا زود خود نیز قربانی نیروهای خودکامه خواهند شد (همان گونه که پیش آمد^۳ ۱۱۴). تاریخ ما و بسیاری از کشورهای جهان، و ویژگیان، کشورهای بالنده (رو به رشد) بارها نشان داده که راه چیرگی بر بیگانگان و دست نشاندهانشان، نه سازش و ساخت و پاخت در "بالا"، و نه بهرستانی "ابزاری" از توان مردمی در "پایین" است. در تاریخ سرزمین مان، افشین و ابومسلم و مازیار، قربانیان در پیش گرفتن همین سیاست نادرست و باژگون بودند. خاندان های توانمند و دارای برمکیان و نوبختیان نیز -مانند بخشی از سرمایه داری امروز ایران- که هم کاسه ی خلفا گشتند، کمابیش همان سرنوشت را دچاریدند^۴.^{۱۱۵} برآیند این رویکردها، چیزی نبوده است جز شکست های پی در پی، خواری های بی پایان، و ویرانی های بی گسست^۵.

^۱ ثبات داشتن (پاییدن و پاییدن برابر ثبات داشتن و ثبات دادن). جداییده های آنان: پایید یا تثبیت، پایا یا ثابت، پاییدگی یا ثبات، ناپاییدگی یا بی ثباتی، پایاید یا اثبات. در این کتاب کوشیده ایم همه ی جداییده ها یا جداشده ها از «یک» پایاوزه یا مصدر را روشمندانه برگزینیم. برای داده های بیشتر بنگرید به آغاز کتاب.

^۲ پرهیز کردن (پرهیزیدن و پرهیزاندن)

^۳ مصدق پس از کودتای بیست و مرداد، زمانی که در زندان لشکر دو زرهی رویدادهای گذشته را بازاندیشید، گفت: «کمونیسم را بهانه کرده اند برای این که چهل سال دیگر از معادن ما سوءاستفاده کنند و برای ادامه سوءاستفاده، ملت ایران را از آزادی و استقلال محروم نمایند».

^۴ دچار گشتند (دچاریدن و دچاراندن برابر دچار گشتن و دچار گردانیدن)

^۵ پس از فروپاشی دودمان ساسانی و روی کار آمدن دودمان هایی که بیشترشان به این خاک به چشم «ملک استیجاری» می نگریستند، می توان به سه گروه کنشگر اشاره کرد: گروه اول مانند ابومسلم و خاندان برامکه و نظام الملک و کمابیش خواجه نصیرالدین طوسی که بیشتر از زمینداران بزرگ بودند، به شیوه های گوناگون به دستگاه پیوستند و با پذیرش اسلام حاکم، کوشیدند زمامداری را از درون دگرساخته و "ایرانی" کنند. گروه دوم به اسلام انشعابی مانند فرقه ی اسماعیلیه گرویدند و بیشتر نهانی و گاه آشکارا در پی سرنگونی حکومت های وقت برآمدند. گروه سوم با پایبندی به فرهنگ پیش از اسلام به جنگ با بیگانگان روی آوردند و پس از شکست های بزرگ جنبش "خرم دینان" و صفاریان به مبارزه ی معنوی با اسلام کشانده شدند. اندیشمندان و سرایندگانی مانند فردوسی از پرچم داران معنوی این اندیشه سوم بودند که بازتاب های آن را، می توان در دوران معاصر در آینه ی دیدگاه های پاره ای از اندیشمندان و هنرمندان ایران هنوز درنگریست. پادشاهی ناکام صفوی را که آمیزه ای بود از اندیشه ها و باورهای هر سه گروه، و بویژه گروه دوم، می توان برآیند این کنش ها ارزیابید. در تاریخ نوین ایران (پانصد ساله ی پارین، که

خواری و زاری تا کی

پس از سرکوب ها و کشتارهای خونین در آستانه ی جنبش، چشم داشت بجای "پایینی ها" آن بود که این نیروها گامی به پیش برمی داشتند، و به جای "آرام" کردن توده ها و "لولو" گردانیدن ناخرسند ها - به بهانه ی "خطر هرج و مرج" در کشور- به توده ها نزدیک تر می شدند (شاه نیز بیهوده، نبود خود را برابر با "ایرانستان" شدن ایران می انگاشت).

گاه آن بود که این گروه ها در درون و برون مرز، به خواست های راستین توده ها، بویژه، آزادی در گزینش شیوه ی زمامداری، رها از هرگونه تنگ نگری، میدانکارانه پاسخ آری می دادند. هرج و مرج جویان، نه توده ها، بلکه چپاول گرانی بودند که در درازای چند دهه با تنش آفرینی ها و تندروری های بی گسست، دستادست اربابانشان در برون مرز، سرمایه های معنوی و مادی مان را بر باد داده بودند.

آن هایی که از گفتمان های مطالبه-محور کارگران و زنان و جوانان و آموزگاران و روشنگران (که به گمان نگارنده دستاوردی هستند برای جنبش جهانی، چرا که در برون مرز، "ایرانی شدن" را "احقاق حقوق" کردن، معنا داده اند) "لولو" می گردانیدند، بویژه سه گروه را دربرمی گرفتند.

گروه نخست، آن هایی بودند که بازخوانی رویدادهای آغاز انقلاب و امکان بازپس گرفتن دارایی های به تاراج رفته ی کشورمان -که نجومی بودند- خواب "آرام" شان را ربوده بود. ("آرام" کردن خونبارانه ی توده ها، گویی خواب "آرام" را به آنان باز می گردانید). گروه دوم، کسانی بودند که پیاده

نگارنده آن را چهارمین بخش از تاریخ کهنسال ایران می نامد، و رو به پایان. در این باره بنگرید به دو کتاب «در بستر تاریخ ایران» و «ایران در آستان پنجمین برش تاریخی» می توان قاجاریان را تراژدی صفویان دانست و ولاییان را کمدی آنان. در نگرش به هزاره ی گذشته اما، صفویان خود تراژدی عباسیان بودند، آن هم در آستان برآیی رنسانس جهانی و پیدایی سامانه ی سرمایه داری.

شدن آماج های اقتصادی انقلاب بهمن را (بویژه اصل چهل و چهار قانون اساسی را) که بخش کوچکی از آرزوهای دادخواهانه و دیرینه ی مردم مان را جامه ی قانونی پوشانده بود، آغازی می دیدند برای پایانیدن شیره کشانی لگام گسیخته ی خویش. و گروه سوم کنسرن های جهانی بودند، که آژیر دادورانه ی "لولوهای" ایرانی را، خطری برای بازار بزرگ صادرات یک سویه ی کالا (یا صادرات بیکاری و واپس ماندگی، و تراج اندوخته های نفتی-گازی-کانی^{۱۱۶}) به ایران و نیز باختر آسیا، می نگرستند.

از آن جا که می شد "زیان ماهانه" ی ماندگاری "ولایت" بی سامان و فاسد را، ده ها میلیارد دلار گمانه زد (تنها در چهار زمینه ی توریسم و ترانزیت و فرارمغزها و واردات قاچاق، بنا بر یک ارزیابی، زیان ماهانه ای نزدیک به پنج

^۱ در اقتصاد تک محصولی-نفتی و انگلی-وارداتی بنیادگرایان، افزون بر شرکت های نفتی اروپایی، شرکت های امریکایی چندی - علیرغم همه ی امریکاستیزی های رسانه ای - حتی پیش از تحریم ها جاداشتند. پس از برجام در رسانه های درون و برون مرزی پیرامون این پیوندها می خواندیم: «راه سرمایه گذاری شرکت های امریکایی در پروژه های نفت و گاز ایران باز است و لازم نیست آقای ترامپ به این اندازه اظهار نگرانی کند». این بخشی از اظهارات بیژن نامدار زنگنه، وزیر نفت ایران بود که در حاشیه دیدار با همتای کره ای خود عنوان می کرد تا بار دیگر خیال شرکت های امریکایی که قصد داشتند به بازار ایران وارد شوند را راحت کند. کاخ سفید در ماه فوریه سال دو هزار و هفده میلادی یعنی دقیقاً یک ماه پس از آغاز به کار دولت جدید امریکا، ادعا کرد که دولت آقای اوباما با خارج کردن نیروهای امریکایی از عراق و عدم دریافت مالیاتی که عراق در قبال حفاظت نظامی به امریکا می پرداخت، این کشور (منظور دولت امریکا بود و نه کنسرن های نفتی-نظامی-مالی امریکایی که از این کشور اشغال شده بی گسست سودهای نجومی به جیب می زدند) را عملاً از سود نفتی عراق بی بهره ساخته است. ترامپ همچنین در اظهارات دیگر نیز اعلام کرده بود که چرا نباید امریکا هیچ بهره ای از منابع نفت و گاز ایران داشته باشد. (می دانیم که) شرکت های هالیبرتون و اکسون موبیل مهم ترین شرکت های نفتی بزرگ امریکایی بودند که پیش از تحریم ها (با زد و بندهای پنهان) در پروژه های نفتی ایران حضور داشتند، شرکت هایی که در غرب ایران و در آن سوی مرزها در عراق برای توسعه میدادن نفتی این کشور، حضور فعال داشتند. اگر با اظهارات اخیر وزیر نفت که البته بارها تکرار شده است، شرکت های سرمایه گذار امریکایی وارد پروژه های نفتی ایران شوند، «پروژه های غرب کارون و فاز ۱۱ پارس جنوبی» (پارس جنوبی با ارزشی معادل صد و بیست سال تولید نفت کشور) در اولویت سرمایه گذاری آنها قرار می گرفت. آیا به انگیزه ی این «بند و بست های پنهانی» بود که ترامپ در شبکه تلویزیونی فاکس نیوز گفت: «فرانسه و آلمان می توانند به پول در آوردن از ایران ادامه دهند» و خامنه ای هم سخاوتمندانه افزود: «بارها گفته ایم که با سرمایه گذاری خارجی از جمله غربی ها مشکلی» نداریم. دیگر کشورهای نفتخیز منطقه نیز، علیرغم درگیری ها بر سر «سهم»، در همین گام نهادند. برای نمونه آذربایجان (هم چون دیگر تیول داران «شیعه» و «سنی» و «کرد»)، در کوران همین «تنش های» خونبار و خامناسوز ساخته و پرداخته ی زراندوزان جهانی، اندوخته های ملی اش را «تا سال دو هزار و پنجاه میلادی» به نفتخوارانی چون بریتیش پترولیوم و شورون و اکسون موبیل واگذاشت.

میلیارد دلار^{۱۷})، می سزید که اصلاح طلبان مردمی با توده های دادخواه همراه می شدند و به "نظامی" که به ایران، مانند قاجاریان و دیگر اشغالگران، به چشم "ملک استیجاری"^{۱۸} می نگرست، نقطه ی پایان نهند. نمی بایست می گذاشتند آن چه کنسرن های جهانی - برای نمونه از زبان گاهنامه ی آلمانی "اشپیگل" - می آرزویدند^۱، همانا "بازی با زمان" و "خرید وقت" در راستای بازسازی نیروهای واپسگرا (یا سرهم بندی "اپوزیسیون" دلخواه)، به کشورمان دیکته شود.

راه بیداد به نشیب، راه داد به فراز، و راه میان بیداد و داد، همانند گذشته به بن بست و خواری و زاری، خواهد پویید. راه داد، بی گمان راهی ست پرسنگلاخ و پرتنش و پر خون، اما دیرمان و استوار و ناروار^۲.

که اندر جهان سود بی رنج نیست
کسی را که کاهل بود گنج نیست
یکی داستان زد بر این بر پلنگ
چو با شیر جنگی درآمد به جنگ
به نام ار بریزی مرا گفت خون
به از زندگانی به ننگ اندرون
به نام نکو گر بمیرم رواست
مرا نام بهتر که تن مرگ راست^{۱۹}

^۱ آرزو می کردند (آرزویدن و آرزویاندن)
^۲ برگرفته از نار یا انار

افشاگری های اقتصادی و پیامدهای آن در انتخابات

این نوشتار افشاگری ها و روشنگری هایی را به فرتور می کشد

که به "قفل شدن نظام" در آستانه ی انتخابات یاری رساندند

"چرا ما نمی توانیم با مفسد اقتصادی برخورد کنیم چون سران بزرگ مملکت در این رابطه دخیل هستند ... پرونده شهرام جزایری هم که مطرح شد، مانند هزاران پرونده مفسد اقتصادی دیگر است، ولی چون شهرام جزایری اسامی یکسری مفسد اقتصادی و افراد وابسته را اعلام کرد، مورد ضرب و شتم قرار گرفت، چرا که منافع بسیاری از علما و سران به خطر افتاده بود. در حال حاضر ۱۲۳ پرونده مفسد اقتصادی کشور در کمیته تحقیق و تفحص مجلس در دست بررسی است، ولی اگر بخواهیم پرونده واقعی مفسد اقتصادی را بیان کنیم، اصلاً نمی توانیم باور کنیم ... ما فجایعی که اتفاق افتاده در جمهوری اسلامی را دیدیم. خدا را شاهد می گیرم که شبها خواب نمی برد. گریه ام می گرفت که ما این همه شهید دادیم، این همه مصیبت ها مردم کشیدند. حالا بدون توجه به این همه فقر و مصیبت ها و مشکلاتی که مردم دارند، کسانی که مردم پشت سرشان نماز می خوانند، رفته اند این کارها را کرده اند." ۱۲۰

عباس پالیزدار از هیات تحقیق و تفحص مجلس

در ماه های پیش از انتخابات، جو بار آشکاروری ها روشنگری ها بویژه در دو بستر روان بود. نخستین آن باز می گشت به آشکاروری های عباس

پالیزدار و گزارش هیات تحقیق و تفحص مجلس از قوه قضاییه درباره ی "مفاسد اقتصادی" و "رسیدگی به اموال و دارایی های مقام های جمهوری اسلامی از جمله رهبر و رییس جمهوری و خانواده ی آنها"، و دومین آن در پیوند بود با "جارو شدن" درآمدهای نفتی بی پیشینه در تاریخ ایران.

آشکارگری های پالیزدار دبیر هیات تحقیق و تفحص مجلس درباره ی نقش کاتوزیان بلندپایه در زد و بندهای اقتصادی، سرشناسانی را آماج خود گرفته بود چون، محمد امامی کاشانی (عضو شورای نگهبان و امام جمعه تهران)، محمد یزدی (عضو شورای نگهبان و مجلس خبرگان، دبیر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و رئیس پیشین قوه قضاییه)، ابوالقاسم خزعلی (عضو جامعه مدرسین و هموند پیشین فقهای شورای نگهبان)، علی اکبر ناطق نوری (رییس بازرسی ویژه دفتر آیت الله خامنه ای و عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام)، معزی (معاون رئیس دفتر رهبری)، محسن رفیق دوست (رییس سابق بنیاد مستضعفان)، حبیب الله عسگرآولادی (دبیرکل پارین مؤتلفه) و هاشمی رفسنجانی (رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام).^{۱۲۱}

وی در روشنگری های خود به "علمایی" می پرداخت که برای نمونه، به یک "معدن سنگ" نیز بسنده نکرده و "چهار تا معدن" را از آن خود ساخته و "جنگل های شمال را به تاراج" برده بودند، در کارخانه ی "ایران خودرو" هزاران دستگاه اتومبیل را به بنیادهایی چون "بنیاد نهج البلاغه"، "بذل و بخشش" کرده بودند، "پرونده های رسیدگی را ماستمالی کرده" و "مثلا دوازده تا از معادن در استان خراسان" را "بالا کشیده" بودند، "قاچاق کالا از فرودگاه پیام را" سامانیده و "یک سوم جزیره کیش و پارک جنگلی در شمال" را به دارایی های خویش فزوده بودند.^{۱۲۲}

^۱ برای آشنایی با سرمایه گذاری های مالی از سوی نهادهای بالا در انتخابات، بنگرید به بخش "بخت آزمایی خونین انتخاباتی با دلارهای نفتی"

گزارش مجلس از قوه قضاییه نیز که به اصل ۷۶ قانون اساسی بازمی‌گشت و رسوایی‌های سترگ را می‌گشود، در سال ۱۳۸۷، در واپسین روزهای مجلس هفتم شورای اسلامی و همزمان با تب و تاب گزینش ریاست جمهوری، در نشست آشکار مجلس خوانده (قرائت) شد. چنانچه در گزارش مجلس آمد، گردانندگان دادگستری اسلامی از همکاری با مجلس تن زدند و از ۳۰۰ سوال نمایندگان مجلس، تنها به ۱۶ پرسش "پاسخ‌های کلی" دادند. با همه ی کارشکنی‌ها، گزارش داده شده، بن بست‌های چشمگیر در روبنای "نظام ولایی" را به روشنی برمی‌تاباند.^{۱۲۳}

این گزارش، آلابی و تباهی گسترده در پرونده‌هایی را رومی نمود، مانند سواستفاده از "خودروهای کارشناسی"، زیان هنگفت به "بیت المال" برای ساختن "تونل کندوان"، دست‌درازی‌های مالی در بخش‌هایی مانند "مدیریت وزارت نفت"، "پرونده مانا"، "وزارات اطلاعات و رابط مقام رهبری"، "مواد مخدر"، "فروش سوالات کنکور"، "دانشگاه آزاد"، "کمیسیون اصل نود"، "رشوه به قضات و کارمندان قوه قضاییه"، و بویژه "پرونده ی المکاسب" نامدارترین پرونده ی فساد اقتصادی در ایران (تا آن گاه)^{۱۲۴} که به "اختلاسی" چندین میلیاردی در کوران واگذاری این انبازگاه یا

^۱ تاراج «بیت المال» پس از سرکوب خیزش هشتاد و هشت فراگسترده در این زمینه در رسانه‌های ولایی می‌خواندیم: اسفند ماه سال ۹۱ بود که یکی از نهادهای امنیتی با حکم دستگاه قضایی، یکی از مدیران ارشد تجارت محصولات پتروشیمی را به اتهام سوءاستفاده گسترده مالی بازداشت کرد. وی که تابعیت دوگانه دارد به سلطان بازار تجارت محصولات پتروشیمی در داخل و خارج از ایران معروف است و شبکه گسترده‌ای از شرکای راهبردی را به منظور سوء استفاده اقتصادی در داخل ایران و خارج از کشور در حوزه تجارت محصولات پتروشیمی و به خصوص صادرات این محصولات برای خود ایجاد کرده است. منابع مطلع معتقدند بخش عمده‌ای از بازار پتروشیمی در دهه اخیر در قبضه وی بوده و اگر کسی بر خلاف نظر و رای وی در این بازار عمل می‌کرد به طرق گوناگون از دور رقابت بازار این محصولات حذف می‌شد. بر اساس این گزارش گردش مالی بازار تجارت محصولات پتروشیمی ایران به چند ده هزار میلیارد تومان بالغ می‌شود و گفته می‌شود ابعاد سوءاستفاده فرد یاد شده در این بازار بزرگ، بسیار گسترده است. ارقام ذکر شده تنها در یکی از پرونده‌های منتسب به وی که شاید از جمله بزرگترین تخلفات وی نیز نباشد به ۴۲۰ میلیون یورو می‌باشد که بر اساس آن مدیر یادشده ارزش حاصل از صادرات محصولات به یک شرکت خارجی را به کشور بازنگردانده است. در این خصوص اما یک منبع آگاه خبر داد فردی که به عنوان سلطان تجارت محصولات پتروشیمی شهرت دارد، پس از ۱۸ ماه بازداشت با قرار

شرکت از بانک ملی به یکی از بنگاه های آستان قدس رضوی پیوند خورده بود.^{۱۲۵}

درد دل هایی از مردم پیرامون این "اختلاس ها" و "بی قانونی ها" که در گزارش "تابناک" نیز بازتابید، گوشه هایی از ژرفای "فجایعی که اتفاق افتاده" را می آشکاراند. در این زمینه از زبان مردم می خواندیم: " پدرم سال ها روی زمین های آستانه^۱ کشاورزی کرد و در حالی که الان پیر و از کار افتاده شده، باید با اجازه ی آستانه با ترس و لرز زمین رو بده افراد دیگه براش کشت کنن! خدایا از ما حرکت بود تو برکت کن، ما رو از شر این ها خلاص کن که برای خونه ای که سند داریم و داریم توش زندگی می کنیم هم باید به آستانه اجازه بدیم ... این مالکیت آستان قدس در حالی که اکثر کشاورزان منطقه از قشر فوق العاده آسیب پذیر جامعه هستند، همیشه مقروض به آستان قدس باقی می مانند و از طرف دیگه، کارکنان اداره بانندی رو تشکیل دادند که احقاق حق شهروندان در اولویت های پایین آن ها قرار داره. سال ها فریاد ما رو کسی نشنید! ... مردم زیاران در استان قزوین نیز سالها با آستان قدس رضوی بر سر تملک اراضی کشاورزی و حتی مسکونی کش مکش دارند و چون طرف مردم ارگان قدرتمند و با نفوذی

دادن وثیقه سنگین آزاد شده و متأسفانه پس از آزادی، «جمعی از مدیران فعلی صنعت پتروشیمی» به دیدار وی رفته اند. این منبع آگاه اضافه کرد: در عین حال تعداد دیگری از مدیران صنعت پتروشیمی و دیگر نهادها نیز که در چند ماه اخیر در ارتباط با این پرونده بازداشت شده بودند نیز با قرار وثیقه آزاد شدند. بر اساس این گزارش، پسر ارشد سلطان پتروشیمی شریک تجاری بعضی «مدیران ارشد دولتی» است. و این هم اعتراف بیژن زنگنه وزیر نفت دولت حسن روحانی درباره این گونه «متخلفان» (بنا به سرمقاله روزنامه رسالت، خود او نیز از «فاسدان» بود): زنجانی یک بانک بی اعتبار درست کرده بود که تمام دارایی اش شاید 500 هزار دلار نبود ولی بیش از « دو میلیارد دلار پول دولت» با مصوبه کارگروه نفت و دولت که رئیس بانک مرکزی و چند وزیر امضا کردند، به وی داده شد. این افراد امضا کردند که پول را به بانک اف-ای-بی بدهید در صورتی که معلوم نیست این بانک در تاجیکستان چه بود. زنجانی بعد به مالزی رفته و یک بانک دیگر درست کرد. برای بانکی که هیچ اعتباری نداشته، روی چه حسابی این ریسک بزرگ را کردند.

^۱ آستان قدس رضوی را سایت ملی-مذهبی ها «سلطان خراسان» نامیده بود. در طرح بخش بندی استان ها، آستان قدس رضوی می خواست از خراسان تا دریای عمان را به نام «استان تازه» زیر کنترل خود درآورد.

است، حق مردم زحمتکش این منطقه نیز توسط این ارگان عریض و طویل پایمال شده است."^{۱۲۶}

بنگاه داران زور

در آینه‌ی این آشکارگری‌های تکاننده^۱، می‌شد به روشنی به گستره‌ی فساد و برباد رفتن درآمدهای ملی و اندوخته‌های نفتی-گازی-کافی کشورمان پی برد. واکنش سردمداران "نظام" به پرسش‌های دلسوزان و رنجبران در کوران پیکارهای انتخاباتی ریاورانه بود. در این زمینه احمدی نژاد پیش از انتخابات، با بی‌پروایی خودویژی داو داشت (ادعا کرد) که "تا حالا نشنیده‌ام که پول نفت کجا رفته". همزمان با داوهای وی پیش از انتخابات، رئیس پیشین سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور در میزگرد همایش نفت یادآوراند که در سه سال و نیم گذشته بنا بر آمارهای بانک مرکزی ۲۵۵ میلیارد دلار درآمد نفتی (که در تاریخ ایران تا آنگاه نامانند بود) داشته‌ایم، که اگر درآمدها و هزینه‌های دولت در این سه سال را درشماریم^۲، امروز باید ۱۰۸ میلیارد دلار در "حساب ذخیره" باشد.^{۱۲۷۳} و نگرستی اینکه، با این درآمد هنگفت، "حساب ذخیره" ارزی "خالی" بود.^{۱۲۸}

^۱ تکان دهنده (تکانیدن و تکاناندن)

^۲ به شمار آوریم یا حساب کنیم (درشماریدن و درشماراندن)

^۳ نگرستی اینکه، تنها دو سال پس از ریاست جمهوری احمدی نژاد که همزمان بود با «ابلاغیه ولی فقیه در خصوص اصل چهل و چهار قانون اساسی» (همانا فرمان «خودی سازی» بیشتر دارایی‌های ملی)، مسئول ستاد اصل چهل و چهار وزارت نفت گفت: «صنعت نفت شش ساله خصوصی می‌شود». پس از آن بود که شماری از سرمایه‌داران اتاق بازرگانی و پیوسته به رژیم، با پشتیبانی شرکت‌های وابسته به آستان قدس رضوی و بنیاد مستضعفان و با سرمایه‌ای نزدیک به هزار میلیارد تومان برای «کوشش در اجرایی کردن ابلاغیه ولی فقیه»، شرکت «سرمایه‌گذاری ایرانیان» را پایه نهادند و در نخستین گام می‌خواستند «به جای وزارت نفت» با سه شرکت‌های خارجی در سطح کلان همکاری نموده و پروژه‌ها و دلارهای نفتی را بیشابیش به چنگ آورند. خاموشی، رییس وقت اتاق بازرگانی، در این زمینه گفت: «با ابلاغیه رهبری، کشور به سمت خصوصی سازی در حرکت است، در راستای اجرایی کردن (اصلاح) اصل چهل و چهار، دولت موظف است تمامی فعالیت‌های اقتصادی را ظرف مدت پنج سال به بخش غیر

در تب و تاب انتخابات، دبیر پیشین شورای عالی امنیت ملی ایران و هموند مجمع تشخیص مصلحت نظام (حسن روحانی) نیز با پیش افکنی این داده ها، گفت که "ظاهراً عده‌ای مکلفند هر ماه به سراغ حساب ذخیره ارزی بروند و هرچه در آن است را جارو کنند. اینان مسئول جارو زدن حساب ذخیره ارزی شده‌اند."^{۱۲۹} شگفت آن که، با همه ی پنهانکاری های دسته بندی های گوناگون زمامداری، سرکرده ی مجلس هم در کوران پیکارهای انتخاباتی به ناچار، با نگرش به گزارش بودجه ی سال ۱۳۸۵ از سوی گزارشگر کمیسیون برنامه و بودجه، دیوان محاسبات را به پرسش گرفت و با پافشاری بر بند سه سرفصل انرژی، از واریز نشدن یک میلیارد دلار از درآمد نفت به خزانه سخن راند.^{۱۳۰} گزارشگر کمیسیون مجلس یادآورنده بود که این، تنها بخش بسیار کوچکی از دوهزار (!!!) بار "تخلفات" رخ داده در این سال را بازمی تاباند.^{۱۳۱} پیش از انتخابات بنا به گزارش تارنمای جمهوریت، باره های ناپدید شدن دلارهای نفتی در سال های ۸۶ و ۸۷ - همزمان با افزایش شتابان درآمدهای نفتی - می بایست بسایبشتر از سال هشتاد و پنج باشد.^{۱۳۲}

دولتی واگذار کند، قانون جدید جذب سرمایه در چارچوب ابلاغیه اصل چهل و چهار هیچ تفاوتی میان یک سرمایه گذار خارجی که شرکت او در ایران ثبت شده و یک سرمایه گذار ایرانی نمی گذارد. شرکت های سرمایه گذار می توانند صد درصد سهام یک بخش را دارا باشند. اصل و سود سرمایه خارجی در ایران توسط دولت تضمین می شود. مالیات شرکت ها را از شصت و پنج به بیست و پنج درصد کاهش داده ایم، به علاوه (آنان) تا بیست سال آینده سرمایه گذاری در برخی مناطق کشور از پرداخت هر گونه مالیاتی معاف هستند. یکی از کارکنان بلندپایه شرکت ملی نفت ایران نیز کمابیش همزمان گفته بود: «سود مورد نظر ایران از قراردادهای نفت و گاز از 30 درصد به 20 تا 15 درصد کاهش پیدا کرده و شاخص تجاری و سودمند بودن میدان نفتی نیز به منظور حمایت از سرمایه گذار از 15 سال به 20 سال افزایش یافته است». از راه «خصوصی سازی» مستقیم و نامستقیم نفت و گاز و صنایع کناری وابسته به رانت های آن (برای نمونه پتروشیمی ها، پالایشگاه ها، پخش و فروش نفت و گاز و فرآورده های آن، صنایع برق و دیگر) درآمدهای ملی و دلارهای نفتی-گازی به جیب سوداگران درون و برون مرزی می ریخت و نه به سبد ذخیره ارزی.

بن بست روبنایی سامانه ی "ولایی" آن جا روشنتر می آشکارید که مجلس "اسلامی" با بودمان این همه ی آلائی ها و تباهی های سترگ در دستگاه ولایت، به جای گسترش پهنه ی رسیدگی ها، درست پیش از انتخابات به طرحی رای می داد که بنا برآن مجلس دیگر نمی توانست از شورای نگهبان (به فرماندهی جنتی)، مجلس خبرگان و مجمع تشخیص مصلحت نظام (به سرکردگی هاشمی رفسنجانی) و پرونده هایی که درونه ای "قضایی" داشتند، "تحقیق و تفحص" کند و بر این پایه دستگاه هایی که زیردست ولی فقیه گردانده می شدند، تنها با پروانه ی او بررسیدنی^۱ بودند.^{۱۳۳} این در زمانی بود که "سردار سازندگی" و رییس "مجمع تشخیص مصلحت نظام" (و به گفته ی گاهنامه ی آلمانی اشپیگل، "تعیین کننده ترین «بنگاه دار» زور در ایران و تاجر چند میلیاردی") که او را آشکار و پنهان بسیاری از پراگماتیست ها و اصلاح طلبان درون و بیرون مجلس در آستانه انتخابات پشت می داشتند، آن دم که با مصوبه ی مجلس از هرگون پاسخ گویی رهاییده بود، داو و ادعا می داشت که "خط قرمزی در سوال ها وجود ندارد".^{۱۳۴}

بازتاب این رویکردها، نابسامانی هایی بود در چارسوی "نظام اسلامی"، و کوشش همه سویه برای برون رفت از بن بست در آستانه ی انتخابات، آن هم همزمان با فرازش روزافزون "گفتمان های مطالبه-محور" و جوش و خروش توده ها.

^۱ قابل بررسی و رسیدگی (بررسیدن و بررساندن)

چشم اندازی تیره تر از پیش

ناکارایی و آلابی در نهادهای دین سالار-نظامی، کانون های بازرگانی-مالی و بخش های ناتولیدی-وارداتی، و تکابنگاه ها یا انحصارهای گوناگون دولتی-نیمه دولتی-خصوصی، با شتابی بیش از پیش اقتصاد ایران را به بازار بزرگی برای مصرف کالاهای کشورهای صنعتی فرارویانده بود. واپسین داده های برگرفته از رسانه های ایران پیش از انتخابات، آشکارا وابستگی همه سویه ی کشور به درآمدهای نفتی-گازی، ورشکستگی اقتصادی، و نیز ناداری و بیکاری توده ها را برمی جهانند.^۱

برای نمونه بنا به گزارش گمرک ایران از ۱۰ ماه داد و ستد فرامرزی کشور در سال ۱۳۸۷، تنها ۸ میلیارد دلار صادرات ناوابسته به نفت و گاز داشتیم، هنگامی که در برابر آن ۴۶ میلیارد دلار کالا به کشور درآمده بود. اگر در این درشمارش^۲ و سنجش، درآمدن نزدیک به ده میلیارد دلار قاچاق کالاهای کشورهای صنعتی که به ویژه زیردست سپاه پاسداران جاداشت را نیز درشماریم، آمارهای درستینه چنین اند: ۵۶ میلیارد دلار واردات به گونه ی برجسته کالاهای نهایی و مصرفی در برابر ۸ میلیارد دلار صادرات ناوابسته به نفت. اگر به این آمار، تنها زیان سالانه ی نزدیک به ۱۰ میلیارد دلار درگذشتن^۳ از درآمدهای گردشگری^۴ (درآمد کشورهای همسان با ما) به

^۱ برجسته می کرد (برجهیدن و برجھاندن)

^۲ محاسبه (درشماریدن و درشماراندن)

^۳ گذشت کردن یا صرف نظر کردن (درگذشتن و درگذرانندن)

^۴ توریسم به مثابه ی یک سرچشمه مهم تهیه ارز، می تواند در کوتاهگاه بخشی از وابستگی به دلارهای نفتی و گازی را فروکاهد. پیش بینی می شود که در سال های آینده شمار توریست ها باز هم افزایش یابد. بدین گونه، در آینده این بخش نه تنها یک سرچشمه مهم تامین ارز بلکه یک رشته مهم در اقتصاد داخلی پاره ای از کشورها خواهد بود. در صورت فراهم شدن زمینه های همه سویه ی آن در ایران، چه در پهنه های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و چه در گستره های اقتصادی می توان نه تنها وابستگی به درآمدهای نفتی را کاهش داد، بلکه در راستای کاهش بیکاری، بویژه در شرایط افزایش روز افزون نیروی کار جوان در ایران، گام هایی به پیش برداشت. آزمون کشورهایمانند ترکیه و بویژه پاره ای از کشورهای خلیج فارس

شوند "اسلامی بودن" رژیم ایران را نیز بیافزاییم، چشم انداز بازهم تیره تر می شد. ۱۳۶

که تاریخ کوتاهی دارند نشان می‌دهد که این انتظار واقع بینانه است. برای ایران درآمد از این محل را، در صورت پیدایش پیش زمینه های بایسته، می‌توان بیش از بیست میلیارد دلار برآورد کرد که سال هاست از آن چشم پوشیده شده. اهمیت این نکته بیشتر آن جا آشکار می‌شود که ایران برای دست یابی به سهم شایسته در بازار جهانی توریسم، از برتری های کم مانندی برخوردار است. حتی اگر میزان درآمدهای ایران از راه توریسم را سالانه ده میلیارد دلار تخمین بزنیم، در فاصله نزدیک به بیست ساله ی پس از جنگ ایران و عراق به این معنی است که کشور ما نزدیک به دو بیست میلیارد دلار در این برش زمانی زیان دیده است. کدام پیش زمینه ها اهمیت سرمایه گذاری در بخش توریسم در ایران را با آماج دست یابی به نیازهای ارزی و بهبود تراز بازرگانی خارجی بدون نفت، کم و بیش در کوتاه‌گاه توجیه می‌کنند (و همزمان با آن «انباشت کلان سرمایه ی ملی» و تدارک انقلاب شتابان علمی-صنعتی). نخست اینکه ایران در میان کشورهای جهان، بر پایه تاریخ کهن سال خود، در میان ده کشور دارای بزرگترین جاذبه های توریستی ارزیابی شده است. افزون بر آن، علیرغم دیدگاه های منفی در پهنه ی جهانی پیرامون فرهنگ سنتی-اسلامی، ایرانیان از دیرباز از جایگاه ویژه ای در تمدن و فرهنگ جهانی برخوردار بوده و هم اینک نیز در میان کشورهای همجوار برجستگی های فرهنگی ویژه ای از خود نشان می‌دهند. بیهوده نیست که دست اندرکاران بازار بسته ی توریسم در ایران، از دل‌بستگی توریست های خارجی به مردم و فرهنگ ایرانی پس از سفر به ایران سخن می‌گویند که ناتوانی های سازمانی و تاسیساتی بخش توریسم را تا حدودی جبران می‌کند. از سوی دیگر گوناگونی آب و هوایی و وجود مرزهای طولانی آبی در شمال و جنوب، در صورت سرمایه گذاری های کلان و هدفمند، می‌تواند زمینه را برای کشانش توریست های خارجی در تمامی ماه های سال فراهم کند. تفاوت آب و هوایی در ایران در همه ی روزهای سال میان گرم ترین و سردترین منطقه بسیار بالاست. به این گونه، شرایط طبیعی برای آمدن توریست های زمستانی و تابستانی تقریباً در همه ی ماه ها فراهم است. افزون بر بهره گیری از امکانات شرکت های بزرگ توریستی جهان، ایران از امکانات ایرانیان مقیم خارج از کشور نیز می‌تواند بهره گیرد و از این راه به شمار ایران گردان از کشورهای گوناگون بیافزاید. نمونه ی ترکیه که از جمله از راه شهروندان خود در آلمان توانسته است به موفقیت هایی دست یابد، می‌تواند راهنما باشد. امکانات ایران در این چارچوب از ترکیه بیشتر است، چرا که ایرانیان تقریباً در تمامی کشورهای دارای باختر مانند آلمان، انگلستان، فرانسه، سوئد، کانادا و غیره به شمار زیاد ساکن هستند و در پاره ای از کشورها مانند آمریکا از امکانات گسترده مالی نیز برخوردارند. آماج دیگر انباشت درآمد ارزی از راه توریسم، جذب ایران گردان از کشورهای همسایه به ویژه کشورهای نفت خیز و دارای منطقه است. در این زمینه به دلیل نبود پیش زمینه ها، نه تنها نتوانسته‌ایم به درآمدهای ارزی بیافزاییم، بلکه بر پایه داده های نشریات ایران سالانه میلیون ها و بلکه میلیاردها دلار زیان ارزی دیده ایم. نکته قابل توجه در بخش توریسم این است که از سویی بخش خصوصی برای سرمایه گذاری در این پهنه از خود گرایش نسبتاً مثبتی نشان می‌دهد و بر همین پایه برای گسترش آن نیاز به سرمایه گذاری های بزرگ از سوی دولت و سیستم بانکی دولتی و دلارهای نفتی و گازی وجود ندارد، و از سوی دیگر سامان دهی به آن از پیچیدگی بخش های صنعتی و کشاورزی و دیگر زیربخش های خدمات کمتر است. برای نمونه وابستگی تکنولوژیکی، میزان ارزی، دشواری بازاریابی و پیچیدگی سازمان دهی و ساختاری آن، نسبت به بخش های بالا محدودتر به نظر می‌رسد. هم چنین می‌توان انتظار داشت که دستیابی به سوددهی بالا، در مدت زمان کوتاه تر و با دشواری کمتر تحقق یابد. در صورت دسترسی به درآمدهای ارزی بیست میلیارد دلاری در سال، حتی با در نظر گرفتن پخش ناعادلانه ی درآمدهای ملی، برای پائین ترین طبقات اجتماعی نیز می‌توان بهبود درآمدی برآورد کرد. این بدان معناست که از راه به کارگیری بخش های گوناگون اقتصادی در کنار صنعت توریسم، می‌توان کارزایی کرد و به بهبود درآمد سرانه نیز کمک رساند. افزون بر آن، دولت نیز می‌تواند از راه انباشته های ارزی - صندوق ذخیره ارزی و غیره - در برجسته ترین، سودآورترین و پرهزینه ترین بخش های آن سرمایه گذاری کند و سود آن را از راه «دولتی دمکراتیک-مردمی» دادگراانه در دسترس توده ها بگذارد.

بن بست های اقتصادی-اجتماعی و روشنگری های پیش-انتخاباتی آن چنان آشکار بودند که دبیر مجمع تشخیص مصلحت و فرمانده پیشین سپاه پاسداران نیز در تب و تاب انتخابات به ناچار در پذیرفت که پس از سی سال "مشکلات معیشتی مردم را رنج می دهد و با وجود آن که تاکنون چهار برنامه ی پنج ساله در ایران اجرا شده، مردم به بسیاری از خواسته ها و مطالبات خود نرسیده اند".^{۱۳۷} این در کورانی بود که با تبانی های پشت پرده ی اقتصادی میان ایران و فرانسه، خبرگزاری فرانسه ریامندانه داو و ادعا می داشت که ایران به "خودکفایی اقتصادی" رسیده است.^{۱۳۸}

در داد و ستدهای اقتصادی برون مرزی، کم-آمدها و کسرهای تراز بازرگانی (بدون قاچاق کالاها)، به رده، وابسته بودند به امارات متحده عربی (یا بخشی از پیوندهای پنهانی با امریکا) با کم-آمدی در مرز ۹.۵ (!!!) میلیارد دلار، آلمان با کم-آمد ۴.۲ میلیارد دلار، سوئیس با کم-آمد ۲.۸ میلیارد دلار، چین با کم-آمد ۲.۴ میلیارد دلار، جمهوری کره با کم-آمد ۱.۸ میلیارد دلار.^{۱۳۹} اگر آمارهای برش زمامداری اصلاح طلبان^{۱۴۰} را نیز برای نمونه

^۱ اصلاح طلبان در برش ریاست جمهوری احمدی نژاد - که از درون آن «مفسدینی» چون بابک زنجانی برون زدند - برای گرم کردن بازار خود و بازاریان ادعا می کردند، پیشتر کارها بر «وفق مراد» بود. داده هایی اقتصادی از برش زمامداری اصلاح طلبان (دولت خاتمی) بی نیاز است از هرگونه ارزیابی: بی برنامه گی ها و یا برنامه ریزی های نادرست و نیز گرایش بخش های بزرگی از سرمایه داری ایران که سود خود را نه در سرمایه گذاری های ارزش افزای صنعتی، بلکه در شرکت در امور بازرگانی و داد و ستد می دیدند، در دولت اصلاح طلبان به افزایش سهم واسطه گری در بخش خدمات انجامید. ورود کالا از خارج به صورت قانونی و ناقانونی از سوی بازرگانان و دیگر نهادهای دولتی-نیمه-دولتی و خصوصی، و دست به دست شدن چندین باره ی این کالاها تا رسیدن به دست مصرف کننده ی پایانی، یکی از دشواری های اقتصاد بیمار را می نمود. در سال ها 1992 سهم واسطه گری در تولید ناخالص داخلی تنها 0.34% از تولید ناخالص داخلی بخش خدمات بود. این سهم در سال 2001 به 2.38% رسید، همانا افزایشی «نزدیک به 7 برابر». بدین گونه در این برش مورد بررسی (دولت خاتمی)، مقام نخست در افزایش سهم در مقایسه با دیگر زیربخش های گروه خدمات را، واسطه گری به خود اختصاص داد. انگیزه ی این افزایش را می توان از جمله در گسترش ورود کالاها ی قاچاق جستجو کرد. حجم واردات قاچاق که آن زمان میان 4 تا 14 میلیارد دلار تخمین زده می شد، افزون بر هدر دادن دلارهای نفتی، به از میان رفتن فرصت های شغلی نیز می انجامید.

در سال ۲۰۰۳ بکاویم^۱، به داده های امیدوارانه تری برنمی خوریم. در این سال که ایران ۱۱.۴ میلیارد دلار کم-آمد یا کسری تراز بازرگانی خارجی داشت، کره جنوبی به ۱۴.۲ میلیارد دلار بازماند یا مزاد (و نه کم-آمد و کسری)، چین به ۳۴ میلیارد دلار و آلمان به ۱۱۸ میلیارد دلار بازماند بازرگانی برون مرزی رسیده بودند. بهرا و سهم کالاهای صنعتی در همه ی صادرات کشور نیز اندازه ی واپس ماندگی ایران را به روشنی می آشکاراند. در هنگامی که بهرا و سهم کالاهای صنعتی در صادرات ایران در سال ۲۰۰۳ میلادی (برش زمامداری اصلاح طلبان)، تنها ۲.۷ میلیارد دلار بود، ترکیه ۲۷، کره جنوبی ۱۳۴ و چین ۲۲۵ میلیارد دلار کالاهای صنعتی به بازار جهان می فرستادند.

کدخدایان ما

نگریستنی اینکه در این میان، ستیز کشورهای صادرکننده ی پنهان و ناپنهان کالا به ایران برای دستیابی به بهرا و سهم بیشتری در این چپاول دلارهای نفتی-گازی-کانی، در آستانه ی انتخابات فزوده بود. برای نمونه صنعتگران آلمان، دولت آمریکا را به پیش گرفتن "رفتاری دورویانه" در تحریم اقتصادی ایران متهم می کردند. آنان می گفتند، دولت آمریکا از صادرات کالاهای عادی آلمان به ایران خردمی گیرد^۲، اما همزمان به شرکت های آمریکایی پروانه می دهد تا تحریم ایران را چرخه زنند. نماینده ی اتحادیه ی سازندگان ماشین آلات و تاسیسات صنعتی آلمان، در گفت و گویی در برنامه ی "پانوراما" ی شبکه ی اول تلویزیون دولتی آلمان پیش از انتخابات گفت: ما

^۱ کاوش کنیم (کاویدن و کاواندن)

^۲ خرده گیری یا انتقاد می کند (خرده گرفتن و خرده گیراندن)

گاهی می‌شگفتیم^۱ که با چه سخت‌کوشی به یکان‌های اروپایی می‌تازند تا آنها را از بازرگانی با ایران بازدارند، اما هم‌اوردان آمریکایی هم‌زمان، خود در این خرگاه سخت‌کنشگرند.^۲ بنا بر این داده‌ها، سازمان سازندگان ماشین‌آلات و تاسیسات صنعتی آلمان از رویکردهای اقتصادی شرکت‌های آمریکایی در ایران شناخت نازکانه‌ای داشتند. پیش از انتخابات، در صنایع وابسته‌ی ایران می‌شد شرکت‌های آمریکایی فراوانی یافت که در پهنه‌های نفتی کار می‌ورزیدند و باورکردنی نبود که این کنش‌ها بدون آگاهی بلندپایگان آمریکایی باشد. برنامه‌ی تلویزیونی "پانوراما" در آلمان، در سفری پژوهشی توانسته بود کارکردهای اقتصادی بسیاری از شرکت‌های آمریکایی در ایران را به‌فرتور کند. سخت‌افزارهای کامپیوتری با توانایی‌های بالای شرکت "سیسکو"، ماشین‌های راه‌سازی و موتورهای دیزلی

^۱ شگفت زده می‌شویم یا تعجب می‌کنیم (شگفتیدن و شگفتاندن)

^۲ بخشی از داد و ستد پنهان میان «ضدامپریالست‌های ولایی» و «استکبار جهانی» از راه کشورهای کرانه‌ی جنوبی خلیج فارس بود، که بیشترین سهم را در صادرات کالا به ایران داشتند. بیشترین واردات از کشورهای آسیایی، بویژه به امارات متحده باز می‌گشت که با فاصله‌ی زیاد بزرگترین صادرکننده کالا به ایران در سال ۲۰۰۳ به میزان ۱۶۷۱۴۲۹۴ میلیون ریال بود. چین با کمتر از نیمی از این میزان، جای دوم را داشت و سپس کره جنوبی و ژاپن و هندوستان و ترکیه و عربستان و سنگاپور و قزاقستان جای گرفتند. در چکاد کشورهایی که ایران با آنان داد و ستد بازرگانی منفی بدون در نظر گرفتن نفت داشت، کشورهای امارات متحده و کره جنوبی و چین ایستاده بودند. احمدی‌نژاد در کوران درگیری‌های لفظی میان «خلفای نفت ایران» و «شیخ‌های نفتی خلیج فارس» گفت: «ما دویی را دویی کردیم». با بحرانی شدن روابط ایران با آمریکا پس از انقلاب بهمن، مناسبات اقتصادی آن کشور با شیخ‌نشین‌های جنوب خلیج فارس افزایش یافت. گسترش مناسبات آمریکا و کشورهای عربی دوجانبه بود، بدین گونه که از سوی بخش بزرگی از سرمایه‌ی متعلق به هزار سرمایه‌دار عرب در آمریکا و اروپا بویژه نیویورک و ژنو و لندن سرمایه‌گذاری شد و از سوی دیگر برای نمونه در سال دو هزار و یک میلادی آمریکا ۷.۸ میلیارد دلار در کشورهای جنوب خلیج فارس سرمایه‌گذاری مستقیم کرد. جالب توجه اینکه ایران با وجود نقدینگی بالای کشورهای همسایه (در سال دو هزار و یک میلادی، بیش از یک تریلیون دلار سرمایه‌ی متعلق به دویست هزار سرمایه‌دار عرب) و پیوندهای دیرینه‌ی تاریخی با آنان، در زمینه‌ی سرمایه‌گذاری و پوشش این بازارها و عرضه‌ی کالاهای ایرانی اقدام جدی صورت نداد. در این راستا این کشورها بیشتر نقش واسطه‌ی وارداتی به خود گرفتند و کالاهایی از آمریکا و اروپا و دیگر گوشه‌های جهان را به بازار مصرفی داخلی با بهای بالا تزریق نمودند. در کنار سرمایه‌ی کشورهای عربی همسایه، که بخشی از آن متعلق به ایرانیان مقیم این کشورهاست، می‌بایست به سرمایه‌ی ایرانیان خارج از کشور که در آغاز سده‌ی بیست و یک میلادی هشتصد میلیارد دلار تخمین زده می‌شد (رسانه‌های ایران یک دهه بعد این سرمایه را در مرز چهار هزار میلیارد دلار گمانه زدند) - و مستقیم و نامستقیم با بازاریان ایران و دیگر نهاد‌های ولایی در داد و ستد بودند - نیز اشاره کرد که در صورت بودمان شرایط مناسب و «کنترل شده»، می‌توانستند امکان‌هایی برای بخش‌های تولیدی و ارزش‌افزای اقتصاد ایران فراهم کنند.

شرکت "کاترپیلار" و ابزارهای صنعتی کارگرفته در گستره های گازی خلیج فارس، از میان کالاهایی آمریکایی بودند که در سراسر ایران به فراوانی یافته می شدند.^{۱۴۲}

با نگرش به این داده ها می شد به بخشی از سیاست پشتیبانی ناآشکار این دسته کشورها از سامانه ی ولایی، زیر پوشش "شیطان" سازی از "ملاها"، در تب و تاب انتخابات ریاست جمهوری پی برد. وزیر دفاع آمریکا پیش از انتخابات در گفت و گویی درباره ایران گفته بود که کشورش در پی "تغییر رفتار" جمهوری اسلامی است، نه "تغییر حکومت" ایران. وی در یک همایش امنیتی در بحرین یادآوراند: "هیچ کسی به دنبال «تغییر حکومت» در ایران نیست، بلکه ما بدنبال «تغییر سیاست» و رفتار هستیم تا ایران همسایه ای خوب"^{۱۴۳} برای دیگر کشورهای منطقه شود.

چرایی این سیاست را باید در این آینه نگریست: سامانه ی "اسلامی" در ایران و نیز پاره ای از کشورهای باختر آسیا برآمدی بودند از جاندازی سیاست های "کلاسیک" استعماری در کشورهای وامانده، با پشتیبانی پنهان

^۱ ولاییان می خواستند نقش برجسته تری در ژاندارمی منطقه برای پاسداری از منافع خود و همتایان نفتی- نظامی-مالی جهانی شان به گردن گیرند. پس از روی کار آمدن حسن روحانی، نشریه «فارن پالیسی» در این زمینه نگاشت: «ایران ژاندارم منطقه می شود». تارنمای تابناک نیز در کوران درگیری نفتی آغاز دهه ی بیست و یک میلادی در باختر آسیا به حقیقتی پیرامون همدستی ولاییان و «مستکبرین» اعتراف نمود: «همکاری ایران و آمریکا، پیش از این (اشاره به همکاری جمهوری اسلامی و آمریکا در عراق در نبرد با «داعش») و در سال ۲۰۰۳ همزمان با حمله آمریکا به عراق، رخ داده و در آن زمان یک نفع مشترک (چیرگی ولاییان بر بخشی از بازارهای عراق)، یعنی سرنگونی صدام، سبب شد فرماندهان و استراتژیست های ایرانی (مانند هم پیمانان بعثی جمهوری اسلامی در سوریه) به همکاری با همتایان آمریکایی خود در زمینه ارائه طرح و نقشه های لازم در عراق بپردازند. این همکاری به میزانی بود که خود آمریکایی ها اذعان دارند بدون کمک ایران، موفقیت در براندازی صدام بسیار دشوار و حتی غیرممکن بود»^۱. یاد آوریم که «خط امامی» ها در آغاز انقلاب و با دنبال گیری جنگ خانمانسوز با عراق پس از آزادی خرمشهر، و نیز «خالی کردن» نسبی خوزستان از سکنه ی محلی - از مردم عادی دردمند و داغ دیده گرفته تا «بخش بزرگی از کارگران و پیکارگران» آزمون دیده ی جنبش ضداستعمار - عملاً زمینه را برای حضور نظامی آمریکا و ناتو در منطقه، و همچنین بازگشت ناآشکار و آشکار غول های نفتی به ایران فراهم ساختند. به گفته ی عزت الله سبحانی در همین برش زمانی، دزدان ولایی «زیرمیزی» چیزی نزدیک به «هفتاد میلیارد دلار» به جیب زدند. همزمان با آن، بخش بزرگی از دلارهای نفتی-گازی ربهوده شده، با جاسازی در کناره های جنوبی خلیج فارس و ترکیه و اروپا و آمریکا، عملاً زیر کنترل «ناتو» و «مستکبرین» جای داشت.

از بخش بازرگانی انگلی و نافرورانه (ناتولیدی) سرمایه داری که بویژه در پایان سده ی نوزده و آغاز سده ی بیست درافتاده بود.^۱ ۱۴۴^{۱۴۵} شوربختی در این بوده و هست که نوشته های زیر که در برش استعمار کلاسیک و رخنه ی روس و انگلیس در ایران قاجاری از سوی میهن دوستان کشورمان نبشته شده بود، پس از گذشت بیش از صد سال هنوز امروزه بود:

"ایراد اصلی بر اقتصاد نامتعادل و ارقام نامتوازن واردات و صادرات ماست، اینکه ایران به صورت بازار مصرف کننده اجناس خارجی درآمده و بازرگانان ایرانی به حقیقت عامل تجار خارجه اند نه ارباب تجارت خود ... دول خارجه همیشه در صدد اصلاح امر دولت و ملت خودشان هستند و آنی غفلت از جزیی و کلی امور مملکت خود ندارند (اما) پول ایران است که بار بار از سمت اسلامبول و تفلیس و بندرات دیگر به خارج می رود. و اگر جزیی داد و ستدی هم در داخله ی مملکت ایران ملحوظ می شود، آنهم به دست تجار خارجه افتاده و در حقیقت طوری احاطه کرده اند که اگر پنج شش نفر از تجار ایرانی که الان در کار داد و ستد هستند، درست ملاحظه شود، عامل تجار خارجه اند نه ارباب. و جمیع مایحتاج ایرانی از خارج می آید ... ای کاش دولت به اصلاحات قانونی معتمد علیه، همت کند تا مردم مذاق امنیت و عدل چاشنی گیرند. ورنه با این پریشانی و وادادگی باید تن به اسارات اجنبی دهیم. ایرانی به هندویی گفته بود: فرنگی ها هند را چطور گرفتند؟ هندو جواب داد: همانطور که ایران را گرفتند. ایرانی برآشفت که: ایران را کسی نگرفته است، خودمان سلطنت مستقله داریم. هندو به ریشخند

^۱ پیرامون پیدایی سازمان های اسلامی در خاور، از آن میان جمعیت اخوان المسلمین، پاره ای از پژوهشگران «مجموعه ی آن جمعیت و برخی سازمان های جناح راست آن را با ارائه دلایل و مدارک قابل توجه، ساخته و پرداخته و مخلوق طراحی و سازماندهی صبورانه ی اینتلیجنت سرویس انگلستان و سیای امریکا» می دانند.

گفت: بله ما هم همین طور می دانستیم، یک وقت دیدیم و فهمیدیم که اسیر و عبید فرنگی ها شده ایم." ۱۴۶

این بخش از پژوهش با گوشه ای از سروده ی طنزپرداز نامور، محمد علی افراشته می پایاند که شوربختانه، گلایه های دردناکش می توانند هنوز همدم مردم "ولایت" زده و ستم کشیده ی ما باشند:

در بلوچستان علف را می خورند
 کودکان چون گوسفندان می چرند
 مردم مهجور آذربایجان
 نیمه ای بی جان و نیمی نیم جان
 خاک کرمان خاک خوزستان طلاست
 از برای صاحب ملکش بلاست
 نفت ما را انگلیسی می برد
 شرکت نفت پدر سگ می خورد
 می تراشد بهر ما خان و وزیر
 هم وکیل و هم رییس و هم امیر
 این جماعت را مواجب می دهد
 مخفی و دزدانکی شب می دهد
 آن که بر ما کدخدایی می کند
 پیش امریکا گدایی می کند

چون که هستی از نژاد کیقباد
گشنه هستی؟ باش جیکت در نیاد
لخت و عور و گشنه ای آسوده باش
ذوق کن شهزاده هستی ای داداش^{۱۴۷}

پاسخی به یک "شلاق" تاریخی

گوشه‌هایی از انگیزه‌های ورشکستگی "نظام"، و نیز رویکردهای سامانه‌ی "ولایی" برای برون‌رفت از بحران، پیش از انتخابات

"علائم تکرار تاریخ مشروطه به چشم می‌خورد. متجددهای شرق زده و غرب زده علیرغم تضادهای خودشان با هم در بیرون راندن اسلام همدست شده‌اند، نمونه، جلسه‌ای که از مذهبی‌های چپ‌گرا و محافظه‌کاران غرب‌گرا یا ملی‌گرا برای همکاری در مقابله با حزب جمهوری اسلامی در انتخابات اخیر تشکیل شده است"^{۱۴۸}.

هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران

در آغاز انقلاب، رفسنجانی و همراهانش، با هر سه خواست جنبش‌های بزرگ صد سال گذشته، همانا آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی دشمنی می‌ورزیدند، آن پسایی که^۱ به نیروهای ملی و دمکرات آگاهانی^۲ جنگ می‌دادند. آن زمان، نیروهای آزادی‌خواه نتوانستند به هماهنگی بایسته رسند و برآیند آن، پایدگی^۳ گام به گام "ولایت" رفسنجانی-خامنه‌ای و همراهان بازاری-

^۱ وقتی که (پسا برابر وقت)

^۲ اعلام (آگاهیدن و آگاهاندن)

^۳ تثبیت (پاییدن و پایابیدن)

کاتوزی-سپاهی آنان بود. در آستانه ی انتخابات دهمین واره ی ریاست جمهوری اما، می شد چشم داشت که نیروهای ملی و دمکرات با آموزش از گذشته، ویژگان، با پافشاری بر رویکردهایی "مطالبه محور" که "طیف" گسترده ای از نیروهای خواستار دگرگونی ریشه ای را دربرمی گرفت، پهنه را برای برون رفت از یک بن بست تاریخی دراندوزند. بزرگترین چالشمندی جنبش پس از "قفل شدن نظام"، افزون بر برنامه-گرایی (که گام های نخستین اش برداشته شده بود)، و همگامی آگاهانه و دوراندیشانه (که نخستین نشانه هایش آشکاریده بود)، کوشش خستگی ناپذیر و هشیارانه برای سازماندهی "نیروهای مردمی" بود، چه درون و چه برون سازمانی. در این راه، خانه تکانی ها در میان نیروهای اجتماعی و سیاسی پیش از انتخابات، بخشی از دگردیسی های درونی خیزش را پرداز می زد، و در پاره ای از پهنه ها، حتی آن را می تواناند.

در برابر این کوشش "پائینی ها"، مهندسین "عبور" خونبار و پنهان "از بحران" ها و استادان چیدن بی "مدارای" نیروها نیز که سه آزمون بزرگ، "عبور" از شاه و غیرخودی ها و خودی های ساختارشکن را، با بهره گیری از همه ی ترفندها و جنگ افزارها، پیروزمند پشت سر نهاده بودند، هنوز دستیافت ها و امکان های سازمانی و مالی و نظامی و امنیتی درخوری داشتند. سامانه ای که در سی سال زمامداری، نزدیک به هفتصد میلیارد دلار درآمد نفتی^۱ را بر باد داده بود، به پشتوانه ی دلارهای نفتی-گازی تازه، باز هم برای آینده سنگرهای سترگ برمی افراشت.

^۱ با افزایش بهای نفت در دوران هشت ساله ی ریاست جمهوری احمدی نژاد، این مبلغ از مرز هزار میلیارد دلار فرارفت. در کوران کشاکش های سیاسی سپسین، دنیای اقتصادی اعتراف کرد که حضور افراد و گروه هایی در وزارت نفت با عنوان بخش خصوصی، کاسبان تحریم ها را آفریده (تحریمی که چند دهه بود به اشکال گوناگون دنباله داشت و بسیاری را در درون و برون مرز به دارایی های نجومی رسانده بود) و در عین حال بزرگترین بدهی ها به دولت و خزانه کشور از همین ناحیه ایجاد شده است: «قراردادهای صوری، شرکت های کاغذی، پیمانکاری هایی که هیچ گاه به نتیجه نرسیده» و ده ها مورد دیگر از مسائلی است که سال هاست بی گسست گزارش شده است. بابک زنجانی نیز به عنوان یک پدیده

"سال هاست ورشکست شده ایم"

نویسنده این کتاب در پایانِ برشِ ریاست جمهوری خاتمی و بر پایه‌ی داده‌های اقتصادی-اجتماعی پس از انقلاب، در کتاب "داده‌ها و چشم اندازه‌ها"^۱ سه سیما و سناریو را برای آینده‌ی ایران درنگاریده بود.^۲ این سه سناریو عبارت بودند از "لیبرالیسم با اصلاح طلبان"، "لیبرالیسم با تندروان" و "تنش". "کودتای پنهان" یا "انتخابات" واره‌ی نهم ریاست جمهوری و جاسازی احمدی نژاد در سال هشتاد و چهار را که به گمان بسیار با همیاری و همکاری صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، فرابنگاه‌ها یا شرکت‌های فراملی^۳، و نهادهای نظامی-امنیتی جهانی رُخیده بود،^۴ می‌توان برگردانِ سناریوی "تنش"^۵ ارزیابید. سال‌های پایانی ریاست جمهوری خاتمی، سال‌های تنش‌های فزاینده در جامعه به شونده به بن بست رسیدن اصلاحات بود. در این راستا، ناآرامی‌های پیاپی در جای‌جای کشور چون کردستان، فارس، خوزستان، آذربایجان، و نیز در قم و تهران، آن هم در بازه‌های کوتاه، "نظام" را لرزانیده و "نظام ورزان" را به سپاهیگری بیشتر کشانیده بود. در پاره‌ای از این واخواهی‌ها و اعتراض‌های مردمی، حتی تا چند روز کنترل اوضاع از دست نیروهای انتظامی و سپاهی، برون رفته بود. "کودتای

«پدیده‌ای ولایی» از همین محل ظهور کرد (و ظهور خواهد کرد) ... همواره افرادی خاص با بهره‌گیری از شرایط ویژه حاکم بر بدنه وزارت نفت قراردادهای مهم نفتی را در انحصار خود می‌گیرند و وزارت نفت همواره به دنبال انعقاد قرارداد با «افراد خاص» و «شرکت‌های خارجی» بوده و هست.

^۱ برای داده‌های بیشتر بنگرید به پایان کتاب.

^۲ ترسیم کرد (درنگاریدن و درنگاراندن)

^۳ فرابنگاه و تکابنگاه و انبازگاه در این کتاب برابرند با شرکت فراملی، انحصار، و شرکت. برای انحصارگری واژه‌ی تکاگری را برگزیده ایم.

^۴ یادآوریم که رییس صندوق بین‌المللی پول پس از خصوصی‌سازی‌ها و آزادسازی‌های اقتصادی برش ریاست جمهوری احمدی نژاد، «طراحی و سیاست‌های اجرایی» اقتصادی در دولت وی را «الگویی مناسب برای کشورهای نفت خیز منطقه» خوانده بود.

^۵ نویسنده در کتاب «داده‌ها و چشم اندازه‌ها» که در سال هشتاد و پنج به چاپ رسید و نیز در چند پژوهش دیگر، امکان پیدایی «تنش» (چیزی همسان با «خیزش هشتاد و هشت») را پیش دیده بود.

پنهان^۱ در سال هشتاد و چهار از سوی «خلفای نفت ایران»، همانا ریزه خواران کنسرن های نفتی-نظامی-مالی جهانی،^۱ واکنشی بود به ناخرسندی فزاینده ی توده ها. پیامدهای آن را نیز می شد کمابیش پیش دید: همانا توانگیری باز هم بیشتر نهادهای بازاری-کاتوزی-سپاهی و ورشکستگی باز هم شتابان تر اقتصادی-اجتماعی.

گرچه در آن هنگامه، "گروه های پنهان" در درون، و رسانه های پشتیبان شان در برون، ریاورانه می کوشیدند تا کمدی ای از دمکراسی باختری را همزمان با این "کودتای پنهان" به نمایش آورند و با جابجایی هایی این بار نیز از بحران "عبور" کنند، اما رویکردهای سیاسی و نظامی و امنیتی، دشواری این باره ی "عبور" را برمی تافت. بحران اقتصاد جهانی، در کنار بحران فزاینده ی زیربنایی و روبنایی "نظام"، از آندست انگیزه هایی بودند که این کوشش ها را با دشواری های سترگ رویاروی می کردند. در آستانه ی انتخابات دوره ی دهم ریاست جمهوری، کمابیش دیده می شد که برای چیرگی بر "بحران" سوم (بحران یکم، "عبور" از غیرخودی ها در

^۱ رشد شتابان صنعتی از آغاز سده ی نوزده میلادی و فرارویی آن به سرمایه داری صنعتی در اروپا و امریکای شمالی، این کشورها را به چنان قدرتی در جهان تبدیل کرد که مبارزه ی پیروزمندانه با آنان از سوی کشورهای واپس مانده که با بحران ساختاری دوران گذار و دشواری های مالی و فساد روزافزون دستگاه خودکامه روبرو بودند، بسیار دشوار می نمود. بحران اقتصادی بزرگ ایران درمیانه سده نوزده میلادی که گویا با بحران اقتصادی اروپا نیز همزمان بود، شیرازه ی مالی دولت ورشکسته ی قاجار را باز هم بیشتر از هم پاشاند و درجریان تنش های تند اجتماعی و بروز انقلاب مشروطه تا «کودتای» رضاخان، این روند دنبالید. از این تاریخ به بعد، در ترکیب بازرگانی خارجی یک دگرگونی جدی رخ داد که همه ی تار و پود اقتصاد ایران را گام به گام دربرگرفت و آن کشف نفت و افزایش سهم و نقش آن نه تنها در بازرگانی خارجی و داخلی، بلکه گسترش نفوذ و تأثیر آن بر تمامی کنش و واکنش های اقتصادی کشور بود. از این زمان، اقتصاد ایران کم کم به اقتصاد تک محصولی و وابسته به نفت تبدیل شد. افزایش نقش نفت در اقتصاد ایران، به ویژه با سال های پس از ۱۹۵۳ و بازگرداندن دوباره ی شاه به ایران پس از «کودتای نظامی» در پیوند بود. تا سرنگونی شاه در سال ۱۹۷۹ استخراج و صادرات نفت عمدتاً زیر نفوذ و کنترل کنسرسیوم بین المللی با سهم تعیین کننده ی امریکا و انگلستان جای داشت. افزایش سهم نفت در اقتصاد ایران را، برای نمونه می توان در آینه ی افزایش نزدیک به ۳.۳ برابر سهم آن در تولید ناخالص داخلی در میان سالهای ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۲ نگریم. وابستگی اقتصاد به نفت، پس از روی کار آمدن حکومت اسلامی نیز بازماند و در آن دگرگونی چشمگیری رخ نداد. در این دوران نیز نوسانات بازرگانی خارجی و همه ی کنش و واکنش های اقتصاد ایران بویژه به درآمد نفت خام صادراتی و افزون بر آن به صادرات گاز طبیعی و فراورده های آن وامی بست.

آغاز انقلاب، بحران دوم، "عبور" از خودی های ناخرسند در برش اصلاحات)، بیش از سه راه، پیش روی "حافظان برون و درون مرزی نظام" نبود: یکم دنبالاندن "کودتای پنهان"، دوم فرارویاندن "کودتای پنهان" به کودتای آشکار، و سوم ساخت و پاخت با "اصلاح طلبان حکومتی" و بخشی از "اپوزیسیون" و هم بهراندن^۱ بیشتر آنان در دلارهای نفتی و پهنه های سرمایه گذاری، و همگام با آن، پیگیری سیاست های زور ورزانه و جدایی افکنانه و مردم فریبانه با ابزارهای کمی تازه تر. رویدادهای پیش از انتخابات اما نشان می داد که هر سه راه به آماج خود نخواهد رسید و نیروهای مردمی دمساز با هنگامه ی نوین، آبدیده تر به پهنه ی نبردی "برنامه محور" خواهند درآمد^۲.

در آستان انتخابات، نشانه های کم رنگی از درآمدن جنبش ملی و دمکراتیک به برشی تازه دیده می شد. بدین سخن که خیزش، آرام آرام به سوی دومین "دولت سایه"، آن هم در راهی "پرسنگلاخ"، می گامید. اگر در آغاز جنبش اصلاحات، "دولت سایه" ی رفسنجانی زیر نام "مجمع" و برای سرکوب خیزش مردمی پیداییده بود^۳، در پایان دولت اصلاحات اما، "دولت سایه مردمی" برای پیاده سازی خواست های ملی و دمکراتیک انقلاب بهمن کم کم خودمی نمود. ژرفش بحران، گاماگام بخش بزرگتری از نیروها را بدین سوی روانیده بود^۴. در پذیرفت ها و اعتراف های وزیر نفت پیشین در کشاکش های انتخاباتی، پیرامون "بدی" این هنگامه نمودار بود: "ما واقعا در حال حاضر وضع بدی داریم ... سال هاست ورشکست شده ایم ... و بانک های ما دچار بحرانی شده اند که در تاریخ بانکداری ایران بی سابقه

^۱ هم بهریدن و هم بهراندن برابر سهم شدن و سهم کردن، سهم: هم بهر

^۲ وارد خواهند شد (درآمدن و درآیاندن)

^۳ پیدا شده بود (پیداییدن و پیدایاندن برابر پیدا شدن و پیداد ساختن)

^۴ روانه کرده بود (ساختگی: روانیدن و رواناندن)

است.^{۱۵۳} این آشفتگی، نه تنها در بنگاه های مالی و بخش های فراورانه و تولیدی، بلکه در همه ی گستره های اقتصادی-اجتماعی برمی تابید.

بهبود "مدیریت ها" در چارچوب "نظام"

برای پاسخ به این نابسامانی ها بخشی از نیروها در کوران انتخابات، در آغاز، دگرایی یا ویرایی^۱ ساختارهای اقتصادی-اجتماعی را در برنامه های خود گنجانند. گفتگو پیرامون بهبود "مدیریت ها" و "کارآمدی ها" در چارچوب "حفظ نظام" اما، که بزرگترین بخش های اقتصادی چون بنیادها و نهادهای دینی-سپاهی و اتاق های انگلی-وارداتی-بازاری را دربرنمی گرفت، نارسایی های بسیار داشت. در سرنبشته ی گاهنامه ی "انترناسیونال" دانشگاه فنی برلین^{۱۵۴} پیرامون "کیفیت مدیریت" درخورد در یکان های اقتصادی امروز جهان می خوانیم: "کیفیت آماج نیست، بلکه «روندی» است که نمی پایاند،" آن هم در اندازه های بساسترگ آن.^{۱۵۵} بدین سخن که، در پیوند با یک برش کوتاه اقتصادی، یا واره ی ریاست جمهوری نیست.

آن چه برای بخشی از دست اندرکاران سیاسی ایران، دستکم در آغاز، روشن نبود، این راستینه بود که برای چیرگی بر آشفتگی و دستیابی به پیشرفت پایدار، افزون بر بسیاری گسترسازی ها، به دانش و دانش ورزان روز می نیازیدیم، و نه روآوری به "خودی ها" و افزایش شمار مسجدها و حوزه ها و پاسگاه ها. برای بازسازی ایران، نه تنها به "سازمان برنامه و بودجه ای" در بالاترین اشکوبه ها نیازمند بودیم، بلکه برای چیرگی بر واماندگی تاریخی، بیش از آن، به پیچیده ترین یکان های پژوهشی، از گونه

^۱ رفورم یا اصلاحات (ویرابیدن یا "درویرابیدن" و ویرایاندن یا "درویرایاندن")

ی "ماکس پلانک" و "هومبولت" در آلمان، نیاز فراوان داشتیم. مغز، و نه قلب پیشرفت اقتصادی، آن جا بود.

افزون بر آن این گروه دست اندرکاران، دستکم در آستانه، بدین باریکه در نمی نگریستند که یکان های اقتصادی، گردان های ارتشی نیستند که تنها از بالا "مدیرانه" به پویش درآیند، آن هم با بودمان کسانی که به گفته ی بیانیه ی "جبهه ملی در ایران"، به راستی "نادان" بودند.^۱ بدون وجود انجمن ها و شوراهای مدیریت و سندیکاهای کارگری، و سازگاری های بایسته میان پایین (چیزی را که همواره و دانسته می فراموشند^۱) و بالا، نمی توان آن چنان سامانی در بنگاه های فراوری و تولیدی، بویژه یکان های میانه و بزرگ استراتژیک، در انداخت^۲ که به بالش شتابان و بویژه پایدار در یک "روند درازنای" بیانجامد. در این راستا مایه ستانی از امروزین ترین یکان های فراوری جهان، گریزناپذیر است، چرا که گفتمان بر سر رویارویی سختی است در بازار جهانی.

هم چنین برای پاره ای از برنامه ریزان و کارگردانان انتخابات، ناروشن بود که برای دستیابی به مدیریت بالا و بایسته، افزون بر پیش زمینه های آن، به بهره گیری بهینه از "بهترین و زبده ترین" کارشناسان می نیازیدیم، چیزی که در چارچوب سیاست های خشک "خودی" گرا و "اسلامی" گرا، ناشدنی بود. تنها این نشانه که در آلمان، در پیامد پیاده سازی سیاست های اقتصادی-اجتماعی پیشرفته (و البته بیشتر در راستای سودرسانی به فرابنگاه ها یا شرکت های فراملی، و کلان-دارایان^۳)، نزدیک به هشتاد درصد

^۱ فراموش می کنند (فراموشیدن و فراموشاندن)

^۲ ایجاد کرد (در انداختن و در اندازاندن)

^۳ تامین منافع شرکت های فراملی و کلان-دارایان اما (و نه تامین منافع همگانی)، در پاره ای پهنه ها راهنمادهایی در گذار بهره گیری از دستاوردهای علمی-فنی می آفرید. در کشورهای پیشرفته صنعتی بنا به شرایط اقتصادی و منافع شرکت های فراملی، گاه تکنولوژی های بسیار پیچیده را می خردند اما کاربری اش جلو گرفته می شود تا همواردان اقتصادی را از بازار انحصاری برون رانند. در این ساختار

از کارشناسانی که به برون مرز می روند، پس از دسترسی به کارشناسی های ویژه به آلمان بازمی گردند و در بنگاه های روزآمد این کشور دانش خود را کارمی گیرند، گویای این جدایی کهکشانی میان ما و کشورهای پیشرفته بود.^{۱۵۷} بنا به داده های رسانه های درمرزی و فرامرزی، "جمهوری اسلامی" نه واردکننده ی کارشناسان، بلکه در پهنه ی جهانی یکی از نخستین کشورها در زمینه ی "گریزاندن یا فراری دادن"^۱ مغزها و کارشناس ها بود.^{۱۵۸} بانک جهانی زیان گریزاندن برگزیدگان یا نخبگان را برای ایران سالانه نزدیک به بیست میلیارد دلار می گمانید.^{۱۵۹} به این "فاجعه" ی اقتصادی-انسانی امروزین، می شد "گریزاندن" دیروزین بخش بزرگی از کارشناسان ایرانی و مهاجرت زورورانه ی چند میلیون از آنان به برون مرز

اقتصادی، نه منافع اقتصاد ملی-جهانی، بلکه تنها سود کنسرن هاست که سوی و پوی دگرذیسی های اقتصادی را پرداز می زند. بخشی از بحران های چرخه ای سامانه ی سرمایه داری با این گونه سیاست های فرابنگاه ها (شرکت های فراملی) نیز درمی پیوندد.

^۱ یکی از ویژگی های دگرسانی ساختار جمعیتی در ایران جوان شدن آن است. افزایش شمار جوانان در ترکیب کلی جمعیت را می توان از دو چشم انداز درنگریست. بخش نخست آن باز می گردد به پهنه هایی مانند کارزایی، آموزش، و نهادها و تاسیسات بایسته برای ساماندهی به نیازهای اقتصادی- اجتماعی. فراهم کردن شرایط برای حل این دشواری ها بویژه در زمینه کارزایی به چنان دشواری ریشه ای فرارویدده که به نظر نمی رسد با بودمان ساختار های کنونی بتوان در کوتاهگاه برای آن راهکارهایی یابید. بر پایه ی داده های رسانه های گروهی در ایران، سالانه نزدیک به یک میلیون نفر جوان به بازار کار درمی آیند. دشواری های اقتصادی جوانان و چشم اندازهای تاری آینده، یکی از انگیزه های رشد ناخشنودی ها و ناآرامی های تبارهای جوان است، که بویژه در اعتراض های دانشجویان و زنان و دیگر لایه های اجتماعی بازمی تابد. جوان شدن شتابان جمعیت، دگرگونی های چندی را پی داشته است. افزایش شمار جوانان که از راه های گوناگون مانند رسانه های گروهی، اینترنت و دگره با دستاوردهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و علمی در جهان در پیوند هستند، در جهان بینی جامعه و از جمله در اندیشه ها و باورها، چه به گونه آداب و رسوم تازه و روان اجتماع و چه در دیدگاه های کمابیش سامانیده آنان، بازمی تابد. دستاوردهای نوین علمی- فنی و بویژه اینترنت- و دیجیتال گرای - علیرغم همه ی راهبندها و فیلتر گذاری ها، نه تنها ابزاری بودند برای برقراری ارتباط با برون از ایران، بلکه افزاری گشتند برای گسترش داد و ستدهای اجتماعی و فرهنگی و سیاسی میان جوانان در درون کشور. برای نمونه وبلاگ نویسی که یکی از پرهوادارترین پیوند-ابزار جوانان در ایران بود، از دیدگاه جهانی جایگاه برجسته ای را از آن خود می کرد. این دگرگونی ها، همانا شیوه ی زندگی و آداب و رسوم و داد و ستدهای گسترده ی تازه، و ویژگان، الکترونیکی در جامعه نوین ایران جدایی هر چه بیشتر جوانان از پارینگرایی ها و پیونداری ها و افسینه را پی می داشت.

را افزود. بسیاری از آنان در هنگامه ای درخور، به کشور بازمی گشتند و توانایی های خود را در دسترس مردم میهن شان می نهادند.^۱

در آستانه ی انتخابات، پافشاری همه ی نامزدهای ریاست جمهوری بر جاندازیِ ترازه های "اسلامی نظام"، و حتی بازگشت به "ارزش های آغاز انقلاب"، برمی نمایانید که اندیشه های "انقلاب فرهنگی" و یا گرایش های تنگ نگرانه و دگرستیزانه ی همگون آن، هنوز بر رویکردهای گردانندگان کارزارهای انتخاباتی، سایه انداخته است.

"اجماع" بر سر چه

در کوران انتخابات، طرح "مورد اجماع" اصلاح طلب ها و پراگماتیست ها و تندروها برای شتابدهی به خصوصی سازی (یا ستیز با اصل چهل و چهار قانون اساسی)، که گویا می توانست کشور را از "بحران" برهاند^۲ نیز، ناراستی ها و نارسایی ها و نادانی های پشتیبانان "نظام" را برمی تاباند. برای نوسازی کشور روآوری شتابان تر به "خصوصی سازی"، بی برآیند بود و گره ای از کلاف پیچیده ی دشواری های ساختاری و "مدیریت اقتصادی"^۳ نمی گشود. بدین سخن که پنهان و ناپنهان سرمایه گذاری ها، به

^۱ قرار می دادند (نهیدن و نهاندن)

^۲ رها سازد (رهیدن و رهندن)

^۳ نگاهی به ریشه های تاریخی تیول داری ولاییان در سده ی بیست و بیست و یک میلادی و جایگاه بخش دولتی-دیوانی در آن: پادشاهان صفوی برای اداره ی سپاهیان و پرکردن خزانه ی دولتی و بویژه برای اداره ی ارتش ناچادرنشین، که سربر سر زبردست شاه بود، به گسترش خالصجات دیوانی و کنترل برجسته ترین بخش بازرگانی خارجی (تجارت ابریشم) رو آورد. بدین گونه سپاه سامانیده ی مرکزی و نیروهای چریکی محلی تازه، برای دریافت مزد خود از املاک خالصه ی پادشاهی تیول دریافت کردند. تنها این تغییر بوجود آمد که تیول ها مانند "اقطاع"، از حق وراثت برخوردار باشند و تیول به فرزندان پسریشان انتقال یابد، مگر آنکه تیول دار از سپاهی گری خوددارد. نادرشاه پس از دستیابی به تخت شاهی، سیاست گسترش خالصجات دیوانی-شاهی و تمرکزگرایی دولت صفوی را باز هم بیشتر پیش راند اما از دادن تیول به سرکردگان لشگری خودداشت، و افزون بر آن، مالکیت های فنودالی کاتوزیان (بزرگترین زمینداران ایران در سده ی هیجده میلادی) را چالشاند. نادر همزمان با توان گیری و بازدریافت بخش بزرگی از موقوفه ها (که داریایی های کشوری بودند)، هواداران کاهنان - و نه دیوانیان را - به انباییدن نیازهای مالی یکان های پرستشگاهی فراخواند.

شوند سوددهی بالایی بخش‌های خصوصی-خودی انگلی و زیرزمینی، از بخش "صنعتی"^۱ یا به بخش بازرگانی، و یا به برون مرز کشانده می‌شد. هم در کشورهای پیشرفته ی صنعتی با وزن سنگین بخش خصوصی مانند آلمان، و هم در اقتصادهای به گونه ی برجسته زیردست دولت مانند چین، یکان‌های دولتی و نیمه دولتی و تعاونی بسیاری هستند^۲ که سودرسانند و توان هموردی و رقابت در بازار جهانی دارند. حتی در گروه نخست، در برش "رکود اقتصادی"، خواسته یا ناخواسته راهکارهای همگون با "کینز"^۳ بیش از پیش پیاده می‌شوند و نقش دولت برمی‌افزاید. این گرایش را می

^۱ در سامانه ولایی کوشش برای بهبود بازدهی صنایع دولتی و نیمه دولتی هنوز به برآیندهای خرسند کننده ای نرسیده و انتظارهای ناواقع بینانه پیرامون دستیابی به بهبود بازدهی کارخانه‌ها از راه واگذاری به بخش خصوصی نیز بی‌برآمد می‌بود. چرایی آن را می‌توان از جمله در این واقعیت دید که بخش بزرگی از جابجایی‌ها و تغییر مالکیت‌ها از بخش دولتی به بخش عمومی و یا نیمه دولتی، مانند بنیادها و ارگان‌های مانند آن صورت گرفت که بافتی ناکارآمد داشته و دارند. از سوی دیگر گرایش بخش خصوصی-خودی بویژه به صنایعی است که خود وضع نسبتاً خوبی دارند و به سود دهی با رانت‌های نفتی-گازی رسیده‌اند. می‌توان گفت که انگیزه ی پایه ای در نادرستی به بازدهی بالا در صنایع ایران در بخش دولتی و خصوصی، به پشتیبانی‌های مالی مستقیم و نامستقیم دولت و سیستم بانکی و تزریق اندوخته‌های نفت و گاز به این صنایع، بدون آماجندی روشن بازمی‌گردد. در کنار آن انگیزه‌هایی مانند ناکارایی مدیریت‌ها، ناکانونی برنامه ریزی‌ها، نبود خودگردانی بسنده ی یکان‌های اقتصادی، و نیز سرمایه گذاری ناچیز در بخش‌های پژوهشی-فنی نقش می‌آفرینند. صنایع کوچک و میانه ایران در هنگامه ای برزخی جای دارند. شمار ورشکستگی یکان‌های کوچک و کارگاهی رو به افزایش است. انگیزه ی آن را می‌توان بویژه در ساختار انحصاری صنایع داخلی در شرایط اقتصاد نسبتاً بسته و استعماری گذشته درجست. گام نهادن در راه ورود به سازمان تجارت جهانی و باز کردن دروازه‌های کشور به روی کالاهای خارجی، صنایع کوچک و میانه را که شیوه ی کار و خط تولید و زنجیره ی درون مرزی دانشی-فنی خود را با شرایط نوین جهان انطباق نداده‌اند، دچار بحران کرده و خواهد کرد. در این برش گذار، پاره ای از این صنایع به ناچار از خط تولید برون خواهند رفت، شماری از آنان با پشتیبانی‌های آماجمند دولت و سامان بانکی خود را بر هنگامه ی نوین انطباق خواهند داد، گروه دیگر که هم اکنون نیز سود ده کاری ورزند، در صورت دگرگونی‌های سودمند، زندگی اقتصادی خود را پی خواهند گرفت و در بودمان فضایی مناسب و سرمایه گذاری‌های برنامه ریزی شده و دورنگرانه، و بویژه پیدایی صنایع ماشین سازی (و نه صنایع نفتی-گازی-کانی یا مونتاژی) و بنگاه‌های توانمند پژوهشی، که جای آن تهی است، صنایع نوینی خواهند پاگرفت.

^۲ وجود دارند (هستن یا باشیدن و باشاندن)

^۳ در آغاز سده ی بیست و یک میلادی جناح چپ سوسیال دمکراسی کشورهای صنعتی پس از گذر از چند دهه سیاست‌های نولیبرالی، در پاره ای از کشورها - چون انگلستان - کمابیش به رویکردهای اقتصادی کینز روی آورد. حزب «چپ‌ها» در آلمان، جنبش «سریزا» در یونان و پویش «پودموس» در اسپانیا نیز به راستی سازمان‌های نوین سوسیال دمکراسی اروپا بودند برای روآوری به اقتصاد کینزی و جدایی از اقتصاد نولیبرالی، آن هم در کوران درازگاه‌ترین بحران اقتصادی جهان سرمایه داری.

توان در اقتصاد بسیار آزاد امریکا نیز، با همه ی بلندپایه‌ها، درنگریست. در این که اقتصاد ایران دچار رکود و بحران و آشفتگی بود، بنا به درپذیرفت و اعتراف بسیاری از کارشناسان "جمهوری اسلامی"، دودلی نبود. افزون بر آن، در بازه ی گذار ایران از کشوری وامانده به کشوری پیشرفته (نه چون مصر و ترکیه و آذربایجان، آن گون که "دیگران" می خواهند، بلکه از دیدگاه "پیشرفت صنعتی" چون آلمان و فرانسه و سوئد، آن گون که در بازه ی انقلاب ملی-دمکراتیک^{۱۶۰} ^{۱۶۱} شایسته ی ماست)، دولت ملی استوار بر بخش دولتی توانمند و "مردمی" به مثابه ی پاسدار سودارها^۱ و منافع کشور، از جایگاه ویژه برخوردار است. دارا بودن درآمدهای بالای نفتی و گازی نیز، خواسته یا ناخواسته بر ارزمندی و ارزشمندی دولت و بخش دولتی-دیوانی مردمی در فرایندهای اقتصادی می افزاید.

هم چنین، پیکره ی^۲ نهادهای روبنایی و وزن سیاسی-اقتصادی دولت مرکزی در کشورها، به انگیزان های گوناگون تاریخی-اجتماعی و نیز جایگاه ژئوپولیتیک آنان وامی بندند^۳. بدون نگاه تیزبینانه به این نمایه ها، می توان دچار اشتباه های نابخشودنی "تاریخی" گردید. پاره ای از نهادهای روبنایی که پس از پیروزی متفقین در جنگ جهانی دوم به شکست خوردگان دیکته شد، ویژگیان در کشورهای پیشرفته ی صنعتی، به کندی می دگرد^۴. به دگرگفت، غروندهای ناروشن پیشین در این زمینه، اندک اندک به سوی رویکردهای روشنمند و مشخصی فرامی رویند.

^۱ منافع یا منفعت ها و سودها، آر پسوند "بسیاری کار" چون پرستار و ستیزار از پرستیدن و ستیزیدن

(سودیدن و سوداندن برابر سود بردن و سود دادن)

^۲ شکل (پیکریدن و پیکراندن برابر شکل گرفتن و شکل دادن)

^۳ وابسته است (وابستن و وابندان)

^۴ دگرگون می شود (دگریدن و دگراندن)

کاهش توان اقتصادی دولت و خصوصی سازی های شیلی وار، آن هم در سامانه ای بازاری-کاتوزی-سپاهی، آن چیزی بود که بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی به ما درمی تپانیدند^۱ و بیشتر، به کشورهای صادرکننده ی کالا (یا صادرکنندگان بیکاری و واماندگی)، هم چون گذشته، سود می رساندند. به دیگر سخن، باج دهی آشکاری بودند برای پذیرفتن یا تضمین ماندگاری رژیم، آن هم از جیب مردم دردمند ما.

دولت در دولت های سایه

برای آن که بر آشکارد که، بدون خیزش مردمی "در بر پاشنه ی پیشین" می چرخید، می توان به سخنان رفسنجانی، "مرد همیشه قدرت"، در نماز جمعه ی پیش از انتخابات پرداخت. وی در گفته های خود در انبازش و شرکت در انتخابات "با ابهت و پرشور" را "شاخصی مهم در جهان" خوانده بود.^{۱۶۲} او مانند انتخابات گذشته، گفته بود "میدان رقابت" برای "همه ی سلیقه ها به طور مطلق و نسبی" هست، و نیز یادآورانده بود:

"ترویج و تبیین جایگاه مساجد در جامعه، تشویق مردم به ساخت و تجهیز مساجد، کمک موثر (!!!) نظام به احداث، توسعه، تجهیز و تعمیر مساجد^۲ ۱۶۳

^۱ تحمیل می کردند (در تپانیدن و در تپاناندن)

^۲ شیوه ی زندگی صفویان را که الگویی بودند برای ولاییان، شاردن در سفرنامه ی اصفهان به فرتور کشیده است: "ثروت در مشرق زمین فوق العاده در تغییر و تبدیل است ... ایرانیان همین قدر که ثروتی به دست می آورند، سعی می کنند خانه ی مجالی بنا کرده از ثروت خود بهره مند شوند ... هنگامی که ایرانیان خانه برای خود بنا می کنند، بازاری ساخته، دکان های آن را اجاره می دهند و نیز گرمابه و قهوه خانه بنا کرده از درآمد آن بهره مند می شوند و کاروانسرای نیز بنا کرده که گاهی آن را به وقف می رسانند تا عموم از آن استفاده برند. به علاوه مسجد کوچکی نیز می سازند که الطاف و برکات خداوندی نصیب ایشان گردد و اگر بضاعت و توانایی آن ها بیشتر باشد، پل ها و راه های شوسه و کاروانسراهایی

متناسب با نیازهای جغرافیایی و جمعیتی و الزام به تاسیس در شهرک های بین راهی و شهرک های در حال ساخت از جمله از موارد مورد تثبیت در رابطه با مساجد بوده است.^{۱۶۴}

اینک این سخنان را که در راستای دستیابی به "مردم" از راه مسجدها^{۱۶۵} بود (به جای دسترسی به مردم از راه بنگاه های پژوهشی ای چون "ماکس پلانک" و کارزایی و دگره)، در کنار رزمایش همزمان دوازده هزار نفری بسیجیان^{۱۶۶} در نزدیکی تهران (یا آزمایش برای سرکوب خیزش های در پیش) بگذارید، تا بن بست روبنایی "نظام" بیشابیش بیاشکارد.^{۱۶۷}

در آستانه ی انتخابات، گزینه ها^۲ و مصوبه های مجلس "اسلامی"^{۱۶۸} نیز نشانگر رویکرد توانمند و کمابیش یکدست "گروه های پنهان" و زمینه چینی های بایسته برای درگیری های احتمالی آینده بود، چه در برابر رقیبان بالایی و چه در برابر دشمنان پایینی. این گزینه ها، افزایش توان مالی "دولت در دولت ها"، و بویژه، سودرسانی به هر دو گروه "تندروها" و "پراگماتیست ها" را زمینه می چیدند.

برای آسایش عامه می سازند. ایمن است صفت ذاتی و قریحه ی فطری ایرانیان (بخوان: ثروتمندان مشرق زمین).

^۱ این شیوه ی زمامداری در ایران دارای پیشینه ای است درازنای. برای نمونه در زمان تیموریان، کمی پیش از برآمدن صفویان، موقوفه های فراوانی در بخش های گوناگون اقتصادی چون زمین های کشاورزی، کاروانسراها، مغازه ها، کارخانه های شکر، حمام ها، و مسجدها دیده می شدند. به تنهایی در یزد چیزی نزدیک به هزار خانه و مغازه و حمام و مدرسه و خانقاه و باغ، زیر کنترل اقتصادی موقوفه داران و دیدبانی "متولی موقوفات" بود. در این یکان های اقتصادی-پرستشگاهی، کشاورزان غله و پشم و میوه تولید می کردند، لباس می دوختند، و بهره ی مالکانه ی فئودالی می پرداختند و درآمد اشرافیت روحانی موقوفه دار، با درآمد اشرافیت ناروحانی زمیندار کمابیش برابری می کرد. در آن زمان، بیشتر موقوفه ها را روحانیون سنی در دست داشتند. اشرافیت فئودالی شیعه در برش صفویان خودنمود و به بزرگترین زمیندار فلات ایران فراروید. در آغاز کار صفویان، چون آستانه ی به تخت نشستن ساسانیان، زیر پوشش تندروی های دینی (پدیده ای که در سده های میانی اروپا نیز بارها گونه گون رخ نمود)، از مالکیت های پرستشگاهی و ناپرستشگاهی پیشین کاسته، و بر مالکیت های کاهنی-شاهی-دیوانی نوین افزوده می شد.

^۲ مصوبه (گزیدن و گزیناندن برابر انتخاب کردن و انتصاب کردن)

تاریک خانه های آسوده از رسیدگی قانونی، یا "گروه های پنهان"، آن نهادهای نیرومند اقتصادی بودند که برای انتخابات ریاست جمهوری واره ی دهم نیز مانند دیگر کنش ها و واکنش های سیاسی و اجتماعی و امنیتی و نظامی در رژیم ولایت فقیه، "تعیین و تکلیف" می کردند. این تکاگران یا انحصارگران، آنهایی را که برای این دستگاه، "یکدستی" بایست را نداشتند و "تسلیم" هم نمی شدند، از "راه" برمی داشتند و مهره های خود، یا مهره های کنترل پذیر خود را جاشان می نشانند.^۱ آنان هم چنین، با نگرش به دسته بندی اقتصادی راستین نیروها (و نه خواب و خیال های پاره ای نیروهای خانه نشین)، "رقیبان جدی" را در "رقابتی جدی" به نمایش می نهادند تا میدانکارانه و از "راه های قانونی" و ناقانونی، دستگاه بزرگ بوروکراتیک را در راستای خواست های خود بجنبانند.^۲ کارنامه ی چند دهه ای این بزرگ بنگاه تباه، با همه ی شعارهای بلندپروازانه، چیزی نبود جز واگردانیدن اقتصاد ایران به بازار بزرگ کالاهای مصرفی کشورهای صنعتی و انباییدن هزینه های آن، از راه دلارهای نفتی-گازی.^۳ ۱۶۹

مغز، و نه قلب این دستگاه بزرگ و فاسد بوروکراتیک، "دولت در دولت" سایه "به رهبری رفسنجانی بود.^۴ قلب آن را نیز نه در دولت، بلکه می بایست

^۱ جانشین آنان می کردند (جانشستن و جانشاندن)

^۲ جنبش دهند (جنبیدن و جنباندن)

^۳ ایران در آستانه ی سده ی بیست و یک میلادی کشوری بود که تنها از راه درآمد نفت روزانه دویست میلیون دلار درآمد داشت. یک کشور صنعتی اگر می خواست چنین درآمد ارزی نابی (خالصی) داشته باشد، بایستی روزانه دست کم پنج میلیارد دلار کالای تولید شده صادر می کرد، هزینه واردات مواد اولیه را از آن می کاست، که شاید به دشواری به صد میلیون دلار درآمد ناب روزانه می رسید. بنابراین برای کنسرن های جهانی و ریزه خواران محلی آنان، ایران بازار بزرگی بود با ده ها میلیون نفر جمعیت و درآمد سالانه ای بالغ بر صد و بیست میلیارد دلار از صادرات نفت، مواد پتروشیمی، میعانات گازی و مواد معدنی. این بازار را شرکت های متروپل نمی خواستند از دست دهند و به هر ابزار ناشایست و پلشتی برای جاسازی ریزه خواران محلی (از آن میان، جانداختن خلفای نفت ایران و سلاطین نفت عربستان) و جلوگیری از صنعتی شدن کشورهای نفت خیز رومی آوردند.

^۴ پس از مرگ رفسنجانی و کمرنگ شدن نقش «دولت در دولت» وی، ولایبان بنیاد گذاری نهاد یا کانون تازه ای برای دوخت و دوز اقتصاد نفتی-گازی-کافی به یاری «دانش آموختگان» دانشگاه های اسلامی، آن هم برای چرخاندن «اقتصاد مقاومتی»، در کار دستور خود نهادند.

در نهادهای کاتوزی-سپاهی-بازاری درجست، مانند بیت رهبری و بنیادها و آستان قدس و قرارگاه خاتم الانبیا، و دوشادوش آنان، "پاره ی تن" نظام (به گفته ی کردان)، همانا "بازار"، و اتاق ها و نهادهای رنگارنگ بازرگانی اش.

"نقش آفرینان" و همراهان "نظام"

در "نظام" انگلی-وارداتی ولایی، انتخابات "پر ابهت و پرشور" اسم رمز پیمان نامه های نان و آب دار تازه ای بود، برای درآمدن هر چه بیشتر کالا از کشورهای متروپل که "اتاق های بازرگانی" درون و برون مرز، "تجار و کسبه ی زحمتکش"، نهادهای گوناگون دولتی-نیمه دولتی-خصوصی، و بیش از همه، کنسرن های جهانی برایش ثانیه می شمردند.^۱ چندی پیش از انتخابات، سرکرده ی "اصول گرای" اتاق بازرگانی از نامزدهای ریاست جمهوری خواست، تا با آگاهانی و اعلام برنامه های خود به "پارلمان بخش خصوصی گام گذارند". او با نگرش به تحریم ها، از بخشی از دیدگاه های "همراهان بازاری نظام"، پرده برمی داشت:

"باید تعارفات را کنار بگذاریم و سؤالات مشخص خود در زمینه اقتصاد را از نامزدهای انتخابات بپرسیم. معمولاً در موسم انتخابات جلسات به کلاس ادبیات تبدیل می شود، در حالی که باید توجه به ادبیات و کلمات مترادف را کنار گذاشت و بدون رودربایستی سؤالات مشخص را در حوزه های مشخص اقتصادی بپرسیم ... باید در این فرصت به سمت تحریم شکنی^۲

^۱ ثانیه شماری می کردند (ثانیه شمردن و ثانیه شماراندن)

^۲ پیرامون انگیزه ی «پارلمان بخش خصوصی» در تحریم شکنی، تارنمای نزدیک به «تندروان» نوشت: همواره نام موتلفه و بازار به هم گره خورده و پیوند ناگسستنی بین این دو نام وجود دارد، اما بازاری که در مورد آن بحث می شود علاوه بر بازار سنتی تهران با آن حجره ها و دکان هایی که از قدیم برجای مانده، بازارهایی بین المللی هستند که اعضای موتلفه سیطره به مراتب گسترده تری در آن دارند. این

پیش برویم ... اتاق بازرگانی با پرچم بخش خصوصی با «مقامات سیاست خارجه کشور» هم ارتباط برقرار کرده است تا لزوم تحریم‌شکنی را به آنها یادآوری کند... افزایش هزینه فعالیت های بخش خصوصی، اتاق بازرگانی را وادار ساخته است تا میدان انتخابات را به فرصتی برای «بخت آزمایی مجدد» خود بدل سازد.^{۱۷۱}

آماج بازاری ها از سرمایه گذاری های پنهان و آشکار انتخاباتی روشن بود: بهره‌گیری از "انتخابات پرشور" و سودستانی از دستگاه دولتی برای درآمدن هر چه بیشتر کالا به کشور، ناآشفته از تحریم ها.

این جاگیری های روشن و سخت "پراگماتیستی" از سوی سرمایه داری بازرگانی ایران را، با دیدگاه های ناروشن و "کلاس های ادبیات" بخشی از اصلاح طلبان و اپوزیسیون درون و برون مرز در "موسم انتخابات" بسنجیم، تا به گوشه ای از انگیزه های شکست جنبش مردمی در صد سال گذشته دست رسانیم.^۱ "نقش آفرینان" راستین رویدادهای سیاسی-اجتماعی-اقتصادی، آنانی بوده و هستند که "تعارف را کنار می گذارند" و "بدون رودربایستی"، بر "حوزه های مشخص اقتصادی" خویش، در کنار دگرخواست های برجسته، پامی فشارند.^۲ دشمنی بازاریان و تکاگران یا انحصارگران دولتی-نیمه دولتی-خصوصی، با نیروهای ملی و دمکرات و بویژه نهادها و سازمان های نزدیک به کارگران و رنجبران، و ترس آنان از

بازارهای بین المللی همان اتاق های مشترک بازرگانی ایران با سایر کشورها هستند که بر اساس جدیدترین آمارها بیش از چهل و چهار میلیارد دلار حجم مبادلات بازرگانی در آن حوزه انجام می شود. اتاق و شورای مشترک بازرگانی خارجی در دست پنج رئیس اند که همگی وابسته به یک حزب هستند. علاءمیرمحمد صادقی، اسدالله عسگر اولادی، یحیی آل اسحاق، علی عبداللهیان و علینقی خاموشی در حالی بر کرسی ریاست چهارده اتاق مشترک بازرگانی خارجی تکیه زده اند که هر پنج نفر از اعضای ارشد و وابستگان سرشناس حزب موتلفه و پیـازار هستند. نفر آخر گرچه هم اکنون عضو حزب موتلفه نیست، اما از یاران قدیمی این حزب محسوب می شود و در انتخابات نهمین دوره مجلس شورای اسلامی هم در فهرست نامزدهای انتخاباتی حزب موتلفه جای داشت.

^۱ دسترسی پیدا کنیم (دست رسیدن و دست رساندن)

^۲ پافشاری می کنند (پافشاردن و پافشارندن)

"چپ روی های دوباره، و نیز دمیدن در شیپور "خصوصی سازی"، نه از سر "تعارف"، بلکه برای آن بود که می خواستند "فرصت ها" یا سودهای نجومی را از کف ندهند.

چنین بود دیدگاه "همراهان بازاری نظام" در آستانه ی انتخابات واره ی دهم ریاست جمهوری.

گروه دوم و سوم پاسپان "نظام"، همانا "همراهان نظامی نظام" ^۱ و "همراهان دین سالار نظام" ^۲ نیز جایگاه شان بساروشن می نمود. جانشین قرارگاه خاتم الانبیا پیش از انتخابات، به بهانه ی بزرگ بودن پروژه ها و دیگر بایست ها، به رسایی گفت که نهادهای نظامی-اقتصادی ای که زیر رسیدگی هیچ ارگان کشوری نبودند، یک گام نیز از سنگر پول ساز خود واپس نخواهند نشست. بنا به گفته های او، پروژه های بزرگ و میلیاردری در پهنه هایی چون "مدیریت و برنامه ریزی و تامین منابع مالی و تجهیزات و نیروی انسانی ماهر و متخصص" از سوی این غول اقتصادی-لشکری همچون گذشته گردانیده خواهند شد. پیرامون گروه سوم، همانا "همراهان دین سالار نظام" نیز در بر همان پاشنه ی گذشته می چرخید. به دیگر سخن، نهادهای اقتصادی-دینی نیرومندی چون بنیادها با توان بی کران اقتصادی،

^۱ درباره ی امپراتوری سپاهیان در آستانه ی سده ی بیست و یک میلادی، بنگرید به پانویس های دیگر برگ ها.

^۲ تنها یک نمونه از اعتراف رسانه های ایران پیرامون جایگاه اشرافیت روحانی شیعه در اقتصاد: نماینده رشت در مجلس شورای اسلامی از سازمان اوقاف و امور خیریه به عنوان یک زمین خوار بزرگ نام برد. سازمان اوقاف و امور خیریه بر اساس قانون تشکیل این سازمان، اداره ی موقوفات فاقد متولی، امامزاده ها، اماکن مذهبی به استثناء مساجد و مدارس دینی، خیریه های فاقد مدیر و گورستان های متروکه را بر عهده دارد. مدیر روابط عمومی این سازمان، ۱۳ آبان ۱۳۹۰ گفته بود که ۱۲۷ هزار موقوفه در ایران وجود دارد و یک سوم مساحت ایران، وقف است. نماینده رشت همچنین سازمان اوقاف و امور خیریه را متهم کرد که زمین های متعلق به منابع ملی را تصرف کرده و راسا مجوز گردشگری میدهد. نماینده رشت افزوده بود: فکر می کنم اگر این گونه پیش رود سازمان اوقاف بتواند در آیندهای بسیار نزدیک به اندازه یک کشور مستقل زمین در اختیار داشته باشد.

و آستان قدس^{۱۷۲} با سرمایه ای نزدیک به پانزده میلیارد دلار و با درانبازش و شرکت گسترده در رویکردهای اقتصادی و بویژه بازرگانی، کمابیش از سیستم "مدیریت سازی" های نوین نامزدهای انتخاباتی برون بودند.^{۱۷۳}

زباله دان ماقبل تاریخ

پیش از انتخابات واره ی دهم ریاست جمهوری، "اتاق بازرگانی آلمان" و ایران، بزرگترین صادرکننده ی کالا به کشور از اروپا، برای شرکت های آلمانی و ایرانی مقیم این کشور، زمینه چیده بود. در این میان شرکت های غول پیکر جهانی نیز بر سر خوان یغمای ایران به جان هم افتاده بودند. بنا به

^۱ داده هایی تاریخی از دگر دیسی آستان های قدس در فلات ایران برای شناخت بیشتر اشرافیت روحانی کنونی یارمندند: لمبتون در زمینه ی واگذاری مالکیت داراییان به گونه ی "تولیت" به "اعضای طبقات روحانی" می نویسد؛ "از طریق بر عهده گرفتن تولیت اوقاف و سپردن آن به خانواده شان پس از مرگ، این زمینداران - که شماری از آنان بازاریان بودند - بعد از دادن صدقاتی که جنبه ی ظاهری داشت، همچنان به استفاده از عایدات موقوفات می پرداختند ... اعضای طبقات روحانی - بویژه مجتهدان و سادات- به نحو فزاینده ای به عنوان متولی منصوب می شدند ... آنان به عنوان متولی موقوفات دیگران آغاز کردند و به گردآوری املاک فراوانی برای خود پرداختند و به صورت «اریابان مناطق خود درآمدند» و از قدرت اجتماعی-اقتصادی و سیاسی بسیاری برخوردار شدند". برای نمونه عباس اول "پس از بازگرفتن آذربایجان مصمم شد املاک و مستغلات و قسمتی از اموال خود را وقف پیغمبر اسلام کند" و بدین گونه "عواید سالانه ی آنها" را "وقف چهارده معصوم" کرد و "تولیت" آن را خود بر گردن گرفت. شاردن اشاره می کند که شاهان صفوی مانند "مغول کبیر"، نگران داشتن مال "غیرحلال" بودند، و از نمونه های رشد موقوفات شاهی، به کاروانسراهای پر شمار و "حلال" صفویان اشاره می کند. در آغاز و میانه ی کار صفویان، علیرغم خودگردان بودن یکان های آیینی، دیدبانی درباری-دیوانی بر موقوفه ها در سطح گسترده ای اعمال می شد، تا جایی که "متولی آستان قدس و مشهد و قم" نیز گاه شاهان بودند. با گذشت زمان، بخش چشمگیری از این سرمایه گذاری ها به روحانیون منتقل شدند. برای نمونه نه تنها همه ی املاک و اموال شخصی عباس اول وقف شد، بلکه چیزی نزدیک به صد هزار تومان شاهی عراقی دارایی های دیگر وی، چون "مهمان خانه ها، بازار قیصریه، مغازه های اطراف میدان نقش جهان، و حمام های آن شهر" نیز به مالکیت های موقوفه ای بدل گردیدند. با این رویکردها، در پایان برش صفوی عملاً اشرافیت روحانی، جایگزین یا همآورد برجسته ی اشرافیت پیشین قزلباش شده و جایگاه بالای اقتصادی داشت. در درون مایه ی فتووالی و بهره کشانه ی مناسبات میان زمینداران و کشاورزان اما، دگرگونی چندانی رخ نداد. انتقال مالکیت ها به روحانیون تا بدانجا پیش رفت که در برش "ملاحسین" - از دوارد براون درباره ی سلطان حسین - "مرشد کامل" نه شاه، بلکه ملاباشی ها و صدرهای فتووال صفوی - اشرافیت فتووالی شیعه - بودند.

گزارش "بانک بازرگانی ایران-اروپا"، داد و ستد با ایران رکوردهای پیشین را می شکاند. این بانک که دو شعبه در ایران داشت، سود خود را علیرغم بحران جهانی به دو برابر رسانده و حجم بازرگانی با ایران را سی و پنج درصد افزوده بود.^{۱۷۴} از بد روزگار ما، در کوران انتخابات هشتاد و هشت چون گذشته، کشاکش ها بر بسترهای نفتی-گازی روان بود.^{۱۷۵} از آن میان، گاهنامه ی "دی ولت" خبر گشایش دفتر "بایرن گاز" در ایران را گزارش می داد. هم چنین پیرامون پیمان نامه های تازه ی نفتی و گازی رایزنی هایی رو به انجام بود. "تایمز مالی" از لندن هم "بزرگوارانه" این گونه داد و ستدها را در ستیز با "قطعنامه های شورای امنیت" نمی دانست.^{۱۷۶}

گرداننده ی اتاق صنایع و بازرگانی آلمان و ایران، در پیوند با گسترش داد و ستدهای اقتصادی امریکا و ایران که میان سال ۲۰۰۷ تا سال ۲۰۰۸ سه برابر شده بود، می گفت: "من شخصا اطلاع دارم که قراردادهای امریکاییان در این رابطه برای امضا آماده اند. طوری که طرف ایرانی فقط باید آن را تایید کند تا قرارداد رسمیت یابد ... شرکت ها می خواهند جای پای خود را در ایران سفت کنند". در پشت این قراردادها بانک هایی چون "سیتی گروپ" و "دویچه بانک" جاداشتند.^{۱۷۷}

^۱ در راستای کشانش بانک های خارجی و خصوصی سازی بخش های نفتی-گازی، سازمان خصوصی سازی - نمونه وار - می خواست، ۱۸۶ شرکت قابل واگذاری در قالب ۲۷ شرکت «بسیار بزرگ!!!»، ۷۶ شرکت «بزرگ!!!»، ۳۱ شرکت متوسط و ۳۱ شرکت دیگر به همراه سهام خرد دولت در ۹ شرکت بورسی و ۱۲ شرکت را در فهرست واگذاری ها بگنجانند (به شکل «بورسی» یا واگذاری «رومیزی» به بزرگ-زراندوران بازاری-بنیادی-سپاهی-مالی، و نیز «غیربورسی» یا واگذاری «زیرمیزی» به خودی های ولایی). این فهرست از پالایشگاه های نفت بندرعباس، لاوان و کرمانشاه و نیز شرکتهای ملی حفاری، هواپیمایی جمهوری اسلامی ایران، پتروشیمی دماوند را در برمی گرفت تا هیلدینگ گاز ایران، مهتاب قدس، صبا و نیروگاه های شهید رجایی، سهند، زاهدان، مفتح، خلیج فارس و آذربایجان: بویژه بخش های «نان و آب دار» نفتی-گازی-پتروشیمی-کانی.

در پیوند با این "بزرگواری های" کانون های مالی جهانی، سخنان فرانس مونته فرینگ اندیشیدنی بود. دبیریکم آنزمان حزب سوسیال دمکرات آلمان، حزبی که اصلاح طلبان "حکومتی" ما می خواستند به زور دلار و چماق، نه خودش بلکه "کمدی اش" را به مردم ما درچپانند^۱، در کنگره ی ایالتی "راین لند وستفالن"، بنگاه های مالی و بویژه "مدیران بانک های" کشور بسیار صنعتی اش را مشتی پیچ و مهره های "پرچ" و "گانگستر" خوانده بود. این سخنان در آستانه ی انتخاباتی که کمابیش همزمان با انتخابات ایران روانش داشت، گفته شد. زمانی که وی در جایگاه یک میانه رو، "نوع سرمایه داری" پیاده شده از سوی این "گانگسترهای" فرنگی را در سخنانی هایش بی تعارف به "زباله دان تاریخ" می فرستد، دیگر جایی برای "مافیای" واپس مانده ی نفتی-گازی و انگلی-وارداتی "وطنی"، در این بیغوله بازنمی ماند.^{۱۷۸} نیستی نیز در جهان سرمایه، لایه بندی ست و بی گمان، ارواح اربابان مال، اشباح بندگان پست را، در گورستان اشکوبه ای و طبقاتی خویش برنخواهند تافت. زباله دان "ماقبل" تاریخ، جایگاهی در خور گانگسترهای "ماقبل" سرمایه داری در جمهوری ولایی بود.

"شلاقی" تاریخی

در ایران آغاز سده ی بیست و یک میلادی، راهی جز بازگشت به خواست های پایه ای جنبش، همانا استقلال و آزادی و نیز عدالت اقتصادی-اجتماعی، برای چیرگی بر واماندگی و دستیابی به رشد شتابان و بویژه پایدار، برنمی تافت. در این راستا بخشی از دیدگاه های خلیل ملکی پیرامون دولت ملی

^۱ تحمیل کنند (درچپانیدن و در چپاناندن)

مصدق روشنگر است، چرا که در آستانه‌ی انتخابات از سوی جبهه ملی و دیگر نیروهای سیاسی در ایران، جنبه‌هایی "سایه" وار دیده می‌شد. نگارنده تنها آن بخشی از سخنان او را برگزیده که درست می‌داند،^{۱۷۹} و بر هنگامه‌ی کنونی و سناریوهای آینده، تا اندازه‌ای دمسازانه (اگر دولتی ملی در ایران دوباره روی کار آید، که می‌آید):

"از طرفی در مقابل قدرت‌های بزرگ جهان قاطعیت دیده می‌شود، از طرف دیگر سستی در مقابل ایادی داخلی آنان، که در دستگاه دولت و نظام اجتماعی منحن حاضر نفوذ دارند (دیده می‌شود)... نتیجه این وضع به نفع آن‌هایی است که قدرت پول و سرنیزه در دستشان است. بدین معنی که قدرت زر و زور نه تنها طبقات محروم را در یوغ رقیب نگاه می‌دارد، بلکه بر ضد خود دولت نیز به کار می‌رود."^{۱۸۰}

از امروز می‌توان امکان‌پیدایی این‌گون "دولت مستعجل" ها^{۱۸۱} را از میان بُرد. شوربختانه شمار کمی از سرکردگان ملی‌گرای ما در سده‌ی گذشته توانسته‌اند به این رازِ ناهان پی‌برند که راه دستیابی به استقلال و آزادی و استواری اجتماعی در کشور ما با خودویژگی‌های آن، از گردنگاه پیاده کردن عدالت اجتماعی و "اقتصادی" می‌گذرد. گزینش هر دگرراه، کوتاگاه یا

^۱ با این همه، در کتاب گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران با پرداختن به چرایی و چگونگی جدایش و انشعاب در جبهه‌ی ملی برای کاستن از توان مصدق در سال 1331، درباره‌ی «نیروی سومی» ها می‌خوانیم: «نگارنده که مجلدات و روزنامه‌های شاهد، دمکرات اسلامی و نیروی سوم را به طور مقایسه‌ای و تطبیقی مطالعه کرده است، به این نتیجه رسیده است که در ماهیت و اساس مأمورین این گروه‌های به ظاهر مخالف و معاند هم‌دیگر، یک هم‌فکری و هم‌آهنگی کامل و همگونی برقرار بوده است و به صورت یک سیستم واحد و به مثابه‌ی یک ارکستر پیوند و روابط ارگانیک داشته‌اند، و به همین جهت مورد عنایت و توجه دربار پهلوی و امپریالیسم امریکا قرار گرفتند. تا آنجا که خلیلی ملکی در محاکمه‌ی خود گفت: "این جانب برای اولین بار به حضور شاهنشاه شرفیاب شدم. اعلیحضرت همایونی بدوا از مبارزات موثر و میهن پرستانه‌ی ما در نهضت ملی ایران و هم چنین مبارزه ما علیه کسانی که از بیگانه‌الهام می‌گیرند، فصلی بیان فرموده و از حزب ما (که) به نام نیروی سوم می‌نامیدند، قدرانی فرمودند" ... اعضای آن (نیروی سوم) به شیوه‌ی "گشتاپو" در تعقیب و معرفی کارکنان دولت در وزارت خانه‌ها و سازمان برنامه و راه آهن و شرکت ملی نفت پرداختند و با انتشار نام و نشانی متخصصین، اساتید، پزشکان و دبیران توده‌ای، مصرا از دکتر مصدق می‌خواستند که این عده را اخراج کنند».

درازگاه، سرکوب در پهنه ی کشوری و کرنش در گستره ی فراکشوری، و در پیامد آن، رشد کند و نادرخورد، یا ایست همه سویه ی اقتصادی-اجتماعی را پی خواهد داشت.

آن بخش از سرمایه دارانی که گرایش های استقلال طلبانه دارند (خاصه بورژوازی کوچک و میانه ی فراورشی یا تولیدی)^۱ در نمی یابند که، در فرایند چیرگی بر واماندگی و دستیابی به رشد شتابان و "پایدار"، آن هم در هنگامه ی بسادشوار جهانی-منطقه ای، تنها می توان با ارزیابی درست از تناسب نیروها، پایور و متکی بر نیروهای مردمی (و در درجه ی نخست، کارگران و مزدبگیران) و نهادهای اقتصادی-اجتماعی بالنده، بافت زمامداری را چنان استواراند، که بتواند سودارها و منافع ملی را در برابر دست درازی بیگانگان، و در گام نخست، تکابنگاه ها یا انحصارهای جهانی پاس دارد.^۲

برای دستیابی به پشتیبانی توده ها، می بایست از سیاست سازش با نیروهای واپسگرای داخلی و کرنش در برابر سیاست های استعماری، جدایید.^۳ بدون همکاری با نهادهای رسته ای-مردمی، و همزمان با آن، برپایی ارگان های نوین اجتماعی-اقتصادی، نمی توان بافت "دولت ملی" را

^۱ بورژوازی کوچک، بویژه در کوران بحران های اقتصادی، از سوی انحصارها بیشتر در خطر است تا طبقه ی کارگر ناسامانیده. انگیزه ی همراهی «مرحله ای» آن با جنبش کارگری-توده ای در دو سده ی گذشته - و کوشش برای بهره گیری ابزاری از «پایینی ها» - در راستای دستیابی به جایگاه مناسب تر برای خود است در بازارهای درون و برون مرز. میزان فشار کنسرن های فراملی بر آنان، کمابیش درجه ی همکاری بورژوازی کوچک - و نیز میانه - با جنبش کارگری را رقم می زند. انحصارها از بورژوازی کوچک و میانه، گاه «مرحله ای»، به منظور درهم شکستن جنبش کارگران و مزدبگیران «از درون»، بهره می گیرند. این امر سیاست «اتحادهای انحصارستیز مرحله ای» در جنبش «پایینی ها» را با پیچیدگی ها و دشواری های فراوان روبرو می کند. بسیاری از «اشتباه های» جنبش کارگری - که در کوران بحران های اقتصادی پایان سده ی بیست و آغاز سده ی بیست و یک میلادی در برنامه نمایی ها و ساماندهی ها و راهبری های مستقل و انقلابی «توده های درد و کار و پیکار» ناتوان بوده و هست - در این برش هاست که خود می نمایند. انحصارها برای ناتوان ساختن این پویش ها، از راه های گوناگون به گرایش های رفورمیستی-ناسیونالیستی در درون آنان به کمک بورژوازی و خرده بورژوازی نیز دامن می زنند.

^۲ پاسداری کند (پاس داشتن و پاس داراندن)

^۳ جدا شد یا فاصله گرفت (جداییدن و جداییاندن)

چنان پایدار ساخت، که بتواند بر ترفندها و دست درازی های استعمارگران^۱ (چه جنگ های درچپانی و تحمیلی، چه ناآرامی های تیره ای-آیینی، و چه دسته بندی ها و گروه سازی های داخلی^{۱۸۲}) برچیرد. جنبش هشتاد و هشت که از چارچوب خواست های نامزدهای ریاست جمهوری بسا فراتر رفت، گواه آن بود که «پایینی ها» می توانند دستادست و باورمند به خویش و خویشان خویش، و رها از بندهای خودی و ناخودی، "دریای دادجو" را بجنابند. خیزابی بود باردار از خودباوری و دگرباوری. پاسخی بود "سبزخو" به یک "شلاق" تاریخی:

خیزابِ سیمِ گونِ رها از همه سکون!

دریایِ مهرجو!

بر یال هایِ تفته و بارآورت که سال ها

هم رازِ ساحل اند،

بیهوده

شلاق می زنند.

^۱ برآیند دست درازی ها و بلندپروازی های استعماری پس از جنگ جهانی دوم تا آستانه ی سده ی بیست و یک میلادی به گونه ای فشرده، عبارت بود از: دویست جنگ کشوری-منطقه ای که «نود درصد» آنان در آسیا و افریقا و امریکای لاتین رخ داد، سی و سه میلیون کشته (برای سنجش: جنگ اول جهانی با ده میلیون، و جنگ دوم جهانی با شصت میلیون کشته)، پنجاه میلیون آواره ی جنگی تنها در سال دو هزار و چهارده میلادی، و نزدیک به بیست میلیون پناهنده ی ساکن در اردوگاه های جنگی. جنگی در گستره ی جهانی بر سر «سهم» بیشتر، آن هم در کشورهای بالنده ای (رو به رشدی) با منابع مالی بسامحدود و زیرساخت هایی بسانارسا، که بدانجا انجامیده بود که زمامداران محلی، بخش چشمگیری از درآمدهای ناچیز به دست آمده از فروش مواد خام به شرکت های فراملی را، به جای سرمایه گذاری در رشته های صنعتی-تکنولوژیک، بناچار به خرید جنگ افراز از کنسرن های نظامی (که پهنه ی رقابت بسیار جدی میان غول های اروپایی-امریکایی بود) و بازسازی زیرساخت های ویرانیده (که یکی از «بازارهای» فرازمند برای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و دیگر «سرمایه گذاران» جهانی بود) اختصاص دهند.

در آسمانِ تو
چندی ست
آماس کرده ابر
باران کشیده چتر.
آویزهایِ شادِ نگهبانِ باغ و داد
در دشت و کوه و تنگ
با تشنه هم دم اند
در خونِ خسته اند،
دیگر گریزپای
کرنایِ مرگِ سوگ
بر بال هایِ رخس
پرواز می دهند.
خیزابِ سبزخو!
دریایِ داد جو!
خوش آمدی به خویش.^{۱۸۳}

"قباله ی مملکت" به نام کیست؟

این نوشتار از یک سو، گوشه هایی از سیاست های استعماری و بازتاب های آن در ایران، و از دگرسو، پاره ای از نارسایی های نیروهای خواستار دگرگونی را می کاود^۱

"عقیده صریح و صادقانه من این است که چون مقصود نهایی ما فقط صیانت هندوستان می باشد، در این صورت بهترین سیاست این خواهد بود که کشور ایران را در همین حال ضعف و توحش و بربریت بگذاریم و سیاست دیگری مخالف آن تعقیب نکنیم".

از نامه گوراوولی بارت به وزارت خارجه انگلستان

گوشه هایی از سیاست بن بست زا و کلاسیک استعماری که از سده ی نوزده در ایران و بسیاری از کشورهای بالنده (رو به رشد) آغازید و پیچیدگون، تا خیزش خونین هشتاد و هشت دنبالید، در این نامه نمایان است. دراندازندگان این سان سیاست های واژبالشی و رشدستیز، بیشتر کسانی بودند که در دستگاه زمامداری کشورهای مستعمره، فرازجایگاهی داشتند. این روکرد، دستگاه دینی و بخشی از دست اندرکاران آن را نیز دربرمی گرفت. برای انجاماندن آماج های استعماری در باختر آسیا، بخشی از نیازهزینه ها^۲ برای خریداری "سرسپردگان" یا "جلب" همدستان، از "وجوه

^۱ شمار فراوانی از سرچشمه های بکاررفته در این بخش از پژوهش، به شوند «خرابکاری های اینترنتی» در دسترس نویسنده نماند.

^۲ هزینه های مورد نیاز (هزینیدن و هزیناندن)

موقوفه "ی هند دست می رسید. ارتور هاردینگ وزیر مختار انگلیس در این زمینه می نویسد: "اختیار تقسیم وجوه موقوفه ی «اود» هند در دست من مانند اهرمی بود که با آن می توانستم همه چیز را در بین النهرین و ایران بلند کنم و هر مشکلی را حل و تصفیه نمایم".

فراهماندن هزینه ی این دسته بنیادگرایان دست نشانده^۱ که به ویژه در پیوند با بازرگانان بودند و بازار فروش برای کالاهای کشورهای متروپل را پذیرفت یا تضمین می کردند، با گذشت زمان کمابیش واگردید^۲. با پیدایش نفت در باختر آسیا گام به گام وظیفه ی اندوزش و فراهمش مالی را، از موقوفه ی "اود" به سعودی های عربستان و پس از انقلاب "اسلامی"، ناآشکار و آشکار به ولایی های ایران^۳ نیز واگذارند.^۱ ۱۸۴ ۱۸۵

^۱ اگر خلافت ایران بویژه بر سه ستون اقتصادی، بازاریان بزرگ، بنیاد-موقوفه خواران فربه، و پاسداران بالاجایگاه استوار است، سلطنت عربستان خاصه متکی است بر سه بنیان: خاندان آل سعود، مکتبیان وهابی، و شبکه های وابسته. از دهه ی شصت تا آغاز سده بیست و یک میلادی، سعودی های دست پرورده ی کنسرن های نفتی-نظامی-مالی جهانی، چیزی نزدیک به صد میلیارد دلار تنها برای «کودتای فرهنگی» در ستیز با چپ ها و ملی ها در مناطق نفت خیز آسیا و افریقا هزینه نمودند، و نگرستی اینکه، درآمد آن کشور از این «سرمایه گذاری» ها و جذب گردشگران آیینی تنها در یک سال برابر بود با ده میلیارد دلار. دیگر همتایان آنان در منطقه، همانا ایران و ترکیه و پاکستان و مصر و اسرائیل نیز کمابیش در همین گدار گام نهادند.

^۲ دگرگون گردید (واگردید و واگردانیدن)

^۳ نمونه ای از موقوفه داران «اود» در ایران ولایی، از پراگماتیست هایی چون هاشمی رفسنجانی گرفته تا تندروهایی چون مصباح یزدی: «محمدتقی مصباح یزدی به عنوان پدر معنوی جبهه پایداری شناخته می شود. اعضای این گروه سیاسی، از جمله منتقدان اصلی حسن روحانی (که خود از پیاده کنندگان سیاست های اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول بود) هستند و بارها به انتقاد از دولت پرداخته و تلاش کرده اند که در مجلس نیز وزرای دولت را استیضاح کنند. اما تنها حسن روحانی مخاطب سخنان مصباح یزدی نبود. این روحانی عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، درباره اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام و نخستین فرستاده «امام» به جنوب نفتی پس از انقلاب و «حلال» مسئله نفت با کنسرن های نفتی (از توتال و برتیش پترولیوم گرفته تا اکسون موبایل و هالیبرتون)، نیز چنین گفت: "آدمی که پایش لب گور است و به قدری دارد که اگر خودش و هفت پشتش بخورند تمام نمی شود، حرف هایی نامربوط می زند و آبروی خود و اطرافیانش را می برد" در واکنش به انتقادهای مصباح یزدی، رسول منتجب نیا عضو حزب اعتمادملی وی را تهدید به افشاگری کرد. این روحانی نزدیک به مهدی کروبی، با اشاره به سخنان مصباح یزدی درباره روحانی، خطاب به وی گفت "می خواهید من بگویم که شما چند سفر انگلیس و آمریکا رفته اید و با چه افرادی جلسه داشته اید؟ می خواهید پرونده تان را بگویم چیست؟" تارنمای ملی-مذهبی ها نیز در همین راستا با نگاهی به پرونده رحیمی معاون اول دولت احمدی نژاد، اسناد و مدارک فسادهای مختلف اقتصادی آنان را آشکاراند. به نوشته ی آنان رحیمی به قاضی پرونده پیشنهاد کرده بود در صورت تخفیف در مجازات، وی حاضر به همکاری برای روشن شدن برخی از این مفاسد به خصوص در باره تیم مصباح یزدی و جبهه پایداری است. وی گفت تیم نزدیک به

خویشاوندان تاریخی

در سده ی نوزده سرسپردگان همین سیاست بودند که با برانگیختن مردم و دولت به جنگ با "کفار روس" کارگردانی هایی داشتند. برآیند این آفند و دشمنی ورزی، از یک سو بستن پیمان نامه ی ترکمن چای و جدایی بخش هایی از ایران، و از دگرسو درچپانی و تحمیل قرارداد بازرگانی نابرابر با روسیه بود. پس از بسته شدن این پیمان نامه، انگلستان کوشید تا قرارداد همسان و بیدادگرایانه ی دیگری به ایران درتپاند. راهبند بزرگ در برابر این پیمان نامه، میرزا ابوالقاسم قائم مقام، وزیر محمدشاه قاجار بود. وی این داد و ستد را "زیان بخش" می ارزیابید. او یادمی آوراند که این گونه "تجارت وسیله ی نابودی تدریجی این مملکت فقیر ناتوان می شود و عاقبتش این است که بین دو شیر قوی پنجه که چنگال خود را در کالبد آن فرو برده اند، تقسیم خواهد شد". این وزیر درستانه و سختانه پای می فشرد که: "آزادی تجارت" برای کشور وامانده ای چون ایران زیانمند است، چرا که "ذخائر طلای ایران را از کشور خارج" می کند. جان کمبل وزیر مختار انگلستان در یادنامه اش می نویسد: "هیچ استدلالی نبود که برای قانع کردن محمدشاه و وزیرش در اثبات منافع قرارداد بازرگانی به کار نرفته باشد. اما تمام براهین در قائم مقام بی اثر مانده، جواب ما را نمی دهد." وی به آماج برداشتن او از سر راه و "برای برانگیختن مردم و خرج کردن پول بین علما و ملاها مبلغی در حدود پانصد لیره" هزیناند تا "احساسات مردم علیه قائم مقام روز به روز شدیدتر شود" و دست نشانندگان خود را واداشت که "بالای منبر علیه

مصباح به عنوان دور زدن تحریم ها میلیاردها دلار از اموال بیت المال را به خارج از کشور منتقل نموده است.

¹ واگذار کردند یا نمودند (واگذاریدن و واگذاراندن)

او به درشتی سخن^{۱۸۶۱} گویند. جان کمبل با بهره‌گیری از همین ترفندها، و نیز همکاری بازاریان و درباریان و دیوانیان یا مستوفیان وابسته، کار او را ساخت^{۱۸۷۲} و تنها سه روز (!!!) پس از کشتن او به دستور محمدشاه، قرارداد بازرگانی نابرابر با انگلستان به ایران درتپانیده شد که پیامدهای بسامنی آن در آینده‌ی پیوندها و مناسبات اجتماعی-اقتصادی ایران درازگاهی رخ می نمود.^{۱۸۸۳}

^۱ بنابر داده‌های رسانه‌های اپوزیسیون ایران، همزمان با داد و ستدهای پنهان اقتصادی میان ولاییان و «استکبار جهانی»، فتوای قتل برای مخالفین سیاسی نیز از سوی تندروان ولایی، از آن میان از سوی مصباح یزدی و جبهه‌پایداری، صادر شده بود.

^۲ «از جهت تحریک و انتریک از جانب انگلیس در کشور ما، تاریخ این دوران (سده‌ی نوزده میلادی) غنی است. از آن جمله در پشت رویدادهای مربوط به قتل گریبایدوف ادیب و شاعر بزرگ روس، مرگ مرموز و زودرس عباس میرزا نایب السلطنه، حوادث هرات، قتل قائم مقام و امیرکبیر، موافق اسناد و مدارک فراوان می‌توان بازی‌های چرکین دیپلماسی انگلستان (و امروز انگلستان و امریکا) را دید. شعار استعماری «دفاع از هندوستان»، کوشش انگلستان برای نگاهداشت دیدبانی و نظارت خود بر افغانستان (چون پیمان نامه‌های استراتژیک نوین)، تمایل انگلستان به تبدیل ایران به کشور دست‌نشانده و بازار فروش کالاها، خود (چون بازار مصرفی-نفتی سده‌ی بیست و بیست و یک)، شیوه‌های پلید فاسد کردن، رشوه دادن، شایعه افکندن، کشتن مخالفان آن هم با دشنه از پیش... (مانند کشتارهای چند دهه‌ی گذشته با یاری جیره خواران و ماموران رنگارنگ و پنهان خود)، چنین است پیش درآمد ریشه‌آور سیاست‌های استعماری انگلستان در کشور ما... قرارداد (ترکمن‌چای) از قرارداد گلستان به مراتب بدتر بود، ولی اقدامات کاملاً خبط و گاه فتنه‌انگیز سیاسی، مانند فتوای جهاد روحانیون علیه روسیه به تحریک عمال انگلستان، سپس اعلان جنگ از جانب ایران به روسیه به غرور برخی تجدید سازمان‌های سطحی در ارتش، علیرغم توصیه صریح میرزا ابوالقاسم قائم مقام پیشکار ولیعهد در جلسه مشورتی با حضور فتحعلیشاه در مورد خودداری از تجدید جنگ با روسیه، ایران دوران فتحعلیشاه را به کاری که فاجعه‌آمیز بود، کشاند. در این دوران ناخرسندی مردم از درباریان و مستبدان بزرگ و کوچک (چون تنفر مردم ما از زورگویان ولایی و اشرافیت روحانی شیعه) به جایی رسیده بود که حتی یکی از روحانیون تبریز به نام میرفتاح - که عباس میرزا ولیعهد در نامه‌ای به قلم قائم مقام او را «فتاح غیرعلیم» نامیده - بر راس انبوهی از مردم تبریز به پذیره‌ی سربازان روس رفت (چون آغاز سده‌ی بیست و یک میلادی که «دست‌های پنهان» در جای‌جای ایران خود را در پشت ناخرسندی‌های مردمی پنهان کرده و برای فروپاشاندن ایران و ایجاد «خاورمیانه» ی نوین برنامه می‌ریختند) ... هوشمندی و اطلاع فراوانی از سیاست جهانی لازم بود که در آن هنگام وظایف دیپلماسی خارجی ایران به نحوی منطقی و به شیوه‌ای اجرا شود که بتواند بهترین مقوی استقلال این کشور باشد. چنین انتظاری از اولیای یک نظام خفته و فرتوت و سخت عقب مانده‌ی آسیایی که در دام تحریکات رقبای استعمارطلب افتاده بود، انتظاری غیرمنطقی است. این نظام حتی سیاست مدارانی را که متوجه‌کنه حوادث بودند و مشی عاقلانه تری را تعقیب می‌کردند، با خشونت استبدادی از سر راه روفت».

^۳ بنیادگرایی گسترده‌ی دولتی-نادولتی برگرفته از «بالای منبری‌ها» در خاور، به معنای «روزآمد» آن، پدیده‌ای بود تا اندازه‌ای نوین. این پدیده «ارتباط تنگاتنگ با تلاش‌هایی داشت که در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ صورت می‌گرفت و هدف از آنها ایجاد بی‌ثباتی در جنبش‌ها و دولت‌های مترقی و ضدامپریالیستی سکولار (مدافع جدایی دین از حکومت) بود که در آن زمان در بخش بزرگی از خاورمیانه مسلط بودند و نقش برجسته‌ای داشتند. این تلاش فایده‌ای دوجانبه داشت: هم به سود قدرت‌های امپریالیستی بود و هم به سود رژیم‌های ارتجاعی‌ای که قدرت‌های امپریالیستی به آنها اتکا داشتند. از

شماری از پژوهشگران ایرانی به درستی دست اندرکاران سیاسی-اجتماعی کشور را در واره ی استعمار به سه گروه می پارانند^۱: گروه نخست که کارنامه ای درخشان در کردانی و پاکدامنی داشتند مانند امیرکبیر، گروه دوم که نکو می خواستند باری چون آگاهی و شخصیت بالایی نداشتند تباهان بر آنان گاه می چیریدند همچون حسین خان اصفهانی، و گروه سوم که به راستی دست ابزار بیگانگان بودند مانند ابوالحسن خان ایلچی.

این ارزیابی را می توان برای سده ی بیست و نیز برای کشورمان در آستانه ی دهمین واره ی انتخابات ریاست جمهوری نیز کمابیش درست دانست. این فرایند، در گذر زمان و همپا با بالش و فرایش پیوندهای اقتصادی-اجتماعی-سیاسی-امنیتی در پیچیده است. پیش از خیزش هشتاد و هشت، می شد جای پای آشکار و ناآشکار هر سه گروه را در میان گردانندگان بلندپایه ی ایران، کنشگران سیاسی درون و برون مرز، و نیز رسانه های پربیننده ی کشورهای بیگانه به اندازه های گونه گون نگریم. از آنجا که آماج راستین کشورهای استعمارگر سودستانی های گسترده از کشورهای بالنده (روبه رشد)، و در باختر آسیا، ویژگان، در تپانی و تحمیل اقتصاد وابسته به نفت و گاز بود، شمار گروه دوم و سوم، همانا برانگیختگان و ریزخواران در بخش

طالبان در افغانستان و رژیم ولایت فقیه در ایران گرفته تا حزب عدالت و توسعه در ترکیه و اخوان المسلمین در مصر و دولت اسلامی در سودان، اسلام سیاسی همواره بر ضد منافع طبقه کارگر عمل کرده است ... به رغم برخی تفاوتها میان نیروهای گوناگون اسلام سیاسی، ویژگی عمده سیاست های همه آنها مخالفت با دموکراسی و مردود شمردن آن، و بی اعتنایی به عدالت اجتماعی واقعی است، و شعارهای آنها در زمینه عدالت، پوچ، بی پشتوانه ای نظاممند، و غیر عملی اند. همه آنها کارنامه تاریکی در پیروی از غیر انسانی ترین الگوهای اقتصادی نولیبرالی دارند که در خدمت منافع صاحبان ثروت و قدرت است. از سوی دیگر، آمریکا و متحدانش در اتحادیه اروپا از رخدادهای سیاسی منطقه، که در آنها نیروهای اسلامگرای افراطی عامل عمده ای هستند، به منظور زمینه سازی برای مداخله نظامی مستقیم و غیر مستقیم و توجیه کردن آن، و نیز ضربه زدن به خواست های برحق توده های ستمدیده برای ایجاد تغییرهای دموکراتیک واقعی همواره بهره گیری کرده اند. بخش جدایی ناپذیری از "طرح خاورمیانه جدید"، آن طور که آمریکا و اتحادیه اروپا آن را مطرح کرده اند، با اتکای به همین "اسلام سیاسی" به پیش

برده می شود.

^۱ بخش یا تقسیم می کنند (پاریدن و پارانیدن برابر تقسیم شدن و تقسیم کردن)

"مشاورین اقتصادی" بیشتر دیده می شد. "ساموئلسون" اقتصاددان نامدار و رفورمیست امریکایی^۱ و برنده جایزه نوبل پیرامون این دسته کارشناسان که به خدمت "قدرت" ها درمی آیند، در پذیرفت و اعتراف می کند: "اقتصاددانانی که می آموزانم^۲، به همه جای جهان می روند و کاری می ورزند^۳ که همه ی همکارانشان می ورزند. آن ها جایی می روند که زور هست و پول هست. من شمار فراوانی اقتصاددان می شناسم که میلیونر شده اند، چرا که در کنار کارشان با نام گردانندگان گوییا ناوابسته، در اقتصاد آزاد کار می ورزند. آن ها اما ناوابسته نیستند. سود خودینه و شخصی آنان را می جنباند^۴. این روکرد برمی تاباند هم چنین دگرسانی های سال های گذشته را"^{۱۸۹}.

می توان بخشی از انگیزه های "اجماع" اصلاح طلب ها و پراگماتیست ها و تندروها در شتابدهی به روند "خصوصی سازی" یکان های اقتصادی، آن هم در هنگامه ی چیرگی همه سویه ی اقتصاد انگلی-وارداتی و هرج و مرج در "نظام" بازاری-کاتوزی-سپاهی را، در بودمان همین رایزنان "ناوابسته" درجست. پارید دیگر آن بازمی گردد به خویشاوندی تاریخی و درازگاه کاتوزی ها و نیروهای بنیادگرا با بازار و بازرگانی، آن هم با سرشتی نافراورانه و ناتولیدی.

^۱ "ساموئلسون" اقتصاددان امریکایی، در انتقادهای سوسیال دمکراتیک خود اما، از چارچوب پیوستارهای سرمایه داری برون نمی رود و با کوشش برای «مدیریت» و نه دگرگونی ریشه ای این پیوندارها، «عملا» در کنار «یک درصدی ها» جامی گیرد. دیگر دنباله روان وی در کشورهای پیشرفته و بالنده نیز در همین گذار می گامند.

^۲ آموزش می دهم (آموختن یا آموزیدن و آموزاندن)

^۳ کاری می کنند (کار ورزیدن و کار ورزاندن)

^۴ به جنبش وادار می کند (جنبیدن و جنباندن)

"رانت های ویژه"

بازتاب این "اجماع" دست اندرکاران "نظام" را، می شد در آینه ی "بزرگترین معامله ی تاریخ بورس ایران" و واگذاری پنجاه درصد از شرکت مخابرات به ارزش هشت میلیارد دلار به "بخش خصوصی"، به خوبی دید. این واگذاری پهنه ای بود برای نمایش توان مالی دو نیروی پشتیبان "نظام"، همانا تندروان و اصلاح طلبان، و نیز نمایاندن درگیری ها و ساخت و پاخت های ناهان و نهان آنان. در این رویارویی بزرگ، در یک سو، شرکت های سرمایه گذاری و زیربنگاه های "بنیاد تعاون سپاه" و "ستاد فرمان امام" با گردانندگان لشکری ای چون رییس بنیاد تعاون بسیج سپاه، جانشین پیشین فرماندهی بسیج، هموند ستاد مشترک سپاه، دبیردوم نیروی انسانی بسیج، هموندان مرکز تحقیقات سپاه پاسداران، و دیگر فرماندهان بلندپایه ی سپاه پاسداران رده آراسته بودند، همانا تندروان. در دگرسوی این کشاکش، "کنسرسیوم پیشگامان کویر یزد" که بنا به گزارش تارنمای "تحلیلی خبری دنیای مخابرات"، مدیران "اصلاح طلب" آن، در واره های ریاست جمهوری خاتمی و رفسنجانی از "رانت های ویژه" برخوردار بوده "تا جایی که برخی تصمیم های ملی بر اساس منافع مالی آن ها اتخاذ می شد"، خودافراخته بودند. ۱۹۱۱۹۰

آماج های هر دو گروه، افزون بر دستیابی به سودهای سترگ و تکاگیری یا انحصارگیری پهنه های مخابراتی-امنیتی، عبارت بودند از کوشش برای چنگ انداختن به دارایی های ملی پیش از خیراب های بزرگ سیاسی، و نیز

زیر دست گرفتن یکان های اقتصادی (از بنگاه های بزرگ تا یکان های کوچک و میانه)^۱ ۱۹۲ تا ۱۹۳ بدون رسیدگی های دیوانی یا دستداشت های قانونی. ریشه ی پاره ای از سازشکاری های "اصلاح طلبان حکومتی" و وابستگی ژرف شان به "نظام" را، می توان در "بیانیه ی روابط عمومی شرکت پیشگامان کویر یزد"، پس از پیروزی تندروان بر اصلاح طلبان در این "معامله ی بزرگ"، درجُویید. در این نبشته با "تبریک به کنسرسیوم توسعه ی اعتماد مبین" آمده است، این انبازگاه یا شرکت "آمادگی خود را برای انجام هرگونه همکاری لازم در جهت نیل به «اهداف عالیله ی نظام» اعلام می دارد ... و هیچ اعتراضی نسبت به این مزایده نداشته و برخی مسائل مطرح را از طریق مرسوم و قابل قبول قانونی، حل و فصل خواهد کرد". به گزارش "دنیای اقتصاد"، زمانی که "پیشگامان کویر یزد" نمی گلائند، "مجلس که نمی تواند کاسه ی داغ تر از آش شود".^{۱۹۴} به دگرگفت، پهنه های کشاکشیده^۲، پشت پرده و سازشورانه به گونه ای دوخت و دوز خواهند شد، تا هر دو گروه همانند گذشته از "رانت های ویژه" بهره برند. پرسش این است که، آیا همانندان این "کنسرسیوم" ها نبودند که کوشیدند در کوران انتخابات دهمین واره ی ریاست جمهوری و پس از آن، با پشتیبانی مالی و سیاسی از شماری از "اصلاح طلبان حکومتی"، خیزش مردمی را در چارچوب "حفظ نظام" بندکشدند و توده ها را به خاک و خون نشانند.

^۱ یکان های انحصاری، شمار فراوانی از یکان های کوچک و میانه ی اقتصادی را تصاحب کرده و یا به تبعیت خود در می آوردند. برای نمونه «ستاد اجرایی فرمان حضرت امام» به گرداندگی ولی فقیه که به گزارش سال دو هزار و سیزده میلادی رویترز، با دارایی برآوردی نود و پنج میلیارد دلار و «کنترل» چهل یکان اقتصادی درون مرزی و چندین یکان برون مرزی - برای نمونه در افریقای جنوبی و آلمان -، انحصاری بود با توان بالای اقتصادی و زیر دیدبانی و نظارت اشرافیت روحانی.
^۲ مورد کشاکش (کشاکشیدن و کشاکشانندن)

زاینندگان "دیکتاتوری و فساد"

در آستانه‌ی انتخابات اما، با همه‌ی زد و بندها و ترفندها و کارشکنی‌های برون و درون مرزی، و نیز دشخواری‌های ساختاری-اجتماعی، داده‌ها نشان از آن داشتند که همزمان با ژرفش بحران اقتصادی، بخش بزرگتری از نیروهای ملی به این برآیند می‌رسند که بدون دگرگونی‌های ریشه‌ای، نمی‌توان به بهبود اوضاع در ایران امیدوار بود. در این میان کم نبودند نیروهای ملی - و در کنار آنان ریامندانی - که کمابیش آشکار "نهاد روحانیت" و اختیارهای گسترده‌ی آن را یکی از راهبندهای "توسعه" در کشور ارزمی یابیدند،^{۱۹۵} و رویکردهای سی ساله‌اش را زاینده‌ی "دیکتاتوری و فساد"^۱ می‌خواندند.^{۱۹۶} در فرایندهای نوین، آن چه به گردانیدگی و مسئولیت سازمان‌ها و حزب‌های ملی-دمکرات و نیز سندیکاها، کارگری و نهادهای توده‌ای می‌افزود، در پیوند بود با شرایط ویژه‌ی درونی و برونی.

در پیوند با شرایط درونی، می‌شد دید که جنبش‌های اجتماعی در ستیز با نابرابری و فساد و سرکوب، علیرغم فشارها می‌بالیدند و سران "جمهوری اسلامی" با همه‌ی داوها و ادعاها تنها به این می‌اندیشیدند که ناخرسندی‌ها را مهار زنند. کنش‌های اجتماعی به بسیاریه دارای این ویژگی‌ها بودند: نخست اینکه، نشانه‌هایی از سازمان‌گرایی‌های گسترده‌تر در جنبش

^۱ نخستین رییس دانشگاه ایران پس از انقلاب در باره‌ی رویکردهای اصلاح‌طلبان «حافظ نظام» نوشت: وقتی دانشجویان در کوی دانشگاه تهران، در دفاع از آزادی یک نشریه متعلق به یک روحانی چهره عوض کرده، اعتراض کردند چنان با خشونت عوامل حکومت بنیادگرایان که به لباس اصلاح‌گران در آمده بودند مواجه شدند که در تصور آنها هم نمی‌گنجید. واقعه ۱۸ تیر سال ۷۸ و پیامدهای آن نشان داد که هرگز از تخم مار، گنجشک بیرون نمی‌آید. خاتمی در مدت هشت سال ریاست جمهوری بارها از لاجوردی تجلیل کرد، اما یکبار از مظلومیت هزاران دانشجو و استادی که تنها به جرم «فکر کردن» و دگراندیش بودن به جوخه‌های اعدام سپرده شدند یاد نکرد و در پایان کار هم نیز سر دانشجویان فریاد زد و آنها را به نادانی و آلت دست دشمنان بودن متهم کرد.

مردمی می آشکارید.^۱ دوم اینکه، سازمان‌ها و نهادهای دسترس‌یافتنی یا به سوی خودپویی بیشتر و جدایی از دستگاه زمامداری می‌رفتند و یا بافت‌های نوینی بودند که از آغاز کار، پیوندی با "بالا" نداشتند.^۲ سوم تندتر و تازنده‌تر شدن واکنش‌های اجتماعی در پیکر دسته‌ها و گروه‌ها و سازمان‌های اجتماعی بود. نمود این کنش‌ها را می‌شد در پاره‌ای پهنه‌های اجتماعی-سیاسی ایران درنگریست، از آن نمونه بودند: طرح روشن‌تر "حذف ولایت فقیه" از قانون اساسی، به پرسش کشاندن آشکارتر نهادهای گوناگون ولایتی، اعتصاب‌های پردامنه‌تر و فراگیرتر کارگران و آموزگاران و زنان و دانشجویان - از آن میان، اعتصاب‌های دانشگاه شیراز و امیرکبیر - و نیز افزایش شمار اصلاح‌طلبان "ساختار شکن" بنا به نوشته‌های رسانه‌های تدریوان.

پیش از انتخابات ریاست جمهوری، دیده می‌شد که با گذشت زمان بخش گسترده‌تری از کنشگران سیاسی در ایران این ناب‌باب را درمی‌یابیدند که در ساختار ولایتی،^۳ ۱۹۷۷ زیرپانهادن حقوق زنان، سرکوب آزادی خواهی

^۱ خیزش هشتاد و هشت که بیشتر از لایه‌های میانی برمی‌خاست، بر شمار فراوانی از گروه‌ها و شبکه‌های اجتماعی با بزرگی گوناگون استوار بود و از نظر فنی با هم نیک درمی‌پیوست. جوانان در این جنبه به برجستگی نقش می‌آفریدند.

^۲ برای نمونه «گفتمان‌های مطالبه‌محور»، در این زمینه بنگرید به پایان کتاب.

^۳ ساختار ولایتی با کارگردانان رنگارنگش پیشینه‌ای دارد درازگاه، نه تنها در درون، بلکه در برون مرز نیز. پیرامون شماری از دست‌اندرکاران پیشین و کنونی «نظام» ولایتی و سازمان‌های آنان می‌خوانیم: «انجمن‌های اسلامی در خارج کشور "به ویژه در آمریکا و کانادا" در دوران پهلوی که بیش از هر چیز به مراسم و مناسک اسلامی فکر و عمل می‌کردند، نقش بسزایی در شکل‌دهی ارگان‌های سرکوب و تحکیم حکومت اسلامی و تداوم حیات اش ایفا کردند. نقش ابراهیم یزدی، صادق قطب‌زاده، ابوالحسن بنی‌صدر، محسن سازگارا، محمد هاشمی، محسن نوربخش، حسین نمازی، محمدتقی بانکی، محمدحسین عادل، عبدالکریم سروش، صادق زیباکلام، کمال خرازی، صادق طباطبایی، جواد لاریجانی، منوچهر متکی، بیژن نامدار زنگنه و... شکنجه‌گران و قاتلانی چون سعید امامی و سید کاظم کاظمی پوشیده‌نمانده است. پس از انقلاب بهمن نیز این انجمن‌ها همان راه را ادامه داده‌اند، ضمن اینکه جاسوسی برای حکومت و چماق و چاقو کشی را نیز بر اعمال و وظایف خود افزوده‌اند. تورنتو و ونکوور در کانادا بارها شاهد این نوع رفتار از سوی این حضرات بوده‌است و در آمریکا نیز ضرب و شتم یکی از سوال‌کنندگان از آقای عبدالکریم سروش در سال گذشته (سال هشتاد و هفت خورشیدی) در تگزاس توسط افراد انجمن اسلامی، نمونه دیگری از فعالیت‌های اسلامی این جماعت» بود.

جوانان و دانشجویان، سانسور هنرمندان و روشنگران، و فشار روزافزون به کارگران و رنجبران، به درستینه پوششی بود برای چپاول درآمدهای ملی. بیهود نبود که جانشین فرمانده ستاد کل نیروهای مسلح ایران در همایشی به نام "توسعه پایدار و ایمن با روحیه و تفکر بسیجی"، آژیرها و "خطرهایی" چون حوادث هیجده تیر در جامعه را پیش می‌دید.

پیش از انتخابات، رویکردهایی مانند پرتاب "غرورانگیز" ماهواره به آسمان، راه اندازی "موفقیت آمیز" نیروگاه بوشهر، نمایش های نوین پیرامون فلسطین و عراق و بحرین و دیگر کشورهای همسایه را، می‌شد بیشتر به چشم رویکردی واکنشی نگریست تا کنشی. به دید می‌رسید که این گونه مانورها، در کنار کژراندن دیدگاه همگانی از گفتمان‌ها و خواستمان‌های داخلی، چند آماج را پی می‌گرفتند: جلوگیری از پراکندگی روزافزون رده‌های خودی، بازداري روند رادیکالیزه شدن نیروهای اصلاح طلب، و ویژگان، پیشگیری از پیدایی یک نیروی توانمند و همبسته‌ی خواستارِ دگرگونی‌های ریشه‌ای.

در برابر یک آزمون

افزون بر دگردیی‌های درون مرزی، دگرسانی‌های جهانی نیز کمابیش به سود کشورهای بالنده (رو به رشد) می‌نمود. بویژه بحران اقتصادی در کشورهای صنعتی که در درازنای صد سال بی‌پیشینه بود و از چند سال پیش از انتخابات سال هشتاد و هشت نشانه‌های آشکاریده بود، می‌توانست پیامدهایی برای کشور ما داشته باشد. این دگردیی‌ها، اگر به جنگ‌هایی همسان با آغاز سده‌ی بیست‌نمی‌انجامید، می‌توانست از یک سو، دست‌درازی‌های استعماری را با دشواری‌های تازه روبرو کند، و از

دگرسو، امکان های نوینی در دسترس کشورهای بالنده (رو به رشد)، و از آن میان ایران نهد. پرتو این دیگرگونی ها، بیشتر بر سرزمین های باختر آسیا و امریکای لاتین می تابید. بیهود نبود که کارشناسان بین المللی، گروهی از کشورهای "جهان سوم" را در آستانه ی درآمدن به جرگه ی پیشتازان صنعتی سپهر ارزمی یابیدند و حتی باختر آسیا را در آستانه ی نوچرخشی می دیدند. یادآریم که بزرگترین پیروزی های کشورهای بالنده (رو به رشد)، در کوران بحران های بزرگ جهانی و ناتوانی کشورهای متروپل دست آمده بود. چین و هندوستان پس از جنگ جهانی دوم و دگرگشت ترازش نیروهای جهانی، به اندازهای گونه گون خود را از بندهای استعماری و نواستعماری رهانیدند^۱، و پاره ای از کشورهای آسیا و افریقا و امریکای لاتین، در کوران جنگ سرد و بحران های اقتصادی-اجتماعی کشورهای سرمایه داری در دهه ی شصت و هفتاد میلادی در این گذار گامیدند. در ایران نیز انقلاب مشروطه و جنبش ملی شدن نفت و انقلاب بهمن، با آماج های استقلال ستانانه و آزادی خواهانه و داد جویانه، کمابیش در بستر هنگامه ی فراخور بین المللی^۲ خودافراختند.^{۱۹۸}

همانگونه که پیشتر یادآوراندیم، این بزنگاه برجدای^۳ و استثنایی هرچند دهه یکبار برای جنبشی کمابیش زیربنایی، و با نگرشی ژرف به تاریخ

^۱ رها ساختند (رهیدن و رهانیدن)

^۲ تنها در سیزده سال آغاز سده ی بیست و یک میلادی، سهم کشورهای «جی هفت» (دربرگیرنده ی امریکا، آلمان، انگلستان، فرانسه، ایتالیا، کانادا و ژاپن) در تولید ناخالص جهان در سنجش با کشورهای فرابالنده ی «بریکس» (دربرگیرنده ی چین، هندوستان، برزیل، افریقای جنوبی و روسیه و با افزایش چشمگیری در تولید ناخالص جهان از ۸.۶ درصد به ۲۱.۵ درصد)، از ۶۶.۴ درصد به ۴۶.۴ درصد فروکاست. در سال ۲۰۱۲ میلادی تفاوت این دو گروه کشورها از دیدگاه «قدرت خرید اقتصادی» تنها چیزی بود نزدیک به ۹ درصد. این به معنی دگرگشتی بود تاریخی در موزاییک اقتصادی-سیاسی جهان به سود کشورهای بالنده. رویکردهای نوین قیصران جهان و جیره خواران محلی آنان، و در درجه ی نخست کنسرن های نفتی-نظامی-مالی، تلاشی بودند برای جلوگیری از دنبالش این روند بالنده و گریزناپذیر تاریخی: چه در کشورهای نفت خیز خاورمیانه و چه در دیگر کانون های انرژی و مواد خام جهان.

^۳ استثنایی (برجداییدن و برجدایاندان برابر استثنا بودن و استثنا کردن)

سرزمینمان، هر چند سده یکبار برای خیرشی بلند درمی اندوزد^۱. باکامی یا ناکامی در دستیابی به آماج این جنبش‌ها، وامی بندد به هشیاری و ژرف اندیشی توده‌ها و راهبران آنان، توان سازمانی رزمندگان و پیشاهنگان آنان، و نیز برتری سترسای و محسوس نیروهای بالنده بر بازدارنده در پهنه‌ی درون و برون مرزی.

در آستانه‌ی سده‌ی بیست و یک میلادی، گوییا کشورمان آغازیدنِ اینگون دگرگونی‌ها را می‌آزمایید^۲. نگارنده این دگردیسی تاریخی که دامنه و ژرفه و گاهه‌ی آن را نمی‌شد پیش دید، با دگرسانی‌های دوران صفوی و افشار سنجیدنی^۳ می‌داند. در آن دو برش، به شوند انگیزان‌ها و عامل‌های گوناگونی که برون از پهنه‌ی این پژوهش است^۴، بدین آماج، همانا بازگشت به جایگاه شایسته‌مان در گستره‌ی جهانی، دست نرساندیم. در کوران انتخابات سال هشتاد و هشت، گوییا بیشترین ابزارهای مادی-معنوی و اقتصادی-اجتماعی برای یک خیزش بلند انباییده و فراهمیده بود. در برابر این پرش تاریخی اما نیرویی بازدارنده، همانا روبنای ساخته و پرداخته‌ی استعمارگران، یا "نظام" بازاری-کاتوزی-سپاهی-مالی، خودافراخته بود.

برای درهم شکاندن این راهبند و پایاناندن بدین گون خواری تاریخی، به گروهی از رزمندگان و راهبران می‌نیازیدیم که آمیزه‌ای باشند از خردورزی و دادگری بابکی، پاکدامنی و ژرف نگری امیرکبیری، و

^۱ فراهم می‌گردد (دراندوزیدن و دراندوزاندن)

^۲ آزمایش می‌کرد (آزمودن یا آزماییدن و آزمایاندن)

^۳ سنجش پذیر، قابل مقایسه (سنجیدن و سنجاندن)

^۴ ایران در سده‌ی هفده و هیجده میلادی نتوانست مناسبات چیره‌ی فئودالی را فروپاشد، سامانه‌ی سرمایه‌داری را پیش راند، انقلاب بورژوازی را دست کم در کلان-شهرهای پیشرفته‌ای چون اصفهان و کرمان و دگره پیروزاند و برای انقلابی صنعتی-تکنولوژیک برخیزد.

^۵ برای داده‌های بیشتر به رشته پژوهش «اشرافیت روحانی در تاریخ ایران»، به پایان کتاب و آدرس تارنمای نویسنده بنگرید.

خودباوری و میهن دوستی نادری. این واره می توانست آماده ی زایش آن گونه چهره های تاریخی باشد که هر چند سده یک بار می پدید آیند^۱.

اصلاح طلبان و بازخوانی اشتباه

در آستانه ی خیزش هشتاد و هشت، بنا بر رسانه های برون و درون مرزی در راه همکاری نیروهای ملی و دمکرات، کارشکنی هایی از سوی نیروهای امنیتی یا تکاگر (انحصارگر) یا سازشکار یا مانا در شماری از ارگان ها و سازمان ها، رو به شدن بود. فزون بر آن، بخشی از نیروها و سرشناسانی که می توانستند در برایی^۲ و پیدایی دگرگونی های ریشه ای کمابیش نقش آفرینند، دستکم در آستانه، ناوش و نوسان داشتند. پیامدهای این ناوش ها، و نیز روکردهای نادمکراتیک و ابسته به آن را، می شد در آینه ی دو رویداد دور و نزدیک به انتخابات، خُرد به فرتور کشید.

در گزارش "بازخوانی قتل های زنجیره ای"، برگرفته از گاهنامه دانشجویی امیر کبیر، پیرامون رویدادهایی در برش دولتمندی اصلاح طلبان می خواندیم: "سابقه فعالیت برخی از اصلاح طلبان در دستگاه اطلاعاتی جمهوری

اسلامی در دهه شصت سبب شد که دامنه افشاگری ها و پیگیری ها هیچگاه به سالهای دهه شصت کشیده نشود. این سال ها اوج درگیری سیاسی و بعضاً نظامی حاکمیت و گروه های اپوزیسیون بود و طی آن صدها نفر از اپوزیسیون زندانی، شکنجه و اعدام شده و دهها نفر از مقامات جمهوری اسلامی نیز توسط برخی از گروه های اپوزیسیون ترور و کشته شدند. مطبوعات اصلاح طلب تنها به افشای قتل هایی که در دوران ریاست جمهوری

^۱ پیدا می شوند (پیداییدن و پیدایاندن)

^۲ برگرفته از برآمدن و برآیاندن برابر پدید گشتن و پدید گردانیدن

هاشمی رفسنجانی روی داده بود، پرداختند. مطبوعات اصلاح طلب خصوصاً از نزدیک شدن به واقعه اعدام زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷^۱ به شدت پرهیز می‌کردند."

این رویکردهای نادمکراتیک تنها به برش زمامداری این گروه از اصلاح طلبان در گذشته های دور در نمی پیوست. در آستانه ی خیزش نوین در خبرنامه بیست و سه آذر هشتاد و هشت امیرکبیر می خواندیم: "پایگاه خبری رجانیوز، متن بیانیه‌ی بسیج دانشجویی دانشگاه شیراز که فعالان دانشجویی را «تهدید به قتل» کرده‌اند را منتشر کرده است و گزارش داده است که نیروهای بسیج دانشجویی در دیدار با مقامات استانداری فارس جهت برخورد با دانشجویان «اولتیماتوم» سه‌روزه‌ای صادر کرده‌اند. فشارها بر روی دانشجویان دانشگاه شیراز در حالی رو به افزایش گذاشته است، که

^۱ داده‌هایی پیرامون این کشتار دلخراش: «درباره علت و زمینه کشتار دسته‌جمعی زندانیان سیاسی در تابستان سال ۱۳۶۷، جستارها، سخنرانی‌ها، پژوهش‌ها و اسناد افشاگرانه بسیاری منتشر شده‌اند که جایی برای شک و شبهه درباره دلیل این کشتار دهشتناک و چگونگی سازمان‌دهی آن باقی نمی‌گذارد. این کشتار در پی شکست زبوانه و مفتضحانه سیاست "جنگ، جنگ تا پیروزی" خمینی و سران رژیم بود. سیاست ضد مردمی ادامه جنگ، به کشتار صدها هزار جوان ایرانی در جبهه‌ها و تخریب اجتماعی و زیرساخت‌های اقتصادی بخشی مهم از میهن مان منجر شد. ارتجاع حاکم بر کشور، که از پیامدهای شکست و رسوایی هرچه فزون‌تر حکومتی که خویش را "نماینده خدا بر زمین" می‌دانست، و همچنین وقوف به لرزان شدن پایه‌های اقتدارش که خمینی را به نوشیدن "جام زهر صلح" واداشت، به‌شدت سراسیمه و هراسناک شده بود، جلادان قوای بیدادگر قضایی و امنیتی جمهوری اسلامی را به زندان‌های کشور گسیل کرد تا در مدت‌زمانی کوتاه - که با اقدام‌های گروه جنایتکاران حرفه‌ای و داعش در عراق و سوریه شباهت بسیار دارد - هزاران تن از بهترین فرزندان این مرز و بوم را قتل‌عام کنند. نوار صوتی سخنان عتاب‌آمیز زنده‌یاد آیت‌الله منتظری با عاملان کشتار زندانیان سیاسی - کشتاری که از سوی سران رژیم سازمان‌دهی و به‌دستور مستقیم خمینی اجرا شده بود- و در سال ۱۳۹۵ منتشر شد و در داخل و خارج کشور بازتابی گسترده یافت -، شیوه عملکرد رژیم در برخورد با مبارزان راه آزادی را به‌وضوح در معرض داوری افکار عمومی قرار داد و جنایت‌پیشگی سران رژیم را آشکارتر کرد. در جلسه آقای منتظری با گروه مرگ اعزامی رژیم به زندان‌ها در تاریخ ۲۴ مردادماه ۱۳۶۷، که عبارت بودند از: حسینعلی نیری، در مقام حاکم شرع وقت؛ مرتضی اشراقی، دادستان وقت؛ مصطفی پورمحمدی، در مقام نماینده وقت وزارت اطلاعات در زندان اوین، و ابراهیم رئیسی، معاون وقت دادستان کشور، منتظری اقدام‌های صورت گرفته را بزرگترین جنایتی نامید که در جمهوری اسلامی از اول انقلاب تا آن زمان انجام شده، و خطاب به حاضران جلسه گفت: "می‌خواهم ۵۰ سال دیگر برای آقای خمینی قضاوت نکنند و بگویند آقای خمینی یک چهره خون‌ریز، سفاک و قَتاک (گستاخ) بود و به‌نظر من این بزرگترین جنایتی که از اول انقلاب تا حالا در جمهوری اسلامی شده است و در تاریخ ما را محکوم می‌کنند... شمارا در آینده جزء جنایتکاران تاریخ می‌نویسند».

رسانه‌های اصلاح‌طلب در این مورد سکوت معناداری را پیش گرفته‌اند و عملاً همسو با حاکمیت، شرایط را برای ایجاد سناریویی دیگر در دانشگاه شیراز مهیا می‌کنند.^۱ در همین راستا، شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت نیز پیرامون ددمنشی‌های تازه در دانشگاه امیرکبیر که "تداعی گر روزهای خونین تیرماه هفتاد و هشت" بودند، نوشت: "جای آن است که اصلاح‌طلبان مدعی، با سکوت خود در بزم سرکوبگران و زندانبانان شریک نشوند که همه در جریده‌ی تاریخ ثبت است و دانشجویان همین روزها به قضاوت خواهند نشست".

دگرذیسی‌های نوین در موزاییک سیاسی

برآیند این جاگیری‌های ریاورانه و سازشکارانه، دگرذیسی‌های نوین در موزاییک سیاسی ایران بود. بدین گونه که از درون جنبش اصلاحات، بخش ساختارشکن آن با شعارهای آزادی و استقلال و نیز "عدالت اجتماعی"، به ویژه در بدنه‌ی آن، فرابالید. نخستین گام‌ها در راه "برنامه محور" کردن این گرایش، در آستانه‌ی انتخابات ریاست جمهوری دیده شد.^۱ این بخش که از خود گرایش‌های دمکراتیک و ملی برمی نمود، با جدایی گاماگام از ساختار زمامداری، به نیروهای "غیرخودی" رومی آورد. می شد چشم داشت که با بالش این گرایش‌ها در درون بخشی از جنبش اصلاحات، شعارهای بی مایه‌ی تندروان پیرامون "عدل و استقلال"، بی رنگ تر شوند. از دگرسوی، این دگرگشت می توانست امکان‌های نوینی در دسترس نیروهای "غیرخودی" و مردمی نهد.

^۱ برای آشنایی با جنبش‌های «برنامه محور» بنگرید به یادداشت‌های پایان کتاب.

برای روشن شدن گوشه هایی از دشواری های جامعه ی ما در آستانه ی انتخابات دهمین دوره ی ریاست جمهوری، و گسست میان "بالایی ها" و "پائینی ها" نمونه ای از کشور آلمان می آوریم. این نمونه درمی پیوست^۱ با واکنش سنديکاهای کارگری این کشور که کمابیش همواره به سوسیال دمکرات ها نزدیکی داشتند، همانا نیروهایی که اصلاح طلبان کشورمان می کوشیدند کمدی شان را در ایران "ولایت فقیه" زده، جااندازند^۲.

بدان هنگامه ای که بخشی از رفورمیست های ایران دستادست پراگماتیست ها و تندروها در کوران انتخابات به سرکوب گستاخانه ی جنبش کارگری و دانشجویی و زنان رومی آوردند، بنا به گزارش روزنامه ی آلمانی "دی ولت"، دو سنديکای بزرگ "راه آهن آلمان" در پی کژروی های سازمانی و مالی در مدیریت این انبازگاه یا شرکت، نه تنها اعتصاب هایی را زمینه می چیدند، بلکه بُرنده و قاطع به گردانندگان انبازگاه "اولتیماتوم !!!" می دادند.

به دگرگفت، در ایران همزمان با سکوت بخش بزرگی از اصلاح طلبان، به دانشجویان اعتصابی پیش از انتخابات "التماتوم قتل" می دادند و زبان گرداننده ی سنديکای کارگران را با "تیغ" می بریدند و او را پشت میله ها به بند می کشیدند^۳، اما در آلمان این سنديکاهای نزدیک به رفورمیست ها بودند

^۱ در پیوند بود یا رابطه داشت (در پیوستن و در پیونداندن برابر رابطه داشتن و رابطه دادن)

^۲ جااندازی یا جاسازی کنند (جاانداختن و جااندازاندن)

^۳ به گفته ی برتولد برشت «کشتن را گونه های فراوانی» است، نه تنها در کشورهای پیشرفته ی سرمایه

سالار، بلکه در چارسوی سپهر:

می توان یکی را دشنه در شکم نشاند

یکی را نان ربود

یکی را از بیماری نر هاند

یکی را در خانه ی پلشتی جایاند

یکی را با کار، جان به لب رساند

یکی را به خودکشی کشاند

یکی را به جنگ راند و...

ناچیزند گونه هایی که

ممنوعند در دولت ما.

که به سرگردگانِ ناشایست در یکان های اقتصادی "التیماتوم اعتصاب" می دادند.^۱ جاگیری نمایندگان کارگری این کشور و نیز حزب های سیاسی نزدیک به آنان در انتخابات نیز نشانگر همین دوری های فرسنگی بود. در زمانی که یکی از گردانندگان بزرگترین سندیکاهاى آلمان "دی جی بی" در گفتگو با گاهنامه ی "وردی کونست کولتور" یادمی آوراند که سندیکاها با پرهیز از "جایگزینی حزب های سیاسی"، به برنامه های حزب های سیاسی نگرش ویژه دارند و با جاگیرهایِ درخورد "از منافع صنفی حقوق بگیران دفاع می کنند"، بخشی بزرگی از اصلاح طلب های ما، دستادست پراگماتیست ها و تندروها، نهادهای رسته ای و دمکراتیک را زیر فشارهای روزافزون می نهند.

سنجش میان واکنش نهادهای کشورهای صنعتی، با کنش های نادمکراتیک و تکاگرانه (انحصارگرانه) و بازدارنده ی بخشی از اصلاح طلبان ما را که در چارچوب "نظام ولایت فقیه"، برای انتخابات دهمین واره ی ریاست جمهوری بیشتر نوید بهبود "اقتصادی می دادند تا سیاسی"، می توان به خوانندگان سپرد، همراه دو پرسش:

آیا بدون دگراندین های^۲ ژرف سیاسی-اجتماعی در ایران می شد به بهبود اقتصادی رسید، آن گاه که پالیزدار می گفت "چرا ما نمی توانیم با مفاسد اقتصادی برخورد کنیم، چون سران بزرگ مملکت در این رابطه دخیل هستند." آیا این گونه اصلاح طلبان، برای چیرگی بر این "سران بزرگ" بدون یاری گرفتن "ناابزاری" از توده ها، می توانستند راه دیگری بنمایانند که

^۱ در این جا سخن از پشت داشتِ سوسیال دمکرات های آلمان نیست، بلکه گفتگو بر سر پیاده سازی پایه ای ترین و آغازینه ترین خواست های دمکراتیک اجتماعی است. از دیدگاه اقتصادی، سوسیال دمکرات های آلمان در آغاز سده ی بیست و یک میلادی دست در دست سندیکاهاى «زرد» وابسته به خود، پیاده کننده ی سیاست های بیدادگرانه ی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و شرکت های فراملی - خصوصی سازی های خانمانسوز، ریاضت کشانی های دردآلود و دگره - بودند.

^۲ ایجاد دگرگونی های (دگریدن و دگراندین)

چون گذشته به سازش در بالای هرم زمامداری نیاانجامد و به ناداری و تنگدستی رنجبران نیافزاید؟^۱

قباله ی مملکت

در پیوند با انتخابات خونبار هشتاد و هشت، بخشی از داستان سوزناک "محمود و نگار" نوشته ی عزیز نسین را می آوریم، که نگاه طنزآمیزی دارد به انتخابات کشور همسایه مان ترکیه در کوران کودتاهای پیاپی نظامی. کشوری که در واره ی استعمار به سرنوشتی همسان ما دچارید. این قصه، زندگی نسلی را پرداز می زند که در پی دست درازی بیگانگان و جاسازی دموکراسی دروغین، از "حزب عوض کردن ها" و "انتخابات" خندآور و "پدرکشتگی های حزبی" بی پایان، می فرساید و سرانجام سراینده ی آن "محمود"، از روی ناتوانی سرپیری چنان پای به "فرار" از سرزمین اش می نهد، که دیگر هیچگاه به "آق سو" باز نمی گردد. زندگی راستینه ی سیاسی و "انتخاباتی" ما در ایران "ولایت فقیه" زده، و سرنوشت میلیون ها ناگریخته و گریخته و گریزانیده ی کشورمان، برآستی تلخ تر از این کوتاه-سرگذشت، و حتی زندگی امروزین شهروندان کشور همسایه ی مان ترکیه است:

"آی برادر، آی آقای روزنامه نگار، هر چه به ات می گویم یادداشت کن و تو روزنامه ات بنویس تا جهانیان بخوانند و گوشه ای از سرگذشت ما را بدانند. اسم من محمود است و اسم او نگار. زیر عنوان "محمود و نگار" بنویس تا ملت بخواند و گریه کند و گریه کند و بخواند ... اجنبی زیر سایه ی دموکراسی قباله ی مملکت را به نام خود کرد و آب از آب تکان نخورد، اما

^۱ خیزش هشتاد و هشت در عمل از پراگماتیست ها و اصلاح طلب های حکومتی فرارفت، با امید و آرزو بدانکه بر ناداری و ناتوانی توده ها نقطه ی پایان نهد.

ما نتوانستیم زنی را مطابق فرموده ی خدا و شرع جناب پیغمبر به عقد خود
در آوریم و زندگی درست کنیم".^{۲۰۰}

بخش دوم:

ریشه های بحران و پاره ای چشم اندازها

اصلاح طلبان: از این راه حکم "ولی"، "نافذ" گردد!

برای برون رفت از بن بست درازنای "نظام" و "اعمال مصلحت"، راهکارهای هواداران "ولایت عامه"، پیوندی در راست و نادر راست داشتند با چگونگی گزینش "ولی منتخب مردم"، آن هم بویژه از راه شورای نگهبان و مجلس خبرگان "برگزیده ی مردم". با پیروی از این "راهکار؟"، که آمیزه ای بود از راهبردهای "اسلامی شده"ی امروزین جهان، و اندیشه های سده های میانی واره ی فتوالیسم - که در ایران، واپسین آنان به جنبش بابیان در سده نوزده میلادی بازمی گشت -، "مردم" می بایست با رای خود و از راه مجلس خبرگان برگزیده، "مجتهد عادل"ی را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند، تا از این راه، حکم "ولی"، "نافذ" گردد. در این چارچوب تنگ "ولایتی"، گویا "ولی منتخب"، می تواند از راه های در راست و نادر راست، نهادهای زیر دست دولتی و دادگستری و قانون گذاری را "به رای مردم متصل" کند.

بر پایه ی دیدگاه های این دسته از اصلاح طلبان، می بایست "مصلح امت اسلام، مصلح اسلام، مصلح کشور و مصلح مردم، محور و مدار حکومت اسلامی" باشد، و "عقل، تدبیر، تجربه، کارشناسی بشری" آن گونه به کار آیند، تا برای "قفل نظام"، کلیدی "آیینی" و "کارا" به نام "ولایت عامه" ساخته شود. برآیند پایانی این نگرش سراب گونه، سنایی بود "اسلامی" (مجمع تشخیص مصلحت نظام) که بر فراز بسیاری از نهادهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، و ویژگان مجلس، بالا می افراشت.

"رییس جمهور اصلاحات" (خاتمی) در سال هفتاد و شش، یکی از آماج های "مصلحت گرایانه ی" این "دولت در دولت" را، کارزایی برای پانزده میلیون نیروی جوان در یک بازه ی ده تا بیست ساله خواند، که هم چون گذشته به آماج های خود نشست.

"ولایت مطلقه"، "ولایت عامه" و خیابان های "رشک برانگیز" ایرانی

در این بخش بویژه دو دیدگاه "ولایت مطلقه" و "ولایت عامه" و پل های "تئوریک" و "پراتیک" میان دو نیروی انبازنده در جنبش، همانا "اصلاح طلب" ها و "پراگماتیست" ها را برمی رسمیم

"محور و مدار نظام، ولایت فقیه است. وقتی این نظریه وارد قانون اساسی می شود، آنگاه نظریه ی ولایت فقیه دیگر یک نظریه ی فقهی در میان دیگر نظریات فقهی نیست. مخالفت با آن، مخالفت با یک نظریه ی فقهی نیست، بلکه مخالفت با اصل و اساس نظام است، و معلوم است که هیچ نظامی اجازه نمی دهد به اصول و مبانی اش حمله شود. البته این سخن به معنای ممنوع بودن بحث های علمی در جایگاه خود نیست. انشاءالله همه ی ما اعمال، خواسته ها و سلیقه های خود را با «قانون» هماهنگ کنیم، نه اینکه «قانون» مطابق نظرات و سلیقه های ما اجرا شود."^{۲۰۱}

محمد خاتمی، اسلام، روحانیت و انقلاب اسلامی

"قانون-گرایی"^۱ در چارچوب "نظام ولایی" را، می توان یکی از سنگ بناهای "نظریه ی ولایت عامه"، به جای "ولایت مطلقه ی فقیه"، در میان بخشی از اصلاح طلبان ما ارزیابید. در کوران انتخابات دهمین واره ی ریاست جمهوری و پس از آن، بخش چشمگیری از این نیروها، ناخواست "آزمودن

^۱ سیاست، گویش فشرده ی اقتصاد، و قانون، نویسش سامانیده ی سیاست است. «قانون گرایی» ولایت تباران رنگارنگ ایران نیز تافته ایست از سیاست و اقتصاد سوداگر ولایی: نارسا و ناسامان، اما بسا سودرسان.

همه ی آزموده ها"، به بسپاره بر این گونه دیدگاه ها پامی افشردند. برای برتاباندن پاره ای از نارسایی های "ایدئولوژیک" اصلاح طلبان، و آشکاراندن پیامدهای "پراگماتیستی" و زیان بار آنان، بجاست نگاهی اندازیم به "نظریه های قانون مدار"، اما تنگ نگرانه و بنیادگرایانه ی این دسته از "حافظان نظام". محمد خاتمی، که به گفته ی شماری از "ملی-مذهبی ها"، گویا می توانست،^{۲۰۲۱} "رهبری فکری جنبش" سال هشتاد و هشت را،^{۲۰۳}

^۱ از سوی ملی-مذهبی ها و دیگر نیروهای ملی-دمکرات پیرامون "توسعه ملی و بورژوازی ملی در ایران"، دیدگاهی هابی - از سحابی گرفته تا دیگران - آورده شده اند. در یک بررسی پاره ای از نارسایی های دیدگاه اقتصادی این نیروها گشوده شده، که آگاهی از آن یاراست (با بودمان پاره ای «اشتباه ها» و «ناسازی ها»): «نخست اینکه، در شرایط سلطه و سیطره سرمایه‌انحصاری بر سراسر جهان، و نبود اردوگاه کشورهای سوسیالیستی- به سان معارض اصلی نظام بر خاسته از سرمایه‌انحصاری- چگونه می‌توان در عرصه رقابت جهانی با این سرمایه‌انحصاری به‌پیکار برخاست، در خور پرسش است. به‌ویژه اینکه، ورود "کشورهای جهان‌سوم" به تقسیم کار اقتصادی سرمایه‌انحصاری مالی و تجاری بین‌المللی زیر سیطره کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، یعنی نهادهایی همچون: بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، و سازمان تجارت جهانی، این "جهان‌سوم" ی‌ها را وادار می‌کند تا در محدوده‌یی معین از مناسبات تجاری جهانی حرکت کنند. این نهادها تحکیم‌کننده اقتصاد تک‌محصولی‌اند، و اقتصاد تک محصولی نیز عامل محدودکننده‌ای در برابر فعالیت بورژوازی ملی است. بنابراین، دولت‌مردان "کشورهای جهان‌سوم" با نخستین مسئله‌یی که در این زمینه روبه‌رو می‌شوند این است که: آیا می‌خواهند به جرگه انحصارهای مالی و تجاری بین‌المللی بپیوندند یا نه. اگر بخواهند چنین کنند، خواه‌ناخواه ناگزیر به‌پذیرش قوانین نهادهای اشاره‌شده در بالا هستند، و این نیز، بی‌تردید، به عاملی برای محدود کردن استقلال اقتصادی "کشورهای جهان‌سوم" تبدیل خواهد شد. و اگر نخواهند چنین کنند، با انبوهی از دشواری‌های اقتصادی، از جمله در زمینه انباشت سرمایه‌ملی در رقابت با اقتصاد رانتی، فاسد، شبه‌دولتی و تجاری رودر رو خواهند بود که این خود نیز عاملی بازدارنده در راه رشد بورژوازی ملی است. بنابراین، در این زمینه، مسئله اصلی‌ای که پیش‌روی جامعه‌هایی مانند جامعه ما قرار می‌گیرد، اقدام انقلابی در برابر این اقتصاد (اقتصاد رانتی، فاسد، شبه‌دولتی و تجاری) است که جامعه، از جمله سرمایه‌داری ملی را، بنا به‌ضرورت، به پهنه حرکت انقلابی وامی‌دارد. دوم اینکه، تولیدگرا و مولد بودن بورژوازی ملی نیز خود در معرض همین دشواری‌هاست و در نخستین گام‌هایش با حمله و آسیب بخش‌های اقتصادی پیش‌گفته روبه‌رو می‌شود، بخش‌های اقتصادی‌ای که، هم‌زمان در عرصه‌های سیاسی نیز متحد و هم پیمان یکدیگرند، و حاصل این اتحاد نیز ناگفته پیداست. در شرایط جامعه‌هایی مانند ایران، که هم‌روزه درباره رانت‌خواری‌ها و اختلاس‌های هزاران میلیارد تومانی خبر می‌شنویم و کسی هم سر بازداشتن جریان آن‌ها را ندارد و پاسخگوی آن‌ها نیست، جز تحکیم اراده ملی برای مبارزه با وضع موجود به‌منظور یافتن راه برون‌رفت از سیطره این رانت‌خواری‌ها و اختلاس‌ها بر امور اقتصادی و مالی نمی‌توان کاری کرد. در زمانی که تاروپود سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی سیستم سلطه چنان درهم بافته شده‌اند که تصمیم به برون رفتن از هر مولفه ی این سیستم به‌ناگزیر با تعرض همه مولفه‌های دیگرش روبه‌رو می‌شود، جز با تغییر انقلابی وضع موجود و قوانین حاکم بر جامعه، که تداوم چنین وضعی را اجازه می‌دهد، نمی‌توان به‌حل مسئله پرداخت. در شرایطی که نظام حاکم همچنان بر پایه تسلط اقتصاد رانتی، فاسد، شبه‌دولتی و تجاری، و سیاست‌های مبتنی بر روش‌های "امنیتی" و "نظامی‌گرایانه" کشور را اداره می‌کند، امکان ارائه طرح‌های سازنده- به‌ویژه پس از "اصلاحات و تغییرات و متمیم قانون اساسی مصوب ۱۳۶۸" - از جمله اصل چهل و چهارم آن، تصویری غیر واقع بینانه است. سوم اینکه، این سخن که بورژوازی ملی، بنا

دستادست "ایدئولوگ های" جبهه مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، و در کنار کربوبی و موسوی، گردن گیرد، بخشی از دیدگاه های خود و یارانش را در آغاز جنبش اصلاحات، پردازیده بود.^{۲۰۴} برش دولتمندی هشت ساله ی او، کوششی بود بی سرانجام، برای جاناندازی این رشته "نظریات"، که در سده های میانه ریشه می دوانند، و خواسته و ناخواسته بالش نهادهای روبنایی و زیربنایی را بازمی دارند.

در سامان-اندیشه ی وی و بخشی از همراهان اصلاح طلب اش، "نظریه ی ولایت فقیه" تلاشی بود برای پایاناندن^۱ به "استبداد سیاسی و قدرت متکی

به ضرورت، به سوی دلالی، تجارت، و رانت نمی رود، سخنی دقیق نیست. آیا می توان برای بورژوازی یا هر قشر و طبقه دیگر اجتماعی جنبه یی آرمانی قائل شد یا اینکه باید پذیرفت که هر طبقه یی بر پایه منافع اقتصادی اجتماعی خود حرکت می کند و همواره این منافع را پاس می دارد. آرمان هر قشر و طبقه یی از منافع و نیازهایش سر برمی آورد و حرکتش تابع آن است؟ می توان پذیرفت که بورژوازی ملی به سوی تجارت خارجی نمی رود، اما پذیرفتن اینکه این بورژوازی همواره تولیدگر است و از هرگونه اقتصاد رانتهی، تجاری، و دلالی به دور است، سوق دادن بحث به سوی نوعی آرمان گرایی ای فارغ از هدف سودجویی بورژوایی است، یا به عبارتی دیگر، آرمان گرایی ای منهای ویژگی تفکیک ناپذیر طبقاتی بورژوازی، یعنی کسب سود بیشتر، است. بخشی از بورژوازی ملی نیز به طور بالقوه می تواند به سمت توزیع محصول تولیدی ملی، یا به عبارت دیگر، دلالی حرکت کند، و سرمایه اش را در این عرصه به کار اندازد. یا اینکه در شرایط استقرار دولتی ملی، به طرف رانت خواری برود و امتیازهایی بیش از دیگر بخش های این بورژوازی برای خود دست و پا کند. به هر حال، بورژوازی ملی را نمی توان بر مبنای وابستگی به آرمان های ملی تعریف کرد، بلکه باید برای آن جایگاهی اقتصادی قائل شد. چهارم اینکه، بورژوازی ملی مازاد درآمدش از تولید را به سمت بازار نمی برد نیز ... نمی تواند سخنی دقیق باشد. بر همین اساس، بازار ایران، در شرایط پیش از انقلاب بهمن ۵۷، همیشه بخشی از بورژوازی ملی شمرده می شد. ... پنجم اینکه، بورژوازی ملی سرمایه و درآمدش را به خارج انتقال نمی دهد، نکته یی دقیق، اما کامل نیست. بورژوازی ملی سرمایه اش را به خارج منتقل می کند تا با سود آن، به انباشت سرمایه یی که در داخل باید از آن استفاده شود، کمک کند. بورژوازی ملی می تواند درآمدش را، به سود سرمایه گذاری و انباشت سرمایه، به دو بخش تقسیم کند: بخشی را صرف انباشت سرمایه در داخل و سهم دیگر را صرف انباشت سرمایه در خارج کند، که دومی تابع اولی و اولی مقدم بر دومی است. این انتقال سرمایه، گاه در شرایط رکود اقتصادی داخلی و رونق اقتصادی در کشورهای دیگر رخ می دهد که برگشت سرمایه از خارج به داخل و افزایش تولید اقتصادی می تواند همچون عاملی برای رونق و رشد اقتصادی وارد کار شود. آنچه مسلم است آن است که بورژوازی ملی، سرمایه داخلی را تنها به هدف جذب سود و نگه داشتن آن در خارج به آنجا نمی برد، بلکه هدف رشد اقتصاد داخلی را همراه با افزایش سود و انباشت سرمایه پی می گیرد. ششم اینکه، بورژوازی ملی، در عرصه ارتباط با بورژوازی جهانی، راه تعامل و جذب مهارت های فنی تولید و انتقال تکنولوژی را بر خود نمی بندد، نظرگاهی درست است، اما لازم است بدانیم که هر رابطه دو طرف دارد و لازم است ببینیم آیا سرمایه خارجی نیز به همان اندازه حاضر است راه انتقال مهارت های فنی تولید را بر کشوری در حال رشد بگشاید».

^۱ در این شیوه ی نگارش، پایاوزه یا مصدر ساختگی «پایانیدن» را به جای «پایان یافتن»، و «پایاناندن» را به جای «پایان دادن» یا «به پایان رساندن» برگزیده ایم.

به زور در دنیای اسلام"، و بازگشت به "دوران خلفای راشدین"، که به گفته ابن خلدون، خودکامگان، "خلافت" اش را به "پادشاهی" واگرداندند. او برای بهره‌گیری از "مشترکات معنوی" و "امکانات وسیع مادی دنیای اسلام"، چند گفتمان را می‌افرازد. از آن نمونه‌اند: رهایی از "خود باختگی"، "جدایی از "تاجر و واپسگرایی"، "سعه‌ی صدر" در گفتگوها، و بازیابی "قدرت مسلمانان" با نگرش به "مزیت‌های نسبی هر کشور اسلامی" برای "گفت و گو با جهان"^{۲۰۵}.

در جست و جوی "فقیه جامع‌الشرایط"

بخش برجسته‌ی این "نظریه‌ی اصلاح طلبانه، ویژگان در سیاست داخلی،^۱ در پیوند بود با برآورش "ولایت عامه"، به جای "ولایت مطلقه"، آن هم استوار بر "اصولی" چون: "بازگشت به خویشتن"، رهایی از "غرب زدگی"، و بویژه، پافشاری بر "جمهوریت و اسلامیت در قالب نظام اسلامی" برای "کسب جمهوری، یعنی ابتدای نظام برای مردم"^{۲۰۶}.

هواداران "ولایت عامه‌ی اسلامی، در جست و جوی "فقیه جامع‌الشرایط"، و در رویارویی با تندروانِ پشتیبانِ "ولایت مطلقه"، از زبان خاتمی می‌گفتند: "فقیه جامع‌الشرایط ... «می‌تواند و باید در همه‌ی شئون سیاسی جامعه دخالت کند»، نه از باب حسبه، بلکه از باب حکومت و همه‌ی اموری که در حیطه‌ی حکومت قرار می‌گیرد. «ولی فقیه باید حکومت را در جامعه اداره کند». این حکومت عامه یا ولایت عامه است، نه از باب ولایت بر صغیران و درماندگان، و نه به خاطر امور بر زمین مانده‌ی مسلمانان - که قدر متقین

^۱ در سیاست خارجی، و بویژه در امور اقتصادی و بخش‌های نفتی-گازی-معدنی، دوگانگی چندانی میان آنان و تندروان دیده نمی‌شد.

باید فقیه باشد. «ولی فقیه، یعنی فقیهی که جامع شرایط است، ولایت و حکومت دارد»، ولی این ولایت در چارچوب احکام فرعی شرعی است ... پس حکومت از اهم احکام اولیه است و آنچه باید رعایت کند، در چارچوب موازین اسلامی است، نه در چارچوب فروعات اسلامی ... اگر «مصلحت جامعه ی اسلامی» ایجاب کند، احکام فرعی هم نمی تواند جلو «اعمال مصلحت» را بگیرد.^{۲۰۷}

"نظریه پردازان" ولایت "عامه"، "ولایت مطلقه" را - و نه "نظام ولایی" در همگی اش را - انگیزه ی شکستن "قانون"، و نیز راهبندی در برابر "مصلحت جامعه ی اسلامی" می شناختند، چرا که رویکردهای آن، به ناکارایی و بن بست چندسویه ی "نظام" می انجامید. در این راستا، خاتمی در کتاب "اسلام، روحانیت و انقلاب اسلامی"، نمونه وار از تندروان می پرسد، چرا "فلان سد که باید وزارت نیرو بسازد، فلان کس برود از مقام رهبری اجازه بگیرد"، و یا چرا "مجمع روحانیون و جامعه روحانیت" و "با کمال معذرت از همه ی بزرگان، جامعه ی مدرسین" کسانی را "برای جایی معرفی کنند" و مانند "حزب" ^۱ کار ورزد.^{۲۰۸}

"ولایت عامه" راه برون رفت

برای برون رفت از بن بست درازنای "نظام" و "اعمال مصلحت"، راهکارهایِ هوادارانِ "ولایت عامه"، پیوندی در راست و نادر راست^۲ داشتند با چگونگی گزینشِ "ولی منتخب مردم"، آن هم بویژه از راه شورای نگهبان و مجلس خبرگانِ "برگزیده ی مردم". با پیروی از این "راهکار؟"، که آمیزه ای بود از

^۱ برای داده های بیشتر در این زمینه، بنگرید به پاورقی دیگر برگ ها.
^۲ مستقیم و غیرمستقیم (در راستین و در راستاندن)

راهبردهای "اسلامی شده"ی امروزین جهان، و اندیشه های سده های میانی و واره ی فنودالیسم - که در ایران، واپسین آنان به جنبش بابیان در سده نوزده میلادی بازمی گشت - ، "مردم" می بایست با رای خود و از راه مجلس خبرگان برگزیده، "مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند"، تا از این راه، حکم "ولی"، "نافذ" گردد. در این چارچوب تنگ "ولایی"، گویا "ولی منتخب"، می تواند از راه های در راست و نادر راست، نهادهای زیر دست دولتی و دادگستری و قانون گذاری را "به رای مردم متصل" کند.^{۲۰۹}

بر پایه ی دیدگاه های این دسته از اصلاح طلبان، می بایست "مصلح امت اسلام، مصلح اسلام، مصلح کشور و مصلح مردم، محور و مدار حکومت اسلامی" باشد، و "عقل، تدبیر، تجربه، کارشناسی بشری" آن گونه به کار آیند، تا برای "قفل نظام"، کلیدی "آیینی" و "کارا" به نام "ولایت عامه" ساخته شود.^{۲۱۰}

برآیند پایانی این نگرش سراب گونه، سنایی^۱ بود "اسلامی"، که بر فراز بسیاری از نهادهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، و ویژگان مجلس، بالا می افراشت. "رییس جمهور اصلاحات" در سال هفتاد و شش، یکی از آماج های "مصلحت گرایانه ی" این "دولت در دولت" را، کارزایی برای پانزده میلیون نیروی جوان در یک بازه ی ده تا بیست ساله خواند (که هم چون گذشته به آماج های خود نشست). وی در توجیه دیدگاه اصلاح طلبانه - و ناساختار شکنانه اش - در کوران جنبش اصلاحات نوشت:

^۱ «سنا» واژه ای بود که شماری از رسانه ی برون و درون مرزی - از آن میان «بی بی سی فارسی» - به جای «مجمع تشخیص مصلحت نظام» به رهبری رفسنجانی، کار می بردند.

"ما در قانون اساسی سازوکار تشخیص و کارشناسی را مشخص کرده ایم، و آن مجمع تشخیص نظام است. در این مجمع عقلای قوم، کارشناسان و صاحب نظران جمع می شوند و رهبری در مشورت با آنهاست، و در آنجاست که «مصالح جامعه ی اسلامی» تشخیص داده می شود."^{۲۱۱}

برای روشن کردن جایگاه مجمع "تشخیص مصلحت" نظام به رهبری هاشمی رفسنجانی، و پیوستگی های همه سویه ی "عقلای قوم" و همگی "نظام" با اقتصاد پنهان و ناپنهان، و نیز "اتصال" آنان با "عامه ی بازار" - به جای "عامه ی مردم" -، می بایست از اصلاح طلبان، به سوی پراگماتیست ها پل زد.

این پل، عبوری است از پهنه ی "نظرگرایان" هوادار "ولایت عامه"، به گستره ی "عمل گرایان" هواخواه آشکارتر "نظام". به دگرگفت، گذاری است از "رفرمیسم" اصلاح طلبان، به "پراگماتیسم" محافظه کاران^۱،^{۲۱۲} و نمایی است از خویشاوندی این دو دسته بندی سنتی کمابیش "بازارگرا"، و ناسازگار با نوآوری های انقلاب مشروطه و پس از آن.

سیم های "مصلحت طلبان" به کجا "وصل" بود

هاشمی رفسنجانی مرد توانمند رژیم ولایت فقیه و زمامدار سنای "مصلحتی" اسلامی^۲، در آغاز انقلاب و به عنوان رییس مجلس نیز "سیم های روابط عمومی مجلس" اش، بنا به گفته ی مهدی بازرگان، "به کمیته ی

^۱ در کتاب «ایران بین دو انقلاب» پیرامون محافظه کاری روحانیون در دوران شاه - که به واره ی ولایی نیز کشانده شد - می خوانیم: در فاصله بین واقعه سیاهکل و مهرماه ۱۳۵۷ تعداد ۳۴۱ چریک و افراد وابسته به گروه های مسلح سیاسی طی مبارزه با رژیم شاه جان خود را از دست دادند که در میان آنها ۳۹ زن از جمله ۱۳ دانشجوی زن و تنها یک روحانی - احتمالاً شهید اندرزگو - وجود داشته است.

^۲ سنا در ایران شاهی پس از کودتای بیست و هشت مرداد به کار آغازید، و در ایران ولایی همزمان با ریاست جمهوری خاتمی و زیر نام «مجمع تشخیص مصلحت نظام».

اصناف بازار اتصال" داشت و برای سرکوب روگردانان و مخالفان، "تظاهرات طبیعی مردمی" راه می انداخت.^{۲۱۳} وی از همان نخستین سال های انقلاب، از شیوه های گوناگون آشکار و ناآشکار "پراگماتیستی"، و بیش از همه "موثر"، برای "یکدست" کردن "ولایت" و "تسلیم" ساختن و خاموشاندن^۱ ناهمراهان، و نیز جاسازی پایگاه خود و همتایان بازاری اش، همچون "موتلفه"، سود می ستاند. رییس مجمع تشخیص مصلحت، در آغاز انقلاب، پیرامون چگونگی به "تسلیم" کشاندن روگردانان و ساختن نظام "اسلامی" ای که در آن "علائم تکرار تاریخ مشروطه به چشم نخورد"،^{۲۱۴} نوشت:

اگر "آقای بنی صدر تابع قانون شود و رییس جمهور بماند، اما به ظن قوی ایشان تسلیم نخواهد شد، لذا ما باید اتمام حجت کنیم، حتی ایشان را دعوت به مذاکره کنیم، اگر تسلیم نشد چاره ای نیست، باید به «قانون» (قانون رفسنجانی و شرکا) عمل کرد."^{۲۱۵}

نخستین رییس جمهور خمینی-پناه پس از انقلاب،^۲ که در بستر این "نظام" زمینی، "قانون" های آسمانی آن را نیز با پوست و گوشت خود

۱ خاموش کردن (خاموشیدن و خاموشاندن برابر خاموش شدن و خاموش کردن)
 ۲ بنا به نوشته های رسانه های اپوزیسیون، در آغاز انقلاب بنی صدر و قطب زاده نیز در شکل گیری انقلاب فرهنگی و سرکوب دگراندیشان نقش داشته اند. داده هایی درباره ی صادق قطب زاده و دیگر همراهان پنهان و ناپنهان خمینی در کوران انقلاب بهمن: «بر پایه اسناد و شواهد عینی ای که در سال های اخیر در دسترس قرار گرفته است، از کوشش های امپریالیسم آمریکا برای جلوگیری از تعمیق انقلاب و از جمله به ارتباط های وسیع سولیوان، سفیر آمریکا در ایران، با نمایندگان خمینی در ایران در سه ماهه آخری که به سقوط رژیم سلطنتی منجر شد و نقش ژنرال هایزر، معاون فرمانده کل ناتو، که در یک ماه آخر حیات رژیم شاه عملاً کنترل ارتش را به دست گرفته بود، و نیز در رابطه با سران ارتش شاهنشاهی، سخن (می رود) ... در این دوره، تمامی کوشش ایالات متحده و سران کشورهای قدرتمند غرب که واقعیت اجتنابناپذیر بودن سقوط رژیم شاه را پذیرفته بودند، به جلوگیری کردن از افتادن رهبری انقلاب به دست نیروهای چپ متوجه بود. هنگامی که به سرنوشت انقلاب ایران و شکست آن می نگریم، معنی واقعی این پیام محرمانه صادق قطب زاده به دولت فرانسه مبنی بر اینکه رهبری روحانی انقلاب ضد کمونیست است و اینکه ما به چه امکان به دست گرفتن قدرت را خواهیم داد، روشن تر می شود.»

پساویده بود^۱، در نوشته ای پیش از انتخابات دهمین واره ی ریاست جمهوری با نگرش به "شوره زار" ولایت فقیه، و برای آموزاندن به همراهان پیشین اش نبشت: "بر فرض آدم بسیار خوبی نیز پیدا شود و نامزد ریاست جمهوری بگردد و بارانی که رای مردم است او را به ریاست جمهوری و یا نمایندگی مجلس برساند، یا مجبور است «خس» گردد و یا «باغی با غین» شود."^{۲۱۷}

چرایی این "خس" شدن را می توان بویژه در برگشایی^۲ و تفسیر سردمداران مالی "نظام" که در رسانه های برون مرزی "ملاهای میلیونر" هم نامیده می شوند، درجست. رفسنجانی در همان آغاز کار، ویژگان، در دیدارهایش با هیات های موفته که "از گرفتاری های کسبه و بازاری ها در رابطه با سخت گیری های اقتصادی" می گلابندند،^{۲۱۸} و "مجموعاً از چپ روی ها انذار می کردند"، و "فکری برای چندین هزار کاسبی^۳ که بیکار می شوند"^{۲۲۰} می نمودند، برداشت های کاسب کارانه ی خود را درباره نظام ولایت فقیه، دست رسانده بود. این "دکترین آسمانی"، تا امروز راهنمای کار "زاممداران زمینی" در جمهوری "اسلامی" است:

^۱ لمس کرده بود (پساویدن و پساواندن)

^۲ از برگشودن برابر تفسیر کردن (برگشودن و برگشایاندن)

^۳ رشد بورژوازی تجاری و گسترش واسطه گری در رژیم ولایی را، می شد از جمله در شمار بالای فروشگاه ها نسبت به جمعیت کشور درنگریست. درآمدهای بالایی واسطه گری نیز انگیزه ای گردید برای روی آوردن به کارهای دلالتی و واسطه گری. بی دلیل نبود که در بخش بازرگانی نزدیک به بیست درصد از افراد متخصص مشغول به کار بودند و بازار خرید و فروش ارز که درآمدی بیش از کارکنان بلندپایه ی دستگاه دولتی همراه می آورد، بخشی از نیروی کار را به سوی خود می کشاند. دستدستگری و واسطه گری گسترده نه تنها در بخش اجناس وارداتی رسمی و نارسمی، بلکه در پهنه ی تولیدات داخلی نیز افزایش یافت و بخش کشاورزی را نیز دربرگرفت. آزاد بودن از پرداخت های مالیاتی نیز، یکی از انگیزه های کناری شرکت نیروی کار در این بخش بود. علیرغم افزایش شمار فروشگاه های کوچک و بالاش واسطه گری و دلالتی های خرد، گرایش های انحصاری بورژوازی بزرگ ایران، در این زمینه نیز مانند دیگر بخش های اقتصادی برمی تافت. به این معنا که کنترل بازارهای سترگ تر، در چنگ بازرگانان بزرگ و ویژه گروه های نزدیک به دستگاه زاممداری بود.

"فکر می‌کنم (عناوین ثانویه در خصوص اجازه برای استفاده از ولایت فقیه) مشکلات را رفع کند ... این مشکلات بیشتر مربوط می‌شود به موارد زمین‌های شهری و کشاورزی و تجارت دولتی و محدود کردن کار سرمایه داران، که شورای نگهبان معمولاً قوانین مجلس را در این موارد وتو می‌کند. «راه حل !!!» استفاده از ولایت فقیه است".^{۲۲۱}

بهرستانی رفسنجانی^۱ و انبازان^۲ و همراهان بازاری او از "اجازه برای استفاده از ولایت فقیه"، کارش در همان آغاز چنان بالاگرفت که "احمد آقا" نیز به او در آن زمان تلفن می‌زند و می‌گوید "امام از مصاحبه‌ها و سر و صدای روزنامه‌ها درباره‌ی «واگذاری حق ولایت فقیه» ناراحتند".^{۲۲۳} "راه حل استفاده از ولایت فقیه" برای "رفع مشکلات" و "اعمال مصلحت" را، که از سوی "سردار سازندگی" و نزدیکان پراگماتیست و اصلاح طلب اش از آن فراوان "بهره" برداشتند، می‌توان یک برداشت "پراگماتیستی-بازاری" از بُن‌مایه‌ی رژیم "ولایت فقیه" ارزیابید.

"عملگرایان نظام"

در جمهوری ولایی، برای "گروه‌های پنهان"، بر پایه‌ی این برداشت "عملگرایانه"، نظام "ولایت فقیه" - چه "مطلقه" و چه "عامه" - تا آنجا که

^۱ رفسنجانی و قوام همسانی‌هایی دارند. قوام هم چون رفسنجانی از زمینداران ایران بود. پس از سرنگونی دولت سه روزه‌ی قوام در سال سی و یک خورشیدی از سوی مردم، املاک قوام بنا به تصمیم مجلس صادره شد، ولی پس از کودتای بیست و هشت مرداد و با میانجیگری امریکا و محمد رضا، این دارایی‌ها به وی برگردانده شد. او میسیون میلیسیو را بازساخت و به او "اختیار تام" واگذاشت، پیمان بازرگانی با امریکا را امضا کرد، ژاندارمری را به دست ژنرال شوارتسکف سپرد، و جایگاه انحصارهای امریکایی را برای چند دهه در ایران استوار اند.

^۲ شریکان (انبازیدن و انبازاندن برابر شریک شدن و شریک ساختن)

کارایی داشته یا ساده بگوییم، سودرسان باشد، بیشتر "راه حلی" است سیاسی و اداری و نظامی برای جاناندازی تکابنگاه ها یا انحصارهای اقتصادی (و ویژگان، توان دهی به اقتصاد انگلی-وارداتی استوار بر دلارهای نفتی-گازی-کانی)، تا ابزاری "ایدئولوژیک" و "نظری". بیهوده نیست که نمودارها و شاخص های اقتصادی، از آندست در زمینه ی کارزایی، نشانگر بالش بخش خدمات انگلی و در گام نخست، زیربخش دستادستگری و واسطه گری در اقتصاد "ولایت فقیه" زده ی ایران اند، چه در واره ی پراگماتیست ها و تندروها، و چه در واره ی اصلاح طلب ها.^{۲۲۴۱}

درآمیختگی سامانه های پارینگرای با بافته های "بازاری" در ایران و پاره ای از کشورهای بالنده، بویژه در کشورهای نفت خیز باختر آسیا، این واپسگرایی اقتصادی و ناکارایی نهادهای روبنایی را درانداخته است. کردان وزیر کشور دولت تندروان، در پی ناآرامی های بازار، بر همین پیوند ژرف پای افشرد، آن گاه که گفت: "باید تلاش شود این موضوع گسترش پیدا نکند و «بازار پاک، سالم و مدافع اسلام و روحانیت در طول پنجاه سال اخیر» را از جنبش ناراضی خواهی کشور - که امروز در حال ورود به عرصه بازار است^{۲۲۵} و می خواهد بین «انقلاب و پاره ی تنش» فاصله ایجاد کند - تجزیه کنیم".^{۲۲۶}

^۱ در سال های میان نود دو تا دو هزار و یک میلادی (واره ی اصلاح طلبان)، دستادستگری و دلالی نزدیک به هفت برابر فرافزود. بدین گونه در این برش، جایگاه نخست در افزایش سهم در سنجش با دیگر زیربخش های گروه خدمات را، واسطه گری از آن خود ساخت.

^۲ یکی از پژوهشگران، پیرامون بازار درون و برون مرزی زمان شاه ارزیابی ای دارد که برای برش ولایبان نیز درست می نماید (اگر چه بنا بر اصل چهل و چهار قانون اساسی، بازرگانی خارجی می بایست «دولتی» باشد): «بازرگانی خارجی کشورما در دست سرمایه های بزرگ است، اما بازرگانی داخلی از هرم بزرگی تشکیل شده که در قاعده ی آن تعداد کثیری فروشندگان کوچک - در سال 1348 شمار خرده فروشی ها از دویست هزار بیشتر بود - قرار گرفته اند. هر چه به راس هرم نزدیک تر می شویم از تعداد سرمایه داران کاسته و بر میزان سرمایه فردی افزوده می شود. این شبکه در مجموع خویش وظيفه ساماندهی اضافه ارزش کالا و هم چنین وظيفه غارت تولیدکنندگان کوچک را بر عهده دارد، اما از این غارت به قشر فروشندگان کوچک سهمی نمی رسد. آن ها در تلاش معاش و به امید اینکه به سرمایه دار

به دیگر سخن، در هم شکستن "امپراتوری" بازار و خاصه بازرگانان بزرگ درون و برون مرز که به صورت "گروه های پنهان" و زیر نام "ولایت مطلقه" یا "ولایت عامه"، و با پرچم "خودی" سازی دولتی یا نیمه دولتی یا نادولتی، و با چپانیدن پول های نجومی، در دهمین واره ی انتخابات ریاست جمهوری نیز به "چیدن" مهره های خود در نهادهای روبنایی پرداختند، به معنای لرزش چشمگیر در ساختار اقتصادی-اجتماعی جمهوری اسلامی بود. انگیزه ی ناپیدایی و نبودایی بازاریان در خیزش مردمی "ولایت ستیز" را نیز، می بایست بویژه در بستر همین هم آغوشی، درکاوید.

در آستانه ی انقلاب بهمن نیز توانگیری بنیادگرایان، بنا به گفته های خلخالی و رفسنجانی و رفیق دوست و دگران،^{۲۲۷} و نیز رسانه های برون مرزی، با پشتیبانی های مالی و سیاسی و سازمانی ناهان و نهان بازاریان و نیروهای نزدیک به آنان، درمی پیوست. این توانمندترین نهادهای اقتصادی-اجتماعی ولایت فقیه، بنا به سرشت به سختی وارداتی و رانتخوار خود، به کشورهای صادرکننده ی کالا به ایران سود می رسانند، و بنا بر همین ویژگی، انگلی ترین و واپس مانده ترین بخش بورژوازی ایران^۱ را می پیکرانند.^{۲۲۸ ۲۲} بر

بزرگ بدل خواهند شد، چه بسا با ناشایسته ترین وسایل و شیوه ها به غارت مصرف کنندگان کم مایه - از کارگران تا دهقانان - می پردازند. اما سرمایه دارانی که در راس هرم نشسته اند، همه ی این اموال غارتی را از چنگ فروشندگان کوچک بیرون می آورند و حتی خود آنان را استثمار می کنند».

^۱ در کشورهای بالنده ای (رو به رشدی) که سرمایه داری همه سویه جافتاده است، می توان بورژوازی بومی را جای بورژوازی ملی نشانند. برای داده های بیشتر در این زمینه، بنگرید به کتاب «پان اسلامیسیم، سلاطین نفت عربستان و خلفای نفت ایران» از همین نویسنده.

^۲ شکل می دهند (پیکریدن و پیکراندن برابر شکل گرفتن و شکل دادن)

^۳ بازاریان بزرگ افزون بر سهم بزرگ در بازرگانی درون مرزی، بیش از سی در صد از بازرگانی برون مرزی - چیزی در مرز چهل و چهار میلیارد دلار - را زیر کنترل داشتند و از راه «انحصارهای تخصصی» برای کنترل بیشتر بخش های نفتی-گازی-پتروشیمی و مالی-معدنی-مونتازی خیز برداشته برمی داشتند.

همین پایه، آنان برجسته ترین نمودار سیاست های هنوز استعماری - و کمتر نواستعماری^۱ - در کشورهای بالنده (رو به رشد) بودند.

"تئوری پردازان" آنان نیز، خواسته یا ناخواسته، سرهم بندانی می بودند کمر بسته ی این "نظام" به بن بست رسیده. کوشش های اصلاح طلبانه و پراگماتیستی آنها برای "عبور از بحران"، با خواست های ساختارشکنانه و به راستی "مشروطه خواهانه" (ملی-دمکراتیک) توده ها، فاصله ای داشت بسافرسنگی.

در خیزش هشتاد و هشت که تا اندازه ای به ریشه های تاریخی خویش فروناویده بود، تنها آن نیروهایی می توانستند راستینه یار و یاور توده ها باشند، که پل میان خود و این "نظام" واژبالنده و ترمزکننده ی رشد را فروپاشند، و خواست های خود را با آرزوهای دیرینه ی مردم مان، همانا آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی - که نه تنها با ساختار "ولایت مطلقه"، بلکه با بافتار "ولایت عامه" نیز ناسازگار بود - درآمیزند.

آنگاه که "رهبر فکری جنبش" (خاتمی^۲) و سخنگوی بخشی از "اصلاح طلبان حکومتی"^۳، پس از کودتای انتخاباتی سال هشتاد و هشت رو به سوی تندروان می گفت، "اگر راه اصلاح این چینی (بخوان ساخت و پاخت درونی و بازگشت به هموزنی پیشین نیروها در "بالا") برای وفاداران به قانون اساسی و اسلام بسته شود، راه برای جریاناتی باز می شود که اصل را هم قبول ندارند"^{۲۲۹}، دیگر او نه تنها از توده های خواستار "جمهوری ایرانی" (یا

^۱ پیرامون استعمار و نواستعمار بنگرید به دیگر پانویس ها.

^۲ برگرفته است از نوشته های ملی-مذهبی ها در کوران خیزش هشتاد و هشت.

^۳ تارنمای ملی-مذهبی ها و پاره ای از نشریه های «جنبش سبز» - از آن میان تارنمای «کلمه» - در کشاکش های پس از خیزش هشتاد و هشت به روشنی «چرخش به راست» نمودند و در کنار پراگماتیست ها و اصلاح طلب های «گداخته در ولایت» جا گرفتند.

جمهوری "ناولایی" ، بلکه از اصلاح طلبان ساختارشکن هم دوری گزیده بود.

آزموده را آزمودن نارواست

آنانی نیز که به نام "اپوزیسیون" راست و میانه و چپ، یا هواخواه "جنبش" در درون و برون مرز، به جای بهره‌گیری از توان "ساختارشکنانه"ی مردمی (که بی گمان دسترس بود)، هنوز در "درون نظام" و حتی در "رهبری نظام" به دنبال "متحد" می گشتند، تا مبدا "دستگاه بترسد"، "آزموده ای را می آزمودند" که زمان ها بود "خطا" بودن خود را به پایایش^۱ و اثبات رسانده بود. این دسته ها، با بازخوانی شگردهای به روز شده، ولی نخ نمای واره ی هشت ساله ی اصلاحات، همان "خامی هایی" را (به گفته احمد کسروی) بازمی خواندند^۲، که جنبش مشروطه را نیز در آستانه ی شکستی بساطلخ نهاد، اگر که "مجاهدین تبریز" و پیکارگران "غیرتمند" و "رزم آزموده ی" انجمن ها نبودند.

"ترس" راستینه ی این "مبارزان اپوزیسیون"، نه از سخت جانی "دستگاه ولایی" و "هرج و مرج های" برش گذار، بلکه بیشتر و پیشتر، از رادیکالیزه شدن "جنبش مشروطه خواه" کنونی، بویژه پیاده شدن خواست های دادخواهانه ی صد ساله ی گذشته بود. اینان همان "درباریان" رنگارنگ نابنیادگرا و بنیادگرای مشروطه بودند، که از "ترس" آزادی خواهان و عدالت جویان، به "شریعت خواهان" پیوستند. کسروی درباره ی چنین "دسته"

^۱ ثابت گردانیدن یا ثابت دادن (پاییدن و پایبیدن برابر ثابت داشتن و ثابت دادن)
^۲ بازخوانی می کردند (بازخواندن و بازخواناندن)

گرایانی نوشت: "کسانی از درباریان، به پیروی از شیوه ی آزادی خواهان انجمنی به نام "انجمن فتوت" بنیاد نهادند که خواستشان جز کوشش به زیان مشروطه نمی بود،^۱ و همانا خواست اینان نبرد با آزادی خواهان و برانگیختن مردم به کشاکش" بود.^{۲۳۰} پیرامون انگیزه های دشمنی بخش بزرگی از "شریعت خواهان"، از آن میان انجمن ساداتی ها، با آزادی خواهان نیز می خوانیم: "تنها درد شریعت نمی بود، بسیاری از ملایان که رشته ی سودجویی های خود را نزدیک به گسیختن می دیدند، چاره جز همراهی با دربار و کوشیدن به برانداختن بنیاد مشروطه نمی شناختند^{۲۳۱} ... (آنان) از توده روگردانده و برای ایستادگی در برابر مشروطه دسته می بستند. این دسته بندی، آسیب بزرگی به مشروطه توانستی رسانید و آن را از بنیاد توانستی برانداخت. به ویژه با بستگی که میانه ی این دسته با سید کاظم یزدی در نجف می بود و «یک دست نیرومند نهانی» (بخوان موقوفه ی "اود" در هند، زیردست وزارت مختار انگلیس)، همگی اینان را به هم بسته می داشت".^{۲۳۲}

همسانی های "شریعت خواهان" انقلاب مشروطه و بنیادگرایان ولایی کشورمان نیز، برای دستیابی به ترازبندی و شناخت روشنتری از دسته آرای ها در برون و درون "نظام ولایی"، نگرستی بود. در انقلاب مشروطه نیز کمابیش چون خیزش هشتاد و هشت: "یک دسته ای از علما از توده جدا گردیده و کانونی برای خود پدید آورده، آشکاره به کشاکش و دشمنی

^۱ بنا بر داده های تاریخی، «انجمن فتوت» آن روی «انجمن سادات» بود. در کتاب انقلاب مشروطه ایران نیز در این زمینه می خوانیم: «مقارن کودتای ضدانقلابی در تهران - از سوی احمد شاه - مبارزه بین نیروهای انقلاب و ارتجاع در تبریز هم شدت یافت. مرتجعین به تکاپو افتاده بودند. انجمن ارتجاعی به نام «اسلامیه» که «روحانیون مرتجع و فئودال ها و تجار بزرگ» - کمابیش چون سال های آغاز انقلاب بهمین - را متحد می ساخت، تشکیل شد. مرتجعین در مقابل دسته های انقلابی فداییان به تشکیل دسته های مسلح اوباش و ارادل شهر پرداختند. (در آنزمان) در خیابان های تبریز بارها بین فداییان و دسته های ارتجاعی زد و خورد رخ داد.

پرداختند^{۲۳۳} ... اینان در لایحه های خود از هر راه به بازگردانیدن مردم از مشروطه می کوشیده اند ... بیش از همه روزنامه نویسان را دنبال کرده گله می کرده اند ... هر چیز تازه ای را که از اروپا رسیده و در میان مردم رواج گرفته بود، بی دینی نامیده ایراد می گرفته اند. از روی هم رفته ی این ها نیز پیداست که راه «شلتاق» و بهانه جویی می پیموده اند و انگیزه ی کارشان بیش از همه، سودجویی می بوده.^{۲۳۴} (مانند "ولایت مطلقه" خواهان)... نمونه دیگری از شریعت خواهان می بود، که جز راه خود نشناختی، و اینکه با مشروطه همراهی نشان می داد و انجمن برپا می کرد، (اما) از ندانستن معنی مشروطه و نداشتن آگاهی از خواست آزادی خواهان می بود. چنانکه گفتیم اینان جنبش را جز نبردی با دولت نمی شماردند و نتیجه ی آن را جز رواج شریعت نمی پنداشتند (چون "ولایت عامه" پروران) ... هم چنین دسته ی بزرگی از طلبه ها آزادی خواه بودند. سید کاظم که در فریفتن عامیان استاد می بود، تکان سختی به ایشان (ایل های عرب نجف) داد. هر روز به شیوه ی عرب "هوسه" می کردند و شعرهایی در دشنام به مشروطه می خواندند. هر که را مشروطه خواه می شناختند، آزار دریغ نمی گفتند.^{۲۳۵} (مانند دین-باوران ساختارشکن و مردم دوست ما).

آینده سازان

آینده نشان خواهد داد که سازمان ها و گروه ها و سرکردگان دین-باورِ درگیر در خیزش هشتاد و هشت، در کدام یک از این دسته بندی ها خواهند جاگرفت. رویدادهای در پیش، همچنین برخواهد تاباند که کدام دسته از

"سکولارها"، به راه "فاطمی ها"،^۱ و کدامین آنان به کژراه "زاهدی ها" و "درباریان مشروطه" و "انجمن فتوتی ها" خواهند پیوست. گذشته از نقش "شریعت خواهان" و "درباریان" امروزمین در چگونگی سوگیری رویدادها، به رسایی می توان گفت که، پیروزی جنبش به راستی "مشروطه خواه" و "دادجوی" توده ها، در گرو "دلیری و کاردانی" رزمندگانی از تبار ستارخان ها و حیدر عموغلی ها خواهد بود.

در خیزش مشروطه، آن گاه که در سایه ی "خامی های تهرانیان" و سازشکاری سودجویان و دست پروردگان، "مشروطه از همه ی شهرهای ایران برخاسته تنها در تبریز بازمی ماند، از تبریز هم برخاسته در کوی کوچک امیرخیز بازپسین ایستادگی را می نمود، در سایه ی «دلیری و کاردانی» ستارخان بار دیگر به همه ی کوی های تبریز بازگشته، سپس نیز به همه ی شهرهای ایران بازگردید. آن لکه ی سیاهی که در نتیجه ی «زبونی و کارندانی» نمایندگان پارلمان و شکست آزادی خواهان تهران، به دامن تاریخ ایران نشسته بود، این مرد با جانبازی های خود آن را پاک گردانید. بی شوند نیست که ما در این تاریخ به آن مرد ارج بیشتر می گزاریم. ستارخان نه تنها مشروطه را به ایران بازگردانید، صدها کسان را از کشته شدن و از گزند و آسیب رهانید. ملایان با آن تشنگی که به کشتن و آزردن مشروطه خواهان می داشتند (هم چون کشتار دلخراش هزاران زندانی دگراندیش در سال شصت و هفت)، و محمد علیمیرزا و درباریان با آن کینه ای که از تبریزیان - بخوان دادخواهان ناسازشکار - در دل می پروراندند (همسان با

^۱ داده هایی پیرامون رده آرای نیروها در این بازه ی تاریخی: «دو اقدام قاطع مصدق - ایست رابطه با انگلستان و سرکوب سنای ارتجاعی - که نتیجه قوت گرفتن بخش رادیکال جبهه ملی مرکب از شهید حسین فاطمی و دکتر سید علی شایگان و محمود نریمان بود»، مایه نزدیکی ملی ها و چپ ها شد. پس از این رویکردهای مصدقی های ملی-دمکرات و در پی آن کودتای نظامی با سازماندهی سازمان سیا و اینتلجنس سرویس، نخست وزیر انگلستان در پذیرفت و اقرار کرد که «منافع بین المللی ما ایجاب می کرد که به مصدق امان ندهیم و آسوده اش نگذاریم.»

سرکوب‌های پس از کودتای ننگین سال سی و دو)، اگر فیروز درآمدندی به کارهای بسیار برخاستندی".^{۲۳۷}

باشد که نیروهای ملی و دمکرات زینهاروار و وفادار به آرمان‌های سه جنبش بزرگ صد سال گذشته، همانا آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی-اقتصادی، از یک سو، با هشیواری و دلیری و دسته‌آرایی بایسته، و از دگرسو، نشانه‌گیری برجسته‌ترین پایه‌های "نظام" و بویژه شالوده‌های مالی آن، و نیز پایبندی "پایدار" به "گفتمان‌های مطالبه‌محور" و بهره‌گیری "ابزاری" از جنگ "کهنه ثروتمندان و نوثرتمندان"، بساط خودکامگی آشکار و ناآشکار "ولایی‌ها" و "درباری‌ها" و "لیبرال‌های" رنگارنگ وابسته به نفت خواران جهانی^۱ ^{۲۳۸} را، در نبرد سخت و نابرابر درپیش، برای همیشه از سرزمین مان برچینند، و از گزند دام‌هایی چون "دمکراسی" های

^۱ در آغاز سده بیست و یک میلادی، درگیری‌های نظامی در مرزهای عراق و سوریه و نیز جنگ‌های جانیشینی یا «نیابتی» میان ایران، عربستان، ترکیه، اسرائیل و شماری از دیگر کشورها کشاکش‌های خونینی بودند برای چیرگی بر انباشته‌های «ارزشمند» خاورمیانه، و نیز جاسازی زمامداران «مناسب» محلی، آن هم برای «چند دهه»: هم برای کنترل چاه‌های نفتی، و هم برای دیدبانی و نظارت بر لوله‌های انتقالی. پیمان‌نامه‌های نفتی-گازی بیدادگرانه با غول‌های نفتی یا بسته‌شده و یا رو به بسته‌شدن بود، و بدین روی جنگ بر سر گزیدن یا گزیناندن «ژاندارم» های مطمئن برای پاسداری درازگاه از آنان بیشاپیش در کار دستور جاداشت. بنا به داده‌های رسانه‌های درون و برون مرزی در سال دو هزار و پانزده میلادی، تنها در ایران و در درازای پنجسال، سخن بود از هشتصد تا نهصد میلیارد دلار سرمایه‌گذاری‌های مستقیم و نامستقیم در این کانون‌ها. رویدادهای باختر آسیا افزون بر کوشش «استراتژیک» کنسرن‌های جهانی برای چیرگی بر انباشته‌های نفتی-گازی منطقه، آماج‌های «تاکتیکی» دیگری را نیز پی می‌گرفتند. این رویکردها کوششی بودند برای دورکردن توده‌ها از نگرستن به نارسایی‌های اقتصادی-اجتماعی-سیاسی درونی در کشورهای پیشرفته و بالنده (رو به رشد). تقریباً در همه‌ی کشورهایایی که در گذار سیاست‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی گام نهادند، پیش‌بینی‌های امنیتی-انتظامی-نظامی برای رویارویی با خیزش‌های احتمالی توده‌ای، بیشاپیش بالا گرفته بود: از عربستان و ایران و ترکیه و اسرائیل و فیلیپین گرفته، تا امریکا و انگلستان و آلمان و فرانسه و اسپانیا. این رویکردها همزمان بودند با دامن زدن هر چه بیشتر به «جنگ سرد و گرم» در برون مرزها. برای نمونه امریکا از یک سو با یاری «برنده‌ی جایزه صلح نوبل» بارک اوباما، و بنا بر داده‌های رسانه‌های گروهی جهان، سرمایه‌گذاری‌های خود را برای پیاده‌سازی دکترین «نخستین ضربه‌ی اتمی» در ستیز با دشمن مفروض فرامی‌افزود، و از دگرسو به میلیتاریسم لگام‌گسیخته در برون و درون مرز پهنایی تازه می‌داد. پیاده‌سازی «الگوی لیبی» در سوریه و عراق، و نیز «اشغال نظامی یک شهر» (بوستون) در امریکا به بهانه نبرد با تروریسم، نمونه‌هایی بودند از این رویکردهای ریاورانه و جنگاورانه. برندگان این «دکترین‌ها» در درجه‌ی نخست کنسرن‌های نفتی و کمپلکس‌های صنعتی-نظامی بودند، و بازندگان آن «پایینی» های کشورهای پیشرفته و بالنده (رو به رشد).

سودجویانه و استعماریِ افغانی و عراقی ساخته و پرداخته ی سوداگران سپهر، رها باشند.

پیروزی همه سویه ی نیروهای ملی و دمکرات در این نبرد، آن هم در "سایه ی دلیری و کاردانی" به جای "زبونی و کاردانی"، نه تنها دگردیسی ها و پس لرزه هایی را در آرایش نیروهای باختر آسیا، بلکه دگرگونی های سترسا و محسوسی را در ترازش نیروها در پهنه ی برون منطقه ای، ویژگان، به زیان کنسرن های نفتی-نظامی-مالی بین المللی، پی خواهد داشت. چرایی نیاز همه سویه به خردمندان "درمان بخش زندگی" و "دانایان و درستکاران و آذرافروزان" به راستی "مشروطه خواه"، بویژه بدان شوند است که، ایران در کانون یکی از برجسته ترین پهنه های استراتژیک، و یکی از پرترفندترین گستره های سودجویان جهانی، جاگرفته است. بیهود نیست که یکی از کارشناسان وزارت دفاع امریکا پیش از لشکرکشی به عراق، در گاهنامه ی "پارامترس" یادآوراند که، برای آن کشور، تنها یک منطقه در جهان می توان یافت که به راستی "ارزش" جنگیدن داشته باشد و آن، گستره ای است از "خلیج فارس به سوی شمال تا دریای مازندران، و رو به خاور تا آسیای مرکزی. اینجا پهنه ایست ارزنده^۱ ۲۳۹ که نزدیک به هفتاد و

^۱ نقشه ی نوین فرابنگاه ها و کنسرن های جهانی برای از فروپاشاندن دولت های بزرگ و کنترل اندوخته های نفتی-گازی خاورمیانه که در سال دو هزار و شش میلادی در گاهنامه ی ارتشی امریکایی «آرمد فورسز ژورنال» به چاپ رسید و در پردازش آن رایزنانی چون برژینسکی و رایس نقش آفریدند.



پنج درصد انباشته های نفتی و سی و سه درصد انباشته های گازی جهان را دربرمی گیرد".^{۲۴۰}

خیابان هایی "رشک برانگیز"

اما جنبش "رشک برانگیز" مردم مان، با همه ی دشواری های راه و راهبندهای آشکار و "نهان"، گواهی است بر توانایی ها و آمادگی های آن، برای خیزشی بلند و تاریخی. ارزیابی "لوی مودهورن" کارشناس خاورمیانه در گفتگو با گاهنامه ی آلمانی "تاتس"، گویاتر از هر پاسخی است به کسانی که، به جای همراهی راستین با "پایینی ها" و باور بی ریا به آنان، هنوز در گذار ساخت و پاخت با "بالایی ها" و پشتیبانان خاموش "خارجی" شان، می گامند:

"جهان عرب با آمیزه ای از رشک و شگفت زدگی به ایران می نگرد. مردمان شگفت انگیزی که آشکارا زندگی شان را به بازی می گیرند تا ندای شان در خیابان ها گوش شنوایی بیاید. رشک، چرا که "خیابان های عربی" بارها از آن سخن رفته، دارای این دلیری نیستند، و دهه هاست که رژیم های خودکامه و پلیسی-دولتی، هر نشانه ای از امید را در هسته اش تاسانده اند".^{۲۴۱}

ریشه های این "شگفتی رشک برانگیز" و این "خیزش اندیشه ای-کرداری" را باید بویژه در ژرفای تاریخ این سرزمین درجوبید. آری، آتش آموزگاران داد و خرد و رزم، که همیشه از ویس های دودمانی و دیرمان مان دارد، و یکی

¹ خفه کرده اند (تاسیدن و تاساندن برابر خفه شدن و خفه کردن)

از شایسته ترین افروزه دارانش بابک خرم دینی بود، که با شناخت ویژگی های مردم مان و آمیزش پندارهای خردمندانه با کردارهای دادورانه، پایه های "خلافت" را لرزاند، هنوز پس از هزاره ها بازمی زید. در نبرد با "سیاهکاران"، نه لشکرکشی های بابکیان، بلکه بیشتر و پیشتر، آذرخش "اندیشه های بابک وار" بودند که به خرمن "خردگریزی های" بغدادیان آتش می زدند. این "آتش پنهان" هنوز در جان "نداها" و در تن "خیابان های مان"، افروخته است، آن هم، با چراغ پرسوی "آزادی، استقلال، جمهوری ایرانی" (یا جمهوری ناولایی)، به جای کورسوی "ولایت مطلقه" یا "ولایت عامه".

"خیزش اندیشه ها"، پیش درآمد "خیزش های بلند تاریخی" است. انقلاب فرانسه^۱ بدون پیش زمینه های ایدئولوژیک، و بدون "خروش اندیشه ها"، نمی توانست به آماج خود رسد و واپسگرایان را به گونه ی ریشه ای و تاریخی براندازند. پیکار با "هیولای خرافات و تعصب" به مثابه ی پوششی "باورمندان" برای "دین-سالاران" و "درباریان"، آغازی بود برای پیکراندن اندیشه های آزادی خواهانه و برابر جویانه ی نوین و بالنده، و نیز پایاناندن به واپسگرایی های واژبالنده و ترمزکننده ی رشد اجتماعی-اقتصادی. ریشه ی آشتی ناپذیری آریستوکراسی درباری و اشرافیت کاتولیکی فرانسه - و نیز بورژوازی انگلستان^۲ - با این جنبش "اندیشه ای" را نیز، باید در

^۱ یکی از اندیشمندانی که بر انقلابیون فرانسه تاثیر ژرف نهاد، ژان ژاک روسو بود. «ربسپیر قهرمان انقلاب فرانسه، برخلاف الیور کرمول قهرمان انقلاب انگلیس که یک دهقان زاده ی انقلابی و نظامی گرا بود و دیکتاتوری فردی خود را متوجه کشورگشایی کرده بود (آمیزه ای از ربسپیر و ناپلئون)، به سختی تحت تاثیر این شخصیت جالب و انسانی قرار داشت و صادقانه در خط او عمل کرد». به گفته ی یکی از پژوهشگران «هر توصیفی از انقلاب فرانسه را - 1795 تا 1789 - با توصیف اندیشه های روسو که در دوران لویی پانزدهم درخشید» می توان آغازید، «زیرا نشان می دهد که انقلاب فرانسه در کدام فضای فلسفی بال های خونین سیمرغ نیرومند خود را گشود و چگونه این بال ها با شمشیر استبداد امپراتوری ژنرال بناپارت قطع گردید». بال های این سیمرغ اما در سده ی نوزده میلادی بازروید.

^۲ بورژوازی «انگلستان که اندیشه ورنانش (مانند لاک) و نمونه تاریخی اش در اندیشه ورنان روشنگر انقلاب فرانسه (مانند ولتر) و حتی برخی رجال انقلاب (مانند دانتن) تاثیر داشته، به زودی به دشمن شماره

توان بسیج گر این "باورهای" خردمندانه درجست که در پیکره ی اندیشه پردازانی چون ولتر و مونتسکیو و دیدرو و روسو و هوگو و مسلیه برتافتند.^{۲۴۴}

در خیزش ما، کوشش سودجویانه ی "شریعت خواهان" و "دربارجویان"، و "دست های نهان نیرومند"، برای "مدیریت جنبش"، آماج «نخست اش!!!» عبارت بود از "بند زدن" به این "خیزش اندیشه ها"، از راه بازسازی "حیثیت شریعت خواهانی"^۱ که، بویژه پس از سرکوب های خونین، جادوها و افیون های "عقیدتی شان" را، بیش و کم از کف داده بودند.

این گونه اندیشه های واپسگرایانه و خردگریزانه ی سده های میانه، خواسته یا ناخواسته، کوتاه یا درازگاه، در گذارِ بالندگیِ نهادهای نوین روبنایی و دگرگونی های ژرف اجتماعی-اقتصادی، راهبند می آفرینند. به دگرگفت، پیش زمینه ای هستند: از یک سو، برای جایگزینی "ولایت عامه" به جای "ولایت مطلقه" (یا بازسازی "شریعت خواهان" نوین مشروطه)، و از دگرسو، جانداختن روبنایی از گونه ی "دولت" های دست نشانده و فاسد افغانستان و عراق، یا رژیم های ناتوان و کمابیش وابسته ای چون مصر و مالزی و ترکیه و آذربایجان (یا بازآفرینی "درباریان" و "فتوتیان" تازه ی

یک انقلاب فرانسه بدل شد و با تمام نیرو کوشید آن را نابود کند و به نظر این جانب بسیاری از تحریکات نفاق افکنانه بین نیروهای مختلف کنوانسیون در دوران دیکتاتوری ژاکوبین ها که منجر به قتل دانتن، منفرد شدن گروه ریسپیر، اتحاد مخفی هواداران دانتن و ابریست ها علیه ریسپیر و قتل او و یارانش شد، سر نخ در لندن دارد و فراماسونرهای آنگلو فیل ژیروندیست و خود دانتون که دارای چنین تمایلاتی بود عملاً زمینه ی کودتای ترمیدور و سقوط ژاکوبین ها و افول انقلاب و شکست نهایی آن را فراهم کردند. نقش سوداگران آنگلو ساکسون علیه انقلاب های اروپا و امریکا مایه ی ننگ ابدی است. تاریخ آن چه را که افشا نکرده، خواهد کرد».

^۱ نگرینستی اینکه، همتایان بنیادگرای ایران - همانا وهابی های عربستان - پیش از ولاییان در این راه گامینند. به اعتراف یکی از سناتورهای امریکایی، «در سال 1956، 244 مکتب در پاکستان وجود داشت. امروز 24 هزار مکتب در این کشور وجود دارد. این مدارس، در سراسر جهان چندین برابر شده اند». تندروان آیینی که بویژه چپ ها و ملی های کشورهای نفت خیز را زیر یورش خود گرفتند، از درون چنین نهادهای ساخته و پرداخته ی کشورهای نفت خیز و اربابان نفتی شان برون می آمدند.

مشروطه). انگیزه‌ی کنسرن‌های جهانی، و در گام نخست، مراکز نفتی-نظامی-مالی^۱ از پشتیبانی ناآشکار و آشکار اندیشه‌های "خرافی و تعصب آمیز" یا گرایش‌های "نولیبرالی" و شیره‌کشانه^۲، و یا آمیزه‌ای از آن‌ها، تاراج‌داری‌های "رشک برانگیز" باختر آسیاست با بهره‌گیری "ابزاری" از "هیولاهای" و "ایلخان‌های" هم‌کاسه‌ی محلی (و نیز نوسازی "دکترین تاراج" که در سرزمین مان پیشینه‌ای دارد چند صد ساله^۳). برگزینایی و بزرگنمایی^۴ آماجمندها و نیروهای سازشکار و دین‌باور "نوگرا؟" را نیز - از آندست، با واگذاری "جایزه‌های" جهانی گوناگون - گذشته از خواست خود آنان، می‌توان تا اندازه‌ای در همین راستا ارزیابید.

کوشش خستگی‌ناپذیر نیروهای ملی و دمکرات در پرچمداری پیشتازانه‌ی "ایدئولوژیک"، پذیرفت یا تضمینی است برای جلوگیری از توانگیری دوباره

^۱ بخشی از عملکردهای تنش‌زادیکال بورژوازی دست‌نشانده و فاسد ناسیونال-سنتی، در خدمت منافع انحصارهای نظامی و سیاست‌های میلیاریستی کشورهای سرمایه‌داری بوده و هست. گذشته نشان داده که سیاست‌های میلیتاریستی در جناح‌های سرمایه‌داری، در خدمت تقویت نیروهای واپس‌مانده و سنتگرا در منطقه‌ی ثروتمند و نفت خیز خاورمیانه قرار داشته و دارند. برای گسترش میلیتاریسم در منطقه و تقویت نیروهای واپسگرا و رادیکال و تنش‌زا، به نظر می‌رسد که دکترین ویژه‌ای از سوی آمریکا و متحد درجه‌یک‌اش انگلستان، سال‌ها در کار دستور است. در این دکترین می‌کوشند به کشورهای بزرگ نفت خیز، که توانایی مالی آن‌ها را دارند کوتاگاه، دستکم در پاره‌ای پهنه‌ها چون صنایع پتروشیمی، به یک کانون اقتصادی و رفیق بازرگانی در جهان فرارویند، هزینه‌های سنگین جنگی درتپانند. نمونه‌های آن را می‌توان پیش و پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی در منطقه‌ی خلیج فارس دید. در دکترین کشورهای سرمایه‌داری برای فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی اروپای خاوری نیز، تحمیل هزینه‌های نظامی و گسترش جنگ سرد، سیاست پایه‌ای این کشورها را تشکیل می‌داد. وزیر دفاع پیشین آلمان فدرال در یک گفتگو پس از اتحاد آلمان به روشنی اعتراف کرد که سیاست جنگ سرد و تحمیل هزینه‌های سنگین به بودجه‌ی دولتی کشورهای اروپای خاوری هدفمند صورت می‌گرفت و مهمترین عاملی بود که در پایان به فرو ریختن دیوار برلین انجامید. این سیاست که بویژه در کشورهای نفت خیز منطقه‌ی خلیج فارس در چند دهه‌ی گذشته پیاده شده و می‌توان آن را "دکترین جنگ سرد و گرم" نامید، یکی از مرکزی‌ترین راهکارهای انحصارهای سرمایه‌داری، بویژه بخش‌های نظامی-نفتی آن را، بازمی‌تابد. مکمل این دکترین در بیشتر موارد پشتیبانی پنهان و ناپنهان و یا تحریک نیروهای تندروی مذهبی برای سرکوب‌خشن یا نابودی نه تنها نیروهای چپ‌گرا و دمکرات، بلکه تکنوکرات‌های بورژوازی به راستی استقلال طلب و هوادار رابطه‌ی غیرارباب-نوگری، در کشورهای خاورمیانه بوده است. بیهوده نیست که این منطقه عملاً زیر دست تندروان اسلامی جاگرفته و پهنه‌ی سیاسی برای دگراندیشان هر روز تنگ‌تر شده بود.

^۲ بهره‌کشانه یا استثمار (بهره یا شیره کشیدن و بهره یا شیره کشاندن)

^۳ در این زمینه بنگرید به کتاب "بن بست‌های روبنایی در جامعه ایران" و نیز پاورقی دیگر برگ‌ها.

^۴ انتخاب کردن و بزرگ نمودن (برگزیدن و برگزیناندن، بزرگ نمودن و بزرگ نمایاندن)

ی این گونه "هیولاها" و "خلیفه ها"^۱ به دگرگفت، در برش های دراندازنده و تعیین کننده ی تاریخی، همزمان با همکاری همه سویه و هشیارانه با همراهان "مشخص" در چارچوب خواست های "روشن مرحله ای" (بویژه اقتصادی)، می بایست کار ایدئولوژیک خردگرایانه و دادخواهانه را "هزار چندان" نمود. در این زمینه آزموده های انقلاب مشروطه و جنبش ملی شدن نفت، که در انقلاب بهمن کمابیش فراموش شدند، می توانند آفرمندان^۲ و خلاقانه را همان نمایانند.

این گونه پیشتازی اندیشه ای، کوتاه یا درازگاه، دگردیسی های ژرف اجتماعی-اقتصادی را پی خواهد داشت. نوگرایی های انقلاب مشروطه ناخواست چیرگی خودکامگی بر دمکراسی، دگرسانی ها و نوآوری های دوران رضا شاه را بنیاندند.^۳ اندیشه های دادخواهانه و ملی گرایانه در دهه

^۱ بارتولد درباره ی بازسازی بی برآیند خلافت اسلامی در فلات ایران زیر پرچم آیین شیعه، به درستی می نویسد: "ظهور دولت معظم در اوایل قرن شانزدهم در ایران یک واقعه ی محلی نبود، چه تقریباً در همان اوان، دول معظم دیگری در عالم اسلام ظهور کردند. کلیتاً قدرت و استحکام دولت، یک فـ_____رق اساسی است که تاریخ دوره ی اخیر اسلام با تاریخ دوره ی قرون وسطی (برش ملوک الطوائفی عباسی و ایلخانی) دارد ... «احیای سیاسی اسلام» (یا بازسازی خلافت شیعه صفوی در آغاز پیدایش مناسبات سرمایه داری) از رکود و انحطاط جلوگیری نکرد. ایران در دوره ای که یک دولت معظم و شیعه بود، «هیچ چیز گرانبهائی» به عالم اسلام و به تمدن بشریت تقدیم نکرد، و حال آنکه به هر اندازه علم پیشرفت می کند، به همان درجه هم مقام خدماتی که ایران در قرون وسطی، با وجود ضعف سیاسی و اختلافات مذهبی، به اسلام و تمدن بشر کرده است، رفیعتر می شود ... زمانی که ادبیات ایران (در قرون وسطی یا پیش از صفویان) بوجود آمد، تنها ایرانیان از آن بهره مند نشدند، بلکه چه بسا مللی که از این ادبیات برخوردار گشتند. اگر زبان عربی برای عالم اسلام همان اهمیت را داشت که زبان لاتین در اروپا دارا بود، پس اهمیت زبان فارسی را می توان با اهمیت زبان فرانسه، و یا به عقیده ی یکی از محققین، با اهمیت فرانسه و ایتالیایی بروی هم، مقایسه نمود. در عهد ممالیک مصر که در آن دوره مصر هیچ گونه بستگی سیاسی به ایران نداشت، در اداره ی امور مملکت به تدریج به جای اصطلاحات عربی، اصطلاحات فارسی معمول می شد. در دوره ی ممالیک مثل ادوار گذشته، نفوذ صنایع ایران در صنایع مصر دیده می شود. ایران بیش از سایر ممالک اسلامی مثل یک مملکتی در نظر اروپایی ها جلوه می نمود که دارای تمدن عالی بود و می توانست تا اندازه ای با اروپا طرف مقایسه واقع بشود ... شرق اسلامی بهترین آثار خود را رهین منت یونانیان و ایرانیان است. معارف دوره ی اسلام با معارف یونان فرق متمایزی دارد که معارف دوره ی اسلام را به معارف معاصر اروپا نزدیک می سارد، و آن این است که، علمای اسلام نسبت به سابق، علوم اثبـ_____اتی و تجـ_____ربی را بیش از علوم ادبی و اخلاقی مورد توجه قرار دادند، و عـ_____لمت این فرق را فقط ممکن است اثر نفوذ هند و ایران دانست».

^۲ به طور خلاق (آفردن و آفراندن یا آفریدن و آفریناندن)

^۳ بنا کردند (بنابیدن و بنایاندن)

ی سی خورشیدی، علیرغم کودتای نظامی، ویرایی‌ها و رفورم‌های دهه‌ی
چهل را برانگیزانند، که ناخرسندی گسترده‌ی واپسگرایان دین باور، پیامد
آن بود. انقلاب بهمن اما، با همه پیروزی سیاسی اش، به شوند پرچمداری
"ایدئولوژیک" نیروهای واپسگرا و تاراندیش، نه تنها به کُندبالی^۱ نهادهای
روبنایی و زیربنایی، بلکه در گستره‌هایی به ایستی تاریخی انجامید.

افرزوزه‌ای بر فراز "گفتمان‌های خواستگرا"

هشدارهای "فریدریش نیچه"^{۲۴۸} در کتاب "چنین گفت زرتشت"، آن هم پس
از "سیاهکاری" های دین سالاران کاتولیک در سده‌های میانه‌ی اروپا،
هنوز هم برای ما آموزنده است: "برادرانم، به زمین پایبند بمانید و به کسانی
نباورید^۳، که از آرزوهای فرازمینی می‌سُخندند، زهرآمیزند آنان، چه آن را
بدانند و چه نه."^{۲۴۹}

^۱ کُند بالیدن یا بالندگی کُند (کند بالیدن و کند بالاندن)

و این هم برگردان بخشی از آن: این کاتوزی کهنسال در جنگل اش هنوز نشنیده که خدا مرده است ...^۲
می‌گویند «زرتشت بی‌خداست». آری! منم زرتشت، بی‌خدایی که می‌سُخند.

Der alte Heilige: „Damals trugst du deine Asche zu Berge, willst du heute dein Feuer in die Täler tragen? Fürchtest du nicht des Brandstifters Strafen?“ Zarathustra antwortete: „Ich liebe die Menschen. Was sprach ich von Liebe! Ich bringe den Menschen ein Geschenk! Ich gebe kein Almosen, dazu bin ich nicht arm genug.“ Als Zarathustra allein war, sprach er also zu seinem Herzen: „Sollte es denn möglich sein! Dieser alte Heilige hat in seinem Walde noch nichts davon gehört, dass GOTT TOT IST“. Und wenn ich rufe: Flucht allen feigen Teufeln in euch, die gerne winseln und Hände falten und anbeten möchten, so rufen sie: „Zarathustra ist gottlos“. Ja! Ich bin Zarathustra, der Gottlose, der da spricht. Wer ist gottloser denn ich, dass ich mich seiner Unterweisung freue? Wo finde ich meinesgleichen? Und alle die sind meinesgleichen, die sich selber ihren WILLEN geben und alle Ergebung von sich abtun? O geseignete Stunde des Blitzes! O Geheimnis vor Mittag! Laufende Feuer will ich einst noch aus ihnen machen und Verkünder mit Flammen-Zungen: Er kommt, er ist nahe, der große Mittag! Also sprach Zarathustra.

^۳ باور نکنید (باوریدن و باوراندن)

آن گاه که کاهنانِ نادان و نان ده، در گوش "بارکننده ی خاکستر" سیمرغ به مردم، می خواندند که: زرتشت! "به مردم چیزی نده، بلکه از آنان بستان، و اگر به ایشان می دهی، بیش از پیشیزی نده و بگذار آن را نیز بگدایند"^{۲۵۰} (نیچه)، او سرافرازانه به راه فرادهای "فروزان" می پیوست. آن دم هم که رهگذارانِ شگفتیده، از وی می پرسیدند: در پارینه ها "تو «خاکستر» را به کوه ها می کشاندی، امروز می خواهی «آتش ات» را به پایین دست ببری، آیا نمی ترسی از کیفرِ آتش افروزی؟" (نیچه)، او در پاسخ، انگیزه ی آذرافروزی اش را، بدانسان رسا و گویا در "گاتاها" به فرتور کشید، تا امروز، در "خیابان های رشک برانگیزمان" فریاد داد شوند:

آخر "سزای آن کس که دروغ پرستِ ناپاک را به شهریاری برساند، چیست؟ پادافره ی (مجازات) آن بدکنش که مایه ی زندگی خویش را جز به آزار کشاورزانِ درست کردار و چارپایان بدست نیاورد، چیست؟ دانایی باید تا دانایی را بدین پرسش پاسخ گوید و بیاگاهاند. مبادا که ازین پس نادان کسی را بفریبد! مبادا کسی از شما به گفتار و آموزش دروغ پرست، گوش فرادهد، چه آن سیاهکار به خانمان و روستا و کشور، ویرانی و تباهی رساند. هان ای مردم! ساز نبرد کنید و دروغ پرستان را از مرز و بوم خویش برانید! به گفتار آن کس باید گوش فراداد که به راستی اندیشیده است، بدان خردمندی که درمان بخشِ زندگی است، بدان کس که تواند در برابر آذرافروزان بدانسان که باید، سخنِ راست و استوار بر زبان راند."^{۲۵۱}

افروغ های اینگون انگاره های بی گاهند که می توانند در خانه ی ما و همسایگان مان، روشن دلانِ دلیری بزایند، که درازگاه "پاسدار و نگاهبان"

^۱ سخن می گویند (سُخنیدن و سُخناندن)
^۲ گدایی کنند (گداییدن و گدایاندن)

کشتزارانِ داد شوند. باشد که افروزه ای گردند بر فرازِ "گفتمان های
خواستگرایِ مان".

کودتای "بیست و هشت مردادی سال شصت و هشت چرا و چگونه پدیدار شد؟

در این برش، به ریشه‌های "بحران" و چرایی فرایش و بالش دوباره‌ی بنیادگرایان فرومی ناویم، و نیز به چگونگی "عبور" این نیروها از نخستین بحران "ولایی‌ها" و "خط امامی‌ها" در آغاز انقلاب

"آقای هاشمی کابینه‌ی خود را شب بیست و هشت مرداد معرفی کرد. لذا این واقعه‌ای را که بیان می‌کنم، شاید مربوط باشد به حدود بیست و پنج مرداد سال شصت و هشت. من نزد آقای هاشمی رفتم تا به ایشان بگویم آقای فلاحیان (وزیر اطلاعات هاشمی رفسنجانی که شماری از قتل‌های زنجیره‌ای در درون و برون مرز، در برش وزارت او برنامه‌ریزی شد) به درد وزارت شما نمی‌خورد و به کارتان نمی‌آید ... در آخر صحبت‌ها به شوخی به ایشان گفتم، سه تا حرف در مورد کابینه‌ی شما می‌زنند. یکی اینکه می‌گویند کابینه‌ی شما بیست و هشت مردادی است، چون بیست و هشت مرداد آن را به مجلس معرفی می‌کنید. آن وقت‌ها شبیه می‌کردند که وقتی موسوی خمینی، یعنی امام رفت، موسوی‌های دیگر هم رفتند. موسوی اردبیلی رفت، موسوی خوئینی‌ها رفت، مهندس موسوی رفت، فی‌الواقع شبه‌کودتایی صورت گرفته است. گفتم چون اپوزیسیون می‌گوید شبه‌کودتا شده و شما هم شب بیست و هشت مرداد کابینه‌ات را معرفی می‌کنی، امریکایی‌ها می‌گفتند که پول‌هایی را که نزدمان است، برمی‌گردانیم ... منتها

بیشتر حرف من با آقای هاشمی این بود که ایشان (فلاحیان) به کار وزارت نمی آید و این کار را نکنید ... خلاصه دیدیم نمی توانیم آقای هاشمی را راضی کنیم".^{۲۰۲}

سعید حجاریان از کتاب "برای تاریخ"

ریشه های دومین "کودتای بیست و هشت مردادی"^۱ در تاریخ کنونی ایران را، می بایست در سال های نخستین انقلاب درجست. از روزهای آغازین انقلاب، بویژه، گروه توانمند رفسنجانی-عسکراولادی به مثابه ی سخنگوی برجسته ی دین سالاران و بازاریان، با بهره برداری ابزاری از "بحران"

^۱ رفسنجانی که با بازاریان بزرگ پیوندهای تنگاتنگ داشت، یکی از پرترفندترین سران «نظام ولایی» بود. یک سال پس از فاجعه ملی سال شصت و هفت (کشتار دلخراش هزاران زندانی سیاسی به دستور «امام»)، او هم چون قوام در سامانه ی ولایی پیشاپیش جاسازی شد و سیاست «درهای باز اقتصادی» و «خصوصی سازی» را آغازید. خبرگزاری فارس به نمایندگی «تندروها»، و در رقابت با «پراگماتیست ها» بر سر «سهم» از دلارهای نفتی-گازی، پیرامون جایگاه او در پشت پا زدن به اصل چهل و چهار قانون اساسی می نویسد: «در حالی که براساس اصل چهل و چهار قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران همه صنایع بزرگ، پالایشگاه ها، کشتیرانی، بانک ها، بیمه ها، راه آهن، هواپیمایی، صنایع بزرگ و همه مالکیت های بزرگ در اختیار دولت قرار داشت که به مقتضای فضای اول انقلاب اسلامی در آن زمان لازم بود، اما بعد از پایان جنگ تحمیلی، مجمع تشخیص مصلحت نظام (با دستیاری رفسنجانی) مأمور تووین سیاست های کلی اصل چهل و چهار قانون اساسی و تقدیم آن به مقام معظم رهبری شد که بعد از کار فراوان، بالاخره این سیاست ها در اول خرداد ماه هشتاد و چهار (همانا همزمان با کودتای پنهان گروه احمدی نژاد، پیاده کننده سیاست های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول) از سوی مقام معظم رهبری برای اجرا ابلاغ شد ... بانک های موجود کشور از نه بانک کلاً دولتی هم اکنون به بیش از سی و یک بانک رسیده ... قرار بود با مشارکت بانک های خصوصی در شبکه بانکی، وام ارزانتر و بهتر به مردم، کارآفرینان، سرمایه گذاران و تولیدکنندگان کالا و خدمات پرداخت شود و مردم در اقتصاد، بیشتر مشارکت کنند، اما به قول برخی از استادان اقتصاد اسلامی؛ برخی بانک های خصوصی به شبکه هایی برای ریبـاخواری تبدیل شده اند. بانک ها به جای اینکه کار بانکداری انجام دهند و به کارآفرینان و سرمایه گذاران وام دهند و سرمایه در گردش واحدهای تولیدی را تأمین کنند، اقدام به شرکت های رنگارنگ، دست اول تا دست دهم در زیرمجموعه بانک خصوصی می کنند و به جای اینکه پول مردم را به سرمایه گذاران وام دهند، به شرکت های زیرمجموعه خود که اغلب اعضای هیأت مدیره خود بانک در این شرکت ها عضو هیأت مدیره هستند، وام می دهند و چرخه پول و ثروت در بین خودشان می گردد ... قرار بود وابستگی بودجه جاری به نفت (که آشکار و ناآشکار به «بخش خودی» واگذار شده) سالی بیست درصد کاهش پیدا می کرد و تا پایان برنامه بودجه جاری از نفت جدا شود، اما هنوز پنجاه درصد بودجه جاری دولت از نفت تأمین می شود».

ساخته شده ی گروگان ها و جنگ ایران و عراق^۱ ۲۰۳ از یک سو، و یاری گرفتن از تندروانی چون خلخالی و لاجوردی - و نیز کمک های کناری باندهایی چون "حجتیه" و "انصار بازار" - از دیگر سو، پهنه ی در تراوش و نفوذ خود را فرامی گسترده. اپوزیسیون راستین - و نه اپوزیسیون پرداخته ی "خط امامی ها" - بسیار پیشتر از کودتای بیست و هشت مردادی رفسنجانی، گام به گام از پهنه ی سیاسی ایران سترده شده بود. این فرایند که از آغاز انقلاب با راندن و درویدن (نام آشنا به "پاک سازی") نیروهای ملی و دمکرات، از آندست زیر پوشش "انقلاب فرهنگی"، و با آماج تواندهی به "حوزویان" در برابر "دانشگاهیان" خودنموده بود، در سال شصت و هفت به اوجگاهش رسید. تنها یک سال پیش از این کودتا، همزمان با پذیرش

^۱ به درازا کشیده شدن جنگ ایران و عراق از يك سو برآمد سیاست کنسرن های نفتی-نظامی-مالی علیه انقلاب مردمی ایران بود و از دگرسو با سیاست کینه توزانه ی خمینی پس از آزادسازی خرمشهر و بیرون راندن ارتش عراق از ایران پیوند داشت. با شعار نابخردانه ی آن دروان، "راه قدس از کربلا و نجف می گذرد"، بر طبل جنگ بی هوده و نامسئولانه کوبیدند. بجاست به این نازکای درنگریست که بخش بزرگی از یکان های صنعتی ایران پس از آزادی خرمشهر از سوی ارتش عراق تار و مار شد و از این راه به اقتصاد کشور آسیب های سترگ و کم مانندی رسید. اگر ایران به جنگ در برش آزادی خرمشهر پایان می داد، نخست اینکه بیش از نیمی از خرابی های جنگ و صدمات جانی و مالی آن کاسته می شد، دوم اینکه روند ساماندهی اقتصادی ایران که تازه پس از نزدیک به دوازده سال از روی کار آمدن جمهوری اسلامی آغازیده بود پیشتر فرامی رسید، سوم اینکه ایران به دلیل موقعیت برتر در جنگ نزدیک به پنجاه میلیارد دلار تاوان که از سوی عربستان و پاره ای دیگر کشورهای نفت خیز خلیج فارس تضمین شده بود، درمی ستاند و چهارم اینکه ویرانی یکان های صنعتی ایران در بازه ی پایانی جنگ کمتر می شد. از چشم انداز اقتصادی می توان هزینه ی بخش دوم جنگ پس از آزادی خرمشهر را نزدیک به چهارصد میلیارد دلار گمانه زد. اگر درآمد نفت ایران را سالانه بیست میلیارد دلار برآورد کنیم، این مبلغ برابر بود با بیست سال درآمد نفت کشور. انگیزه ی در پیش گرفتن این سیاست از سوی بورژوازی و خرده بورژوازی ولایی نه تنها بلند پروازی های ناواقع بینانه در سیاست خارجی، بلکه به طور عمده عبارت بود از بازپس گرفتن سنگرهای از دست رفته، از میان برداشتن نیمه دمکراسی به دست آمده، و استوار ساختن پایه های حکومت خودکامه-سنتی. زیر شعار "جنگ جنگ تا پیروزی"، جنگ بنیادگرایان با نیروهای آزادی خواه و دادجو در جریان بود. وجود جنگ از دشواری سرکوب مخالفان در داخل می کاست، چرا که به بهانه ایجاد آرامش و حفظ وحدت درونی و پیروزی بر دشمن خارجی، توجیه می شد. ولاییان در جنگ برون مرزی به پیروزی نرسیدند و به گفته ی خمینی "جام زهر" نوشیدند، اما در جنگ درون مرزی با توده های دادخواه، توانستند بخش بزرگی از سنگرهای از دست رفته را بازپس گیرند و جایگاه خویش را استوارتر سازند. دیگر خودکامگان ایران، همگی به دستگاه سرکوب مجهز بودند و از کشتار مخالفین و آزادیخواهان نمی هراسیدند، اما در میان آنان رژیم ولایت فقیه را که با بهره گیری از دین به سرکوب شدید و خشن و کم پیشینه ی آزادی خواهان، دخالت در همه ی کارهای روزمره ی توده ها، و دشمنی با هر گون مدرنیسم می پرداخت، می توان خشن ترین نوع حکومت در دهه های گذشته ی تاریخ ایران ارزیابید و در پاره ای زمینه ها با حکومت های سده های میانی اروپا همگون دانست.

قطعنامه ی ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل برای پایاناندن به جنگ هشت ساله ی ایران و عراق، "هیات های مرگ" هزاران دگراندیش را در سیاهچال ها کشته، و بدین گون گُداری بساخونین را بر ارابه رانان "ولایی" گشوده بودند.^{۲۵۴}

کودتاگران، همزمان با سرکوب توده ها و سخنگویان آنان، برای جاسازی نیروهای "دلخواه" خویش، بویژه از میان بازاریان و روحانیان و سپاهیان بلندپایه در گره ای ترین نهادهای زمامداری و برجسته ترین گلوگاه های اقتصادی چون بازرگانی درون و برون مرزی، نفت و بانک مرکزی زمینه می چیدند.

برای دستیابی به انگیزه های بازرویدن نیروهای بنیادگرا در تاریخ کنونی ایران، و چگونگی پیدایی "کودتای نوین بیست و هشت مردادی" (که سنگ-بنای "کودتای پنهان"^۱ اقتدارگرایان در سال هشتاد و چهار را نهاده بود)، نگاهی به گذشته باییده است.

ستون های نگاهدار "نظام"

سه ستون استوار که به ویژه از دهه ی چهل خورشیدی و در کوران انقلاب بهمن و کمی پس از آن می پیکرید، زیست خود را با ناوش ها و نوسان هایی می دنبالید، و با بودمان همه ی ستیزها و ستیزارهای درونی، در هنگامه ی بایسته کمابیش یکدست می ورزید، ماندگاری سامانه ی "اسلامی"

^۱ «تدوین سیاست های کلی اصل چهل و چهار» و «ابلاغیه» ی ولی فقیه برای خصوصی سازی های گسترده، همزمان بود با کودتای پنهان گروه احمدی نژاد در سال هشتاد و چهار.

را پذیرفت و تضمین کرده است. برای شناخت این سه دسته بندی می بایست در گذارهای گذشته بازگامید.^۱

اگر به رویدادهای صد سال پیشین نگاهی گذرا اندازیم، با سه اندیشه ی ناسیونالیستی^۲، به چشم جهان بینی چیره ی سرمایه داری ایران در گذر از پیونداریهای فنودالی به پیوستارهای نوین، برمی خوریم. نخستین آن را ناسیونال-پادشاهی می نامیم که آمیزه ای بود از پاره ای باورهای پیش از اسلام با برداشت های کمرنگی از جهان بینی های واره ی روشنگری در اروپا. این رشته نگرش ها، پیش از روی کار آمدن دودمان پهلوی - در سده ی نوزده میلادی - کمابیش دربافته بود.

جهان بینی دوران گذار، دو برآمد دیگر نیز داشت. نخستین گرایش را ناسیونال-لیبرال و دومی را ناسیونال-پارینگرا می خوانیم. در شرایط نامکراتیک کشور، این گرایش ها تنها کم-پرتو بر رویدادها و دگرگونی های جامعه ی آنگاه تابیدند.^{۳ ۲۵۵} اگر گرایش ناسیونال-لیبرال در بخش بزرگ خود در پیکر جبهه ملی ایران به رهبری محمد مصدق رُخید، گرایش ناسیونال-پارینگرا در چارچوب دسته های ملی-مذهبی به سرکردگی کاشانی و همراهانش و نیز بخش کوچکی از جبهه ملی که سپس به صورت نهضت آزادی سامانید، خودآشکاراند. به این باریکه بجاست درنگریم که ناسیونالیسم پاره ای از کشورها با زمینه های بورژوا-فنودالی، در ویژهنگام، به آیین می گراید و در پیامد آن، به بالش نهادهای پیش-سرمایه داری و گاه به بیزاری و سختگیری و پرخاشگری دینی می انجامد.^{۲۵۶}

^۱ دوباره گام نهاد (بازگامیدن و بازگاماندن)

^۲ ناسیونالیسم ایدئولوژی برتر مناسبات سرمایه داری و تئوکراتیسم ایدئولوژی چیره ی سامانه ی فنودالی است.

^۳ ناسیونالیسم ایرانی در این برش تاریخی - برای نمونه زیر پرچم جمال الدین اسدآبادی و یاران «اتحاد اسلام» - کوششی بود برای نبرد با بورژوازی اروپا و امریکا همزمان با تلاش برای استوار ساختن جایگاه اشراف ها و خان ها و روحانی ها و بازاری ها و دیوانی ها در سامانه ی نوین سرمایه داری.

انقلاب بهمن بخش بزرگی از این نیروها، همانا هواداران سه اندیشه‌ی ناسیونال-بورژوازی را، چالش‌اند^۱. در سال‌های نخستین جمهوری نوین، بافت زمامداری باییده و پاییده روشن نشده بود و هنوز یک دسته بندی، رهبری همه‌ی ارگان‌ها و نهادهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی را چنگ نگرفته بود. همین پیش‌زمینه‌ها، پیدایی و برآیی گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی چندی را در جامعه باندیدند. بودمان این هنگامه خود بازتابی بود از درانبازی و شرکت نیروهای سیاسی گوناگونی از راست و میانه و چپ در سرنگونی پهلوی دوم.

پس از فروپاشی رژیم شاه، نزدیکاً همه‌ی نیروهای درانبازنده در انقلاب در رفراندوم پیرامون جمهوری "اسلامی" شرکت کردند، به گرانیگاه‌هایش "آری" گفتند و بدینگون قانونمندان نیز به درون مایه‌ی دینورانه‌ی جمهوری نوین مهر و میتر^۲ زدند. با این همه، برداشت‌ها از بن مایه‌ی اقتصادی-اجتماعی-سیاسی-فرهنگی آن، چه در میان نیروهای ناسیونال-لیبرال و ناسیونال-پارینگرا، و چه در لابلای چپ‌ها، بسیار گوناگون بود.

در کوران انقلاب، نخست، گروه ناسیونال-پادشاهی که بخش بزرگ سرمایه‌ی نفتی-مالی-مونتازی کشور را در دست داشت، از پهنه برون رانده شد و گام به گام سرمایه‌داری بازرگانی و نیز خرده بورژوازی پارینگرای جایش نشست. بیشتر نمودارها و نمایه‌های اقتصادی دسترس، بالش روزافزون بخش خدمات به ویژه زیربخش بازرگانی و دست‌دستگری (واسطه‌گری) پس از سال پنجاه و هفت را به پایایش و اثبات می‌رسانند.^{۲۰۷} با روی کار آمدن زمامداران تازه، نخستین گروهی که به دشمنی با جمهوری نوین کشانده شد، دسته بندی ناسیونال-پادشاهی بود که بخش بزرگی از سرمایه‌ی خود را

^۱ به چالش کشاند (چالشیدن و چالشاندن - چون فهمیدن و فهماندن - برابر چالش کردن یا زد و خورد کردن و به چالش کشاندن یا به زد و خورد کشاندن).

^۲ نشان پیمان (مهر و میتر زدن و مهر و میتر زناندن)

در ایران از دست داد، ولی با برون بردن پاره ای از سرمایه‌ها در ماه‌های پیش و پس از سرنگونی شاه، به اپوزیسیون سلطنت طلب در برون مرز فراروید.^۱ ۲۰۸

واکنش ناسیونال-لیبرال‌ها در برابر این رویدادها اما، گونه‌گون بود. بخشی از آنان به روشنی به رویارویی با گرایش‌های دین‌سالارانه و تکاگرانه، و نیز دگرگونی‌های اقتصادی نوین در ایران پرداختند و همراه با سلطنت طلب‌ها به اپوزیسیون پیوستند. این دسته بیشتر همان گروهی بودند که از آغاز دهه‌ی چهل نیز با موج اسلامی خمینی درافتاده و با هواداران اصلاحات ارضی و نوسازی‌های شاه بیش و کم ره‌پیموده بودند. از دیدگاه اقتصادی نیز سرمایه‌ی بخشی از آنان با سرمایه‌ی بورژوازی نفتی-مونتازی-مالی حاکم در دوران شاه درآمیزیده بود.

در این میان واکنش چپ‌ها در همگی‌اش، بسیاره با واکنش ناسیونال-لیبرال‌ها همانند بود. بخشی از نیروهای چپ، جنبش اسلامی را بیگانه با برنامه‌ها و خواسته‌های خود دانست و به دشمنی با آن روآورد و خیلی زود سرکوب و پیگرد ولایت‌تباران را آزمود. بخش بزرگ‌تر آن، پایه‌ی ارزیابی خود را بر "نبرد که بر که" میان "خط امامی‌ها" و "سازشکارها" استواراند^۲، و می‌آمید^۳ که در فرایند دگرگونی‌های اجتماعی، بخش رادیکال ناسیونال-

^۱ ناسیونالیسم "شاهانه" همان سرشت و سرنوشتی داشت چون ناسیونالیسم "رضاشاهانه". رضاشاه به هنگام کناررفتن سه میلیون پوند نقد، و زمین‌هایی در مرز سه میلیون هکتار داشت. نهاد پادشاهی یا دربار مجتمع ملکی-نظامی ثروتمندی بود که در هتل‌ها، کازینوها، کاخ‌ها، شرکت‌ها، سازمان‌های خیریه، و بنیادهای سلطنتی سرمایه می‌گذاشت. مصادره‌ی موقوفه‌ها در پایان کار رضاشاه در سال ۱۳۱۸ می‌بایست در پیوند با بحران اقتصاد داخلی باشد و شاید فشارهای مالی از بیرون به انگیزه‌ی نزدیکی‌اش به آلمان. او در این سال به تصرف کلیه موقوفه‌های مذهبی فرمان داد... دیدگاه وزیر مختار انگلیس درباره‌ی این رویکرد رضاشاه اندیشیدنی است: شاه با از بین بردن قدرت روحانیون این اندرز ناپلیون را فراموش کرده است که غرض اصلی مذهب این است که نگذارد فقیر غنی را بگشود. حالا چیزی که جایگزین مذهب شود وجود ندارد، مگر ناسیونالیسمی تصنعی که با خود شاه از بین خواهد رفت.

^۲ استوار ساخت (استواریدن و استواراندن برابر استوار شدن و استوار ساختن)

^۳ امید داشت (امیدن و امیداندن برابر امید داشتن و امید دادن)

پارینگراها بتواند آرمان‌های توده‌های پشتیبان انقلاب را در زمینه‌ی عدالت اجتماعی پیاده کند.^۱ ۲۵۹ با همه‌ی جاگیری‌های مردم دارانه، اما خُرده‌گیرانه‌ی این نیروهای چپ در برابر "جمهوری اسلامی"، در روند تکاگراییدن یا انحصاری کردن دستگاه زمامداری، آنان را نیز برنتابیدند و پیگردها و سرکوب‌های گسترده، آن‌ها را هم فراگرفت.

بخشی از ناسیونال-لیبرال‌های ایران در کنار خُرده‌گیری‌های خود، چندگاهی با سیاست‌های "جمهوری اسلامی" همگامید، اما با شتابیدن گرایش‌های تکاگرانه یا انحصارگرانه، به اندازه‌های گونه‌گون برابرِ دستگاه تازه ایستاد. شماری در برون-کشور بخشی از اپوزیسیون جمهوری خواه و مشروطه خواه را بنیاندند و برخی در ایران به نبرد کمابیش سامانیده با "نظام" روآوردند. از میان آنان می‌توان به داریوش فروهر نگرست که همراه همسرش به شیوه‌ی دلخراشی بدست بنیادگرایان ولایی کشته شد.

پایگاه‌های "خلافت نفتی"

دستگاه تازه‌ی زمامداری، بیشتر، سودارها و خواست‌های بورژوازی و خرده بورژوازی را که در پیوند با بخش‌های نافراورانه (ناتولیدی) و بازار بود، بازمی‌تاباند: همانا واپس مانده‌ترین بخش سرمایه داری ایران. سه گروه را می‌شد در این ساختار برجھاند. گروه نخست خود را "خط امامی" می‌نامید و چهره‌هایی مانند بهشتی، خامنه‌ای و رفسنجانی از میان آنان

^۱ در یک پژوهش پیرامون «سرنوشت انقلاب ایران» می‌خوانیم: رهبران گروه‌های چپ دمکراتیک، رویدادهای در حال وقوع را به درستی به عنوان انقلاب عمیقاً خلقی ارزیابی می‌کردند که در جریان آن تمایل شدید همگانی به عدالت اجتماعی به وضوح نمایان بود. آن‌ها مطمئن بودند که این انقلاب در مرحله‌ی سرنگونی حکومت شاه متوقف نمی‌شود و رهبری شیعه خواه ناخواه در مسیر تامین اگر نه خواست‌های بنیادی خلق، لاقلاً حادثترین نیازمندی‌های آن قرار گیرد.»

بودند. گروه دوم به لیبرال‌ها (و سپس اصلاح طلب‌ها) آوازه گرفتند و سخنگوی آنان بیشتر مهدی بازرگان (و سپس خاتمی) بود.

گروه سوم که گرایش رادیکال تری از خود برمی تاباند، سرشناسان و سازمان‌هایی مانند آیت الله طالقانی، جنبش مسلمانان مبارز^{۲۶۰} و سازمان مجاهدین را دربرمی‌گرفت. بخشی از گروه سوم (سازمان مجاهدین) خیلی زود از گستره‌ی سیاسی سترده شد و در درگیری‌های دوسویه، بیش از همه‌ی گروه‌ها پس از سرنگونی شاه کشته داد، و در پیامد این رویدادها، رهبری بازمانده‌اش در عراق جاگرفت و به رویکردهای نظامی بی‌برآیندی در ستیز با "جمهوری اسلامی" در درازای جنگ ایران و عراق روآورد.

بیشترین نشان‌گذاری بر رویدادهای سیاسی-اجتماعی-اقتصادی ایران را، دو گروه نخست داشتند. از دیدگاه اقتصادی، درگیری‌ها میان این دو دسته بندی در واره‌ی «عبور از بحران»^{۲۶۱} بویژه بر سه گرانیگاه می‌چرخید: نخست وزارت نفت، دوم بازرگانی داخلی و خارجی، و سوم بانک مرکزی. از دیدگاه سیاسی-نظامی-امنیتی، رویارویی‌ها بویژه بر سر کنترل دولت، مجلس، دادگستری، ارتش و نهادهای امنیتی بود. در این کشاکش‌ها، بخشی از "خط امامی‌ها" گام به گام جایگاه خود را استوارتر ساختند و مهمترین اهرم‌ها را چنگ گرفتند.

^۱ حبیب الله پیمان، طالقانی را «پیشقدم» شوراها و جمهوری شورایی، موسوی را هوادار «ملی کردن تجارت خارجی»، منتظری و مشکینی را پشتیبان «اصلاحات ارضی و تقسیم اراضی»، بازرگان را هواخواه «احیای سرمایه داری وابسته با بینش لیبرالی ... (و ناوفادار) به راه و مشی دکنتر مصدق»، و جنبش مسلمانان مبارز را «یک جریان غیربرانداز، دمکرات و عدالت خواه و معتقد به تغییرات تدریجی ولی ریشه‌ای، بین دو جریان اصلی محافظه کاران مذهبی و رادیکال‌های برانداز و ستیزه جو ... (که) با مالکیت دولتی و تمرکز قدرت و منابع در دولت از ابتدا مخالف بودیم (و هواخواه) لیبرالیسم بر پایه‌ی شعار معروف انقلاب فرانسه» است می‌خواند، و می‌افزاید، در آغاز انقلاب بهمن «اغلب روحانیون حریم مالکیت خصوصی را "مقدس" می‌شمردند». او در زمینه‌ی اقتصادی خود را هوادار مالکیت اجتماعی که «با دولتی کردن و خصوصی کردن متفاوت است» می‌داند.

در روند دگرگونی‌ها پس از جنگ تا خیزش هشتاد و هشت، در چنین نیروهای سیاسی ایران دگرذیسی‌هایی دیده شد. بخشی از نیروهای بنیادگرای وابسته به ارگان‌های سپاهی-بنیادی-موقوفه‌ای، گروه "تندروان" یا اقتدارگرایان "آوازه ستانندگان، شماری بر "سنای" تشخیص مصلحت گردیدند^۱ و با ژستی مردم فریبانه "پراگماتیست" یا محافظه کار نام گرفتند، و گروه سوم که کمتر از دو نیروی دیگر بر هرم سیاسی و اقتصادی نشان گذاشتند، دسته بندی "اصلاح طلب" خوانده شد و "اپوزیسیون" را نقش آفرید. این سه نیرو، سه ستون سترگی بودند که رژیم "جمهوری اسلامی" را در همگی اش می استوارانند.

تا پیش از خیزش هشتاد و هشت و گسستن بخش ساختارشکن اصلاح طلبان از بدنه ی "ولایت"، درگیرهای درونی این گروه بندی‌ها به بسیاره بازمی گشت به بهرا و سهم آنان در زمامداری، گسترای کنترل شان بر اقتصاد، و ویژگان، اندازه ی دسترسی شان به درآمدهای نفتی-گازی-معدنی و بازارهای سرمایه گذاری در درون و برون مرز. آماج این دسته بندی‌ها، نمایش کمدی-گونه ای از "دمکراسی" کشورهای صنعتی^۲ با حزب‌هایی چون محافظه کارها و لیبرال‌ها و سوسیال-دمکرات‌ها بود در ایران "اسلامی"^۳.

پاسبانان این "نظام ولایی" تا پیش از تنش‌های سال هشتاد و هشت، از دو "بحران" بزرگ گذریده بودند. نخستین بحران با سال‌های آغاز انقلاب، و دومین بحران با برش دولتمندی اصلاح طلبان درمی پیوست. برای بهره‌گیری

^۱ گرد آمدند (گردیدن و گردانیدن برابر گرد آمدن و گرد آوردن)

^۲ در اروپای صنعتی سده بیست و یک میلادی نیز علیرغم مدرنیزاسیون همه سویه‌ی نهادهای روبنایی، هنوز از شماری از بنیادهایی که ریشه در سده‌های میانی داشتند، بهره می‌ستانند.

^۳ بر بالای این "دمکراسی اسلامی" که به برداشت اصلاح طلبان در آن رهبری می‌بایست تنها سلطنت کند و نه حکومت، ولی فقیه جای داشت، و در کنار آن "سنای" تشخیص مصلحت نظام با وظیفه‌ی راهبری یا همکاری با مجلس و شماری از دیگر نهادهای ولایی.

از آزمون های دو خیزش گذشته، و نیز جلوگیری از بازخوانی اشتباه ها، نگاهی می اندازیم به این دو گذارِ پرتنش (در این بخش، بحران نخستین را برمی رسیم).

بحران نخستین

"خط امامی ها" و خواستارانِ "ولایت مطلقه" یا "ولایت عامه" ی اسلامی، و ویژگان، گروه رفسنجانی-عسکراولادی (یا گروه دین سالاران و بازاریان)، در روند روبیدن دگراندیشان از پهنه های اقتصادی-اجتماعی، و پیش از آنکه زیر پوشش نهادِ "ولایت" - یا نوخلافت - پایگاه های بیشتری آن خودکنند، کوتاگاه "حزب" گرا شدند و علیرغم روگردانی آغازین خمینی، سرانجام پروانه ی وی را برای بنیاندن "حزب جمهوری اسلامی" دریافتند.^{۲۶۲} این نیروها در کنار بنیادگذاریِ حزب نوین، در بنایش^۱ "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی"^{۲۶۳} که به گفته ی رفسنجانی "وزنه ای کارآمد در معادلات سیاسی" برای پیمار و پیکار با "هیاهوی سیاسی گروه های کمونیست و

^۱ بنیان گذاری (بنابیدن و بنیاندن برابر بنا داشتن و بنا کردن)

^۲ درباره این سازمان: «گروهی سیاسی از "اصلاح طلبان ایرانی" است که در ۱۶ مهر ۱۳۷۰ با کوشش برخی از اعضای جناح چپ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی تأسیس شد. محمد سلامتی، بهزاد نبوی، محسن آرمین، غلامرضا بصیرزاده، مصطفی تاجزاده، هاشم آقاجری، ابوالفضل قدیانی، فیض الله عرب سرخی و صادق نوروزی، مؤسسين سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران، و همچنین، از مؤسسان یا اعضای "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی" بودند که در سال ۱۳۶۱ از سازمان مذکور کناره گرفته بودند. با پدید آمدن اختلافات میان اعضای این سازمان در همان ابتدای پیدایش سازمان بر سر مسائلی چون صدور بیانیه در مناسبت هایی همچون روز کارگر، ترور مرتضی مطهری یا سالمرگ علی شریعتی و به ویژه مخالفت جناح راستگرای سازمان و گروه منصورون با سیاستهای اقتصادی محمد سلامتی و بهزاد نبوی در دولت میرحسین موسوی، مجاهدین انقلاب پس از مدتی به دو و بعد به سه جناح تقسیم شدند. محمد سلامتی دبیرکل سازمان جدید علت این اختلافات را همراهی عده ای از اعضای سازمان از جمله افراد گروه منصورون با سیاستهای جناح بازار، عدم اعتقاد به ولایت فقیه و مجلس و مخالفت آنها با بسیاری از مصوبات مجلس و دولت همچون قانون کار و قانون اراضی شهری میداند. او مهمترین اعضای "راستگرای" آن زمان سازمان را حسین فدایی، محمدباقر نوالقدر، محسن رضایی و احمد توکلی معرفی کرده است.»

التقاطی" بود نیز، نقش آفریدند.^{۲۶۴} این دسته بندی، بخش ویژه ای از وظایف در پیوند با ازکاراندازیِ روگردانان و مخالفان سیاسی، و نیز سازماندهی آشکار و ناآشکار چماقداران برای تاختن به گردهمایی ها و سرکوبیدن خُرده گیران را گردن گرفته بود.

محسن رفیق دوست در کتاب یادواره اش، پیرامون چگونگی پیدایی این "وزنه های کارآمد نظام" می نویسد: "یک نیروی تشکیلاتی دیگر، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بود که از اتحاد گروه های مختلف چون صف، منصورون، موحدین، فلق، فلاح، امت واحده و بدر ایجاد گردیده بود. از اوایل انقلاب بحثی درگرفته بود درباره این که حالا که منافقین و مجاهدین خلق در برابر انقلاب ایستاده اند یک نیروی نظامی تشکیل شود تا با نظام باشد، این بحثها قبل از تشکیل سپاه پاسداران بود، ولی جلساتشان تا بعد از انقلاب هم ادامه داشت و در خیابان دکتر شریعتی و در ساختمان آ که مال سپهبدکیا بود برگزار شد. عده ای از افرادی که در این گروهها نبودند هم در جلساتشان که به صورت متناوب برگزار می شد، شرکت می کردند که از آنها به بنی صدر، آقای غرضی، ابوشریف (عباس زمانی)، جلال الدین فارسی و خودم اشاره می کنم. این بحثها تشکیل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را به دنبال داشت که از سران آن می توان به شهید محمد بروجردی اشاره کرد."^{۲۶۵}

محمد ملکی نخستین گرداننده ی دانشگاه تهران پس از انقلاب، گوشه های دیگری از این فرایند را به فرتور می کشد: "روزی به من که در مقام ریاست دانشگاه مشغول کار بودم خبر دادند عده ای با جیب و ماشین های مسلح به

انواع سلاحها وارد دانشگاه شده‌اند.^{۲۶۶} با عجله خودم را به نزدیک زمین چمن (محل فعلی نمازجمعه) رساندم. معلوم شد فرمانده در یکی از جیبها قرار دارد، خودم را به او نزدیک کردم دیدم ابوشریف (عباس زمانی) است. او را از پیش از انقلاب در اروپا دیده بودم، اعتراض کردم که مگر شما نمی‌دانید طبق قوانین بین‌المللی ورود به مراکز علمی از جمله دانشگاهها با اسلحه ممنوع است؟ با عجله گفت: می‌دانیم اما امروز قرار است با سخنرانی بنی‌صدر تأسیس «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» اعلام شود. ما بلافاصله دانشگاه را ترک خواهیم کرد. بدین گونه دومین تشکل برای تکمیل در دست گرفتن کامل قدرت بوجود آمد. آنگونه که بعدها دیدیم حزب جمهوری اسلامی تمام ارگان‌های سیاسی، و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، مراکز امنیتی و اطلاعاتی و بعدها نظامی و انتظامی را زیر سلطه خود قرار دادند. لازم به یادآوریست که دکتر بهشتی در تأسیس حزب جمهوری نقش اصلی را بعهده داشت و آقای مطهری آنگونه که اخیراً فرزندشان ادعا کرده‌اند در بوجود آوردن سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بسیار موثر بوده‌اند. با تأسیس این دو تشکل، مقدمات در دست گرفتن تمام اهرمهای قدرت بوسیله روحانیون بنیادگرا فراهم شد، اما نهاد دانشگاه حاضر به پذیرش این امر نبود.^{۲۶۷}

حزب جمهوری اسلامی که در پایه گذاری اش بهشتی - پس از سفر چندماهه به "اروپا و امریکا"^{۲۶۸} - ویژه نقش آفرید، علیرغم کوشش برای به تنگنا

^۱ این رویکردها زمینه را برای «انقلاب فرهنگی» خونین در دانشگاه‌ها فراهم ساختند. خمینی در پیام نوروزی فروردین پنجاه و نه گفت که باید انقلاب اسلامی در تمام دانشگاه‌های سراسر ایران به وجود آید تا اساتیدی که در ارتباط با شرق و یا غرب اند تصفیه گردند (که البته لیه ی تیز تاخت و تازها از همان آغاز متوجه «اساتید» چپگرا بود، چرا که پس از «انقلاب فرهنگی» دانش‌آموختگان نولیبرال و «غرب زده» بیشتر جایگاه‌ها را از آن خود نمودند) و دانشگاه «محیط سالمی» شود برای تدریس انقلاب اسلامی و عدم وابستگی آن به احزاب کمونیسم و مارکسیسم و تدوین علوم عالی اسلامی. اعضای اولیه ستاد انقلاب فرهنگی عبارت بودند از علی شریعتمداری، محمدجواد باهنر، مهدی ربانی املشی، حسن حبیبی، عبدالکریم سروش، شمس آل احمد، جلال الدین فارسی.

کشاندن دگراندیشان، بیشتر برای برون راندن همآوردان درونی مانند "نهضت آزادی" و "حزب خلق مسلمان" و سرشناسانی چون طالقانی از پهنه‌ی های سیاسی، و همچنین اقتصادی-اجتماعی، جاسازی شده بود. در فهرست چهل نفره‌ی پایه گذاران این حزب، "اکثر قریب به اتفاق آنان یا روحانی یا از افراد مؤتلفه‌ی اسلامی^۱ بودند"، همانا از میان دین سالاران و بازاریان.^{۲۶۹} در کتاب "انقلاب و پیروزی"، رفسنجانی به دیدار خود با خمینی و گفتگو پیرامون دولت آینده می پردازد. وی از همان آغاز، با ناخرسندی از کمرنگ بودن نقش "شورای انقلاب" در کارها، و با گلایه از اینکه "عملاً اعضای نهضت آزادی (یا به گفته او «یک حزب کوچک») پیکره‌ی دولت را تشکیل می دهند"، برنامه‌ی خود و یارانش را برای در دست گرفتن "مسئولیت کشور" به خوبی آشکارانده بود.^{۲۷۰}

پایان کوتاگاه حزب گرایی "خط امامی ها"

این "حزب" گرایی گروه رفسنجانی-عسکراولادی و همراهان بازاری اما، چنددمی ندنبالید. پس از "تثبیت انقلاب" و "انقلاب فرهنگی" (بخوان سرکوب های خونین، با اوجگاه آن، کشتار هزاران زندانی دگراندیش در سال شصت و هفت)، و بهره‌گیری های باییده از این حزب برای خانه تکانی های درونی و کنارگذاری شماری از مذهبی ها و ملی-مذهبی ها و لیبرال-مذهبی های ناسازگار ("خودی" های آن-گاه)، و نیز روبیدن خُرده گیران و دگراندیشان بیرونی ("غیرخودی" های همه-گاه)، و سپس چیرگی همه سویه بر نهادهای

^۱ اتقاق بازرگانی یا پارلمان بازار که در آن مؤتلفه ای ها نقش برجسته ای داشتند، بخش بزرگی از بازرگانی برون مرزی را در دست داشت. بازرگانی درون مرزی و دالان های مافیایی پخش کالا - همانا نود و یک درصد تجارت درونی - نیز زیردست آنان بود.

زمامداری، این ارگان "از خاصیت خود افتاد و قدرت تاثیرگذاری" اش فروکاست.

"سردار سازندگی"، به گفته ی خود "فیتیله" ی حزب جمهوری اسلامی را کم کم پایین کشید، اما به دست "گروه های پنهانی" اش، "فیتیله" ی غول های تکاگرای-بازاری-همدست و همداستانِ بوروکرات ها و بنیادی ها و موقوفه ای ها و سپاهی ها را به چاه های نفت و گاز نزدیکاند^۱، تا در پرتو فروزه های آن "عالم اسلام" و "استکبار"، "منور" گردند.^{۲۷۱} دومین "کودتای بیست و هشت مردادی" کشورمان در سال شصت و هشت، برآیندی بود از این گونه دگردیسی های اجتماعی-اقتصادی.^{۲۷۲ ۲}

بازتاب سیاست های تکاگرای-بازاری گروه رفسنجانی-عسکراولادی، پس از به چنگ گرفتن گلوگاه ها و "عبور" خونابگین از بحران نخستین، ورشکستگی همه سویه ی اقتصادی بود. پس لرزه های این ورشکستگی مالی و برآیی ناآرامی ها در پایان واره ی دوم ریاست جمهوری از یک سو، و ترس از بازخوانی رویدادهای آغاز انقلاب از دگرسو، او و "گروه های پنهانی" اش را، به تروریسمی کور در درون و برون مرز واداشت. اوج رسوایی خارجی واره ی ریاست جمهوری او (و کم مانند در تاریخ کنونی

^۱ نزدیک کرد (نزدیکیدن و نزدیکاندن برابر نزدیک شدن و نزدیک کردن)

^۲ نمایی از رویکردهای «سردار سازندگی» پس از پایان جنگ پرهزینه ی ایران و عراق: دگردیسی های اقتصادی در جمهوری اسلامی بویژه زیر تأثیر سه عامل بود؛ نخست کاهش هزینه های بازسازی جنگ، دوم افزایش درآمد دولت و سوم پیاده سازی سیاست درهای باز. افزایش درآمدها با بالا رفتن بهای دوباره ی نفت در بازار جهانی در پیوند بود. در این راستا دریافت های دولت از راه صادرات نفت از ۹.۶ میلیارد دلار به ۱۲.۳۷ میلیارد دلار رسید. سیاست درهای باز دولت در این دوره را می توان با سیاست های شاه پس از کودتا در سال های ۱۹۵۳ در خطوط کلی همگون دانست. پیاده سازی این «دکترین» اقتصادی حجم واردات را از سطح ۱۶.۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۸ به ۲۲.۳ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۹ و ۳۰.۹ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۱ رساند. برآیند آن کسری تراز حساب جاری بود که به ۱۱.۴ میلیارد دلار رسید. در درازای چهار سال کل واردات به ۱۰۰ میلیارد دلار افزایش یافت و این در حالی بود که میانگین درآمد سالانه نفتی ایران حدود ۱۵ میلیارد دلار گمانیده می شد.

ایران)، حکم دادگاه برلین، نام-آشنا به "دادگاه میکنونوس" بود که نه تنها بازتاب های سیاسی، بلکه برآیندهای اقتصادی چندی داشت.

در هشت سال ریاست جمهوری، "سردار سازندگی" نه تنها در زمینه ی بازسازی ویرانی های جنگ و برآوردن شعارها و درخواست های دادخواهانه ی انقلاب گام استواری برداشت، بلکه یک دستگاه بوروکراتیک گسترده و فاسد دولتی-نیمه دولتی با بدهی خارجی بالا را نیز به ارمغان نهاد. دو رکورد تاریخی وی عبارت بودند از، نخست، رساندن تورم به مرز پنجاه درصد، و دوم، بالاندن بدهی فرامرزی به بیست و سه میلیارد دلار.^{۲۷۳}

برندگان سیاست "درهای باز" او، از یک سو، کنسرن های جهانی، و از دگرسو، بازاریان بزرگ و بنیاد-موقوفه خواران فربه و پاسداران بالاجایگاه بودند. در این ورشکستگی ها و نابسامانی ها، انگیزه هایی مانند کنارافکنی شمار فراوانی از کارشناسان دگراندیش و دلسوز، برافزایی گرایش های پیش سرمایه داری و پارینگرایی، توانگیری بازرگانی انگلی-وارداتی، پیگیری اقتصاد تک محصولی-نفتی، هرج و مرج در بیشتر ارگان های تصمیم گیری، گسترش امکان های سوء استفاده، و بالش تباهی و فساد^۱ ^{۲۷۴} نقش آفریدند.

در این فرایند، دستگاه دولتی-نیمه دولتی و بویژه بنیادها، باهمه چشمداشت های توده ها، به بنگاه های ناکارآمدی فرارویدند که نمی توانستند بدون رانت های نفتی-گازی خودگردانند. فزون بر آن، بالش دستگاه دیوان سالار و بوروکرات (و نه فن سالار امروزین)، به شوند بافت ناهنجارش، نه تنها نتوانست از شکاف های اشکوبه ای و طبقاتی بکاهد، بلکه گسست های دسترس را نیز ژرفانید و پایگاه اجتماعی رژیم را بیشابیش تنگانید.^۲

^۱ گسترش فساد همراه بود با کاهش تولید و بلا تکلیفی کارکنان. صنایع گوناگون، از آن میان یکان های نساجی و تولید فلزات، دچار رکودی جدی شدند.

^۲ تتگ کردن (تنگیدن و تنگاندن)

تنگیدن^۱ پایگاه اجتماعی، فرارویی چندی و چونی (کمی و کیفی) نیروهای نظامی-نیمه نظامی-امنیتی را پی داشت. در آغاز، جنگ هشت ساله ی ایران و عراق در گسترش توان ارگان های نظامی نقش آفرید. در کوران جنگ، در کنار سپاه پاسداران، بسیجی ها و کمیته ای ها و نظامی-نیمه نظامی ها نیرو گرفتند و بودن آنان نه تنها در جبهه ها، بلکه در زندگی روزانه ی شهروندان نیز فزود. دو انگیزه به این روند، ژرفش و دنبالش دادند. نخستین و شاید برجسته ترین آن با بیش تنگیدن پایگاه توده ای زمامداری "اسلامی" در ارتباط بود. دومین انگیزه با افزایش توان اقتصادی نهادهای نظامی، به ویژه سپاه پاسداران، درمی پیوست.

تیول داری "ولایی"

شیوه ی گرداندگی نهادهای نظامی، چون پاره ای از دیگر نهادهای نیمه دولتی-موقوفه ای، با شیوه ی اقطاع داری^۲ واره ی سلجوقی که در برش قاجارها کمابیش نوسازی شد، همسانی هایی داشت. این سان "دولتمندی" نیم خودگردان-خودگردان را، می توان گونه ای از تیول داری استوار بر "اقطاع" دانست. درجه ی بالش و فرایش این چنین کانون هایی، وابسته

^۱ تنگ شدن (تنگیدن و تنگانیدن)

^۲ روی کار آمدن سلجویان در هیرارشی حکومتی، دگرگونی هایی پدید آورد. بدین گونه که دهگانان زمیندار و فئودال ایرانی بخشی از زمین های خود از دست دادند. در پی آن فرماندهان نظامی که به طور عمده از چادرنشینان ترک بودند، از مأموران دولتی زمین گرفتند و از پرداخت مالیات به دولت مرکزی آزاد شدند تا نیروی نظامی خود را از نظر مالی تأمین کنند. با این دگرگونی ها که عملاً به تمرکزگریزی فئودال های محلی انجامید، از یک سو فشار به کشاورزان بیشتر شد و از سوی دیگر مهاجرت چادرنشینان همراه با دام به مناطق حاصلخیز کشاورزی ایران فزون تر گردید. در پی آن، زمین های زیر کشت کاهش یافت و اقتصاد کشاورزی آسیب دید. سیاست ملک شاه و جانشینان وی که با واگذاری زمین به صورت اقطاع به نیروهای لشکری ناهمگون بود و نیز تکیه ی او به دیوانیان ایرانی، رابطه ی نزدیک میان دودمان سلجوقی و چادرنشینان غز را تیره کرد. برآیند آن، جنگ های پیاپی بود که ویرانی فراوان برجای گذاشت و به ساختارهای اقتصادی ایران، به ویژه بخش کشاورزی، گزندهای تازه رساند. با مرگ ملکشاه، سرزمین سلجوقیان پس از جنگ های داخلی بیست ساله بازپخش شد.

است به چگونگی پیوند میان نهاد زمامداری و توده‌ها. بدین سخن که کاهش پایگاه اجتماعی زمامداری، بیشتر، بالش ارگان‌های خودگردا را پی می‌دارد. این یکان‌های خودگردا اما - بویژه لشکری‌شان - "شمشیر داموکلسی" هستند نه تنها بر سر توده‌ها، بلکه بر سر سازندگانشان. نمونه‌های گوناگون آن را می‌توان در اروپا، از آندست، در پایان امپراتوری روم باستان و در ایران در واره‌های مقدونیان و امویان و عباسیان درنگریست. برای نمونه، توانگیری ترکان در ارتش خلفای عباسی و واگذاری "اقطاع" به آنان، زمامداری راستینه‌ی آنان را پی داشت. "بخشی" از برآشفتگی پراگماتیست‌هایی چون رفسنجانی از تندروان، و نیز تندروان پاسدار و ناپاسدار از پراگماتیست‌ها - و همراهان اصلاح طلب آن‌ها - را، افزون بر بازی‌های سیاسی، می‌توان در همین چارچوبه گنجانید.

از ۷۱۳ میلیارد دلار درآمد نفتی ایران پس از انقلاب تا سال هشتاد و هفت، ۱۲۶ میلیارد دلار در واره‌ی رفسنجانی، ۲۷۰ میلیارد دلار در برش خاتمی، و ۲۷۰ میلیارد دلار نیز پس از "کودتای پنهان" احمدی نژاد از سال ۸۴ تا ۸۸ به تاراج درون و برون مرزی‌ها رفت. برجست-چهر سیاست "درهای باز" در هر سه واره‌ی پراگماتیست‌ها و اصلاح طلب‌ها و تندروها، در آینه‌ی درآمدن کالاهای مصرفی و ناسرمایه‌ای از سوی تکاگران یا انحصارگران بزرگ،^۱ ۲۷۶ خودمی نمایید.^{۲۷۷}

^۱ اقتصاد ایران در همه زمینه‌ها و از جمله در پهنه‌ی واردات به درآمد نفت خام صادراتی وابسته بود و ساختار تک محصولی اقتصاد، دچار دگرگونی چشمگیری نگردید. برای نمونه وابستگی صنایع ایران در سال ۱۹۹۳ بدین گونه بود که برای چرخاندن آن دست کم واردات ۱۵ میلیارد دلار کالاهای خارجی از راه دلارهای نفتی بایستگی داشت. با نگاهی به دگرپرسی‌های واردات می‌توان دید که در خطوط عمده، این بخش با صادرات نفت خام در پیوند تنگاتنگ بود. همین پیوستگی را می‌شد در دوران شاه، و نیز کمابیش در دیگر کشورهای صادرکننده نفت درنگریست. برای نمونه میان سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۰، میزان اعتبار صادراتی آلمان برای کشورهای نفت خیز، از ۱۰ میلیارد مارک به ۹۰ میلیارد مارک افزایش یافت و سهم آن در تمامی این گونه اعتبارهای صادراتی از ۲۵٪ به ۵۰٪ رسید.

برآیند رویکردهای "ولایت مطلقه" و "ولایت عامه" خواهان (با همه ی درگیری های درونی بر سر بهرا و "سهم")، عبارت بودند از زیانی نزدیک به ۵۹۲ میلیارد دلار به اقتصاد کشور که حدود ۲۱۰ میلیارد دلار آن را می توان آسیب های در راست و مستقیم به زیرساخت های کشور مانند ماشین آلات، ساختمان، تجهیزات، مواد اولیه و دیگر دارایی های اقتصادی، ویزگان در پایان جنگ، ارزیابید.^{۲۷۸} همراه شدن بنیادگرایان "اسلامی" با کنسرن های نفتی-نظامی-مالی جهانی در تاراج درآمدهای ملی را، با همه شعارهای "ضدامپریالیستی"، داده های زیر برمی نمایند: توخته^۱ یا مجموع درآمدهای نفتی دو کشور، ایران میان سال های ۱۹۱۹ تا ۱۹۸۸ و عراق میان سال های ۱۹۳۱ تا ۱۹۸۸ برابر بودند با تنها ۴۰۰ میلیارد دلار.^{۲۷۹} به دگرسخن، ولایان رنگارنگ در آغاز انقلاب، نه تنها همه ی درآمدهای نفتی چندین ساله ی ایران و عراق را برباد دادند، بلکه دو کشور را چنان ویراندند و آشفتگی های اقتصادی-اجتماعی دو همسایه را چنان ژرفانند^۲، که می توان "ریشه" بودایی و پیدایی نیروهای جنگی بیگانه در منطقه را، در زمین های خونابگین جنگ ایران و عراق درجست.^۳ اگر پس از آزادی خرمشهر، پیشنهاد عربستان برای پایان جنگ و پرداخت تاوان هفتاد میلیارد دلاری به ایران^{۲۸۰} -که از پشتیبانی صدام نیز برخوردار بود- از سوی "امام" و بیشترین ی "خط امامی ها" پذیرفته می شد، به گمان بسیار رویدادهای باختر آسیا دیگرگون پرداز می خوردند.

همزمان با ورشکستگی روزافزون اقتصادی، نیاز به ارگان های نظامی-امنیتی گوناگون مانند سپاه و بسیج و کمیته برای رویارویی با ناخرسندی

^۱ مجموع (توختن یا توزیدن و توزاندن برابر جمع شدن و جمع کردن یا گرد آمدن و گرد آوردن)

^۲ ژرفا یا عمق دادند (ژرفیدن و ژرفاندن برابر ژرفا داشتن و ژرفا دادن)

^۳ تارنمای «تابناک» در این زمینه به همکاری های عملی ولایان و امریکا در عراق در آغاز سده ی بیست و یک میلادی پرداخته بود. بنگرید به پاورقی دیگر برگ ها.

زنان، جوانان، کارگران، دانشجویان و آغالش های تیره ای-آیینی و دگره، فرافزود. کم کم کار بدانجا کشید که برای تواندهی به نهادهای سرکوبگر، بکارگیری انگیزه های مالی برای کشانش و جلب نیروهای تازه، بسابیشتر بایا و ضرور شد، و در کنار آن، بهره برداری از اراندل و اوباش و نیروهای مزدور یا نامزدور برون مرزی^۱ نیز در دستور روز جاگرفت.

در بستر نافرمانی های فزاینده و نابسامانی های بالیده، بناچار ریزآذر^۲ اصلاحات بویژه به دست بهرستانان "بهرمانی" (همانا همتایان "علی اکبر

^۱ بسیاری از رسانه های برون و درون مرزی، و از آن میان گاهنامه های نامور، با آوردن سندهایی بدین رویکردهای بنیادگرایان پرداختند. در کوران جنگ های باختر آسیا برای بدست آوردن «سهم» بیشتر از اندوخته های نفتی-گازی-کانی منطقه در آغاز سده بیست و یک میلادی، بهره گیری از مزدوران و نامزدوران بنیادگرا از سوی شرکت های فراملی و ریزه خواران محلی بسابیشتر شد. برای نمونه می دانیم که «جان کری - وزیر خارجه وقت ایالات متحده امریکا - اعتراف کرد که امریکا قادر بود داعش را در همان آغاز رشد خود کنترل و نابود کند، ولی به آن اجازه رشد داد تا بتواند بر دولت بشار اسد فشار آورد. کری همچنین اعتراف کرد که روسیه فقط زمانی بطور مستقیم در سوریه دخالت کرد که دمشق در آستانه سقوط و تصرف توسط داعش بود. جاسم بن جبر الثانی نخست وزیر سابق قطر اعتراف نمود که، وقتی حوادث سوریه آغاز شد، من به دستور امیر قطر، پدرم، به عربستان رفتم و با سلطان عبدالله - پادشاه عربستان - ملاقات کردم. او به من گفت ما - عربستان - پشتیبان شما هستیم. شما برنامه دادن اسلحه به تروریست هارا پیش ببر و ما همه چیز هارا هماهنگ می کنیم، ولی شما - قطر - باید اینرا رهبری کنید. مایل نیستم تمامی جزئیات را بازگو کنم، ولی ما تمامی اسناد برای این همکاری را داریم، و اسلحه ای که فرستاده میشد از طریق ترکیه و با هماهنگی کامل با نیروهای امریکا بود، و همه چیز توسط ترکیه و نیروهای امریکا در سوریه توزیع می شدند. همه ما - کشورهای عرب خلیج فارس - و دیگران - امریکا - در آن شرکت داشتند، از جمله نیروهای نظامی. اشتباه هم مرتکب شدیم و اسلحه را به کسانی دادیم که نباید می دادیم، و ارتباط با جبهه نصره - شاخه القاعده در سوریه - نیز وجود داشت... ولی بشار هنوز آنجا - سوریه - است. شما - امریکا و عربستان - در سنگر با ما بودید. من مخالفتی ندارم با اینکه کسی موضع خودرا تغییر دهد اگر متوجه اشتباه شده باشد، ولی اگر این چنین است دستکم به شرکای خود قطر اطلاع دهید... بعنوان مثال، بگوئید بشار اسد را رها کن، و کار دیگری انجام بده، ولی این وضعیت در سوریه بوجود آمده، و هیچگونه پیشرفتی در حل مساله بدست نخواهد آمد اگر ما همچنان در شورای همکاری کشورهای عرب خلیج فارس به دعوا با یکدیگر ادامه دهیم. در میان اسناد محرمانه "اژانس امنیت ملی" امریکا، که آقای ادوارد اسنودن فاش نمود، سندی وجود دارد که نشان میدهد فرمان حمله به دمشق در ۱۸ ماه مارس ۲۰۱۳ را شاهزاده سلمان بن سلطان عربستان مستقیماً صادر کرده بود، که سیاست مداخله در سوریه را رهبری میکرد و معاون وزیر دفاع بود. سلمان ۱۲۰ تن مواد منفجره و سلاح های دیگر برای آن عملیات در اختیار ارتش به اصطلاح آزاد سوریه قرار داده بود، و دستور داده بود که دمشق را با انفجارات "نورانی کنند"، و فرودگاه دمشق را "با خاک یکسان سازند." حالا اینکه چند نفر انسان غیر نظامی بیگناه ممکن بود در این حملات کشته شوند اصلاً اهمیتی نداشت. حتی ویدیو این حملات نیز منتشر شد. عربستان و امارات از یک شرکت هواپیمایی مسافربری جمهوری آذربایجان، شرکت "جاده ابریشم"، استفاده کردند تا با همکاری سازمان سیا و توسط ۳۵۰ پرواز هزاران تن اسلحه مدرن را به شورشیان و تروریست های سوریه تحویل دهند.

^۲ جرقه (آزردن و آذراندن برابر برق داشتن و برق دادن)

هاشمی بهرمانی "یا رفسنجانی"^{۲۸۲}، و نیز "توافق های خارجی"، آن هم تنها به خرمن دل های خردبخشی از "خودی" های ناخرسند زده شد، اما گشن گشن هیزم اش را، توده ها مایه از جان گذاشتند، و در این راه بازهم از کُشته، پُشته ساختند.

کیست که نداند

ارزیابی دکتر محمد ملکی پیرامون "حوزویان"، برای آشکاراندن رویکردهای "خط امامی" جویان آغازین و "ولایت مطلقه" یا "ولایت عامه" خواهان انجامین (همانا زمینه سازان "عملی" دومین کودتای بیست و هشت مردادی^۱ در تاریخ کنونی) آموزنده است.:

"برای ریشه‌یابی آنچه موجب شد تا روحانیون به قدرت رسیده، دو سال قبل دانشگاهها را به روی استادان و دانشجویان ببندند، اشاره‌ای به برخورد و مخالفت شدید این جماعت با تأسیس مدارس جدید و دسترسی مردم به علوم و اندیشه‌های نوین ضروری بود. اما برای بهتر روشن شدن وقایع تاریخی صد و پنجاه سال اخیر ایران و ماهیت تزویرگران، بی‌مناسبت نمی‌بینم به نظرات یکی از روحانیان (رفسنجانی) پیش از رسیدن به قدرت در باب تأسیس مدارس جدید از جمله دارالفنون اشاره‌ای داشته باشم: «کیست که نداند ام‌الامراض ملت‌های عقب نگه‌داشته شده جهل است؟ کیست که نداند علت تفوق چند کشور بزرگ بر سه میلیارد جمعیت دنیا همان برتری دانش و

^۱ افزایش نقش نفت در اقتصاد شاهی - چون اقتصاد ولایی - به ویژه با سال های پس از کودتای بیست و هشت مرداد درمی پیوست. تا سرنگونی شاه در سال پنجاه و هفت، استخراج و صادرات آن عمدتاً زیر نفوذ و کنترل کنسرسیوم بین المللی با سهم تعیین کننده ی امریکا و انگلستان بود. در آغاز سده ی بیست و یک میلادی کنسرسیوم های نوینی با بستن پیمان نامه های نفتی-گازی سی-چهل ساله بر اندوخته های انرژی ایران چیریدند و اقتصادی تک محصولی-نفتی را پی گرفتند.

علم و صنعت است؟ مقصد و هدف امیرکبیر این بود که در این مدرسه تمام فنون جدیدی که هنوز به طور کلاسیک، یا اصلاً به ایران نیامده بود، در این مدرسه تدریس شود و بهمین جهت نام آنرا دارالفنون نهاد». باید از آقای اکبر هاشمی رفسنجانی در همین قسمت از این یادداشت پرسید، کیست که نداند بزرگترین مخالفان تأسیس مدارس جدید در ایران پیش و پس از امیرکبیر طبق آنچه اسناد می‌گوید، روحانیت و هم‌لباس‌های شما بودند و هم آنها بودند که تمام تلاششان حفظ مکتب خانه‌ها و حوزه‌های مذهبی برای تربیت «علما» بود و از اینکه توده‌های مردم باسواد شوند و از جهل و ناآگاهی بیرون بیایند نگران بودند. کیست که نداند روحانیت بنیادگرا با رسیدن به قدرت کامل چه بلایی بر سر دانشگاهها و مدارس و معلمان آورد. کیست که نداند آنچه امروز «نظام ولایتی» (نگارنده: "نظامی" که نیروهای رنگارنگ بنیادگرا در درون و پیرامون و برون آن، دست‌دست کنسرن‌های جهانی و بلندگوهای پرکارشان، در اندیشه‌ی "حفظ اش" از راه پیوند "اصلاح طلب‌ها" و "پراگماتیست‌ها" بودند) با دانش، دانشگاه، علم، عالم و معلم و استاد می‌کند، دنباله همان رفتاریست که با امیرکبیرها و «رشدیه‌ها» کردند و کیست که نداند یکی از عوامل مهم بستن دانشگاهها در سال پنجاه و نه جناب هاشمی رفسنجانی بوده است ... دانشگاهها را بستند و در گوش آقای خمینی خواندند تا بگوید «دانشگاه را به اتاق جنگ تبدیل کرده‌اند» و این گفته ایشان را در کتابهای درسی آوردند تا برای دانش‌آموزان بستن دانشگاهها را توجیه کنند. اما دیدیم و دیدید همان دانش‌آموزان وقتی وارد دانشگاهها شدند در مقابل نظام ایستادند و دو رئیس‌جمهور فریبکار، خاتمی و احمدی‌نژاد، را از دانشگاه بیرون کردند و فریاد زدند که دانشگاه جای دروغگویان آزادی و عدالت‌کُش نیست".^{۲۸۴}

نگارنده در گوشِ "چشم بستگان" دیروز و "نیم بسته چشم گشودگان"
امروز، می خواند:

سخت،

باوری بود

که چشم بسته ساختید و

تنها پای کوبیدید

تا آواز قلب ها کنید.

تلخ،

دردی بود

که آفریدید

و تا نیم بسته چشم گشودید

آدمی را در غبار غمش یافتید.^{۲۸۵}

چرا بخشی از جنبش اصلاحات به خیزش پیوست و «ساختارشکن» شد؟

در این نوشته، "بحران" دوم سامانه‌ی ولایی و بن بست جنبش اصلاحات را می‌کشاییم

"در اواخر ماه هشتم، همچون اوایلش، یک بار دیگر پرونده‌ی «ثروت‌های باد آورده» روی میزها آمد و برگ‌های پرشماری بدان افزوده شد ... دانشجویان گفتند عملکرد گزینشی، بزرگ‌ترین تهدید برای این نهاد بزرگ - قوه‌ی قضا - است، لذا خواستار مواجهه‌ی محکم و قانونی با تمامی نهادها و سازمان‌ها اعم از دولتی و غیردولتی همچون شهرداری، بنیاد مستضعفان و جانبازان، آستان قدس،^۱ کمیته‌ی امداد، بانک سپه هستیم ... از قوه‌ی قضاییه خواستاریم مواضع شفاف خود را نسبت به آستان قدس، بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی و سایر مراکز این چنینی بیان کنند."^۲

از کتاب وقایع نگاری عصر اصلاحات در سال ۱۳۷۶

بخش "ساختارشکن" جنبش اصلاحات، با پردازیدن^۲ بدین گون گستره‌های "ممنوعه" که سودارها و منافع "گروه‌های پنهان" در جمهوری "اسلامی" را

^۱ طرح تقسیم بندی استان های ایران از سوی ولاییان که در آن می بایست خاور ایران از خراسان تا دریای عمان را به «سلطان خراسان» - آستان قدس رضوی- وانهند را نیز می شد در چارچوب «نقشه‌ی جدید» پنتاگون ارزیابید، آن هم پس از پیاده شدن «نسخه‌ی اقتصادی» کانون های مالی جهانی در ایران.
^۲ پرداختن، اینجا پرداز یا هاشور زدن

می خطراند^۱، از پایین و نه از بالا، ژرفید و در روند ژرفش خود، خشم آتوروش^۲ ارتش بی "مدارا" و بی "تسامح اسلامی" را برافرازند. پاسخ گروه رفسنجانی-خامنه ای به این خیزش از همان آغاز، آگاهانی "جنگی" بود خونبار و نابرابر. برای کنکاش در چگونگی پیدایی دومین "بحران" در سامانه ی ولایی، و چرایی شکست جنبه ی اصلاحات، می بایست به برش پیش از ریاست جمهوری خاتمی، پل زد. پیش از گزینش وی، جمهوری "اسلامی" دست به گریبان تنگناهای فزاینده ی اقتصادی-اجتماعی بود و فشارهای گسترده از پایین، در کنار تحریم های فزاینده از بیرون، کشور را در آستانه ی ناآرامی های نوینی نهاده بود.

در این هنگامه، رفسنجانی پس از دو واره، با همه ی کوشش های حزب کارگزاران برای گزینش سه باره اش، "جانشین مطمئنی" برای "عبور" از بن بست ساخته ی خود و همتایانش می جست.

وی خودآراسته در "موازنه ی فضای پیش از انتخابات"، همچون دگرکارزارها نقش آفرید. در "وقایع نگاری عصر اصلاحات" که از سوی گروه "تحقیق و پژوهش موسسه فکر و فرهنگ" نوشته شد، پیرامون جایگاه رفسنجانی در گزینش رییس جمهور می خوانیم:

"از سوی فرزندان معنوی او در حزب کارگزاران^۳ تلاش هایی برای دستبرد در قانون و تغییر اصلی از آن که دوران ریاست جمهوری را به دو دوره محدود می کرد، انجام گرفت ... اما فرزندان، دست از تلاش جستند و به

^۱ به خطر می انداخت (خطریدن و خطراندن، چون قبولیدن و قبولاندن برابر خطر داشتن و خطر انداختن)

^۲ آتور را به کنایه برابر آذرخش یا آتش، و نیز کاتوز یا موبد کارگرفته ایم.

^۳ حزب کارگزاران سازندگی معروف به "جناح راست مدرن" از سوی شانزده تن از هموندان دولت اکبر هاشمی رفسنجانی، در آذر ۱۳۷۴ خورشیدی به کار آغازید. سنگ بنای حزب کارگزاران درست در پرشی گذاشته شد که یک سال از سالمندی دولت دوم رفسنجانی بازمی ماند. کارگزاران، نخستین حزب سیاسی در ایران بود که از درون دولت پیکر گرفت.

دنبال جانشین مطمئن برای او گشتند. خودِ هاشمی نیز در موازنه‌ی فضای پیش از انتخابات، نقشِ به اندازه‌ی ایفا کرده بود. او در آخرین جمعه‌ی نرسیده به دوم خرداد و در شرایطی که تبلیغات حکومتی سمت و سو گرفته بود و همه، جز ملت، به رقیبِ خاتمی نظر داشتند، لباس امام جمعه‌ی برتن کرد و در خطبه‌ی دوم نماز که بیشتر به بررسی موضوعات سیاسی روز مربوط می‌شد، احتمال هرگونه دستبرد در آرای ملت را منتفی دانست و خود را مسئول تضمین صحت انتخابات معرفی کرد ... او پس از وقوع دوم خرداد در پیامی برای خاتمی نوشت: موفقیت افتخار آمیز در کسب اعتماد اکثریت قاطع ملت آزاده و مسلمان ایران، گوارایتان باد.^{۲۸۹}

مهره‌ها چگونه چیده شدند

در چگونگی چیدن مهره‌ها، افزون بر درون مرزی‌های زمامدار، برون مرزی‌های نیم-زمامدار نیز بی‌نقش و نافرتور نبودند. در پی "درز کردن" گفتگویی میان وزارت خارجه ایران و انگلیس^۱ و رایزنی‌هایی که از پایان سال هفتاد و پنج آغازید و چند ماهی به درازا انجامید، دفتر تحکیم وحدت کمی پس از گزینش خاتمی با دادن بیانیه‌ای، از کارگزاران دادگستری و قانونی و دیوانی خواست، پرونده‌ی "مذاکره‌ی خفت بار و ذلیلانه‌ی آقای محمد جواد لاریجانی را که در زمان انتخابات ریاست جمهوری مسکوت"

^۱ نگرینستی اینکه، در کوران پیاده‌سازی «برجام» در دولت حسن روحانی نیز - استوار بر بند و بست‌های پنهانی پیش از انتخابات ریاست جمهوری میان ولاییان و باختریان - لرد لمانت رییس اتاق بازرگانی بریتانیا-ایران از زبان شرکت‌های فراملی‌ای که چشم به راه پیمان نامه‌های چهل-پنجاه ساله با جمهوری اسلامی بودند، با برشمردن اندوخته‌های طبیعی نفت، گاز، آلومینیم و مس در ایران، بازار کشورمان را «بزرگ‌ترین بازار نوظهور از زمان فروپاشی شوروی» می‌خواند، و برای چهار سال صادرات بانکی-مالی-نظامی انگلستان به ایران تا مرز ششصد میلیارد دلار را آرزو می‌کرد.

مانده بود، راه انداخته و به دادرسی آشکار او پردازند. بنا به گزارش رسانه ها چند ماه پیش از انتخابات، وی با نیک براون، هموند بلندپایه ی وزارت خارجه ی انگلیس و سرکرده ی خاورمیانه ای وزارت خارجه آن کشور پیرامون "انتخاب جانشین برای هاشمی" گفتگوهایی داشته بود.^{۲۹۱} کوشش برای دستیابی به چند و چون این "توافقات" هیچگاه برآیندی نیافت. واکنش محمد یزدی "رییس عدلیه" ی رژیم ولایت فقیه گویاتر از هر چیزی بود، آنگاه که با سیل "اعتراض ها" برای رسیدگی به سخنانِ روشده، گفت: "بررسی مصاحبه ی لاریجانی در لندن مربوط به دستگاه قضایی نیست!!!"^{۲۹۲}.

پس از گزینش خاتمی، با آن که از یک سو، سازمان ها و نهادهایی چون مجاهدین انقلاب اسلامی، این انتخابات را نشانی از پیروزی "مدارا و تسامح اسلامی" خواندند، و از دگرسو، "صدها خبرنگار خارجی" آن را "نشان بارز وجود آزادی و دموکراسی" نامیدند، "گروه های پنهانی" که انتخابات را دیدبانی می کردند، راه های آشکار و ناآشکار برای برآیی "توازن" بی "مدارا" پس از روی کار آمدن خاتمی را، درمی جُستند.^{۲۹۳}

در انتخابات سال هفتاد و شش پیروزی بزرگ "گروه های پنهان"، بیشتر در پهنه ی اقتصادی بود تا گستره ی سیاسی. بدین سخن که پس از دوم خرداد، نه تنها تنگناهای پیش آمده در پیونداریهای اقتصادی فرامرزی به شوند حکم "دادگاه میکونوس"^۱،^{۲۹۴} بلکه بخشی از دشواری های برگرفته از سیاست

^۱ از آنجا که از تاریخ ۲۳ تا ۲۶ شهریور ماه سال ۱۳۷۱ کنگره جهانی احزاب سوسیالیست و سوسیال دمکرات در برلین در حال برگزاری بود، فعالین سوسیالیست ایران که عموماً از فعالین سیاسی ایرانی و مخالف جمهوری اسلامی ایران بودند از جمله صادق شرفکندی دبیرکل حزب دمکرات کردستان ایران برای شرکت در این مراسم به آلمان رفته بودند. در این میان دعوتی در روز ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ از ۱۵ الی ۲۰ نفر از ایرانیان جهت حضور در رستورانی به نام میکونوس که صاحب آن فردی ایرانی بوده و پاتوق مناسبی برای ایرانی های مقیم برلین به شمار میرفت، صورت میگیرد. در روز جلسه شش نفر از دعوت شدگان در رستوران حاضر می شوند؛ که علاوه بر آنها دو نفر به صورت اتفاقی و صاحب

های بی پشتوانه ی بانک مرکزی که به ناخرسندی پاره ای از بازرگانان درون و برون مرز انجامیده بود نیز، فروکاست. بدین گونه، گذار برای بستن پیمان نامه های نان و آب دار تازه باز شد. بوق و کرنای رسانه های وابسته به تکابنگاه ها یا انحصارهای جهانی، و با اسم رمز "گفتگوی تمدن ها"، گشایش های نو در واگذاری بیشتر اعتبارهای مالی را پی داشت. برنده ی آن در درون مرز، همان "گروه های پنهانی" بودند که کانون های نفتی-گازی-کانی و گلوگاه های تکاگر-وارداتی را زورمندانه در چنگ داشتند. برندگان برون مرز نیز، در کنار "تجار محترم" ایرانی فرامرز، عبارت بودند از همان صادرکنندگان کالا، بویژه از کشورهای هموند اتحادیه ی اروپا.

تنها یک ماه پس از انتخابات، ناخواست بازی اتحادیه ی اروپا در پیوند با بایستگی "تن دادن" به قانون "داماتو"، نخست وزیر ایتالیا از سرگیری گفتگوها میان ایران و اروپا را درخواستی بود (همان گونه که "برلاسکونی" نخست وزیر ایتالیا، "پیش" از آگاهی از آمارهای انتخابات سال هشتاد و هشت نیز، "میانجیگری" با خلفای نفت ایران را پیش نهاده بود). بر پایه ی این قانون، دولت امریکا هر کشوری را که بیش از سی میلیون دلار در صنایع ایران سرمایه می گذاشت،^۱ "تحریم" می کرد. شوخی بودن این "تحریم" را آلمان، برجسته ترین صادرکننده ی کالا به ایران از اروپا، خیلی زود به پایایش و اثبات رساند. از بد روزگار ما، باز هم درگیری از نفت

رستوران - جمعاً ۹ نفر- در رستوران حاضر بوده اند. ساعت حدود ۲۲ و ۵۰ دقیقه ناگهان سه فرد مسلح وارد رستوران میشوند. یکی نزدیک در ورودی و دومی در قسمت جلویی رستوران میایستند و نفر سوم نیز مسلسل به دست وارد قسمت پشتی رستوران که ۶ ایرانی در آنجا دور یک میز نشسته بودند رفته و همه آنها را به رگبار می بندد. از جمع افراد حاضر در رستوران ۴ نفر در جا کشته میشوند و یک نفر نیز به شدت زخمی میشود و چهار نفر دیگر نیز جان سالم به درمی برند. دادگاه میکونوس از پراهمیت ترین دادگاههایی بود که در آلمان تشکیل شد و نهایتاً مقامات عالی نظام جمهوری اسلامی را به دست داشتن به قتل مخالفین خود در خارج از ایران متهم کرد و برای اولین بار به خاطر تروریسم دولتی توسط دادگاه میکونوس محکوم نمود. سپسا سید علی خامنه ای، رئیس جمهور علی اکبر هاشمی رفسنجانی، وزیر امور خارجه علی اکبر ولایتی، و وزیر اطلاعات علی فلاحیان نیز به دستداشت در این رویداد متهم شدند.

^۱ سرمایه گذاری می کرد (سرمایه گذاشتن و سرمایه گذاران)

آغازید، چرا که دولت آلمان به روشنی آگاهانید، با همه ی پیش آمده ها، واگذاری وام نود میلیون دلاری "وست دویچ لند" کشورش به شرکت مهندسی نفت ایران را پشت می دارد. آب پاک را، سخنگوی وزارت اقتصاد آلمان، روی دست "تحریم" کنندگان ریخت. سخنگوی این نهاد گفت، هرگونه دستداشت و ناخنک امریکا در پیمان نامه های بازرگانی بنگاه های آلمانی، چه از دیدگاه قانونی و چه از چشم انداز سیاسی، "غیر قابل قبول و مردود است".^{۲۹۵}

با این جاگیری ها، گفتمان "حقوق بشر" و "دادگاه میکونوس"، به بهانه ی برگزاری انتخاباتی که "نشان بارز وجود آزادی و دموکراسی بود" (برگرفته از گزارش خبرنگاران فرامرزی)، کم کم به فراموشی سپرده شد. سفیرهای "قهر کرده" ی اروپایی که پس از رای دادگاه میکونوس رفته بودند، شتابان به ایران بازگشتند، تا بهرا و سهم خود را از خوانِ یغمای اصلاحات، از دست ندهند. تنها، سفیران دو کشور آلمان و فرانسه که زودتر از همه ی هموردان، به گفتگوهای اقتصادی با ایران درآمده و پیمان نامه های تازه را برای امضا آماده بودند، به شوند "رنجش" زمامداران ولایی از حکم دادگاه، و "طبق آنچه رهبر خواسته بود"، دیرتر از همه به ایران آمدند و دو هفته پس از دیگران در "لانه" هایشان جاییدند.^{۲۹۶} ۲ معرکه گردان های "تئوری آتشین برخوردار تمدن ها" نیز، چون محمد شبستری و عبدالکریم سروش^{۲۹۷} ۳ و

¹ آماده کرده بودند (آمدن یا آمدن و مصدر ساختگی «آماداندن»)

² جای گرفتند (جاییدن و جایاندن برابر جای گرفتن و جای دادن)

³ در پاسخ به پرت گویی عبدالکریم سروش پیرامون رویکردهایش در کوران انقلاب فرهنگی، یکی از دانشجویان "پاکسازی شده" نوشت: «آقای سروش! پیش از این بارها ابعاد جنایت کارانه ی این فاجعه را از زبان دست اندرکاران دانشگاهی ما شنیده اید. شنیده اید حقایق تلخ منتشر شده ... در زمینه ی اخراج هزاران استاد و دانشجو که سرمایه ی عظیم ملی کشورمان بودند و اینکه چگونه آنان به نابودی کشانده شدند ... باید شرمگینانه بپذیرید که "انقلاب فرهنگی" به روش اسلامی آن در اردیبهشت سال ۱۳۵۹ و حاصل بعدی آن در "ستاد انقلاب فرهنگی" یک فاجعه بود. آن فاجعه، نسلی از فرهیختگان و دانشجویان

خلیل سعد و ساموئل هانینگتون، در نخستین نشست گفتگوی "اسلام و غرب" در قبرس، روبروسی پایانی این آشتی را به نمایش گذاشتند.^{۲۹۸}

شوخی بزرگ دوران اصلاحات

شوخی بزرگ دوران اصلاحات، این جا بود که به باژگون انتخابات واره ی نهم ریاست جمهوری که بخشی از اصلاح طلبان، بی ریا یا با ریا، بجا یا بی جا، بر پهنه های اقتصادی نیز (بیشتر از سر نیاز و به شوند بحران درونی و جهانی) پای می افشردند و گه گاه پاره ای از "برنامه" های ناروشن خود را با این بخش بنیادی می آغازیدند، در "عصر اصلاحات" نخستین، این تندروان و محافظه کاران بودند که بر کوس "اصلاحات اقتصادی"، با ریا و بی جا، می کوبیدند. "شیخ اصلاحات"، مهدی کروبی، نمایی از برداشت های خود و همراهانش را در "بحث تقدم و تاخر توسعه ی اقتصادی و سیاسی" در همان آغاز "انقلاب آرام"، برتافته بود. او در دیدار با دانشجویان در این زمینه گفت:

"امام خمینی بیش از آن که از مسئله ی ثروت و تبعیض در جامعه سخن بگوید، بر ضرورت «انقلاب فرهنگی!!!»^۱ و فکری جامعه و مبارزه با اختناق و استبداد تاکید کرد ... برادر محترم بزرگوار! (رو به محمد یزدی «هوادر») تقدم اقتصاد بر سیاست، از گروه تندروان (قوه قضاییه، باید ثبات و امنیت

میهن مان را در کام بیرحمانه ی خود سوزاند و خاکستر کرد و شما بیش از هر کس دیگر، سهم خود در آن فاجعه را می شناسید».

^۱ بنا بر آمار رسمی، تعداد کشته های درگیری های چند روزه ی «انقلاب فرهنگی» در شهرهای گوناگون سی و هشت تن و شمار زخمی ها دویست تن بود، و بسیاری از دستگیر شدگان نیز پس از آن - بویژه در سال شصت و هفت - اعدام شدند. به باژگون گفته های کروبی، در رویکردهای خمینی پس از رسیدن به زمامداری پرتویی از «مبارزه با اختناق و استبداد» افشانیده نشد.

سیاسی و اقتصادی در کشور ایجاد کند تا «ثروتمندان و سرمایه گذاران» از تضمین اصل سرمایه و سود خود اطمینان داشته باشند ... آزادی به این معناست که اگر روزنامه ای در چارچوب قانون منتشر شد، آن را تعطیل نکنیم و اگر کتابی خلاف «قانون و مصالح اسلام» انتشار یافت، با نویسنده، ناشر و توزیع کننده ی آن بر اساس قانون برخورد کنیم. نه اینکه به کتابخانه حمله کنیم. آزادی ولنگاری نیست، سکس نیست، بی بند و باری نیست»^{۲۹۹}.

این گفته های دبیرِ آنزمانِ مجمع روحانیون مبارز، روشنگر چند ویژگی برجسته ی «جنبش اصلاحات» بود. نخست اینکه او، و بر پایه ی گفته های دگرنمایندگانِ اصلاح طلب، بیشترِ همراهانِ او، شناخت و ارزیابی روشنی از آن «نیروهای اقتصادی» ای که از آغاز انقلاب، ساماننده ی این گونه «حمله» ها بودند، نداشتند. دوم اینکه، آن ها به جای گرایش فزونتر به «پایینی ها» و کاهش شکاف های طبقاتی، بیشتر در اندیشه ی به دست آوردن بهرا و سهم بیشتری برای «بالایی ها» («ثروتمندان و سرمایه گذاران») در همین بودمانِ اقتصادی بودند و نیازی به دگرگونی های ریشه ای و ساختاری در آن نمی دیدند. بخش بزرگی از آنان، همراهانِ جنبشِ مردمی و خواستارانِ دگرگونی های ریشه ای را، به چشم «افراطی» و «تندرو» و «ساختارشکن» درمی نگریستند. سوم اینکه، برداشت آنان از «تقدم سیاست بر اقتصاد» نیز، «آزادی سیاسی» برای «خودی ها» را دربرمی گرفت و از چارچوبِ «انقلاب فرهنگی» و «قانون و مصالح اسلام» فراتر نمی رفت.

این جاگیری ها نمی توانست آن توده ی هفتاد درصدی که خاتمی را برگزیده بود، درازگاه در پهنه ی سیاسی نگهدارد. بدون این نیرو، جنبش اصلاحات

^۱ به دگرگفت، دیدگاه بورژوازی کوچک و میانه را بازمی تافت که «سهم» بیشتری از رانت های رقیبان کاتوزی-سپاهی درمی خواست. بنا بر آمارهای رسمی، سیستم بانکی و دستگاه دولتی و قانون گذاری پس از انقلاب، سوددهی بخش هایی مانند رباخواری، رانتستانی، زمین بازی و بازرگانی انگلی-وارداتی در خدمت سرمایه داری بومی را فرافزوده بود.

در برابر نیروهای محافظه کار و تندرو و "گروه های پنهان"، از آغاز، محکوم به شکست بود. "انقلاب آرام" (نامی که برای جنبش دوم خرداد برگزیده شد و نمی توان بخش بزرگی از اصلاح طلبان را بدان باورمند دانست)، همچون انقلاب نارام، با توده ها و "نیروهای" به راستی در دسترس شماره می خورد، نه با غرولند چند سیاستمدار بی برنامه و بی نیرو. این را رفسنجانی، مهندس "بحران" ها و مهره چین "نیروها"، در دو آزمون پیروزمند گذشته، همانا "عبور" از شاه و "عبور" از غیرخودی ها در آغاز انقلاب، با انبانی از ترفندها و جنگ افزارها، به خوبی می دانست. تنها آرایش نیروها لختی دگریده، و این بار از پایین، بیشتر به بالا، کشانده شده بود.

شیپور آماده باش

شیپور آماده باش را نخستین بار رفسنجانی در "خلعتی" خاقانی به بانگ درآورد تا "دولت در دولتی" تازه، در کنار بنیادها و موقوفه ها و آستانه ها و بافتارهای لشکری-نیمه لشکری زاده شود و نخستین "کوس" ریزش ساختمان اصلاحات به گوش های "شنوا" (که هنوز کم بودند)، برسد. "وقایع نگاران عصر اصلاحات" می نویسند:

"باید آسوده ترین چهره ی تیرماه هفتاد و شش، هم اوئی باشد که پس از درآوردن ردای ریاست بر قوه ی مجریه، خلعت ریاست بر مجمع تشخیص مصلحت نظام را بر تن کرد. علی اکبر هاشمی بهرمانی (رفسنجانی) که از پس سرنوشت آخرین و پرخطرترین انتخابات پس از پیروزی انقلاب (افزوده ما: تا آن گاه) بر آمده بود، حالا می توانست با خیالی آسوده، نفسی از سر راحتی و رضایت بکشد. او توانسته بود بی آنکه اصطکاکی بین حکومتگران و حکومت شوندگان درگیرد، نتیجه ی صندوق های هفتم را همان گونه رقم

بزند که اکثریت قاطع «ملت» می خواست. تاریخ هیچگاه خطبه ی غرا و تعیین کننده ی او را در آخرین آدینه ی منتهی به روز رای گیری فراموش نمی کند.^{۳۰۱}

بدین گونه سنای "مصلحت"، بر فراز دولت و مجلس، بالابلند قدا فراشت تا "مرد همیشه قدرت" به نمایندگی از سوی بورژوازی بازاری-کاتوزی-سپاهی همچنان سکان "ولایت" را در دست داشته باشد. با این دگرگونی، ارگانی که پیشتر جایگاه چندانی نداشت، با چهره های تازه ای چون فرمانده سپاه (که شاید به ساختار نودر انداخته ی نهادهای اقتصادی-سپاهی، چون "قرارگاه خاتم الانبیا"، نمی جوید^۱) و با کسانی از هر دو گروه تندروان و اصلاح طلبان آراییده شد و با دگراندین آیین نامه های درونی، برای تنگاندن اختیارات رییس جمهور نوین، به کارزار درآمد.

رییس "سنا"^۲ که در ساختمان مجلل مجمع، "دولت اصلی" را خیلی زود سرهم بسته بود^۳، بی درنگ آژیرید^۴ که کمیسیون های امور سیاسی و امنیتی، فرهنگی، اجتماعی، قضایی، اقتصاد کلان و بازرگانی زیربنایی سامانیده شده، و با این پنج کمیسیون تخصصی، کار تدوین سیاست های کلی نظام آغازیده است.^{۳۰۲} سیاست ریاورانه ی رفسنجانی و همراهان^{۳۰۳} را، سازمان وابسته به او از زبان کرباسچی شهردار وقت تهران به روشنی برتاباند: "کارگزاران هیچ وقت نه سازش می کند و نه قهر."^{۳۰۴} او اما نگفت، "کارگرایان" (یا کارگزاران) و نه "حرف گرایان"، از یک سو، ناخرسندان

^۱ جور نمی آمد (جویریدن و جوراندن برابر جور آمدن و جور دادن)

^۲ سنا واژه ی کمابیش درخوری بود برای این «مجمع»، بویژه آن زمان که توانایی داشت.

^۳ سرهم بندی کرده بود

^۴ آژیر یا اخطار یا هشدار داد (آژیریدن و آژیراندن)

^۵ به گزارش خبرگزاری تسنیم، هاشمی رفسنجانی در کوران انتخابات سال نود و دو نیز گفته بود: روحانی - رییس جمهور «همراه» رفسنجانی پس از احمدی نژاد - یک هفته پیش از انتخابات «سه درصد رأی داشت که با حمایت من به بالای پنجاه درصد» رسید.

ناپایدار را از راه دلارهای نفتی با "سازش" دمساز می کنند، و از دگرسو، ناخرسندان پایدار را به یاری نیروهای پنهان و ناپنهان، با "قهر" گلو می برند. کمابیش از آنجا بود که بخشی از "نیروهای پنهانی" که سپس "محافظه کار" و "پراگماتیست" نامیده شدند، بهتر سامانیدند و نقش میانجیگری (بخوان "اسب ترویا" در درون جنبش دگرخواهی و اصلاح طلبی ساختارشکنانه) را بازی کردند. با این ترفند، "قهر" رسواساز "میکونوسی"، شاید، کمتر به کار می آمد.

گستره ی "ممنوعه" اما بزودی پرداز خورد، آن هم هنگامی که دفتر تحکیم وحدت در نشست سالانه ی خود از نهاد قضایی خواست "مواضع شفاف خود را نسبت به آستان قدس رضوی، بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی و سایر مراکز این چنینی بیان کند".^{۳۰۵} با این گونه جاگیری های ساختارشکنانه (یا به گزاره ی اصلاح طلبان سازشکار: رویکردهای "افراطی")، که "راه حل ولایت" رفسنجانی-خامنه ای و همراهان بازاری-کاتوزی-سپاهی را می خطراند، جنبشی از پایین، و نه از بالا، آغازید^۱ که "گروه های پنهان" آن را پیش دیده^۲ و برای برخورد با آن، ارتش بی "مدارا" و بی "تسامح اسلامی" را آماده بودند.^۳ پاسخ رفسنجانی به این جنبه از همان آغاز و تنها در آذر ماه هفتاد و شش، آگاهانی و اعلام "جنگی" بود نابرابر، آن دم که زیرکانه در شیپور نوازید:

"هشت سال سازندگی و دست یافتن به صنایع پیچیده ی دنیا (بخوان درآمدن بی در و دروازه فراورده ها به سود کنسرن های جهانی و درآوردندگان تکاگرای یا انحصاری کالاها، و جا گذاشتن بیشترین بدهی

^۱ آغاز شد (آغازیدن و آغازاندن)

^۲ پیش بینی کرده (پیش دیدن و پیش بیناندن)

^۳ آماده کرده بودند (آمودن یا آمدن و مصدر ساختگی «آماداندن»)

خارجی در تاریخ کنونی ایران تا آن زمان)، قدرت دفاعی بالا و ارزش های اسلامی و طراوت و شادابی انقلاب تنها با «محوریت ولایت فقیه»^۱ و رهنمودهای ایشان تحقق یافته است.^{۳۰۶}

ساختار شکنان را سرمی کوبند

رویکردهای جنبش بیشتر پایینی و کمتر بالایی در یک سنگر، و تاخت های گروه های ناهان و "نهان" ولایی در دگرسنگر، در تنش های پیاپی و کمابیش پیش دیدنی^۲ زیر بازتابیدند: کشاکش بر سر گزینش وزیران کابینه، راهپیمایی در ستیز با منتظری، تازش به شهرداری، جریمه ی پیمان، دستگیری یزدی و کرباسچی، زخمی کردن امام جمعه اصفهان و مهاجرانی و نوری، توهین های پست از سوی روزی نامه هایی چون شلمچه، کوشش برای بازخواست و "استیضاح" دولت، برکناری نوری وزیر کشور، فشار روزافزون به رسانه ها یا بستن گاهنامه هایی مانند جامعه و توس، و آغاز یورش ناآشکار و آشکار به ناخرسندان گوییا "تندرو" و "افراطی" (هاشمی در آستانه ی انتخابات سال ۸۸ و در دیدار با موسوی نیز دلگیری خود را از "تندروی" پاره ای از اصلاح طلبان ساختارشکن برای چندمین بار برتافت^{۳۰۷}). اوجگاه "عبور از بحران" خونبار دوم، (پس از "عبور از بحران" خونین سال های جنگ و کشتار هزاران زندانی سیاسی در سال شصت و

^۱ «محوریت ولایت فقیه» دارای سویه های اقتصادی توانمندی نیز بود. به نوشته رویترز خامنه‌ای «امپراتوری مالی عظیمی» در چنگ داشت که با نام «ستاد اجرایی فرمان امام» به گونه ی گسترده در صنایع پتروشیمی ایران سرمایه می گذاست. «ستاد اجرایی فرمان امام» از جمله واحد پتروشیمی مرجان، تولیدکننده متانول، و شرکت پتروشیمی صدف عسلویه - که در زمینه تولید لاستیک فعال بود - را در دست داشت.

^۲ پیش بینی پذیر یا قابل پیش بینی (پیش دیدن و پیش بیناندن)

هفت)، کشتارهای زنجیره ای، و پایانگاه "بحران"، هیجده تیر و سرکوب ساختارشکنان جوان، به دست "انصار" بازار و گروه های پنهان و پیدا بود. در این "عملیات نجات نظام"، که بیشتر از سوی دست راستی ها پیاده شد، پراگماتیست ها یا محافظه کارها، نقش دستیاران نخستین، و اصلاح طلب های سازشکار، میدانکارانه رُل دستیاران کناری را بازی کردند.

خونکوبش^۱ بخش ساختارشکن جنبش، به شوند پایبندی اش بود به خواست های مردمی و پرهیزش از سازشکاری. سرنوشت اش نیز همانند سال های نخستین انقلاب بهمن و جنبش ملی شدن نفت و انقلاب مشروطه با ناکامی شماره خورد، چرا که به دست بالایی های "خودی" - دانسته و گاه نادانسته - از پشت خنجر خورد.

شکست چندباره ی جنبش مردمی دگربار نشان داد، راه پیروزمندی و کاموری نیروهای ملی و دمکرات، نه از گدار ساخت و پاخت در "بالا"، و نه از راه بهره برداری "ابزاری" از توان مردمی در "پایین" می گذرد. افشین و ابومسلم، دو قربانی در پیش گرفتن همین سیاست ناراست و باژگونه در تاریخ این سرزمین بودند. "دلیری" نیز به "هشیار بودن است"، و "هشیواری"، افزون بر شناختی ژرف و همه سویه از هنگامه ی کنونی و آماج های کوتاه و درازگاه اقتصادی-اجتماعی توده های درد و کار و پیکار، به چگون-آموزیدن^۲ اندوزش^۳ و چینی^۳ "رزمندگان" مردمی آموده است برای همه ی برش های نبرد بسادشوار، پیش از شیپور رزم پایانی. به گفته ی خردمندان^۳ ی فردوسی:

^۱ سرکوب خونین کردن (خون سرکوبیدن و خون سرکوباندن)

^۲ چگونه آموزش دیدن (چگون آموزیدن و چگون آموزاندن)

^۳ اندوزیدن یا اندوختن برابر فراهم یا تامین کردن (اندوزیدن و اندزواندن)

چو رزم آیدت پیش هشیار باش
تنت را ز دشمن نگهدار باش
چو بدخواه پیش تو صف برکشید
ترا رای و آرام باید گزید
چو بینی به آورد کس همنبرد
نباید که گردد ترا روی زرد
تو پیروزی ار پیشدستی کنی
سرت پست گردد چو سستی کنی
گر او تیز گردد تو زو بر مگرد
هشیوار یاران گزین در نبرد^{۳۰۸}

چهار سنگر که توان گشود

این کنکاش، آموزه های جنبش اصلاحات

و دگرگونی های در پیش را می کاود

"هیچگونه رشد اقتصادی، نمی تواند پایایی و کامیابی دولتی را پذیرفت (تضمین) کند، که بیشترین ی مردم اش زیر تارک^۱ ناداری می زیند، آن هم در زمانی که یک گرده ی کوچک از برگزیدگان، در زندگی لوکس شناورند. دولت می باید این شکاف میان دارایان و ناداران را از میان بردارد^۲ ... من می گمانم، شکیبایی توده ها بی پایان نیست. اگر سیاستمدان دوباره دوش گرفتشان را بارنیاورند، انقلاب نوینی آنان را خواهد روید"^۳.

این سخنان را کارگران و دانشجویان و روشنگران ایرانی، که با ایست همه سویه ی اقتصادی و ناداریِ چهل میلیونی توده ها دست بگریبان بودند، بر زبان نمی راندند. این ها گفته های "ویتالی کلیتچکو" قهرمان چندباره ی بوکس جهان از اوکرایین بود، که در کوران "انقلاب نارنجی" کشورش، همچون بسیاری از مردم ما در کوران جنبش اصلاحات، به امیدهای بیهود و

^۱ خط (از تارکین و تارکاندن برابر خط کشیدن و خط کشاندن)

^۲ او اما نمی دانست یا نمی خواست بداند که در اوکرایین نیز چون کشورهای نفت خیز در کوران «بهار عربی»، دشمنان ناداران از درون و برون، خیزش مردمی را با زر و زور و تزویر به سوی خواهند راند که با خواست های آنان همخوانی نخواهد داشت.

نیروهای نامردمی دل بست.^۱ او که "گویا" در آستانه ی انتخابات تازه ی اوکرایین به بخش ناچیزی از اشتباه های پیشین خود پی برده بود، در گاهنامه ی آلمانی فوکوس، بر نازکه ای انگشت گذاشت، که برای خیزش کنونی ما نیز برجسته بود: زمامداران "باید از سوی انتخاب کنندگان کنترل شوند. شرکت ها می بایست به کار خود بپردازند و نه به سیاست. آنان را در پارلمان جایی نیست". در کشور ما، سیاستمدان این گونه "شرکت ها" را، می توان بویژه در میان بازاریان و بنیادداران و موقوفه خواران و سپاهیان بلندپایه درجست (و در چند سال گذشته، فزون بر آن، در میان کانون های مالی-مونتازی).

این سخنان زمانی میان می آمدند که بخشی از جنبه ی اصلاحات در ایران، بناخواست^۲ و علیرغم بن بست های هشت ساله ی پیشین و سرکوب های چند باره ی پارین، هنوز از توده ها دوری می گزید و نانهان و نهان بر راهکارهایی پای می افشرد که می توانست ناداری بیشتر مردم مان را، پی داشته باشد.

در کوران خیزش هشتاد و هشت پرسش این بود که، از دریچه ی امروز چگونه می توان به گستره ی دیروز نگریست، و از نشیب و فرازهای آن آموزید.^۳

^۱ تلخ-بازی "یک درصدی های" جهان چنین بود: رییس جمهوری اوکرایین، پس از برکناری الیگارش های پیشین در آغاز سده ی بیست و یک میلادی، میلیونری بود ساخته و پرداخته ی صندوق بین المللی پول و دیگر کانون های مالی اروپایی-امریکایی.

^۲ علیرغم

^۳ برای هم آهنگی واژگان، آموزیدن را جای آموختن نشانده ایم (حرف "ز" هم در فراز و هم در آموزیدن آمده است، چون حرف "س" در گستره و نگریست، حرف "چ" در دریچه و چگونه یا حرف "ش" در خیزش و پرسش). اگر گاه می یارید، بجا بود که این شیوه ی نگارش را در همه ی کتاب مو به مو کارمی بردیم، که شوربختانه در هنگامه ی کنونی برای نویسنده - چون بسیاری از دست اندرکاران «تبعید شده» - ناشدنی است.

پاره ای نارسایی ها

نخستین باریکه که می توان در این راستا برنگریست اینکه، جنبش هشت ساله ی اصلاحات از توده ها ابزاری بهرمی برد^۱ و بیشتر با "بالا" درمی پیوندید تا "پایین". این رویکرد با انقلاب های رنگی-لیبرالی پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی همسانی هایی داشت. گردانندگان آن نیز، بسیاری^۲ از گروه های "لیبرال-پارینگرایی" آغاز انقلاب بودند. این دست و پا زنی ها، بساپیدای نمایاند که روآوری به خواست های "ثروتمندان و سرمایه گذاران" (آن گونه که "شیخ اصلاحات" کروبوی، و نیز خاتمی و نیروهای ملی-مذهبی "حافظ نظام" می خواستند)، برآورنده ی خواست "پایینی ها" نیست. آشکاراند که، نه پاداری یک سویه به "اصلاحات اقتصادی"، بدون دگرذیسی های ژرف سیاسی-اجتماعی-فرهنگی (آن گونه که راست ها می خواستند)، و نه پشتیبانی یک رویه از "اصلاحات سیاسی"، بدون روکردهای مردمی اقتصادی-اجتماعی-فرهنگی (آن گونه که اصلاح طلبان می جُستند)، به آماج های جنبش ملی-دمکراتیک صد سال گذشته نخواهد رسید. برای دمکراتیزه کردن جامعه، می بایست برنامه های کوتاگاه و درازگاهی به سود "پایینی ها" و نیز "مواضع شفافی" پیرامون کلیدی ترین نهادهای زمامداری پیش گرفته می شد، که برجسته ترین آنان عبارت بودند از: نخست، نهادهای دین سالاری مانند بیت رهبری، "آستان قدس رضوی"^۳، بنیاد مستضعفان و

^۱ بهره برداری می کرد (بهربردن و بهره براندن)

^۲ عمدتا (بسیاریدن و بسیاراندن)

^۳ آستان قدس رضوی به پشتوانه سرمایه گذاری های گوناگون و نیز «معافیت از پرداخت مالیات و حسابرسی»، توان اقتصادی بی پیشینه یافت و به یکی از «کارتل های بزرگ اقتصادی» در منطقه فراروید. این «کارتل» هم در خودروسازی از کنشگران بود و هم در تولید انرژی و دارو و فراورده های کشاورزی. طبسی سرکرده ی وقت آستان قدس، به کنایه "سلطان خراسان" نامیده می شد و توانش فراتر از هر بلندپایه ی دولتی در استان بود.

جانبازان و سایر مراکز این چینی" (همان گونه که دانشجویان به درستی بر آن پای افشردند)، دوم، گروه های "پنهان" و ناپنهانِ بساتوانمندِ انگلی-وارداتی و بخش چشمگیری از اتاق های بازرگانی درون و برون مرز یا "پارلمان های بخش خصوصی"، سوم، نهادهای بالنده ی سپاهی مانند قرارگاه خاتم الانبیا، و چهارم کانون های رنگارنگ مالی-مونتازی "خصوصی"،^{۳۱۱ ۳۱۲} چرا که خلافت خون و خرافه و نفت استوار است بر این سترگ چاراستوانِ سودزای.

بن بست جنبش اصلاحات هم چنین روشناند^۲، برای بهره‌گیری "غیربازاری" از توده ها - یا پرهیز از سیاست "چانه زنی در بالا و فشار از پایین" - به نیرویی فراسوی لایه های میانه ی شهری، می نیازیدیم^۳. برای دستیابی به پشتیبانی کارگران و مزدبگیران اما، دگرگونی در برنامه ها و رویکردهای نیروهای ملی و دمکراتیک بایستی^۴ بود گریزناپذیر. به دگرگفت، جنبش می بایست به جای سیاست پشتیبانی از "ثروتمندان و سرمایه گذاران"، و از آن میان، پشت داشت خصوصی سازی ها و "خودی سازی" ها،^۵ که به نابودی یکان های فراورشی و ناداری و بیکاری گسترده می انجامید، بر روی عدالت اقتصادی-اجتماعی در کنار استقلال و آزادی، سرمایه می گذاشت. رشته ای که می توانست نیروهای "راستین" ملی-دمکرات را برای "دگرگونی ریشه

^۱ از میان نهادهای اقتصادی-لشکری، قرارگاه خاتم الانبیا به تنهایی ۱۳۵ هزار تن نیرو داشت که ۲ هزار و ۵۶۰ تن شان رسمی بودند. نارسمی ها را «نیروهای مردمی» می خواندند. در «نظام» ولایی، بسیجیان نیز در کنار آنان، بخش های چشمگیری از اقتصاد را از آن خود می نمودند. نهادهای اقتصادی-لشکری را می شد در دو گروه گنجانید: دسته ی لشکری (پا نظامی-امنیتی) و رسته ی کشوری (پا دیوانی-بوروکراتیک). رسته ی کشوری نیروی ذخیره ی سرکوب بود در هنگامه ی خیزش مردمی، و دستگیری برای دسته لشکری.

^۲ روشن کرد (روشنیدن و روشناندن برابر روشن بودن و روشن کردن)

^۳ نیاز داشتیم (نیازیدن و نیازاندن برابر نیاز داشتن یا نیازمند بودن و نیازمند ساختن)

^۴ ضرورتی بود (بایستن و بایاندن)

^۵ نکته ی کلیدی اصل چهل و چهار قانون اساسی بود، و در کانون آن، پیاده سازی آن در صنایع نفتی-گازی و نیز: «صنایع بزرگ»، «صنایع مادر»، «بازرگانی خارجی!»، «معادن بزرگ!»، «بانکداری!»، «بیمه!»، تأمین نیرو، سدها و شبکه های بزرگ آبرسانی و مانند این ها.

ای" و "چرخشی تاریخی" هم پیونداند^۱، چیزی نبود جز اصل چهل و چهار قانون اساسی: آن چه از آغاز جنبش اصلاحات در پشت پرده ای از پنداربافی ها، بسادانسته و گاه نادانسته، پنهانیده بود^۲.

نیروهای بنیادگرا در موزاییک سیاسی نوین

ناکامی جنبش اصلاحات، آغازِ پایان-کارِ نیروهای بنیادگرا را در تاریخ کنونی ایران پرداز زد. با شکست اصلاح طلبان، فرایندِ کاهشِ درتراوشِ و نفوذِ نیروهای پارینگرا-مذهبی و لیبرال-مذهبی و حتی بخش چشمگیری از ملی-مذهبی ها در میان مردم فراشتافت. این در زمانی بود که تلاش های ناآشکار و آشکارِ نیروهایِ محافظه کار و تندرو "نظام" در درون، و کنسرن های جهانی در برون، در راستایِ جاناندازیِ این گونه نیروها به چشم "نیروی اصلی اپوزیسیون" روانش داشت.

می توان داوید^۳ (ادعا کرد) که در پیِ ناتوانی و سازشکاری اصلاح طلبان، نیروهای بنیادگرا در موزاییکِ "واقعی" سیاسی ایران، به یک نیروی کوچک با پایگاه توده ای-اجتماعی تنگ، واگشتند. روگردانی توده ها از اصلاح طلبان را انتخابات ریاست جمهوری سال هشتاد و چهار و نیز انتخابات مجلس بساپیدای نمایاند. اگر سال های نخست انقلاب، کوسِ رسواییِ تندروان را آژیرید، و برشِ ریاست جمهوری "سردار سازندگی"، مشتِ پراگماتیست ها و محافظه کارها را گشود، سازشکاریِ هشت ساله ی اصلاح طلبان، پرده ی پایانیِ کمدیِ "مردم سالاری دینی" را به نمایش نهاد بود. نیروهای پارینگرای ایران در درون و برونِ "نظام" و نیز در "اپوزیسیون"، اگر

^۱ پیوند دهد (هم پیوستن و هم پیونداندن)

^۲ پنهان شده بود (پنهانیدن و پنهاناندن)

^۳ داو زد یا ادعا کرد یا مدعی شد (داویدن و داواندن)

دوراندیش باشند، بجاست بپذیرند که در جامعه ی فردای ایران و نزد توده ها، جایگاهی بیش از یک نیروی تنگیده و ویژگیده ی سیاسی-اجتماعی^۱ نخواهند داشت.

آینده خواهد آشکاراند که این دسته نیروها، تا چه اندازه آشتی جویانه و نادمخویانه، به این "خواست آشکار-ناآشکار" توده ها تن خواهند داد. داده های رسیده از ایران نشان می دهند، که نه "مدیریت" انتخابات، نه "مدیریت" جنبش، و نه یاری های گوناگون برون مرزی، نمی توانند هیچ یک از گروه های بنیادگرای را از این بن بست گریزناپذیر تاریخی برهانند.^۲

شکست پویه ی اصلاحات هم چنین روشناند که، نیروهای پارینگرا-مذهبی و ملی-مذهبی و لیبرال-مذهبی، نیروی بسیجگر و توان رهبری درازگاه جنبش توده ای، و نیز سازماندهی یک پویش بزرگ مردمی، برای پایاناندن به سامانه ی ولایی را ندارند. ریشه های این نتوانستن یا نخواستن را می توان ویژگیان در پیوندهای اقتصادی و بده-بستان های مالی میان آنان و سامانه ی "ولایی" درجست. یکی از نمونه های سازش را، "بزرگترین معامله ی بورس"، رویارویی و سپس همیاری اصلاح طلبان و تندروان، همانا پاخت^۳ پشت پرده میان کنسرسیوم کویر یزد^۴ ۳۱۳ و شرکت اعتماد مبین سپاه پاسداران - که آن را جداگانه بررسی‌دیم - پرداز زد.^{۳۱۴}

^۱ مگر آن که با پشتیبانی مالی-نامالی شرکت های فراملی و دستیاران منطقه ای آنان، و نیز یاری صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و دیگر «سرمایه گذاران خارجی»، و به گمان بسیار زورمندانه و خونبارانه، بنیادگرایان دستچیده ی نوینی - چون مصر و تونس پس از «بهار عربی» - از میان «اپوزیسیون کنونی» برکشانده شوند.

^۲ رها سازند

^۳ ساخت و پاخت کردن (پاختن را برابر "راست و ریست کردن" و نیز "راست نمودن" گرفته ایم، برگرفته ی آن پاخته است برابر با ریسمان استادان بنا)

^۴ نبود گرایش به ایجاد دگرگونی ریشه ای در ساختار اقتصادی، در گستره سیاسی بازتابی «اصلاح طلبانه» می یافت. در این زمینه دیدگاه پاره ای از "اصلاح طلبان" در دیدار با اعضای شورای مرکزی دفتر تحکیم، درنگیدنی است. یکی از "منتقدین" حسن روحانی، دانشجویان را به "صبر و مقاومت" و "امر به معروف و نهی از منکر" می خواند. دیگری می خواست که این نهاد دانشجویی "مغز متفکر انجمن های

برگرفته از این داده ها و آزموده ها، جایگزینی از نیروهای ملی-دمکرات بیرون از "نظام"، می بایست بخش "برجسته" ی کار سازماندهی و راهبری جنبش مردمی را "دوش می کشید" و برای رسیدن به آماج های دیرینه ی جنبش، "هزینه می داد". این نیروها اما، که کمابیش نادر برنامه ای روشن و ارزیابی ای درست از روند رویدادها بودند، یا به دنبالگی کورکورانه از اصلاح طلبان رومی آوردند، و یا با پرهیز از کارگیری "همه ی توان توده ها"، و نیز خودداری از هزینه کردن همه سویه ی نیروهای خود، نمی توانستند مَهری برجسته بر رویدادها زنند. بدین روی، "خانه تکانی" مردمی در درون حزب ها و سازمان ها و نهادهای ملی-مردمی برون از "نظام" بایستگی داشت (آنچه در کوران خیزش هشتاد و هشت بساکمرنگ برتابید^۱).

فزون بر آن، جنبش اصلاحات برنامه ای روشن برای برخورد با کنش ها و واکنش های احتمالی نیروهای سرکوبگر نداشت و بنابراین بسیار آسیب پذیر می بود. از این روی در "بالا" از کشاکش های پیش-پرده، بیشتر به "چانه زنی های" پشت-پرده و به ساخت و پاخت با "حافظان نظام" رومی آورد، آن هم پس از به خون کشاندن شیفتگان "پایینی". گویا بسیاری از اصلاح طلبان، از خیزش "پایینی ها"، بیش از پویش "بالایی ها" می هراسیدند.

از گذشت گیتگون^۲-روزگار اما زیب آموزیده ایم، هراسیدگان پشت-پرده اند که هماره پیش-پرده می هراسانند: زنجیربست جنبش از راه تنگاندن رویکردهای و خواهانه (اعتراضی) به بهانه های بیهوده، پشت داشت نهادها

اسلامی و تشکیلات دانشجویی" باشد و به ارگانی "به عنوان یک ناظر امین" فراروید. "منتقد" اصلاح طلب دیگری تاکید می کرد "که در حوزه و دانشگاه این حکومت دینی است که باید مورد دفاع قرار گیرد" و بر آن بود که با "اجماع دوستانی که دلسوز نظام و انقلابند" می بایست کسی برگزیده شود که "به تک تک اصول قانون اساسی" در چارچوب «نظام» پایبند بماند. به دگرسخن، دنبالش زمامداری دین سالارانه با پاره ای "اصلاحات".

^۱ خودنمایی کرد (برتابیدن و برتاباندن، خود نمودن و خود نمایاندن)

^۲ گیتی گونه یا جهان گونه

و آستان های واپس مانده به شگردهای گوناگونه، جلوگیری جنبش خوداستوان^۱ کارگران و مزدبگیران (که بدون آن چیرگی بر "نظام" ولایی و سامانه ی استعماری "ناشدنی!!!" است) به ترفندهای فریبانه، و یارستاند گسترده تر از بنیادگرایان گراگرد "نظام" به یاوه های ریاورانه، همین هراس از برون-رفت مردم از چارچوب زمامداری را می آشکاراند و بدین روی آماجند برمی بالید. سرکردگی نیروهای سازشکار در جنبش، راهبندی بود بسابند در گدار دگرگونی های ناگزیر بنیادی.

چهار سنگر سترگ

در کوران خیزش هشتاد و هشت کوشش برای گستراندن اندیشه هایی که ریشه در انقلاب مشروطه و جنبش ملی شدن نفت داشتند نیز می توانست پیش درآمدی باشد برای راهبری توده ها از سوی نیروهای ناپارینگرا، و ویژگان، ناتوان سازی نهادهای توانمند "بازاری" و "موقوفه ای-بنیادی" و "سپاهی" و کانون های "مالی-مونتازی"^۲ برای دستیابی به این آماج ها، می بایست هر چهار نهاد همه سویه چالشانده می شد.

^۱ خوداستوار، خودگردان (مستقل)

^۲ پس از سال نود و چهار با بالا گرفتن موج «خصوصی سازی ها»، در کنار نهادهای بازاری-روحانی-سپاهی، کانون های مالی نیز بیشابیش بالیدند، بدین روی در برش پسین می شد از «چهار سنگر» سخن راند. برای نمونه پس از «تدوین سیاست های کلی اصل چهل و چهار»، نهاد واحد اقتصادی تنها در ۹ سال توسط بانک های «خودی» به تملک درآمدند و جز کم-شماری از آن ها دیگر یکان ها نیز یا به کلی بسته شدند و یا اینکه به نیمه-تولید پرداختند. بنا به رسانه های ولایی، یکی از دشواری های آن ها - «گویا» - مربوط می شد به کمبود سرمایه ی در گردش، که می بایست از سوی کانون های مالی نوین فراهم گردد. در پشت این «ورشکستگی ها»، جابجایی ارزان مالکیت ها در اندازه ی بزرگی پنهان بود. کارشناسان این پدیده ی جهانی را «خصوصی سازی خزنده» می نامیدند.

نگرش ویژه به این گفتمان دارای ارزشمندی تاریخی است، چرا که می توان گمانید، در فرایند چیرگی پایانی بر سامانه ی ولایی و سیاست های استعماری وابسته بدان، سنگر نخستین، سپاهیان، سنگر بلندتر دومین، بنیاد-موقوفه خواران، و دو راهبند بسابند، سنگر بازاریان بزرگ و واردکنندگان کلان - و گاه خرد - و نیز کانون های مالی-مونتازی استعماری در کشور باشند.

بجاست به این باریکه درنگریست که در جامعه های بالنده (رو به رشد)، آن هم با وزن سنگین بخش خدمات خردپایی و زیربخش های دستاوستگری (واسطه گری)، خُرده-زمینداران و نیز بی زمینان روستایی، بیشتر به کاسبکار خُرده پا و گاه سرمایه دار خرد فرامی رویند (برای نمونه در سال ۱۹۸۸ در ایران برای هر ۲۰ نفر یک فروشگاه، اما در فرانسه برای هر ۶۶ نفر و در انگلستان برای هر ۱۸۵ نفر یک فروشگاه به کار می پرداخت^{۳۱۶}). خویه ها و عادت های پارینگرای-روستایی و چرخه های کوچک اقتصادی، سرمایه دار خُرده، و بیشابیش، بازرگان ها یا دستاوستگرهای خُرده می آفریند که بسیار با نهادهای نوین اقتصادی-اجتماعی دشمنی می ورزند و از مدرنیسم روی می گردانند. بخشی از همین لایه های پایینی شهری-پارینگرای و خدماتی-انگلی، پایگاه لمپن-کارگران را می سازند. آنان نیرویی هستند بویژه در دست بازرگانان بزرگ و تکابنگاه های جهانی و دستگاه های خودکامه ی وابسته بدانان، برای فرآوردن و تولید کردن "ارادل و اوباش"^{۳۱۷} یا "بسیجی های متعصب" و "سپاهیان سرکوبگر". مافیاهای

^۱ آموزه ای از دیروز: در کوران جنبش ملی شدن نفت نیز، بازاریان و روحانیان که از ژرفش جنبش مردمی می هراسیدند، به «ارادل و اوباش» - چون «شعبان بی مخ» ها - و سرسپردگان خارجی و داخلی کنسرن های نفتی روی آوردند، چیزی که می تواند هماره بازخوانده شود. در سه ماه ی سرنوشت ساز جنبش ملی شدن در سال سی دو، کاشانی نخست با لوی هندرسن رییس مجلس نمایندگان امریکا «یک و نیم ساعت» به گفتگو نشست، و کمی پس از آن در نهم تیرماه در پاسخ به گردهمایی میدان بهارستان اعلامیه زیر را در روزنامه های مخالف دولت مصدق و کیهان و اطلاعات به چاپ رساند و عملاً به «ارادل و

پنهان^۱ ۲۱۸ دربرگیرنده ی بخشی از همین لمپن-کارگران (گردانندگان اقتصاد پنهان مواد مخدر و قاچاق و دگره) را نیز، که بخشی اند "ناگسستی" از سامانه های بهره‌کشانه و زرسالارانه، می توان در همین چارچوب گنجاند.

نگاهی به بازاریان و رویکردهای احتمالی آنان

بازرگانان بزرگ، و بویژه "آقاها" و "آقازاده ها" و "بچه بازاری های" میلیاردر و "همتایان" آنان که در تراج درآمد‌های ملی دست داشته، به اقتصاد تک محصولی-نفتی و انگلی-وارداتی وابسته، با نهادهای نظامی-امنیتی پیوسته، و با ژرفش جنبش "بستانیده" های خون آلود خویش را در خطر دیده اند، می توانند در آینده همزمان با کوشش برای ازکارانداختن چرخ های اقتصادی (همانند جنبش ملی شدن نفت)، با سرمایه گذاری های خود و دستیاران جهانی شان، بخشی از "حوزویان" (که با آنان پیوندهای تاریخی و سودارهای همسان دارند)، و نیز "تندروان نظامی" و "دار و دسته های سیاسی-محلی" و "اوباشان" رنگارنگ را بر نیروهای ملی-دمکرات بشوراند، چرخه ی بازرگانی درون و برون مرزی را بایستانند، و کشور را به قحطی^۲ و نیز به خاک و خون کشانند.

اوباش» فرمان تاخت به مصدق داد: «مملکت ایران گرفتار مردی است که نقاب تزویر آزادی خواهی زده است، در حالی که عوام فریب و دیکتاتور است و صیاد آزادی است ... او یاغی و طاقی است و به فکر خداوندگاری افتاده است ... و مستحق چوبه ی دار است».

^۱ اقتصاد پنهان در بخش های گوناگون با سودهای نجومی، بخشی است ناجداینده از سامانه های بهره کشانه. برای نمونه بزرگترین مافیای ایتالیا زمانی پدید آمد که فروش نوشابه های الکلی ممنوع شد و کسی که تولید کننده پایین پایه و فروشنده ی خردی بود به یکباره به پدروخوانده ی مافیای ایتالیا فراروید و احتکار فروش نوشابه های الکلی قاچاق را چنگ گرفت و با دارایی خود بر بسیاری از سیاستمدان توانمند ایتالیا رخنه گرفت و تا زمانی که زنده بود در برابر قانون آزاد سازی خرید و فروش نوشابه های الکلی راهبند می آفرید.

^۲ نبرد با جنبش مردمی با تکیه به این شیوه ها تنها به گذشته باز نمی گردد (دو نمونه ی پارینه: ایجاد قحطی از سوی سرمایه داران داخلی و شرکت های خارجی در روسیه پس از انقلاب اکتبر و کشتار

برای پی بردن به توان این گونه نیروها، نمونه ای می آوریم. در سال پنجاه و سه و پنجاه و چهار خورشیدی، زمانی که هژبر یزدانی می خواست بیش از چهار هزار بهرا و سهم از بهراهای بانک صادرات ایران را بخرد، به نوشته ی رسانه های ولایی، "موضوع به اطلاع مراجع روحانیت رسید و آن ها معاملات با بانک صادرات را منع فرمودند. بر اساس آن، «بازاریان و افراد مسلمان و متعهد»، از ادامه ی معاملات با بانک صادرات خودداری کردند که این مساله لطمه کلی به بانک وارد آورد، به طوری که ناچار شدند با استفاده از فشار مقامات بانک مرکزی، هژبر یزدانی را وادار به فروش سهام خریداری شده نمایند".^{۳۱۹} این روکردها که در راستای جابجایی گرانیگاه های اقتصادی از سرمایه داری مالی-مونتازی دوران شاه (با همه ی نارسایی هایش) به لایه های پارینگرای-بازاری یا سرمایه داری تجاری ایران، خودمی نمایید، پس از پیروزی انقلاب بهمن، به چیرگی همه سویه ی "بازاریان" و "بنیاد-موقوفه خواران" و نوداریان "سپاهی" بر اقتصاد تک محصولی-نفتی کشور انجامید.

در کوران انقلاب بهمن، بخش بزرگی از نیروهای ملی و دمکرات ایران به این فرایند، همانا ستیزارهای درونی میان "بالایی ها" بر سر "سهم" از دلارهای هنگفت نفتی، سرسرانه نگریستند و بیهوده چشم داشتند که نیروهای پارینگرای یا "خط امامی" وابسته به بازار و با پیشینه ی ملک-موقوفه داری،^{۳۲۰} خواست های دادخواهانه ی توده ها را پیاده سازند. لمتون

میلیون ها انسان، یا کارشکنی در داد و ستدهای درون و برون مرزی در کوران جنبش ملی شدن نفت و فلج کردن چرخ های اقتصادی). در آغاز سده ی بیست و یک میلادی کنسرن های جهانی برای سرکوفتن نیروهای ملی-دمکرات در ونزوئلا عملاً مردم آن کشور را از راه تحریم ها و کارشکنی های اقتصادی-مالی به قحطی و گرسنگی و صف های دراز در برابر مغازه ها، و حتی تا مرز جنگ داخلی، کشاندند.^۱ داده هایی پیرامون جایگاه موقوفه داران و زمین داران کاتوزی در آستانه ی انقلاب مشروطه نگریستی است: «قشری از روحانیت بزرگ و ثروتمند، با روش دولت خواهانه نسبت به شاه و اشرافیت قاجاری، هم خود را بیشتر صرف امور اقتصادی املاک تحت تصرف خود می کرد و با وضع موجود سازگار بود. قشر دیگری از روحانیت بزرگ که از تحولات رخ داده خرسندی نداشت و از پیدایش وزارت عدلیه،

انگلیسی، که در کوران جنبش ملی شدن نفت به شوند "توطئه و تحریک" به دستور مصدق از ایران رانده شد،^{۳۲۱} در کتاب مالک و زارع، آشنایی خود با جایگاه اقتصادی کاتوزیان در جامعه ی ایران را این گون می نمایاند: "اعضای طبقه ی روحانی که در زمان صفویه به صورت یکی از عوامل مهم طبقه ی مالک در آمدند، هنوز افراد این طبقه در پاره ای از نقاط کشور، خاصه آذربایجان و حوالی اصفهان املاک وسیعی دارند. در کرمان نیز بسیاری از افراد طبقه ی روحانی، مالک اند."^{۳۲۲} وی که یکی از دستیاران سیاستمدان انگلستان در ایران بود نیک می دانست، از دیرباز میان بخش بزرگی از کاتوزیان و بازاریان پیوستگی های بسیاری به گونه ی زناشویی و یا همکاری در بازرگانی درمی بود، و بارها با دستور ملایان از سودارها و منافع بازاریان به شیوه های گوناگون پشتیبانی می شد. برای نمونه در واره هایی به بستن بازار می فرمایند،^۱ و یا از راه بست نشینی،^۲ برای فشار به زمامداران اندرونی یا دولت های برونی، نیرو می گرداندند.^۳

تاسیس مدارس جدید، انتشار علوم تازه و افت عمومی نفوذ خویش سخت ناراضی بود، با "مغازله هر چندی یک بار با انگلیس و روس"، با توسل به انواع تحریکات می کوشید مواضع خود را حفظ کند. قسمتی از همین روحانیون ناخرسند که بر حسب وضع خود به خلق و رنج های آن نزدیک بودند، تا حد "روی آوری به انقلاب" جلو رفتند، در این اندیشه که دولت مشروعه ای بسازند و قدرت مجتهدان طراز اول را در مجلس برقرار و عملاً جانشین شاه قاجار شوند.^۴ و این هم داده های ناچیزی از کاتوزیان پس از «روی آوری به انقلاب» بهمن پنجاه و هفت، و جاسازی «مشروعه» ی خویش به فرماندهی «ولی فقیه»: مدیر روابط عمومی سازمان اوقاف و امور خیریه، ۱۳ آبان ۱۳۹۰ گفت که ۱۲۷ هزار موقوفه در ایران وجود دارد و یک سوم مساحت ایران، وقف است. نماینده رشت سازمان اوقاف و امور خیریه را متهم کرد که زمین های متعلق به منابع ملی را تصرف کرده و راساً مجوز گردشگری می دهد. وی گفت، فکر می کنم اگر این گونه پیش رود سازمان اوقاف بتواند در آینده ای بسیار نزدیک به اندازه یک کشور مستقل زمین در اختیار داشته باشد. وی از سازمان اوقاف و امور خیریه به عنوان یک زمین خوار بزرگ نام برد.

^۱ فرمان یا امر می دادند (فرماییدن یا فرمودن و فرمایاندن)

^۲ پس از انقلاب مشروطه بخش های سنتا زیر نفوذ روحانیون مانند آموزش و دادگستری به گونه ی گسترده ای استقلال ستاندند و در واره ی رضاشاه بست نشینی نیز ممنوع شد. این رویکردها که با مقاوت سرسختانه ی دستگاه دینی روبرو بود، از سوی بوروکراسی لشکری-کشوری نوین سرکوب می شد. واکنش رضاشاه در برابر جلوگیری از ورود خانواده پهلوی بدون چادر به مزار معصومه در ماه رمضان سال 1306 نمونه وار بود. وی نخست نیروهای موتوریزه را به قم فرستاد، سپس وارد گور معصومه شد و پس از دستگیری شماری از ملایان دستور داد «شیخ محمد تقی (خزانه دار مسئول جمع آوری حقوق

راهکار "حافظان نظام" بسیار ساده بود

با روی کار آمدن زمامداران تندروی "اسلامی"، که در آن ترفندهای برون مرزی نیز ناکارگر نبودند،^۲ ۳۲۵ بازاریان در ساختار اقتصادی نیرویدند.^۳ در پی آن، از یک سو، کارهای خدماتی و بویژه دستاوستگری (واسطه گری) در ایران فراگسترده، و از دگرسو، بهرا و سهم صنعت در همه ی اقتصاد ایران فروکاست. بویژه آمیزه ای از کاتوزگری و بازارگرایی، زمینه ی این دگرسانی در ساختار اقتصاد ایران را دراندازید. بیهود نبود که اتاق بازرگانی ایران که در درازنای چهار واره، هفتاد و پنج درصد هموندانش پایا

علما و طلاب و امام جماعت آنجا) را دمر خوابانیدند و شاه عصای ضخیم خود بر پشت او می نواخت و شیخ فریاد می زد یا امام زمان به فریاد برس!... طلاب علوم دینی و علما و اهالی مذهبی قم از اعمال خشن و شدید شاه در حال بهت و حیرت بودند و هیچ تصور نمی کردند که کار به اینجا بکشد و شاه جرات چنین اقدامات سختی را که نسبت به آستانه و مقام روحانیت در انتظار عامه توهین آمیز بود، نماید.»^۱ گردآوری می کردند (گردانیدن و گرداناندن)

^۲ در ۲۵ خرداد ۱۳۹۶، تعدادی از اسناد مربوط به رویدادهای سالهای ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۴ میلادی درباره اشخاص و فضای سیاسی حوالی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ منتشر شد. بخش کمتری از این اسناد، پیش از این از سوی سازمانهای اطلاعاتی آمریکا و بریتانیا منتشر شده بود، بخش عمدهای از اسناد نیز در سال ۲۰۱۳ از سوی سازمان سیا در دسترس عموم قرار گرفت، اسنادی که ۶۴ سال پس از کودتا، منتشر شده، شامل یک کتاب هزار و هفت صفحه‌ای است که نقش آمریکا را در براندازی دولت دکتر مصدق نشان می‌دهد. نگاهی می‌اندازیم به یکی از این سندهای ننگین تاریخی و آکنده از کینه به فاطمی (سند شماره ۳۲۵، تهران، ۴ مهر ۱۳۳۲/۲۶ سپتامبر ۱۹۵۳): "نگرش عمومی نسبت به مشاوران مصدق، به صراحت با بیاناتی که درباره نخست‌وزیر سابق گفته شده بود متفاوت است. وزیر سابق امور خارجه، حسین فاطمی احتمالاً منفورترین مرد در تاریخ متأخر ایرانیان است. عناصر ضد مصدق کمتر از حامیان وفادار به مصدق نسبت به فاطمی تند می‌کنند، این حامیان وفادار به مصدق به خاطر شکست مصدق، فاطمی را در رأس مشاوران نالایق سرزنش می‌کنند. در روز ۲۸ مرداد زمانی که گزارش شد «مردم حسین فاطمی را تکه‌تکه کردند» به نظر می‌رسد گزارش برای عموم ایرانیان، بدون تردید خوشایند بود. تلاش‌ها برای دستگیری فاطمی هنوز بالاترین خواست عموم مردم (بخوان ماموران امریکایی و انگلیسی) است. سپس، همانطور که توسط عموم ایرانیان قضاوت شد نمایندگان مجلس، شایگان، زیرک‌زاده، سنجابی و حبیبی به ترتیب محکوم شناخته شدند. سه نفر اول به همراه فاطمی برای همکاری مصدق با حزب توده سرزنش می‌شوند، حبیبی برای همکاری در شکست دولت مصدق در مسئله نفت و دست‌نیافتن به یک توافق مطلوب سرزنش می‌شود؛ یک دلیل قوی برای سرزنش ممکن است این باشد که حبیبی مانند فاطمی، بدون کارآموزی در سیاست از یک موقعیت گمنام به یک موقعیت مؤثر در بالاترین مقام دولت دست یافت. این چهار نفر مانند فاطمی، به یک اندازه نزد حامیان و مخالفان مصدق منفور هستند. به نظر می‌رسد که نه دولت و نه مردم نگران مجازات مشاوران مصدق و افسرانی مانند افسر سابق ریاحی نیستند؛ فاطمی باید دستگیر شود، این موقعیت ممکن است راحت تغییر کند."^۳ نیرو گرفتند (نیرویدن و نیرویاندن)

ماند، و بیشتر زبردست‌های موفله‌ی اسلامی بود، به چشم "با ثبات‌ترین" نهاد جمهوری "اسلامی" نگریسته می‌شد. به گفته‌ی یکی از وزیران پیشین، در جمهوری اسلامی "سرپل ارتباطی بسیاری از خریدهای کالاهای اساسی دولت در خارج، بازرگانان خصوصی بودند ... و واسطه‌های وابسته به بازاریان روز به روز قدرت سیاسی شان هم گسترش می‌یافت".^{۳۲۶}

در گزارش بیزنیس ساینس مانیاتور، پیرامون سه ماهه‌ی چهارم سال ۲۰۰۹ میلادی و چگونگی روند بازرگانی در ایران، با پرداختن بدین که "بازاری‌ها در ایران توان بسیار دارند"، ویرایی و اصلاح قانون "حمایت و ارتقای سرمایه‌گذاری خارجی و حذف معافیت‌های مالیاتی" در شرکت‌های دولتی و نیز بازار پرسودِ تلفن همراه، مثبت ارزیابی شده (آنچه که با بازار مصرفی درآمیخته بود)، و روند خصوصی‌سازی‌ها، نادرخورد^۱ دیده شده است، چرا که هنوز "شرکت‌های خارجی نمی‌توانند مالکیت منابع نفت و گاز ایران^۲ را در اختیار بگیرند".^{۳۲۷}

نقش ویرانگر بازاریان بزرگ در اقتصاد را، گزارش گاهنامه‌ی سرمایه‌تا اندازه‌ای برمی‌تاباند. بنا به این نبشته، در واردات خودرو، ۱۰ واردکننده نزدیک به ۴۵ درصد واردات، ۱۵ شخص حقیقی و حقوقی ۵۵ درصد واردات شکر، ۲۰ تاجر ۵۰ درصد بهرا و سهم واردات آهن آلات و چدن و فولاد، و ۱۰ شخصیت حقیقی و حقوقی ۵۵ درصد از واردات پارچه را در چنگ خود گرفته بودند.^{۳۲۸} این در زمانی بود که در گزارشی پیرامون ورشکستگی صنایع نساجی از سوی ایلنا، می‌خواندیم: "جاده‌ی ابریشم به خوبی به یاد

^۱ نامناسب و نامطلوب (در خوردن و در خوردن)

^۲ در پیمان نامه‌های نفتی-گازی چهل-پنجاه ساله‌ی «پس‌ابرجام»، ولاییان با کپی برداری از قراردادهای نفتی در عراق اشغالی، عملاً مالکیت اندوخته‌های نفتی-گازی را درازگاه به «سرمایه‌گذاران خارجی» وانهاند.

دارد که روزگاری ایران حرف نخست را در بازار جهانی پوشاک^۱ ۳۲۹ می زد و در قالب یک امپراتوری، محصولات خود را به کشورهای مثل چین صادر می کرد. تنگه های بسفر، داردانل در استانبول ترکیه کنونی، کناره های رود سند در پاکستان و سرزمین ۷۲ ملت هند و امپراتوری منچو در چین فعلی همگی بازارهای مملو از اجناس پارچه ای فلات ایران بود.^{۳۳۰}

گفته ی گرداننده ی مدیرگروه سندیکای چای شمال، گوهره ی انگلی سامانه ی "ولایی" را می آشکاراند: "تولید در سازمان چای، تحت الشعاع بازرگانی قرار گرفته است". این اما تنها در پیوند با سازمان چای نبود.^{۳۳۱}

راهکار "حافظان نظام" بسیار ساده می نمایید: با بهره گیری از ابزارهای گوناگون خویش در دستگاه "ولایی"، با پول نفت، تا آنجا که تحریم ها پروانه می داد "ارزان" و "نامرغوب" از فرامرز می خریدند، گران در مرز می فروختند، سودهای هنگفت به کوتاهگاه جیب می زدند، و این سودهای نجومی را ویژگان به برون مرز (کناره های جنوبی خلیج فارس^۲ و ترکیه یا بانک های سوئیس و لندن و نیویورک و دگره) می چپانیدند، چرا که از "ساختار شکنی" مردم و خشم آنان می هراسیدند.

به دست آوردن این پول های بادآورد، از راه یکان های درستمند فراورشی و تولیدی، ناشدنی بود. بنابراین، برای دستیابی به سودی باز هم بیشتر، یکان های فراورشی را به ورشکستگی و ویرانی، و کارگران را به بیکاری و

^۱ بنگریم تنها به تولید پارچه و تهیه ی "حجاب زنان" در "خلافت نفتی ایران". به گزارش رسانه های درون مرزی، همزمان با ورشکستگی "تحمیلی" و گسترده ی صنایع نساجی که سهم "ناچیزی" در بازار داخلی داشتند، "هر وارد کننده" از ده وارد کننده ی بزرگ پارچه، سالیانه 2.4 میلیارد تومان از واردات پارچه و تهیه ی "حجاب زنان" سود می بردند. به دگرگفت، "نظام ولایی" حتی توانایی تولید "کالاهای اسلامی" و مورد تبلیغ و تأکیدش را نیز دارا نبود: "سود" پیاده سازی خشونت آمیز "حجاب اسلامی" هم، به جیب های گشاد واردکنندگان استصوابی و تولید کنندگان برون مرزی می ریخت.

^۲ احمدی نژاد در کوران «جنگ کوسه ها» در جمهوری ولایان، گفت که ما دویی را ما دویی کردیم. آل اسحاق از زبان «پارلمان بازار» - اتاق بازرگانی - نیز کمی دیرتر یادآور شد که ترکیه را ما ترکیه کردیم (بخوان: ما بازاری ها بودیم که دلارهای نفتی ربوده را در دویی و ترکیه و دیگر کنج ها جاساختیم).

نداری می کشاندند، تا "گرسنگی و شکست" آنان را "سرعقل" آورد و به خواست هایی چون پیاده سازی اصل چهل و چهار قانون اساسی حتی نزدیک نشوند و "در اداره ی امور کارخانه شرکتی" نداشته باشند.^۱ ۳۳۲ در این فرایند، بازاری ها و یکان های وابسته به باندهای کاتوزی-لشکری-دیوانی-خصوصی، با همه کشاکش های درونی، دستادست می برزیدند.^۲ این چپاول بی مانند، زیر پرده ای از تندروی های دینی و تنش آفرینی های درونی-برونی و ژست های "استکبار" ستیزانه پوشیده می شد، تا "ولایت" ساخته و پرداخته ی استعمارگران ماندگار گردد و سودهای وابسته به بودمان "نظام"، برای آنان و دستیاران برون مرزی شان پذیرد^۳ (تضمین گردد). در این "ساختار" (که "نباید" شکننده می شد)، نه تنها تندروان و محافظه کاران، بلکه بخش چشمگیری از اصلاح طلبان و "ملی گرایان" (نیروهای سیاسی نزدیک به بورژوازی بومی و وابسته به رانت های نفتی-گازی-کانی) نیز جامی گرفتند.^{۳۳۳}

^۱ در کتاب «جان رید» پیرامون خواب های خونبارانه ی «راکفلرهای» روسیه برای کارگران، که با خواب های زراندوزان «ولایی» پس از انقلاب بهمن همسانی هایی داشت، می خوانیم: در روز پانزدهم اکتبر من با یک سرمایه دار روسی به نام استپان گیورگه ویچ لیانوزوف، که او را راکفلر روسیه می خواندند و از دیدگاه سیاسی هوادار کادت ها (لیبرال ها، نخستین دولتمداران روسیه در ماه مارس) بود، به گفت و گو نشستیم. وی به من گفت: «انقلاب یک بیماری است. دیر یا زود "قدرت های خارجی" باید در این جا مداخله کنند، همان گونه که کسی در کار کودکی مداخله می کند و راه رفتن به او یاد می دهد. البته این کار کمابیش ناهموار است (بخوان: جنگ داخلی یا خارجی به تحریک راکفلرهای خارجی، و در نمونه ایران، جنگ هشت ساله و خانمانسوز ایران و عراق) ... حمل و نقل از کار افتاده (بخوان: آن را از کار انداخته ایم)، کارخانه ها بسته می شوند (بخوان: آن ها را بسته ایم)، آلمانی ها رو به پیشروی هستند. گرسنگی و شکست مردم روسیه را "سرعقل" می آورد.» لیانوزوف با پافشاری بسیار می گفت، بازرگانان و کارخانه داران، "به هر بهایی" که باشد، ممکن نیست رضایت بدهند که کمیته کارخانه ای از طرف کارگران تشکیل شود و یا این که آن ها در اداره ی امور کارخانه شرکتی داشته باشند.

^۲ پیاپی کار یا عمل می کردند، برزیدن برابر ورزیدن (برزیدن و برزاندن)

^۳ تعهد یا تضمین یا ضمانت گردد (پذیرفتن و پذیراندن برابر ضمانت گشتن و ضمانت گردانیدن). در این کتاب پذیرفتن را با قبول کردن، در پذیرفتن را با اعتراف کردن، و پذیرفتن را با ضمانت گشتن برابر نهاده، و جداییها یا جدا شده هایی برای قبول و اعتراف و ضمانت و دگره، از آنان برستانده ایم.

چندان که آفتاب تیغ برکشد

بدون نشان گرفتن همه سویه‌ی سازشکاران بنیادگرا و نابنیادگرا، نمی‌توان ریشه‌های اقتصادی-اجتماعی-فرهنگی روکردهای بازدارنده آنان را خشکاند و زمینه‌ی رویش دوباره‌ی شان را درزُدود. با روکردهایی نیم بند و نارسا، می‌توان دو واکنش را از سوی واپسگرایان، گمانید.

نخست اینکه، با جابجایی‌های ناآشکار و آشکار بخشی از نیروهای بنیادگرا از نهادهای زمامداری به گروه‌های "زیرزمینی" و آشوبگر - مانند افغانستان و پاکستان و عراق و مصر - برخورداریم. بدین‌گون تنها بر تن "طالبان" زمامدار در ایران، جامه‌ی "طالبان" اپوزیسیون پوشانده خواهد شد.^۱ آنانی که با گشادخرجی‌ها، در کنار نهادهای بی‌شمار کاتوزی، چیزی نزدیک به ۴۲۰۰ مدرسه با میانگین دویست دانش‌آموز، همانا در مرز هشتصد هزار کودک و نوجوان را زیردست بنیادهای دینی-خصوصی نهاده‌اند، افزون بر تزریق "افیون" خویش به تبارهای آینده، برای آموزش "انتحاری‌های" فردا نیز سرمایه ریخته‌اند.^{۳۳۵}

دومین امکان اینکه، بخشی از آنان خود را با جنبش "همراه" کند، و پس از "عبور از بحران"، با بهره‌گیری از توان بالای مالی^۲ خود، در گدار نیروهای ملی-دمکرات سنگ‌های گران‌اندازد، و چون آغاز انقلاب بهمن و جنبش ملی

^۱ در کتاب مالک و زارع پیرامون جایگاه روحانیون در میان زمینداران ایران در آستانه‌ی سده‌ی بیست می‌خوانیم: "اعضای طبقه‌ی روحانی که در زمان صفویه به صورت یکی از عوامل مهم طبقه‌ی مالک درآمدند، هنوز افراد این طبقه در پاره‌ای از نقاط کشور، خاصه آذربایجان و حوالی اصفهان املاک وسیعی دارند. در کرمان نیز بسیاری از افراد طبقه‌ی روحانی، مالک‌اند."

^۲ افزون بر کمک‌های مالی برون‌مرزی که در هنگامه‌ی بایسته‌می‌توانند در دسترس «اپوزیسیون دلخواه» نهاده شوند، می‌توان به اندوخته‌های گوناگون جاسازی شده در چار گوشه‌ی گیتی نیز اشاره نمود، از کشورهای کرانه‌ی جنوبی خلیج فارس و ترکیه گرفته، تا اروپا و آمریکا و آسیا.

شدن نفت و انقلاب مشروطه، با ترفندهای گوناگون توده ها را "گام به گام" به گذاری دگر کشاند.

زیر فشار اندن همزمان هر چهار نیروی بالش ستیز^۱، همانا نهادهای توانمند "بازاری"، "موقوفه-بنیادی"، "سپاهی" و کانون های مالی-مونتازی "خصوصی" (و نیز «اپوزیسیون» وابسته بدانان)، کوششی است برای به کُنج کشاندن^۲ نیروها و نهادهای وابسته به اقتصاد انگلی-وارداتی، و پذیرفت یا تضمینی است برای بازگشت به روند آغاز شده از انقلاب مشروط، آن هم در پهنه های بسانوین تاریخی، و با آماج انقلاب شتابان صنعتی و نوسازی ژرفان اجتماعی.^۳ این آن چیزی بود که در هر دو جنبش اصلاحات (برش هشت ساله ی ریاست جمهوری خاتمی، و نیز در کوران خیزش هشتاد و هشت)، بخش چشمگیری از نیروهای مردمی ساختارشکن در فراموشخانه ها خواباندند.

این بخش از نوشتار با سروده ای از احمد شاملو می پایاند، بدان آرزوی که راهنمایی باشد برای نیروهای رنگارنگ بنیادگرا و نابنیادگرایمان، که اگر راستمند باشند، شاینده است پس از این همه ظلمت-تابی، چشم از "یاری نظام" و "سواری جنبش" و "مدیریت بحران" بردارند، چرا که در این بزنگاه تاریخی، "گویا" گاه پگاه است.

بهتان مگوی

که آفتاب را با ظلمت نبردی در میان است.

^۱ بازدارنده ی بالش یا رشد

^۲ می توان نومصدر گنجانبین را نیز کارگرفت (برابر منزوی کردن)

^۳ با روی کار آمدن بنیادگرایان اسلامی، نیروی بازاریان در ایران فراگسترده و از دیگر سو از سهم صنعت در اقتصاد ایران شتابان فروکاست. از بخش خدمات دانش بنیان، چندان نشانی نبود. در سنجه جهانی نیز روند کاهش سهم صنعت در اقتصاد کشورهای بالنده، بویژه پس از فروپاشی کشورهای سوسیالیستی، چشمگیر بود.

آفتاب از حضور ظلمت دل تنگ نیست

با ظلمت در جنگ نیست.

ظلمت را به نبرد آهنگ نیست،

چندان که آفتاب تیغ برکشد

او را مجالِ درنگ نیست.

همین بس که یاری اش مدهی

سواری اش ندهی.^{۳۳۷}

بهمنی که دوباره می آید

چرا نوزایی ایران، یا "آغاز عصر خرد" به گفته ی ویل دورانت، خواسته یا ناخواسته با "خردگرایی" دیرینه^{۳۳۸} درمی پیوندد

"اگر سلطان می توانست در اقصی ایالات کشور خویش با فرامین شفاهی و یا کتبی و بدون این که نیروی نظامی به کار برد، حکام و جانشینان خویش را معین کند و یا تغییر دهد، این پیروزی بزرگی برای اصل سلطنت شمرده می شد که بالاتر از آن ممکن نبود... سلطان فقط آنگاه در امور فلان یا بهمان ایالت مداخله می کرد که شکایتی از حاکم به دست او رسیده باشد و یا عصیان و اغتشاشی در آن ایالت وقوع یافته باشد که حاکم از عهده ی فرونشاندن آن بر نیاید."^{۳۳۹}

"بارتولد"، خاور شناس

^۱ درباره ی خردگریزی های خلافت گرایان رنگارنگ در هزاره ی گذشته، و از آن میان در پنج سده ی پیشین، ادوارد براون می نویسد: "کتب فقهی در ایران منحصر است به عقاید و احکام شیعه ی اثنی عشری و فرق شیخیه و بابیه و بهاییه. تمام آثار شرعی ی اوائل این عهد به عربی نوشته شده و آثار اواخر نیز غالباً به همان زبان تحریر یافته، و بیشتر این کتب امروز در ممالک اسلامی متروک و غیرمفهوم شده اند، مگر برای معدودی اشخاص ذیفن و متخصص". وی درباره درون مایه این نوشته ها و "عاری از طعم و قوت" بودن آنان می افزاید: "یک مرد فاضل کتابی در فقه یا صرف یا منطق می نویسد و در مدرسه ی طلاب و (در) حضور علمایی که مشغول تدریس به سبک قرون وسطایی هستند، شهرتی به کمال می یابد. دیگری پیدا شده و شرحی بر این کتاب می نویسد. دیگری شرحی بر آن شرح می نگارد. شخص چهارم حاشیه بر این شرح اخیر می نویسد. شخص پنجم یادداشت هایی راجع به این حاشیه ی اخیر تحریر می کند. به قسمی که عاقبت نتیجه ای که به دست می آید خیلی شبیه است به عبارت خواجه نصرالدین افندی (ملانصرالدین) که ترکی زیرک بوده و گوید: «این آب، آبگوشت خرگوش است». یعنی غذایی عاری از طعم و قوت که به کلی مواد اصلیه در آن مستهلک شده و نمی توان ترکیب اصلی آن را دریافت. (شیخ محمد عبده مفتی بزرگ مصر و مدیر مدرسه ی الازهر درباره این نبشته ها می گفت) قفسه های کتابخانه ها را پر کرده و جز غذا دادن به کرم و موربانه و تاریک ساختن علم حقیقی، فایده ای بر آن ها مترتب نیست... در روضات الجنات و قصص العلماء و غیره اسم کثیری از علمایی را می یابیم که هر یک چهل تا پنجاه الی شصت جلد از این قبیل کتب تالیف کرده اند."

آنچه "بارتولد" تاریخ شناس برجسته ی خاور، پیرامون زمامداری خلیفه های اسلامی در ایران می نویسد، تنها به گذشته بازمی گردد. در آن برش، خلیفه ها هم چون امروز، از هماوردان بیم داشتند و ناخرسندان را با نیرنگ "به مرگ می سپردند و از راه خویش برمی داشتند". پیوند میان "بالا" و "پایین"، به شونید نبود داد و ستد زاینده، و نیز دشمنی ایرانی ها با زمامداران بیگانه سست بود، و با دیوان سالاری ساتراپی-اشرافی ساسانی (با همه ی نارسایی هایش)، فاصله ی فرسنگی داشت. برآیند آن، شورش های بی گسست و بسیار خونین در پهنه ی خلافت بود.

انقلاب بهمن اگر چه در دنباله ی انقلاب مشروطه و جنبش ملی شدن نفت برپدید^۱، ولی در روند فرایش خود، گام به گام تلاش برای نوزایی اجتماعی-اقتصادی و چیرگی بر پس مانده های سامانه ی فئودالی-قرون وسطایی را، با کوشش برای از میان برداشتن یک راهبند بزرگ تاریخی، همانا اشرافیت توانمند و ریشه دار روحانی-بازاری، درهم آمیخت. روشن ترین نمای این درآمیزی را - که شوربختانه از سوی پاره ای از فرهیختگان مان نادرست ارزیابی شد - می توان در شعار "استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی" (یا جمهوری "نااسلامی-ناولایی")، و دشمنی آشکار با "خلافت نوین" درجست. به دگرگفت، نوزایی^۲ بالنده در ایران یا "آغاز عصر خرد" - به گفته ی ویل دورانت^۳ - خواسته یا ناخواسته، با "خردگرایی" یا راسیونالیسم کهنسال ایرانی، کمابیش درپیوسته است^۴. بنابراین، خیزش هشتاد و هشت اگر که بژرفد^۵ و بابک وار سرافرازد (همانا با نشان گرفتن زراندوزان و تکاگران یا انحصارگران بزرگ کاتوزی-بازاری، یاران اقتصادی سپاهی-مالی-مونتازی

^۱ پدیدار گشت (برپدیدن و برپدیداندن برابر ظاهر یا هویدا گشتن و ظاهر یا هویدا گردانیدن)

^۲ رنسانس اروپا نیز برای «گذر» از کلیسای کاتولیک، در «آغاز» به راسیونالیسم یونانی-رومی فروناوید و از آن یاری ستاند.

^۳ پیوند خورده است (درپیوستن و درپیونداندن)

^۴ ژرفا یابد (ژرفیدن و ژرفاندن)

آنان، و نیز همداستانان نهان یا ناهان برون و درون مرزی شان)، و در پی آن، باورهای پوسیده‌ی سده‌های میانه را که در گستراندن شان استعمارگران نفت خوار بهرا و سهم سترگ داشته‌اند، به زباله‌دان تاریخ بفرستد، می‌تواند پس از سده‌ها برشی نوین در "جامعه‌ی ایران از جهت نظام اجتماعی و نهاد معنوی"^۱ را نیز بیاغازد.^{۳۴۱}

نگاهی به پیامدهای انقلاب بهمن، پاره‌ای از بن بست‌های سامانه "اسلامی" - که بازسازی خلافت‌های پیشین^۲ نیز بود -، روشنتر می‌کند.

سامانه‌ی اسلامی، "خلفای" تازه می‌زاید

رویدادهای پس از سال ۵۷ تا پایان جنگ ایران و عراق را، بناخواست چشمداشت توده‌ها و نیروهای ملی-دمکرات برای دستیابی به آماج‌های انقلاب مشروطه، می‌توان بیشتر در چارچوب رخداد‌های سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ ارزیابید. با این ناهمسانی که پس از برکناری رضاشاه، پسرش به جانشینی در دستگاه نوین نقش آفرید و سپس "شاهنشاه" شد، در هنگامی که انقلاب بهمن با راندن شاه و دستگاه خودکامه‌اش، بافتار زمامداری را رادیکال و اگر دانیده بود.^۳ از درون سامانه‌ی نوین اما، "شاهنشاهی" در "ردای خلیفه" بازبرمی‌خاست.

^۱ این بریده را که در پیوند است با پایانیدن دودمان ساسانی و آغازیدن خلافت اموی، از کتاب «جهان بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران» به ارمغان گرفته‌ایم.

^۲ در نگرشی تاریخی به ایران پس از فروپاشی دودمان ساسانی (و نه نگرش به بازه‌ی پانصد ساله‌ی پیشین)، می‌توان «خلافت» صفویان را به چشم تراژدی عباسیان، و «سلطنت» قاجاریان را به چشم کم‌دی صفویان نگرست. پیدایی «خلافت خون و خرافه و نفت» در پایان سده‌ی بیست میلادی را اما، می‌بایست به مثابه‌ی گامی بلند به سوی تاریخ خانه‌های سده‌های میانه ارزیابید، و آن را «خواری تاریخی» ای نامید که آیندگان در دفتر خویش درشت خواهند نگاهت، و تبار ما را برای داشتن بهرا و سهم در برآمدن آنان، سرزنش خواهند کرد.

^۳ دگرگون کرده بود (واگشتن و واگردانیدن)

در انقلاب بهمن، به باژگون^۱ دهه ی بیست خورشیدی، دگردیی در دولتمندی نه از برونه (و با تبعید رضاشاه از سوی متفقین)، بلکه بسپاره از کنش‌ها و واکنش‌های درونه سربرآورده بود. این دگریدن‌ها^۲، ناخواستِ روکردِ استعمارگران در پشتیبانی از گروهی در برابر دگرگروه، بیشتر ستیزارهای اشکوبه‌ها و لایه‌های گوناگون جامعه ی ایران را بازمی‌تاباند، و جمهوری برخاسته از آن، که سامانه ی پادشاهی را برای نخستین بار از پهنه برون رانده بود، رهبری سیاسی-دینی اش به خمینی رسیده بود. دستگاه نوین، به گونه ی برجسته از نیروهای ناسیونال-پارینگرایی^۳ ۳۴۲ سوی می‌ستاند.

همسانی نخستین سال‌های پس از انقلاب بهمن با جنبش دهه ی سی خورشیدی در آن بود که بافتار زمامداری باییده روشن نشده و هنوز یک نیروی سیاسی رهبری همه سویه نهادهای روبنایی را دست‌نگرفته بود. همین پیش‌زمینه‌ها، به بالش و فرایش روکردهای سیاسی گسترده در جامعه یاری رساندند. گرایش‌های تکاگرانه یا انحصارگرانه و تندروانه ی اسلامی از همان آغاز، همانا پیش از سرنگونی شاه و در کوران نبردهای سال‌های انقلاب نیز در بخش چشمگیری از ناسیونال-پارینگراها برمی‌تابید، اما از سوی گروه بزرگی از نیروهای ملی-دمکراتیک نابنیادگرا نازکانه درنگریده نمی‌شد.

^۱ برخلاف یا برعکس (باژگونیدن و باژگوناندن یا واژگونیدن و واژگوناندن)

^۲ دگرگون شدن‌ها (دگریدن برابر تغییر کردن و دگراندن برابر تغییر دادن)

^۳ ناسیونالیسم - گذشته از نقش کمابیش پیشرفته ی خود در برش‌هایی از پیدایی سامانه ی سرمایه داری - بیشتر این گونه خودمی‌نماید: نخست «نزد ملت حاکم به شکل شوینیسم ملت بزرگ که مظاهر آن تفاخر و برتر دانستن خود و لگدمال کردن حقوق و منافع دیگران و تمایل به تحلیل بردن دیگران در خود است، و دوم نزد ملت محکوم، به شکل ناسیونالیسم محلی که تظاهر آن عدم اعتماد به دیگران، در خود فرو رفتن ملی و تمایل به انزوا و جدایی است».

نبرد برای در دست گرفتن گلوگاه ها

در آغاز انقلاب یک رشته جاگیری های درشماریده و حساب شده ی سیاسی، "خط امامی ها" را در سامانه ی نوین بالاکشاند. نخست، برخوردهای بُرنده ی خمینی بود. از آنجا که کاتوزیانِ راهبر، آموزه ای در دولتمندی نداشتند، بناچار در آغاز، دیوانیانِ آیینمندِ آموزیده در باختر و ایران - زیر فرمان "امام" - به کار آمدند، اما با پیدایی گرایش های "لیبرالی" ³⁴³ در آنان، و ویژگیان، کوشش شان برای کاستن از "سهم" آستان بوسانِ روحانی در دستگاه زمامداری و گلوگاه های اقتصادی، دشمنی میان این نیروها و "خط امامی ها" (که بیشتر از اتوریان بودند) فرافزود. خمینی ^{۳۴۴} در آغاز انقلاب آنان را بساروشن نشان گرفت و در راستای پیاده سازی "اسلام سیاسی"، گامی گران به پیش برداشت. ^{۳۴۵}

¹ گرایش های لیبرالی از سوی بخشی از بورژوازی ایران، «خط امامی» های رنگارنگ را می چالشاند. لیبرالیسم از دیدگاه سیاسی دارای دو درون مایه ی جداگانه است. از یک دیدگاه «به یک جریان سیاسی بورژوازی اطلاق می شود که در عصر مترقی بودن آن، در زمانی که سرمایه داری صنعتی علیه آریستوکراسی فنودالی مبارزه می کرد و در صدد گرفتن قدرت بود، به وجود آمد و رشد کرد». از دیدگاه دوم گرایش های آشتی جویانه به زیان جنبش کارگری و نرمش های بی جا در ستیز با خواست های داخواهانه - بویژه گرایش های اقتصادی سرمایه داری ستیزانه - را بازمی تابید.

² هاشمی رفسنجانی در یادداشت های خود پیرامون «انقلاب جدید» پس از انقلاب بهمن نوشت: «ریشه ی اختلافات ما و لیبرال ها - افزوده ی ما: لیبرال ها رقیبان بورژوایی کاتوزیان بودند - همین جاست که آن ها فقه ما و ولایت فقیه را قبول ندارند ... در هیچ عصری روحانیت مانند الان در صحنه نبوده و اسلام فقاهتی در این زمان پیاده شده است. ولایت فقیه می بایست همواره در صحنه های سیاسی، اجتماعی و غیره حضور داشته باشد ... در زمان مجلس خبرگان اختلاف آن چنان وجود نداشت، اما به محض اینکه اصل ولایت فقیه در مجلس خبرگان به تصویب رسید، سر ناسازگاری با روحانیت آغاز شد. آن ها گمان می کردند که روحانیون، همانند دوران گذشته، پس از این که انقلاب به پیروزی رسید، دنبال کار خودشان می روند و دیگر نقشی در سیاست نخواهند داشت. (اما) امام سخنرانی مهمی کردند. آن چنان مهم که اهل نظر گفتند، "انقلاب جدیدی" است. نسبت به مخالفان خط امام آن چنان کوبیده بود که عده ای باور نمی کردند، پخش شود. لیبرال ها و مخصوصا بنی صدر و نهضت را خوار و ضعیف کردند، به آن ها فضول و غلط کردی گفتند. دقیقا جمله ی حضرت امام به این صورت بود: نمی شود از شما پذیرفت که ما قانون را قبول نداریم، غلط می کنی قانون را قبول نداری، قانون تو را قبول ندارد. شماها به بن بست رسیدید، می گویند چه بکنیم؟ بگذارید اسلام نباشد تا ما باشیم ... دست بردارید از فضولی ها».

گروگان گیری کارمندان سفارت امریکا در تهران و تنش‌های سیاسی پیامد آن، و نیز "انقلاب فرهنگی"، دگرپوشی‌هایی بودند که کوشش لیبرال‌ها (یا اصلاح طلبان سپسین) برای دستگرفتِ گلوگاه‌ها را با دشواری‌های تازه روبرو ساخت.

جنگ ایران و عراق را شاید بتوان دراندازنده‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین انگیزه برای بالش نیروی "خط امامی‌ها" و کاهش توان "لیبرال‌ها" (یا اصلاح طلب‌های سپسین) در پهنه‌ی سیاسی-اجتماعی-اقتصادی کشور ارزیابید. در پرتو جنگ، نگرش از گفتمان‌های درونی به درگیری‌های برونی برگردانده شد و به بهانه‌ی پاسداری از سرزمین مادری، هر گونه روگردانی از تکاگری یا انحصارگری، به چشم دشمنی با "امت اسلامی" و همدستی با دشمن بیگانه وانموده و سرکوبیده شد. افزون بر جنگ که در پیدایی آن، تکابنگاه‌ها یا انحصارهای جهانی و بویژه انبازگاه‌ها و شرکت‌های نفتی-نظامی-مالی نقش آفریدند، یک رشته رویدادها، مانند تلاش برای دست‌درازی نظامی (روکرد طبس)، برپایی تحریم‌های اقتصادی در ستیز با نوزمامداران، و بلوکه کردن دارایی‌های کشور در امریکا، توده‌ها را هر چه بیشتر به پشتیبانی از "خط امامی‌ها" در برابر "دشمن بزرگ خارجی" کشاند. در پایان جنگ، جایگاه لشکریان و نیمه-لشکریان به زیان کشوریان در سامانه‌ی نوین ولایی چشمگیر فراگسترده بود.

پس از جنگ هشت ساله پیوند میان نوسامانه‌ی ولایی با طبقه‌ها و لایه‌های اجتماعی کمابیش دگرید. پاره‌ای از دگرسانی‌ها به چگونگی پیدایی جمهوری اسلامی و جاگاه حزب‌ها و سازمان‌ها و گروه‌های نماینده‌ی لایه‌های گوناگون اجتماعی، که پیشتر در برون دیوان بیش و کم جاداشتند، درمی پیوست. دگرپاره، به ویژگی‌های اندیشه‌ای-برنامه‌ای-سازمانی گروه‌هایی

از ناسیونال-پارینگراها بازمی گشت که در درازنای چند سال به انگیزان و عاملی گران در گستره ی سیاسی ایران فرارویدده بودند.

بازتاب بودایی گسترده ولی کوتاگاه سازمان های سیاسی گوناگون راست و میانه و چپ پس از انقلاب، برآمدن نهادهای توده ای چندی بود که با گذشت زمان درونه ی مردمی آنان تهی و ونگ گردید. در تار و پود اینگون نهادها، از آن میان جهاد سازندگی، هنوز تا لختی رگه های کمرنگی از ورزها و رزم های "پایینی ها" بازمی تافت.

همزمان، در پهنه های اداری، قضایی، نظامی و امنیتی^{۳۴۶ ۳۴۷} در سنجش با واره ی شاه دگرگونی هایی درآمد، و علیرغم بودمان دستگاه فشرده ی رهبری - گذشته از برجسته ترین بخش های دادگستری و لشکری و امنیتی - در بخش های دولتی-نیمه دولتی و شماری از ارگان های قانون گذاری، به سوی هم بهراندن و سهمیم کردن ظاهری و مشروط مردم در تصمیم گیری ها، گام هایی برداشته شد.

در نوسامانه ی ولایی، از یک سو نهادها و دستگاه های دولتی-سیاسی-حقوقی ویژه ای پدیدار گشتند، و از دگرسو اندیشه ها و دیدگاه های کمابیش نوینی زاده شدند. پاره ای از بُنه های روبنای پیشین نیز با دگرگونی هایی به خدمت دستگاه تازه درآمدند: مانند ارتش و وزارت خانه ها و اداره ها. همانند پاره ای از انقلاب های ناکام جهانی، دگردیسی های روبنایی، درون-مایه ی پیوندارها و مناسبات اقتصادی پیشین را ریشه ای وانگردانید.

در روند توانگیری ناسیونال-پارینگراهای تندرو یا "خط امامی ها" ("خودی های" آنگاه)، گام به گام نه تنها دولت، مجلس، دادگستری، ارتش، ژاندارمری و سازمان های امنیتی، به آنان واگذار شدند، بلکه رسانه های گروهی، سامانه های آموزشی و سازمان های برخاسته از انقلاب مانند جهاد

سازندگی نیز در چارچوب خواست های "نظام" نوسامانیده و به آنان سپرده شدند.

سازمان ها و حزب هایی که در چارچوب واگردی های نوین نمی گنجیدند، یا از گستره ی سیاسی سترده شدند، و یا ساختارهای سازمانی و بافتارهای برنامه ای شان چنان دگرید تا در خدمت دستگاه تازه درآیند و با "نظام" نچالشدند^۱، مانند پاره ای از انجمن های اسلامی. سه دست بندی^۲ را می توان پس از پایان جنگ در میان نیروهای ناسیونال-پارینگرایی فرمانفرما بر ایران برجهاند^۳. نخست، تندروها که همراهی شان با نهادهای پرستشگاهی-سپاهی و بازار بساگسترده بود، دوم، پراگماتیست ها که با نهادهای نوین و پارین بازرگانی درمرزی-فرامرزی و گاها صنعتی-مونتازی و بخشی از سرمایه داری نوین مالی خویشاوندی داشتند، و سوم، اصلاح طلب ها که با بستگی به بخشی از بازار، نشانه های بیشتری از گرایش به سوی بورژوازی صنعتی-مونتازی-خدماتی از خود برمی تاباندند.

در "نظام" پارلمانی و انتخاباتی خودویژ جمهوری اسلامی، کوشش هایی دیده می شد تا با الگوبرداری از دمکراسی بورژوایی کشورهای صنعتی، این سه گروه که بسپاره به "نظام" ولایی پامی بستند، در جامعه جاانداخته شوند

^۱ زد و خورد نکنند (چالشیدن و چالشاندن)

^۲ آیین، ایدئولوژی برجسته ی پیونداری فئودالی، و ناسیونالیسم، ایدئولوژی چیره ی پیوستارهای بورژوایی است. در شماری از کشورهای بالنده (رو به رشد)، بویژه در باختر آسیا، سرمایه داری بومی که بیشتر ریشه در بازرگانان و زمینداران و موقوفه خواران و کسبه و بخشی از لایه های میانی دارد، آمیزه ای از این دو ایدئولوژی را برای گذار از مناسبات پیش-سرمایه داری به سرمایه داری برمی گزیند. در این میان، ناسیونال-سنتی های لایه های میانی (و نه بورژوازی دارامند بومی) که در پیکارهای سخت و خونبار میان کارگران و سرمایه داران شرکت می جویند، از یک سو با ورشکستگی روزافزون اقتصادی به کارگران می گریند، و از دگرسو با ژرفش جنبش پایینی ها به سوی سرمایه داران می غلتند. همراه ساختن لایه های میانی با جنبش کارگری، یکی از «دشوارترین پهنه های پیکار» برای پیاده سازی سامانه ی رها از بهره کشی در کشورهای بالنده و پیشرفته است، چه در کوران خیزش توده ای و چه پس از پیروزی جنبش کارگران و رنجبران.

^۳ برجسته کرد (برجستن و برجھاندن)

و چون محافظه کارها و لیبرال ها و سوسیالیست ها در پاره ای از کشورهای اروپایی نقش آفرینند.

در کنار این تلاش ها، نگرنده ی شیوه های دیگری نیز بودیم، گاه با نگاه به دمکراسی های باختری و گاه با نگرش به بنیادگرایی های خاوری: مانند ساختن تئوری ها و انگاره های کژاننده، کِرختاندن^۱ روانی و خرافه پراکنی، و گستراندن چنددستگی و ترس و ناکنشی در میان نیروهای اپوزیسیون. این فرایند، چه در درون و چه در برون از کشور دیده می شد.

از دگرسوی، به گمان بسیار با هماهنگی و همکاری "جمهوری اسلامی" و فرابنگاه ها یا شرکت های فراملی، از آن میان دست اندرکاران بازار مشترک اروپا (همکار بزرگ بازرگانی ایران و یکی از برندگان اقتصاد ولایی)، در یک بازه ی زمانی، زمینه هایی چیده شد تا رفت و آمد گریختگان سیاسی به ایران بیآساند^۲ و کارکرد اپوزیسیون برون مرز فروکاهد.

گذشته از آن، نهادهای پارینگرایی^۳ ۲۴۸ مانند حوزه ها و خیریه ها و دیگر سازمان های پرستشگاهی در ساختار نوین جایگاه برجسته ای یافتند. با

^۱ تخدیر (کرختیدن و کرختاندن برابر سست گشتن و سست گردانیدن / تخدر و تخدیر)

^۲ آسان گردد (آسانیدن و آساناندن)

^۳ افزایش شمار نهادهای سنتی مانند حوزه ها و مسجدها و دیگر سازمان های آیینی کشورهای بالنده در سده ی بیست و آغاز سده ی بیست و یک میلادی، بی پیوند نبوده است با سیاست های استعماری: «آمریکا از اوایل دهه ی سی به بعد، در عرصه ی سیاسی آشکارا اسلام را تبلیغ و ترویج کرده است. آیزنهاور، رئیس جمهور پیشین آمریکا، در جایی این راز را چنین برملا کرد: "ما می خواستیم امکان مطرح کردن شاه سعود در برابر ناصر را بررسی کنیم... از این لحاظ، این شاه-گزینشی منطقی بود؛ دستکم او آشکارا ضدکمونیست بود، و به لحاظ مذهبی نیز در میان همه ی ملت های عرب جایگاه والایی داشت." برای درک بهتر موقعیت محکمی که اسلام گراها امروزه به دست آورده اند، آگاهی از پیش زمینه ی اقتصادی موضوع اهمیت دارد. درآمدهای نفتی عظیم حکومت های خودکامه در کشورهای صادرکننده ی نفت از دهه ی چهل به بعد این پیامد را نیز داشت که روند صنعتی شدن، و در نتیجه، زمینه رشد طبقه کارگر سازمان یافته را بیش از پیش به تأخیر انداخت. در عین حال، ثروت نفتی نخبگان زمینه لازم و مناسب را برای رشد سیاست های آمرانه از بالا به پایین در جامعه هایی که جمعیت آن به سرعت در حال رشد و بسیار فقیر بود، ایجاد کرد. ارائه آموزش، خدمات اجتماعی، و خدمات رفاهی به مردم به طور مستقیم توسط دفاتر خیریه نهادهای دینی صورت می گرفت که همزمان تعالیمی از لحاظ اجتماعی ارتجاعی را اشاعه می دادند. این دگرگونی ها بُعد بین المللی نیز داشت. با هدایت و نظارت عربستان سعودی، و از طریق شبکه ای از بانک ها که زیر کنترل محفل های راست گرای اسلامی و اخوان المسلمین بودند، پول های کلانی در سراسر منطقه پخش می شد. این بانکها از شرکت های رسانه یی،

گذشت زمان نقش اینگون نهادها در روبنای جامعه نه تنها فرونکاهید، بلکه فرافزود^۱. بویژه پس از شکست جنبش اصلاحات، بهره‌گیری از نهادهای کهنه و نوی پرستشگاهی با آماج گسترش اندیشه‌های ایده آلیستی-خرافی در دستورکار جاگرفت.

اگر در آغاز کار، در زمینه‌ی برانگیختن باورها و اندیشه‌های توده‌ها با سودستانی از شگردهای دینی-تبلیغاتی، دستگاه زمامداری گاه کامواری‌هایی داشت، ولی در زمینه‌ی اقتصادی-اجتماعی بهبودی به سود ولاییان دیده نشد. برای نمونه در زمینه‌ی پارمندی^۲ درآمدهای ملی، کارزایی، پوشش بیمه‌های اجتماعی و بهسازی امور بهداشتی، نه تنها وضع بهتر نشد، بلکه در بیشتر پهنه‌ها دشواری‌ها و تنگناها فرافزود و جایگاه ایران در رده بندی‌های رسمی جهانی بدتر گردید. داده‌های رسمی-دولتی پیرامون گسترش بیکاری و زندگی زیر مرز فقر و پیامدهای آن - مانند افزایش بیماری‌های روانی، اعتیاد و نیز خودکشی‌ها و خودفروشی‌ها - بسیار تکان دهنده بودند.

بازتاب سیاست بنیادگرایان

داده‌های اقتصادی ژرفای نارسایی‌ها و نیز پاره‌ای از انگیزه‌های ناخرسندی‌ها و بحران‌های اجتماعی را بازمی‌تابید. راست این است که با

حزب‌ها، و سیاستمدارانی که هم فکر و هم رأی آنها بودند، و نیز از صاحبان کسب و کار "مؤمن" در طبقه متوسط، حمایت مالی می‌کردند. این‌ها از تبار طبقات سوداگر بازار و "سوق"‌ها و تیمچه‌های سنتی و همچنین از میان کارشناسان حرفه‌ی ثروتمند تازه پدیدآمده‌ای بودند که از قبیل درآمدهای سرشار شغل‌های تخصصی‌شان در کشورهای تولیدکننده نفت، پول هنگفتی در اختیار داشتند. اخوان المسلمین فعالیت شبکه‌های خود در مصر، کویت، پاکستان، ترکیه، و اردن را از طریق همین بانک‌ها تأمین مالی می‌کرد». در توانگیری بنیادگرایان اسلامی در کشورهای سرمایه‌داری نیز، بنا بر از رسانه‌های باختری، دولت‌های اروپایی-آمریکایی و کشورهای نفت خیز، و نیز نهادهای نزدیک آن‌ها، از راه سرمایه‌گذاری‌های مستقیم و نامستقیم، دست داشته‌اند.

^۱ فروکش نکرد بلکه افزایش یافت (فرافزودن و فرافزایاندن)

^۲ تقسیم (پاریدن و پاراندن برابر تقسیم شدن و تقسیم کردن)

همه ی نویدهای^۱ بنیادگرایان، و نیز با افزایش درآمدهای نفتی، حتی دستاوردهای پیش از انقلاب (با همه ی نارسایی های چشمگیرشان^{۲ ۳۴۹})،

^۱ از نومصدر نویدن یا وعده دادن

^۲ با وجود پاره ای از دگرگونی های مثبت در ساختار واپس مانده ی اقتصاد ایران، دگرپرسی ها ناموزون بود و ساختار تازه ناهنجاری های فراوانی داشت: «این امر زمینه ی نارضائی عمومی از رژیم غیردمکراتیک شاه را، که به کمک یک کودتای نظامی دوباره بر سر کار آمده بود، فراهم می کرد. می توان عوامل اقتصادی مهمی را که به سرنگونی رژیم شاه انجامید، به گونه ی زیر برجهاند. با وجود بهبود اقتصادی، ایران هنوز درصد بالائی بیسواد داشت و مرگ و میر در کشور در حد یکی از بدترین کشورهای خاورمیانه بود. باید در نظر گرفت که در همین برش و کمی پس از آن، بی سوادی در خاورمیانه میانگین 60 تا 80 داشت، درحالی که در آمریکای لاتین میانگین بی سوادی میان 20 تا 40 درصد و در پاره ای از کشورهای این منطقه مانند آرژانتین و شیلی حتی زیر 20 درصد بود. افزون بر آن با وجود کمک به روستائیان و تحولات برخاسته از اصلاحات ارضی، هنوز هم 96 درصد روستاها بدون برق و حدود 50 درصد خانوارها بدون زمین بودند، پشتیبانی پولی روستائیان بسیار کم بود و کساد کشاورزی و نبود انگیزه ی مالی برای کشت به دلیل فقدان سیاست های حمایتی کارا، بخش بزرگی از آنان را راهی شهرها می کرد. بی دلیل نبود که ایران در فاصله ی رشد ناموزون اقتصادی سال های پس از اصلاحات ارضی از صادر کننده مواد غذایی در سال 1961 به وارد کننده ی یک میلیارد دلاری مواد خوراکی در نیمه ی دهه ی هفتاد میلادی بدل شد. بازتاب نارسایی برنامه های اقتصادی را هم چنین می توان در آینه ی شکاف طبقاتی روزافزون در سطح کشور نگرست. این پروسه بی رویه بود و در پیامد آن فقر در لایه های پائین اجتماعی علیرغم پاره ای بهبودها بیشتر شد. در این راستا تمرکز سرمایه در دست اقلتار بالائی به شدت افزایش یافت و فساد اداری به ارقام میلیاردی رسید. در چند سال پایانی پادشاهی پهلوی دوم، گویا مبالغ هنگفتی (گمانا در مرز 2 میلیارد دلار) درآمد نفت مستقیماً از راه بانکی به حساب اعضای خانواده ی سلطنتی واریز گردید. درآمد شاه هم به حدود 5 تا 20 میلیارد دلار تخمین زده می شد. دشواری دیگر آنکه، هزینه های نظامی و نقش ژاندارمری رژیم شاه در منطقه به بودجه ی کشور خسارات زیادی وارد می کرد. شاه میان سال های 1956-1949 بیش از 12 میلیارد دلار اسلحه از کشورهای باختری خرید و بودجه ی نظامی کشور را تا سال 1956 به رقم 7.3 میلیارد دلار رساند. بر پایه ی داده های وزارت دفاع آمریکا مجموع فروش جنگ افزارها به ایران تنها در فاصله سال های 1972-1977 نزدیک به 14.4 میلیارد دلار بود و دیگر نیروهای انتظامی نیز بخش بزرگی از درآمد کشور را به صورت آشکار و پنهان به خود اختصاص می دادند. بحران اقتصادی که ناشی از رشد ناموزون اقتصادی کشور بود، به تورم دامن زد و شاخص هزینه های زندگی را به شدت افزود. در سال های 1956-1949 این شاخص دو برابر شد. پروژه های بلند پروازانه و کاملاً وابسته به دلارهای نفتی شاه باعث شد که در فاصله ی یک سال یعنی 1974 تا 1975 سرمایه گذاری های توسعه سه برابر شوند و این به موجودی پول در گردش به طرز سرسام آوری افزود. مبارزه با گرانفروشی برای از میان برداشتن یا کاهش تورم به مبارزه ی رژیم شاه با بازار کشانده شد و در پیامد آن بازار سنتی ایران به متحد گذشته ی خود، روحانیون هر چه بیشتر گرایید. از سوی دیگر اگر چه در این دوران برای افزایش تولید صنعتی و عدم وابستگی اقتصاد کشور به صادرات نفت گام هایی به پیش برداشته شد، ولی این اقدامات، نارسا و بدون برنامه ریزی همه جانبه بود. درست است که در پی بالا رفتن درآمد نفت تراز مبادلات بازرگانی خارجی ایران مثبت شد، ولی این بهبود ناشی از افزایش صادرات غیرنفتی نبود. برای مثال در فاصله ی سال های 1948 تا 1963 میزان صادرات غیرنفتی از 42.3 میلیون دلار تنها به 82.1 میلیون دلار رسید، در حالی که در همین برش درآمد بدست آمده از صادرات نفت خام از 29.2 میلیون دلار به 342.2 میلیون دلار رسیده بود». اقتصاد ایران در آغاز سده ی بیست و یک میلادی نیز اقتصادی بود انگلی-وارداتی و تک محصولی-نفتی، هم چون برش شاه، و نزدیک به هشتاد درصد وابسته به نفت و گاز و فراورده های نفتی-گازی.

مانند رشد اقتصادی، سرمایه گذاری های صنعتی، برپایی شمار فراوان یکان های فراورشی و تولیدی نوین، آفرینش کاربازار و کار، افزایش درآمد ملی، بالش میانگین درآمد سرانه و دیگرها، بازخوانی نشدند.

بویژه در بخش صنایع، با آهنگ پیش از سال ۱۳۵۷، مانند رشد فراورده های صنعتی با میانگین سالانه ی ۱۲.۵ درصد، بالش بنگاه های صنعتی و کارگاه ها در مرز ۱۰۰ درصد، افزایش شمار کارکنان صنعتی در رشته های گوناگون به میزان دو برابر - برای نمونه در درازای برنامه ی چهارم پنجساله ی توسعه و عمران - برنخوردیم.^{۳۰۰} در "جمهوری اسلامی" در درازای ده ساله (و نه پنج ساله) میان ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۵، شمار کارکنان در بخش صنعت تنها افزایشی داشت برابر با ۷۵ درصد. بدین گون، میانگین رشد سالانه ی کارکنان صنعتی پیش از سال ۱۳۵۷ برابر با ۲۰ درصد و در "جمهوری اسلامی" برابر با ۷.۵ درصد بود، همانا نزدیک به سه برابر کمتر، آن هم در هنگامه ای که جمعیت ایران افزا-میانگینی بیشتر داشت.^{۳۰۱}

پیرامون یکان های صنعتی، سرمایه گذاری در رشته های فراورشی و تولیدی، برگشانی درآمد ملی، و میانگین درآمد سرانه نیز آمارهای در دسترس بهترچهری از دگرگونی های اقتصادی پس از سال ۱۳۵۷ برنمی تافتند. برای نمونه درآمد ملی میان سال های ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۲ برابر با قیمت های ایستا، سالیانه فرایشی برابر ۱۱.۶ داشت، در هنگامی که در درازای ده ساله ی ۱۳۷۰ تا ۱۳۸۰ با بالش درآمد سالیانه ای برابر با ۶.۳ درصد روبرو بودیم، همانا ۴۴ درصد کمتر از افزایش درآمدها پیش از سال ۱۳۵۷.^{۳۰۲}

این ناهمسانی در زمینه ی میانگین درآمد سرانه بیشتر بازمی تابید. در حالی که میانگین درآمد سرانه از ۳۸۰ دلار در سال ۱۳۴۱، به ۱۲۷۴ دلار در سال ۱۳۵۳ فراروید (یا میانگین افزایش سالانه ای در مرز ۲۷ درصد)،

میانگین افزایش درآمد سرانه به ریال میان سال های ۱۳۷۰ تا ۱۳۸۰ تنها در مرز ۳.۴ درصد بود. میانگین بالاش سالانه ی درآمد سرانه به دلار اما روندی داشت کاهشی. چرا که نرخ ارز در بازار نارسمی از ۱۴۲۰ دلار در سال ۱۳۷۰ به ۸۰۰۸ دلار در سال ۱۳۸۰ رسید، همانا افزایشی نزدیک به ۵۶۰ درصد. به دگرگفت، نرخ ارز ایران در درازای این ده سال با میانگین کاهش سالانه ای برابر با ۵۶ درصد روبرو بود که توان خرید شهروندان، به ویژه لایه های پایینی و میانی را که بخش چشمگیری از نیازهای خود را از بازار آزاد و وابسته به دلار به دست می آوردند، فروکاست.^{۳۰۳}

ریشه های این کُندبالش اقتصادی را می توان در پهنه هایی چون فرازش بخش خدماتِ دستادستگرانه و بازرگانی انگلی-وارداتی، اقتصاد نیم دولتی-دولتی و خودی-خصوصی بی برنامه و بی سامان و فاسد، و نیز سیاست های مالی تورم زا درجُست.^{۳۰۴} ۱ در این میان می بایست به این واقعیت نیز نگریم که در درازای سال های ۱۳۵۸ تا ۱۳۸۱ نزدیک به ۳۶۰ میلیارد دلار درآمد نفت صادراتی یا میانگین سالانه ای نزدیک به ۱۶ میلیارد دلار در خزانه ی "جمهوری اسلامی" بود، هنگامی که درآمد نفتی ایران تا آغاز دهه ی پنجاه خورشیدی سالانه زیر ۲ میلیارد دلار، و برای نمونه در سال ۱۹۶۷ تنها در مرز نیم میلیارد دلار جاداشت.^{۳۰۵}

برآیند این نارسایی ها، تنگیدن پایگاه توده ای زمامداری و سرکوفتن جنبش وخواهانه ی مردمی بود.

^۱ در ایران درآمدهای نفت و گاز صادراتی از راه های گوناگون به بخش های صنعتی و کشاورزی و خدماتی و مالی تزریق می شوند. این انتقال درآمدها به طور عمده بازتابی غیرمولد، بویژه بر صنعت داخلی دارند. بدین روی محصولات داخلی بدون کمک های مستقیم و نامستقیم بخش دولتی و سیستم بانکی، از راه یارانه ها و سدهای گمرگی و غیره، یارای رقابت با کالاهای خارجی، چه در پهنه ی داخلی و چه گستره ی جهانی را، ندارند. برای بیرون آمدن از بن بست اقتصاد تک محصولی و وابسته به نفت و گاز و دستیابی به رشد پایدار و پرشتاب، دگرگونی در ساختار مالی پیش شرط نخستین است.

پایینی ها از بالای ها می جدایند^۱

چگونگی پیوند میان بالا و پائین را می توان از چشم انداز سه بازه، نازکانه تر درکاوید. در برش نخستین که سال های آغازین زمامداری تا پایان جنگ را دربرمی گرفت، با همه ی چالش های سیاسی-اجتماعی-اقتصادی، پیوند درخوری دیده می شد. دو انگیزان و عامل در این روند ویژگی نقش آفریدند^۲. نخست اینکه، جمهوری نوین از درون پیکارهای توده های میلیونی سرآورده بود و هنوز بخش بزرگی از انبازشگران و شرکت کنندگان انقلاب در آرزوی برآورده شدن خواست های خود، آن را هم چنان پشت می داشتند. انگیزان دوم، به جنگ ایران و عراق و بودمان یک دشمن خارجی بازمی گشت که نگین مردمی را بر دست رژیم ولایی بیشابیش می تنگاند.

برش دوم، سال های پس از جنگ تا شکست جنبش اصلاح طلبی را می پوشاند. این واره، برش برزخی پیوست میان بالا و پایین را نمایش نهاد. با پایان جنگ هنوز از دید بسیاری از شهروندان، امید به دگرگونی باشش^۳ و وجود داشت، اما نشانه های امیدوارانه^۴ کم بودند. پس از سیاست درهای باز در دولت رفسنجانی که بهبودی سترسا و محسوسی برای اقتصاد ایران و بویژه زندگی طبقه ها و لایه های پایین اجتماعی همراه نیاورد، نخستین ناآرامی های سیاسی-اجتماعی بدنه ی "نظام" را نیرومندان لرزانند. جنبش دوم خرداد در دهه ی هفتاد پاسخی بود با این ناآرامی ها. این پویش را می شود نقطه ی آغاز توانگیری دوباره ی پارینگرایان لیبرال (اصلاح طلبان سپسین) ارزیابید. اصلاح طلبان، دنبالنده ی دسته بندی ای بودند، که پیشتر

^۱ جداییدن - لاتین آن divide - را بر پایه ی ساختار زبان فارسی، می توان درست انگاشت (جدا و جداییدن مانند جنگ و جنگیدن یا بلع -عربی- و بلعیدن، همانا از پایواژه ها یا مصدرهای ساختگی).

^۲ نقش ویژه ای بازی کردند (نقش آفریدن و نقش آفرینان)

^۳ باشیدن یا بودن یا هستن برابر وجود (باشیدن و باشاندن)

^۴ دارای امید یا امیدوار کننده (امیدن و امیداندن)

در پیکره‌ی گروه‌هایی چون نهضت آزادی خودنموده بود. در دو واژه‌ی ریاست جمهوری نماینده‌ی اصلاح طلبان، اگر چه در زمینه‌های فرهنگی و سیاسی و اجتماعی، و گاه اقتصاد، گام‌های کوچکی در راستای برآوردن خواست‌های لایه‌های میانی برداشته شد، ولی گرایش‌های سازشکارانه‌ی رهبران و بخشی از بدنه‌ی این پویش، شکاف‌های روبنایی جامعه‌ی ایران را بیشابیش ژرفاند.

برش سوم که سال‌های پس از کنار رفتن اصلاح طلبان را دربرمی‌گرفت، دوران جدایی گام به گام توده‌ها از "کل" دستگاه زمامداری بود.^۱ ۳۵۶ نشان‌های این جدایی را می‌شد از سویی، در آینه‌ی گسترش واخواهی‌های مردمی در پنهان و ژرفا، و از دگرسو، در شدت گرفتن واکنش ارگان‌های نظامی-نیمه نظامی و پلیسی-امنیتی، و نیز "کودتای پنهان" در پیکره‌ی انتخابات ریاست جمهوری در سال هشتاد و چهار^۲ ۳۵۷ نگرست.

^۱ اگر خیزش هشتاد و هشت خواست‌هایی داشت چون «استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی»، جنبش نود و شش به مثابه‌ی دنباله‌ی ژرفیده‌ی آن، شعارهایی در اندازید به سان «اصلاح طلب، اصول گرا، دیگه تمومه ماجرا».

^۲ با کودتای پنهان در سال هشتاد و چهار به «فرمان رهبر» و دستگیری «پینوشه‌ی ریشدار» - احمدی نژاد - شرکت‌های دولتی فراوانی شتابان «خودی» شدند و خصوصی‌سازی «شیلی وار» را به جانشینی از شرکت‌های فراملی به زور تفنگ و شلاق به کارگران و مزدبگیران تحمیل نمودند. در بیانیه‌ی یکی از سازمان‌های سیاسی در تهران پس از «صدور فرمان خامنه‌ای دایر بر اصلاح اصل چهل و چهار قانون اساسی» می‌خوانیم: «خصوصی‌سازی جز دامی برای انتقال ثروت‌های ملی و اموال عمومی به باندهای مافیایی و ایجاد پایه‌های تسلط درازمدت نهادهای حکومتی و بنیادها و افراد و خانواده‌های مسلط بر آنها برای جامعه نیست. هر دار و دسته‌ای، کارخانه‌ای یا صنعتی یا بخشی از صنعتی (مثل شرکت‌های وابسته به صنعت نفت، صنعت مس، صنعت آلومینیوم، صنعت برق، صنعت آب، نیروگاه‌ها و سد‌ها) را هدف تسلط خود قرار می‌دهد و به هزار وسیله برای خود سوئی سازی آن اقدام می‌کند که اولین تاکتیک عوامل بیرونی و درونی آنها زیان ده کردن آن کارخانه یا صنعت و درست کردن بهانه عوام پسند برای فروش و یا واگذاری آن است (راه‌های منفی کردن تراز نامه شرکت‌ها متعدد است). بعضی از نهادها و ارگان‌های وابسته به حکومت مسئله خصوصی‌سازی را هم از دید ایجاد درآمد مستقل از بودجه دولت و هم از دید تسلط بر جامعه، افکار عمومی، زندگی خصوصی مردم، روابط بین‌المللی، مخصوصاً تجارت خارجی، می‌بینند».

کم باوری و یا بی باوری توده ها

در پلیسی تر شدن فراخه و فضای چیره بر ایران و چگونگی واکنش دستگاه نظامی-بوروکراتیک و دینی-بازاری، می توان سرشته های تازه ای یافت. اگر چه سامانه ی ولایی از آغاز آیین سالار بود، ولی ولایان گذشته از برش های کوتاهی (از آندست در کوران جنگ ایران و عراق)، از تندروی های بسیار لگام گسیخته ی آیینی می پرهیزیدند. انگیزه ی بازبالش این گرایش ها را می بایست در دگرگونی باورهای توده ها نیز درجست.

نشانه های روشنی از کم باوری و یا بی باوری مردم نسبت به گفتمان های آیینی و حتی اسلام گریزی در جامعه دیده می شد که پاره ای از سران کاتوزی و ناکاتوزی رژیم آن را درمی پذیرفتند، و همزمان، با آن می رزمیدند. شماری از پرستشگاهیان، از گرایش های تاریخی کاتوز-ستیزانه ی بخشی از ایرانیان آگاه بودند و جنبش گسترده ی واژشیعه ی بایبگری در سده ی نوزده و جنبش بزرگ چپ در دهه ی سی خورشیدی را فراموشیده بودند.^۱ گزارش خبرگزاری ها از ایران سخن از آن داشتند که در روزهای سوگواری اسلامی، مردم به نشانه ی واخواهی، از آندست در تهران، شهر را به آماج گردشگاه ها رومی گرداندند تا برنمایانند که باورهای واپس مانده ی سران رژیم برای آنان نارزندند.

از دگرسو در میان مردم بویژه جوانان، فرهنگ کشورهای باختری فرامی گسترده و در کنار آن، گرایش های ملی-تاریخی که در دو دهه ی نخست روی کار آمدن رژیم "اسلامی"، از وزن و اهمیت شان بسیار فروکاسته بود، دوباره در کانون دید توده ها و بویژه جوانان جامی گرفت. بازتاب آن را می

^۱ اعتراف می کردند (در پذیرفتن و در پذیراندن)

^۲ فراموش نکرده بودند (فراموشیدن و فراموشاندن)

شد از آندست در آینه ی فروش کتاب های تاریخی و نگرش به فرهنگ پیش از اسلام نگریست. در این راستا موج گسترده ی رفتن به جاهای تاریخی پیش از اسلام فرابالید و این روداد حتی به شکوفایی سترسا و محسوس بازار ایرانگردی انجامید. بنا بر گزارش خبرگزاری های ایران، در سال های پیش از خیزش هشتاد و هشت گردشگران نوروژی، بیشتر به دیدن شهرهایی با ماندگارهای بسادیرین تاریخی می رفتند تا به کانون های کمابیش نوین پرستشگاهی.

اگر کاهیدگی از باورهای دینی و گراییدگی به فرهنگ ملی-باستانی، و نیز، روآوری به فرهنگ باختری (که ستیزی بود با واپسگرایی)، شیوه های گوناگون پیکار خاموش توده ها با رژیم دین سالار را می نمایاند، نبردهای سامانیده تر و پرشمارتر و آشتی ناپذیرتر، چهره ی آشکار آن را برمی تافت. شمار اعتصاب ها و واخواهی های کارگران و دانشجویان و زنان و آموزگاران در این سال ها بسا فرافزود. بنا به گزارش خبرگزاری های رسمی ایران، تنها در درازای سه ماه، تعداد ۲۵۷۹۵ کارگر اخراج و یا تعلیق از کار شدند، شمار ۲۵۸۹۶ کارگر بیش از ۲ تا ۳۸ ماه حقوق نستاندند و تعداد ۱۲ اعتصاب و ۴۷ گردهمایی کارگری رخ داد.^{۳۰۸} شمار راستین واخواهی ها اما بیش از آن چیزی بود که در رسانه های پروانه دار و لایی گزارش می شد.

در کنار آن، پیکار قوم ها و تیره ها در ستیز با سامانه ی "اسلامی" که پس از انقلاب بیشتر در کردستان دامنه داشت و برای چندگاهی فروکاهید، دوباره به روشنی خودمی نمود. نمونه های آن را در سال های پیش از خیزش هشتاد و هشت می شد در کردستان و بلوچستان و فارس و خوزستان و آذربایجان و سیستان درنگریست. این واکنش ها گاه به درگیری های جنگجویانه نیز کشانده می شد.

واکنش دستگاه زمامداری، گسترش هر چه بیشتر سپاهیگری^۱ بود. بنا به داده های نهادهای جهانی حقوق بشر، شمار دستگیر و کشته شدگان چشمگیر فزاید. در دانشگاه ها که پیشینه ی پیکارگرانه ی کهنسالی داشتند، با همه ی سرکوبگری های "انقلاب فرهنگی" در سال های نخست رژیم "اسلامی" و کوشش برای کنترل دانشجویان، موج واخواهی های نوین چنان بالاگرفت که کار به دستگیری و اخراج دانشجویان و نیز کشتار دوباره ی آنان کشید. پیدایی ارگان های نظامی-امنیتی تازه برای نبرد با دگراندیشان زیر نام های گوناگون، نشانه هایی بودند از بن بست های آشکار زمامداری کاتوزی-بازاری-نظامی.

از دیگرسو، شمار نظامیان بویژه پاسداران در نهادهای روبنایی رو به فزونی نهاد. در دولت پس از اصلاح طلبان، چندین وزیر پیشینه ای نظامی داشتند. در چگونگی چینش نمایندگان مجلس نیز دست درازی های امنیتی بیشتر شد.

بدین گونه می شد نشانه های آشکاری از تنگیدن پایگاه توده ای زمامداری، همراه با فرارویی واخواهی های خاموش به نبردهای رو در رو و رزم-ورانه، دید. این پیکارها هنوز دارای سازمان بایسته ای نبودند و سرشته ای کمابیش خودجوش داشتند.

اپوزیسیون و دشواری های راه

علیرغم گسترش واخواهی های توده ای، در میان اپوزیسیون خیزه ها و جنبه ها هنوز آهسته می بود. پس از پایان جنگ، در میان نیروهای برون از

^۱ نظام ولایت فقیه بویژه استوار بود بر سه نیروی توانمند اقتصادی: بازاریان بزرگ، بنیاد-موقوفه خواران فربه، و پاسداران بالاجایگاه. کانون های مالی به مثابه نیروی اقتصادی چهارم «نظام»، در درازنای ریاست جمهوری احمدی نژاد و با افزایش شتابان بهای نفت خود نمودند و از دیگر رقیبان ولایی «سهم» ستاندند.

دستگاه زمامداری و نیز اپوزیسیون، به بسپاره با همان گرایش های پیشین، تنها با دگرگونی هایی برمی خوردیم.

دیدگاه بخش بزرگی از ناسیونال-پادشاهی ها و ناسیونال-لیبرال های مشروطه و جمهوری خواه، در کردار، به برداشت ناسیونال-پارینگراهای اصلاح طلب در درون و پیرامون زمامداری می نزدیکید. ریشه های این همسویی را می شد در پیوندهای ژرف اقتصادی میان بورژوازی مالی-بازرگانی داخل و خارج از ایران درجست. اگرچه از اندازه ی سرمایه گذاری بورژوازی ولایی در فرامرز و سرمایه گذاری داران ایرانی فرامرز در کشور، داده های روشنی در دست نبود، ولی بر پایه ی درآمیزی سرمایه های کلان ایرانیان درون و برون مرز در کشورهای جنوبی خلیج فارس،^۱ ۳۶۰ می شد با دامنه ی آن آشنایید.^۲ ۳۶۱

گرایش های سازشکارانه و واپسگرایانه ی بخش بزرگی از بورژوازی و خرده بورژوازی ایران، چه در ایران و چه در برون کشور، آینه ای بود از این خاستگاه اقتصادی. بیهود نبود که بخشی از این نیروها که در میان "اپوزیسیون" جاداشتند، با همه ی امکان های مالی-تبلیغاتی گسترده، از بهره گیری نیروی های مردمی برای کناراندن^۳ رژیم ولایت فقیه، آشکار و

^۱ . در آغاز سده ی بیست و یک میلادی، از 1.2 تریلیون دلار سرمایه ی بخش خصوصی در کشورهای خلیج فارس، 700 میلیارد دلار از آن 85 هزار سعودی، 266 میلیارد دلار از آن 60 هزار اماراتی، 163 میلیارد دلار از آن 40 هزار کویتی و 65 میلیارد دلار از آن 15 هزار سرمایه دار از کشورهای قطر و عمان و بحرین بود. شماری از این داراییان بی گمان از مهاجران ایرانی ساکن این کشورها بودند.

^۲ آشنا شد (آشناییدن و آشنایاندن برابر آشنا شدن و آشنا کردن)

^۳ رییس فراکسیون فرهنگی -اقتصادی ایرانیان خارج از کشور مجلس شورای اسلامی با اشاره به اینکه ایرانیان برون مرز «سرمایه های ملی» ما هستند، در سال نود شش گفته بود: «براساس برآورد ما ایرانیان خارج از کشور در حدود چهار هزار میلیارد دلار سرمایه دارند (برای آگاهی خوانندگان: اندوخته ی ارزی دولت چین در همین بازه ی زمانی چیزی بود در مرز سه هزار میلیارد دلار) ... ما به ایرانیان خارج از کشور به عنوان سرمایه های ملی و فرهنگی نگاه می کنیم ... باید نگاهمان نسبت به ایرانیان خارج از کشور فراتر از مرزها باشد ... ما نباید به ایرانیان خارج از کشور به عنوان یک ضدانقلاب و یا کسی که می خواهند جاسوسی کند، نگاه کنیم ... ما در حدود پنج میلیون ایرانی خارج از کشور داریم».

^۴ کنار راندن یا کنار زدن (کناریدن و کناراندن)

پنهان، خودمی داشتند^۱، همانند اصلاح طلبان درون و پیرامون ولایت. کوشش این نیروها برای دگراندین های کنترل شده ای از بالا بود با همراهی مشروط و مقطعی توده ها.

رویدادهای انقلاب مشروطه و دهه ی سی و آغاز انقلاب بهمن، به سرمایه داری ایران آموزانده بود که گنجارها و پتانسیل های استعمارستیزانه^۲ و آزادی جویانه و دادخواهانه ی توده ها، و سازمان ها و گروه ها و سیاستمدان نزدیک به آنان، به دشواری افساییدنی^۳ و مهاریدنی^۴ است.

آن چه به دشواری درپیش گرفتن راه های بُرا و کارا، و رهاییدن از سیاست های سازشوارانه و سرسُپردانه می افزود، با نقش فرابنگاه ها یا شرکت های فراملی در دگردیسی های اجتماعی درمی پیوست. به ویژه در بستر جهانی شدن اقتصاد و نولیبرالیسم، رشته های گوناگونی سودارها و منافع بورژوازی بزرگ بازرگانی-مالی را، چه در درون و چه در برون ایران، با سودارهای سرمایه های جهانی درهم می تناند^۵. شمار فراوانی از بازرگانان، دستادستگر و واسطه ای بودند میان فرابنگاه ها یا شرکت های فراملی و اقتصادِ بسامصرفی بخش دولتی-نیمه دولتی-خصوصی ایران^۶ ۳۶۲. بدین

^۱ خودداری می کردند (خودداشتن و خودداراندن)

^۲ ضداستعماری

^۳ رام شدنی (افساییدن یا فساییدن برابر رام شدن، جادو و سحر شدن - افساییدن و افسایاندن). افسار، افسانه، افسای (افسونگر)، افسان (تیزسنگ) و به گمان بسیار افساد یا فساد نمودن (تباهی و فتنه برپاکردن) برگرفته اند از این پایاوزه یا مصدر.

^۴ مهار شدنی (مهاریدن و مهاراندن یا افساریدن و افساراندن)

^۵ ترکیب می کنند (درهم تنیدن و درهم تناندن)

^۶ به گزارش یکی از کارشناس اقتصادی، اتاق بازرگانی یا پارلمان بازار، «به مرکزی برای ایجاد رانت و درآمدهای سنگین آن هم از طریق واردات تبدیل شده است. تا زمانی که این ساختار تغییر نکند نمی توان کاری انجام داد ... (گفته بودند) که بخش خصوصی را تبدیل به سرمایه گذاری های بسیار بزرگ بکنید. ولی با کدام اتاق بازرگانی (و نیز کدام دولت و مجلس مردمی، کدام «بخش خصوصی») ملی؟ مافیاهای گوناگون مانع از ساخت کارخانه های ساخت کاغذ در کشور می شود و در نهایت از یک میلیارد دلار واردات کاغذ سالانه به ایران عده ای سود زیادی می برند که این عده به هیچ وجه اجازه کارهای مولد را نخواهند داد. بیشتر افرادی که در اتاق های بازرگانی به ویژه (اتاق) ایران هستند نه متخصصند نه صنعتگر. بلکه بازرگانانی هستند که مدام به دنبال سفرهای خارج از کشور رایگان و بستن قرارداد برای واردات هستند. چگونه است که کسانی که بر روی ذخایر سنگینی که در هیچ کشوری جز امریکا به این

گونه، زندگی اقتصادی این سرمایه داری بومی، با زیست بهره کشانه ی این تکابنگاه ها یا انحصارها همه سویه درهم می آمیخت. اگر در واره ی شاه بخشی از بورژوازی ناسیونال-پارینگرا و بویژه بازار ایران، از آن جا که زیر فشار اقتصادی بورژوازی مالی-مونتازی رژیم شاه بود، بخش چشمگیری از نیازهای مالی و سازمانی جنبش "اسلامی" را می فراهمید، در برش ولایی، گروه انبوهی از سرمایه اندوزان، بنابر همین جایگاه انگلی، گرایش نداشتند به پیش گرفتن سیاست های ناسازشکارانه و همراه شدن با توده های ناخرسند و پرچوش و خروش.^{۳۶۳}

از آنجا که دگرگونی های اقتصادی-اجتماعی ایران، از یک سو، هنوز در چارچوب انقلاب ملی-دمکراتیکی که جنبش مشروطه آغازنده ی^۱ آن بود جاداشت، و پس از گذشت نزدیک به یک صد سال هنوز به آماج خود در هر دو زمینه (ملی و دمکراتیک) نرسیده بود، و از دگرسو، سرشته های دادورانه ی پیامد انقلاب بهمن نیز در آن برتوانیده بود^۲، می شد گمانید که دنبالش اینگون گرایش های سازشکارانه ی بورژوازی بومی، به رادیکال تر شدن جنبش مردمی (هم چون ونزوئلا^۳ ^{۳۶۴}) بیانجامد، و دگرگونی های سپسین را به سود اشکوبه ها و لایه های پائین اجتماعی پرداز زند. این کار وامی بست^۴

تنوع منابع مس، منابع آهن، زغال سنگ، نفت و گاز وجود ندارد، در خانه های گلی زندگی می کنند. دیدن متکدیان بر سر چهار راه ها که هر روز افزایش پیدا می کنند نشانه فقر در کشوری است که بر روی دریایی از ثروت قرار دارد.»

^۱ آغاز کننده (آغازیدن و آغازاندن)

^۲ توان بیشتر یافته بود (برتوانیدن و برتواناندن)

^۳ در آغاز سده ی بیست و یک میلادی، در پی «دسیسه های بین المللی برای تخریب اقتصاد ونزوئلا»، جنبش مردمی بیشتر به چپ چرخید و کارکنان کارخانه ها شمار بیشتری از کارخانه ها و منابع مالی آنان را برای ادامه فعالیت در اختیار گرفتند. برای نمونه در کارخانه ی کیمبرلی-کلارک، حدود یک هزار کارگر این شرکت در برابر محل کار خود گرد آمدند و خواستار تجدید نظر در مالکیت کارخانه شدند.

^۴ وابسته می بود (وابستن و وابنداندن)

به توان گرفتن بیشتر نیروهای آزادمند و پیشوار و دادور^۱ در "درون ایران".

گذشته از طیف های گوناگون بورژوازی و خرده بورژوازی فرامرز و درمرز کشور، در بخش بزرگی از نیروهای دمکرات و چپ ایران نیز کمابیش همین گرایش های مانایانه و انفعالی^{۲۳۶۵} برمی جھید. دمکرات ها و چپ ها، بیشتره در برون مرز کارمی ورزیدند و گوییا توان سازمانی آنان در ایران اندک می بود. اگر در انقلاب بهمن، گروهی از اپوزیسیون چپ در خارج از کشور که زیر نام کنفدراسیون دانشجویان کنشگر می بود، در روند رویدادهای پس از سرنگونی شاه کارکردی نداشت، می شد گمانید که با دنبالیدن گرایش های سازشکارانه ی دمکرات ها و چپ ها در برون مرز، در آینده، سرنوشت کنفدراسیون پیشین چشم به راهشان باشد.

دشواری بخش بزرگی از آنان، نه تنها با گرایش های سازشکارانه، بلکه با نبود سازمان گسترده در درون ایران درمی پیوست. بدین روی، نشان گذاری آنان بر رویدادهای درون کشور، و نیز نشان پذیری شان، هنوز ناروشن و نادرخور می نمایید. هم چنین، برنامه ی روشن و به راستی برتاباننده ی نیازهای اقتصادی-اجتماعی کارگران و مزدبگیران ایران، و ویژگان، در راستای گسترش دیدگاه های دادوران^۳ و آزادمندان و نوینانه^۲، یا نمی نبود، یا نارسا می بود. از این روی در ورزای های روز، بخش چشمگیری از پهنه ی پیکار سازمانی و ایدئولوژیک و فرهنگی، هم به

^۱ آزادی خواه و پیش رفته و داد جوی (همانا پسواژه، و نه پسوند چون بالا) برابر دمکرات و مترقی و عدالتخواه

^۲ در کشورهای پیشرفته و بالنده (رو به رشد) مناسبات بهره کشانه سرمایه داری را «آریستوکراسی کارگری»، مستقیم یا نامستقیم، آشکار یا نهان، سرپا نگاه میدارد. بسیاری از آنان در کوران ستیزهای طبقاتی «میان پرولتاریا و بورژوازی»، ناگزیر در کنار بورژوازی جای می گیرند. «بدون پی بردن به ریشه های اقتصادی این پدیده و سنجش اهمیت سیاسی و اجتماعی آن»، و نیز موضع گیری روشن برای خنثی سازی آن، نمی توان در هر برش از جنبش مردمی در کنار «پایینی ها» ماند، و توده ها را «به پیش» راند.

^۳ نوگرایانه یا نوآورانه (پسوند به جای پسواژه)

طیفی از نیروهای ناسیونال پارینگرا و ناسیونال سکولار و ناسیونال پادشاهی (با توان مالی بسیار و پشتیبانی فرامرزی فراوانه و گرایش لیبرال کلانه)، و هم به دسته بندی های جدایی خواه و تندخوی^{۱ ۳۶۶} سپرده می شد. با این همه، بخش بزرگی از این تهبگاه و ونگجای را، توده ها با روکردهای نوآورانه ی خویش، و با کار و پیکار و پشتکار می آکندند و به جنبش درونه ای دادورانه و آزادمندانه در می انداختند.^{۲ ۳۶۷} بی گمان رویکردهای کارگتر و روشن تر اپوزیسیون ملی-مردمی در آینده، گرایش های به راستی دمکراتیک را خواهد ژرفاند و امکان مانور برای نیروهای رنگارنگ واپسگرا و زراندوز را بیشابیش خواهد تنگاند.

در صورت دگرگونی چشمگیر در رویکردهای نیروهای ملی-دمکرات، و همراهی بیشتر آنان با «پایینی ها»، و نیز کنشگری های گسترده تر و جان فشانانه تر سازمانی و سیاسی و اجتماعی، با همه ی دشخواری ها و سنگلاخ ها، می شد امیدوار بود که جنبش در راه، باز هم بیشتر دمکراتیزه شود، و با

^۱ در باختر آسیا طرح «تیول داری استعماری» یا «نقشه ی جدید» پنتاگون برای کنترل اندوخته های نفتی-گازی منطقه، عملاً در پاره ای از کشورها چون عراق و سوریه و پاکستان و افغانستان پیاده شده، و در دیگر کشورهای منطقه چون ایران و ترکیه و عربستان «رو به پیاده شدن» بود. پس از اشغال عراق و سرنگونی صدام حسین، با دولت های «خودگردان» در شمال و جنوب عراق چندین پیمان نامه ی نفتی-گازی نان و آب دار بسته شد، و کوشش برای بستن پیمان نامه های تازه با «خلافت گرایان سنی» عراق نیز در جریان بود. نگرینستی اینکه، در سفارت آمریکا در عراق پانزده هزار نفر فعالیت داشتند که چهارده هزار و پانصد نفر آن متخصص نفت بوده، نفت عراق را تولید کرده و قصد داشتند تولید آن را به ده میلیون در روز برسانند. نفتی که با بهای ارزان به حراج جهانی نهاده می شد. در زمینه ی «به اصلاح» خودمختاری های منطقه ای گفتنی اینکه، راست ترین کاندیدای ریاست جمهوری آمریکا از ایالت نفتی تکزاس نیز از آتشین ترین هواداران خودمختاری - بخوان «تیول داری» های محلی - در آن کشور بود، و موج «تیول داری» ها در کشورهای بحران زده ی اروپایی در آغاز سده ی بیست و یک میلادی نیز دم به دم بالا می گرفت: از باسک و کاتالانیا و اسکاتلند گرفته، تا ونیز و ساردنی و بایرن.

^۲ درباره ی «جنبش آزادی خواهانه ی ملی» در خاورمیانه و از آن میان برای مردم کرد، قاسملو یکی از رهبران جنبش کردستان نوشت: «خاور میانه از آنجا که محل تلاقی سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا است، و نیز به علت اهمیت سیاسی و استراتژی خاص خود در نقشه ها و برنامه های امپریالیستی موقعیت ویژه ای دارد ... دخالت امپریالیسم در جنبش آزادیخواهانه ملی پدیده ی تازه ای نیست. این دخالت اقدامی است که از دیر باز تاکنون جهت منحرف ساختن مبارزه و ضربه زدن از پشت به آن هنگام لزوم، در پیش گرفته اند... بنابر این مصالح جنبش آزادیخواهانه ملی کرد هیچگاه با مصالح امپریالیست ها همخوانی نخواهد داشت ... حل مساله کرد به پیشرفت دمکراسی و سوسیالیسم در خاورمیانه بستگی دارد».

گسترش در تراوش و نفوذ این نیروها، پاره ای از خواست های انقلاب بهمن (از آن میان پیاده سازی اصل چهل و چهار قانون اساسی، و در کانون آن، ملی-مردمی شدن راستین صنعت نفت و گاز کشور) در راستای سودارها و منافع طبقه ها و لایه های پایین اجتماعی پیاده شوند. توانگیری نیروهای نابنیادگرای "راستین" ملی و دمکرات، می توانست نشانه ای باشد از "آغاز عصر خرد" و پایان واره ی "خرافه" در روند نوزایی و نوسازی کشور. سترگ-انگیزه ی نشان گذاری کمابیش روشن نیروهای آزادی خواه و دادجوی بر رویدادهای آغاز انقلاب (پیش از شبیخون "خط امامی ها")، کوشش ها و جانفشانی های خستگی ناپذیر و همه سویه و خودباورانه ی آنان بود پیش از پیروزی انقلاب. دامنه ی تاثیرگذاری نیروهای دمکرات و دادخواه نابنیادگرا بر رخدادهای آینده ی ایران نیز وامی بندد به همین انگیزان ها و عامل ها.

توده ها می تازند

گذشته از گرایش های سازشکارانه ای که بر پایه ی دسته بندی اصلاح طلب-پراگماتیستی و "دگرگونی از بالا" می پیکریدند^۱، نشانه هایی از سوگیری های دمکراتیک و کارا خودمی نمود، چه در درمرز و چه در فرامرز. بخشی از طیف های گوناگون اجتماعی با آموزش از شکست اصلاحات و ارزیابی کمابیش روشن از بن بست های چند دهه ای، به جای کوشش برای دگراندیدن از بالا، به سوی "پایینی ها" کشیده می شدند. نمونه های این گرایش ها را می شد در آینه ی جنبش های نوین کارگری و دانشجویی و زنان درنگریست.

^۱ شکل می گرفتند (پیکریدن و پیکراندن برابر شکل و طرز داشتن و شکل و طرز دادن)

در کنار این سوگیری های توده ای، پاره ای از واکنش های تند اجتماعی که در جامه ی جنبش های منطقه ای و گاه تا مرز جدایی خواهی نمایه می کردند نیز، دیده می شد. گذشته از باورها و اندیشه ها و روکردها و بازتاب های آنان، می شد گفت که سترگ-انگیزه ی پیدایش این ناآرامی ها، بیشتر دشواری های اقتصادی ای بودند مانند بیکاری، بی بهری، ناداری، و شکاف فزاینده ی طبقاتی.

فشرده گون^۱ می شد گفت، با بودمان گرایش های سازشکارانه در بخش بزرگی از بورژوازی بومی، که به ویژه ریشه های اقتصادی داشتند و پیشتر به پاره ای از آنها پرداختیم، نمونه های بساروشن و چشم ناپوشیدنی از اوجیدن^۲ موج های سیاسی-اجتماعی سامانیده و ناسامانیده چه در پهنه های سازنده مانند جنبش کارگری و دانشجویی و زنان، و چه در بسترهای ناسازنده مانند ستیزجویی های جدایی خواهانه، روز به روز خودمی نمود. این ها نشانه هایی بودند از بن بست های دستگاه کاتوزی-بازاری-سپاهی و پیدایی شکاف های ژرف در آن.

این کنکاش را با سروده ای از مهدی اخوان ثالث می گرانانیم^۳، با امید بدانکه خردمند "فرزندان" سرزمین مان در روند نوزایی کشور، "غباری" تاریخی را نیز از "پوستین" این "سالخورده جاودان مانند"، بزدایند.

پوستینی کهنه دارم من

یادگار از روزگاران غبارآلود

مانده میراث از نیاکانم مرا این روزگار آلود.

های فرزندم!

^۱ به طور فشرده (فشردن و فشراندن)

^۲ اوج گرفتن (اوجیدن و اوجاندن)

^۳ به کران یا کرانه می رسانیم (کرانیدن و کراناندن برابر کرانه رسیدن و کرانه رساندن)

بشنو و هشدار!

بعد من این سالخورد جاودان مانند

با برو دوش تو دارد کار.^{۳۶۸}

از سنگلاخ ترین گذرگاه های تاریخی

"گذشتن از پیوندارهای کهنه ی بازدارنده، و درآمدن به پیوستارهای نوین پیشرونده و نابهرکشانه در سامانه ی جهانی، بویژه از گذار پیکار برای دسترسی دادرانه به مواد خام و در گام نخست "بخش انرژی"، و واپس نشانیدن کنسرن های نفتی-نظامی-مالی و دست نشانندگان محلی آنان، می گذرد. این گذار یکی از پرسنگلاخ ترین گذرگاه های تاریخی است. مالکیت خصوصی بنا به بُن مایه ی بهرکشانه ی خود نمی تواند برابری راستین اقتصادی انبازشگران و شرکت کنندگان در پهنه ی جهانی را دراندازد و استعمار کهنه یا نو بخشی است ناگسستنی از هستی آن."

با ژرفش بحران و افزایش فشارها به لایه های پایینی و میانی، در کوران خیزش های پیاپی، نگرش سازمان ها و گروه ها و سرشناس های سیاسی و اجتماعی درون و برون مرز به دشوارهای اقتصادی بیشتر می شد. این گرایش را، با همه ی ناروشنی ارزیابی ها و ناپایدگی^۱ راهکارها، می توان

^۱ بی ثباتی (پاییدن و پایابیدن)

مثبت ارزیابید. همزمان با آن، واخواهی های سامانیده و ناسامانیده ی مردمی نیز فرامی فزود. پاسخ ولاییان به این پیکارهای بالنده ریاورانه^۱ بود. بدین سخن که هر دسته بندی "حکومتی" می کوشید بارِ نارسایی ها و فسادهای گسترده را، کمابیش آشکار بر دوش دگرگروه اندازد و از آشفته بازار برای پاسداریِ سودهایِ خویش بهره‌گیرد.^۲ بالاگرفتن درگیری های درونی، خود برآیندی بود از نشان گذاری پویش های تازه ی واخواهانه بر جامعه.

فرایندهای نوین چند کُنجه را می نمایانند:

- نخست اینکه زمامداران ولایی در برابر درخواست های اقتصادی مردم و کوشش پیگیرانه ی آنان برای جلوگیری از برباد رفتن درآمدهای ملی بسیار آسیب پذیر بودند، و پهنه ی رزمایش و مانورشان تنگ. بیهود نبود که سرکوب واخواهی ها و بستن رسانه ها همزمان با درخواست های بنیادی اقتصادی فرافزودند.

- دوم اینکه پرداختن به این دسته گرهگاه ها و برجھاندن^۳ آنان، به ویژه ناهنجاری اقتصادی و شکاف طبقاتی، از پشتیبانی گسترده ی مردم برخوردار بود و توان بسیجگر فراوان داشت. از آن جا که این خواست ها بیشتر فراگروهی بودند، می توانستند مانند زنجیری جنبش های مردمی گوناگون را هم پیوندانند، گرایش به همبستگی را در کوران کار برانگیزند، و در هنگامه ی یاوره و مساعد به هسته ای برای پیدایی یک اپوزیسیون در درون ایران فرارویند. بدین کُنجه بجاست درنگریست که، در ساختار ولایی

^۱ ریاکارانه (پسوند به جای پساوژه)

^۲ حسن روحانی در برش ریاست جمهوری احمدی نژاد، بارها به «خالی» بودن و «جارو» شدن سبد نفتی اشاره نموده بود. پس از ریاست جمهوری وی، خبرگزاری پارس - نزدیک به سپاه پاسداران و یکی از رقیبان توانمند دولت «تدبیر و امید» - به کنایه پرسیده بود که چرا اکنون نیز دلارهای نفتی «جارو» می شوند؟ بنا به رسانه های درون مرزی، انباشته های ارزی بسیار ناچیز و ورشکستگی یکان های تولیدی نیز چون گذشته بود.

^۳ برجسته کردن (برجستن و برجھاندن)

لگدمالی حقوق زنان، سرکوب جوانان و دانشجویان، سانسور هنرمندان و روشنگران، و بویژه فشار روزافزون به کارگران و مزدبگیران و رنجبران، به راستی پوششی بود برای چپاول درآمدهای ملی و اندوخته های نفتی-گازی-کانی کشور^۱، آن هم در فراخه و فضایی آکنده از تنش آفرینی و تندروی.

- سوم اینکه پافشاری بر خواست های اقتصادی و کوشش برای آشکاراندن همه سویه ی تباهی ها و تبهکاری ها و دزدی ها، چه در میان نیروهای تندر و پراگماتیست و اصلاح طلب درون و پیرامون دستگاه زمامداری، و چه در میان داووداران (مدعیان) "اپوزیسیون" درون و برون مرز که با بندهای مالی پنهان و ناپنهانی به نهادهای مالی درمرزی و فرامرزی وامی بستند، مرز میان دوستان و دشمنان مردم^۲ را روشن تر می نمایند. در این میان کم نبودند "مبارزانی" که از یک سو در زد و بندهای اقتصادی با رژیم ولایی درانبازی و شرکت داشتند و از دگرسو مانند "اسب ترویا" در جنبش ملی-دموکراتیک کار می ورزیدند.

^۱تنها درباره مجتمع گاز پارس جنوبی - گذشته از نفت و کانی ها - رسانه های ولایی می نوشتند: «عظمت و اهمیت پارس جنوبی بر هیچکس پوشیده نیست، اما شاید مرور چند آمار آن هم در نوزدهمین سالروز تاسیس مجتمع گاز پارس جنوبی کمک فراوانی به درک بهتر شگفت انگیز بودن این منبع نجیب کند. مخزن گاز پارس جنوبی با ۳ هزار و ۷۰۰ کیلومتر مربع دارای ظرفیت ۱۴ تریلیون مترمکعب گاز طبیعی و ۱۹ میلیارد بشکه میعانات گازی است. این مخزن ۸ درصد از ذخایر گاز جهان و ۵۰ درصد ذخایر گاز ایران را تشکیل می دهد. جالب است بدانید ارزش مخزن پارس جنوبی معادل ۱۵۵ هزار و ۹۹۲ تن طلا است. یعنی اگر این مقدار طلا را در کامیون بارگیری کنیم و در هر کامیون ۲۰ تن طلا قرار گیرد، ۷ هزار و ۸۰۰ کامیون و کاروانی به طول ۷۸ کیلومتر خواهد شد. به عبارت دیگر مخزن پارس جنوبی ارزشی معادل ۱۲۰ سال تولید نفت کشور را داراست».

^۲نگریستن اینک، ولایی ها نیز بویژه با بالا گرفتن جنبش مردمی، بر همین نکته پای می افشردند، چه در سرنیشته های روزنامه ی جمهوری اسلامی، و چه در نوشتارهای روزی نامه ی رسالت و دیگر رسانه ها. آماج خلافت گرایان رنگارنگ بساروشن بود: «اجماع» برای کژراه کشاندن یا درهم کوبیدن جنبش مردمی.

پاره ای نشانه گیری ها

از دیدگاه نگارنده بجا می بود که از این نشانه گیری های تازه ی اقتصادی - به ویژه نگرش به اصل چهل و چهار قانون اساسی - کژنپیچیم و بخش بزرگی از نیروها را بر گرد این آماج ها بسامانانیم. در این راستا پرسش این بود که نهادها و سازمان های سیاسی و اجتماعی در هنگامه ای که ساختمان زمامداری با لرزه هایی روبرو می شد، بر کدام خواسته های اقتصادی می توانستند بیشتر پافشارند تا شکاف در بدنه ی "نظام" بیشتر شود، و همزمان با کوشش برای همبستگی نیروهای ملی-دمکرات، گستره برای پیدایی جایگزینی مردمی هموارتر گردد.

در این زمینه می شد چند بخش را برجھاند. از آن آندست بودند بودایی و حضور کارای نهادها و سازمان ها در پهنه ی رسیدگی به پیمان های نفتی-گازی-کانی و قراردادهای کناری پردرآمد آن. در اینجا نه تنها از پارش ها^۱ و جزییات پیمان های پیشین که به "بیع متقابل" آوازه گرفتند، داده های درستی حتی در دست نمایندگان مجلس اسلامی نبود، بلکه پیمان نامه های تازه هم با خاموشی ارگان های اجرایی و قانون گذاری و رسانه ای، و نیز سازمان های سیاسی و اجتماعی روبرو می شدند.

بخش دیگر درمی پیوست با چگونگی هزیناندن^۲ دلارهای نفتی-گازی. نگاه تیزبینانه ای بر کارها در این زمینه هم دیده نمی شد و بدین گونه بخش بزرگی از درآمدها ناکارشناسانه و ناقانونمندانه، یا در بخش های بی بازده و کم بازده سرمایه گذاری می شدند و یا به جیب آقازاده ها و همدستان برون

^۱ جزء ها یا جزییات (پاریدن و پاراندن برابر جزء یا تقسیم شدن و جزء یا تقسیم کردن). پارش از پاریدن و همش از همیدن را همسان گرفته ایم با جز و کل.

^۲ هزینه کردن (هزینیدن و هزیناندن برابر هزینه شدن و هزینه کردن). می توان خرجیدن و خرجاندن نیز برگزید.

مرزی شان می ریختند. در کنار آن، نهادها و سازمان های مردمی می توانستند به جای گفتمان های کژرونده و جداینده^۱، تباهی و فسادِ باشیده را به ویژه در گستره ی واردات بی رویه و ارگان های وابسته به آن، پیگیرانه تر بیاشکارانند و بدین گون پایه های بورژوازی انگلی-وارداتی را که در زمامداری ولایان نقش دراندازنده و تعیین کننده داشت، آماجمند نشان گیرند. دراین میان جای برجسته ای داشتند بده-بستان های در پیوند با واردات قانونی و ناقانونی^۲. (در کنار "صادرات" رانتی و ارزآور وابسته به نفت و گاز، همزمان با خصوصی سازی و خودی سازی های پتروشیمی ها و پالایشگاه ها و نیروگاه ها و کانی ها و مونتاژکارخانه ها و دگره)

راهبندی بزرگ در گذار نهادهای نوین و بالنده

برای گذر از "نظام" ولایی یکی از گرهی ترین گفتمان ها، چه در برشِ کوتاگاهِ جایگزینی رژیم، و چه در بازه ی درازگاهِ فرارویی نهادهای نوین، پرداختن به امور بنیادها و موقوفه ها و دارایی های ملی زیردستِ دین سالاران و کانون های پیوسته و وابسته بدانان بود.

با روی کار آمدن جمهوری ولایی در زمینه ی مالکیت و بازپخش دارائی های کشور دگرگونی های چشمگیری رخداد. جابجائی مالکیت ها و درپیش گرفتن سیاست های ناروشن اقتصادی، سود یکان های تولیدی را پایین آورد، و در پیامد آن، تولید ملی حقیقی و میانگین حقیقی درآمد هر خانوار فروکاست. علیرغم جابجائی مالکیت ها و واگذاری های دولتی به آماج استعمارزدایی اقتصادی و دمکراتیزه ورزی ساخت و سازها، گرداندگی کارها به دار و

^۱ جدا کننده (جداییدن و جدایاندن برابر جدا شدن و جدا کردن)

^۲ پاره ای از رسانه های جمهوری اسلامی، واردات ناقانونی را بیش از سی میلیارد دلار برمی آوردند، هم در بخش های دولتی-نیمه دولتی، و هم در بخش های خودی-خصوصی.

دسته های ویژه یا "خودی ها"، آن هم بدون "هیچگونه" رسیدگی مردمی، سپرده شد. در زمان کوتاهی ۲۸ بانک خصوصی که ۴۳.۹ درصد کل دارائی همه ی بانک های ایران را در دست داشتند، به دولت واگذار شدند و همگی صنایع خودرو و فرآوری فلزهای پایه ای چون مس، پولاد، آلومینیوم، و هم چنین سرمایه ی ۵۱ سرمایه دار و صاحب صنعت سترگ و بستگان درجه یکشان ملی شدند.^{۳۷۰} در این میان بخش بزرگی از دارایی های تاوانگرفته و مصادره شده از سوی دادگاه انقلاب را به ارگانی زیر نام "بنیاد مستضعفان"^{۳۷۱} وانهادند. کارپهنه ی این بنگاه در کوران جنگ فراگسترده و در گذر زمان بنیادها را، که دربرگیرنده ی "بنیاد مستضعفان و جانبازان" و "بنیاد شهید" و "ستاد رسیدگی به امور آزادگان" و دیگر بودند، بخش "عمومی غیردولتی" نامیدند.^{۳۷۲}

این ارگان سپسا از "شمول قوانین و مقررات محاسبات عمومی و دخالت دولت" نیز برون رفت. در آغاز دهه ی هشتاد خورشیدی دارایی های این بنیاد که خود به یک غول اقتصادی ناکارآمد فرارویدده بود، عبارت بودند از: ۲۰۳ کارخانه ی تولیدی و صنعتی، ۴۷۲ زمین بزرگ کشاورزی، ۱۰۱ شرکت بزرگ ساختمانی، ۲۳۸ شرکت خدماتی و تجاری و نیز ۲۷۸۶ ملک و

^۱ جایگاه اقتصادی آستان ها و خیریه های ولایی در دهه ی چهارم زمامداری کاتوزیان، باز هم بیشتر فراگسترده. برای نمونه همزمان با انتخابات ریاست جمهوری در سال نود و شش، «آردهای تبرکی» توسط «بنیاد کرامت» آستان قدس در مناطق «محرور» پخش می شد، آردهایی خریداری شده از کارخانه آرد غنچه و وابسته به «بنیاد برکت». «بنیاد برکت» خود زیرگروهی بود از ستاد اجرایی فرمان امام و زیردست خامنه ای. این بنیاد سال هشتاد و شش، همانا دو سال پس از کودتای پنهان احمدی نژاد، با دستور ولی فقیه تشکیل و در طول ده سال به یک غول اقتصادی در دارو، مسکن و صنایع غذایی فرارویدده، و سپس به حوزه نفت و پتروشیمی درآمد. نهادهای نوین نقب زده به چاه های نفتی-گازی، با الگوی گیری از بنیادهای آستان قدس رضوی گردانده می شدند. آستان نفت خیز خوزستان نخستین آستان هدف «بنیاد کرامت» آستان قدس رضوی خوانده می شد. بنیاد آستان قدس رضوی در کار راه اندازی یک شبکه بزرگ مجازی نیز برای خرید کالاها بود، چیزی شبیه «دیجی کالا». قرار بود ده درصد سود فروش کالاها «برای حل کردن مشکلات جامعه به جبهه فرهنگی» (بخوان جبهه خرافی) تعلق گیرد و دگرسودها میان بلندپایگان و کارکنان نهادها پخش گردد. بنیادها و آستان ها و خیریه های رنگارنگ ولایی، قصد داشتند بازوی هم توانمندتر اجرایی و تبلیغاتی برای اشرافیت روحانی و نهادهای سپاهی-بازاری باشند، چرا که پایگاه اجتماعی-اقتصادی خود را رو به کاهش می دیدند.

مستغلات بزرگ.^{۳۷۳} بنا به گفته ی رییس پیشین بنیاد، این نهاد "بزرگترین موسسه اقتصادی در ایران و خاورمیانه است و از لحاظ تنوع حتی شاید بتوان گفت بزرگترین در تمام دنیاست ... بنیاد ۴۰۰ شرکت فعال دارد که در بسیاری از تولیدات نقش بنیاد چنان موثر است که هرگونه نقصان یا پیشرفت در کار بنیاد در کل کشور اثرگذار است". این نهاد از آندست، فراورش و تولید ۲۴ درصد نساجی کشور، ۲۲ درصد سیمان، حدود ۴۵ درصد نوشابه الکلی، ۲۸ درصد لاستیک و ۲۵ درصد شکر را در دست داشته و با حضور گسترده در بازارهای مالی و بورس، بخشی از بنگاه های زیر پوشش دولت و مجلس را نیز به نام "خصوصی سازی" زیردست گرفته بود.^{۳۷۴}

پیامد این جابجایی ها (که می بایست پیاده سازی اصل چهل و چهار قانون اساسی را با بهره گیری از سازمانی بسیار کارا و مردمی زمینه چیند)، گسترش فساد و کاهش فراوری و تولید، و سردوانش^۱ کارکنان بود. برای نمونه بر پایه ی داده های رسانه های ایران از ۱۰۰ انبازگاه یا شرکت زیر پوشش بنیاد، ۹۷ درصد آنان در درازای یک سال تنگناهای پولی داشتند که از راه بانک مرکزی و ارزهای به دست آمده از صادرات نفت خورانده و تغذیه می شدند. این دشواری، بیشتر صنایع، از آندست صنعت ریسندگی و فراوری فلزها را دربرگرفت و به ایست ۲۵۰۰ پروژه ی صنعتی تنها در یک سال انجامید.^{۳۷۵}

چنین روندی بی گسست دنبالید و با همه ی نیم-کوشی ها، در بهبود بازدهی یکان های اقتصادی دگرگشت چشمگیری دیده نشد. بهبود نبود که میانگین رشد سالانه ی کارکنان در یکان های تولیدی نزدیک به سه برابر کمتر از سال پنجاه و هفت گشت.^{۳۷۶} در زمینه ی کار در بازار سیاه و نقش نهادهای تکاگرای-نظامی در آن نیز، بر پایه ی داده های رسانه های ولایی، دگرگونی

^۱ سردوانی کردن (سردویدن و سردواندن)

ها برآشوبنده بودند. از آن میان بازار سیاه کالاهای وارداتی (برای نمونه از راه بنادر ناقانونی و زیردست سپاه پاسداران در خلیج فارس) که حجم آن سالانه تا ۱۵ میلیارد دلار (و حتی بسابیشتر) نیز برآورد می‌شد، از سویی به دروغاکاری ها و دست‌دستگری ها (کارهای کاذب و واسطه‌گری) می‌انجامید و از دگرسو با ناتوان کردن صنعت داخلی و دشخوار ساختن فروش کالاهای بومی، سالانه بیکاری نزدیک به یک میلیون نفر را زمینه می‌چید.^{۳۷۷}

برآیند این نارسایی ها اینکه، نرخ رسمی (و نه نارسایی) بیکاری جوانان در شهرهای ایران به مرز سی درصد رسید و علیرغم درآمدهای نفتی-گازی فزاینده، رشد ناداری در کشور ۱۸ درصد شد.^{۳۷۸} بخشی از انگیزه های ورشکستگی اقتصادی را، می‌شد در میان آشکارگری ها و افشاگری های پراکنده در کوران خیزش هشتاد و هشت، بازجست.^{۳۷۹}

بنیادها که پاسخی^۱ هیچ یک از ارگان های دولتی نبودند، در گذر زمان به یکی از بزرگترین نهادهای اقتصادی در منطقه فرارویدند و همزمان با بالش آنان، پیوندشان با سپاه پاسداران فزاید. "بخشی" از نارسایی ها و بن بست های اقتصادی در "جمهوری اسلامی" به روکرد این بنگاه های توانمند بازمی‌گشت. این نهادهای تکاگرایی یا انحصارگر نه تنها در پهنه هایی مانند بازرگانی و ترابری و ساختمان سازی و کان فراوری، بودایی و حضوری ویرانگر داشتند، بلکه همزمان با تنش آفرینی خارجی و داخلی (و به بهانه ی آن)، باشیدن خود را در بخش های پردرآمد نفتی-گازی نیز می‌افزودند. نمونه وار می‌شد به واگذاری پروژه ی هفت میلیارد دلاری نفتی به قرارگاه خاتم الانبیا سپاه پاسداران و "بردن" کمایه^۲ یا مناقصه ی سودآور وابسته به ساخت گازلوله ی ایران-پاکستان-هندوستان از سوی سپاه، پرداخت.^{۳۸۰}

^۱ پاسخگو یا جوابگو (پاسخیدن و پاسخاندن)

^۲ بازگونه ی مزایده (کمایه و فزایه کردن یا کمایه و فزایه دادن برابر مناقصه و مزایده کردن یا مناقصه و مزایده دادن)

این کانون‌های برون از سامان حسابرسی دولتی که گونه‌ای از الیگارش‌ی مالی لگام گسیخته و تکاگرانه یا انحصارگرانه را به اقتصاد ایران درمی‌تپاندند، از یک سو با سه برابر شدن پروژه‌های عمرانی-دولتی واگذاریده به زیربخش سپاه پاسداران یا سازمان بسیج، درآمدهای نفتی را به گونه‌ای ناکارامی خرج‌اندند^۱، و از دگرسو با برپایی یکان‌های سرمایه‌گذاری به خرید شرکت‌ها و کارخانه‌های دولتی (برای نمونه کارخانه‌ی تراکتورسازی تبریز) رومی آوردند.^{۲۸۱ ۳۸۲} آماج دیگر این روکردها، اندوزش و تامین مالی نهادهای سرکوبگر از راه رانت‌های نفتی-گازی-کانی بود.^{۲ ۳۸۳} نگرستی اینک، همان نیروهای تندرو و گوییا "ضد امریکایی و ضد اسراییلی" ای که طی چند سال با دنبالش بیهوده‌ی جنگ ایران-عراق، کشتار جوانان، سرکوب روگردانان و مخالفان و نابودی اقتصاد کشور، میلیاردها دلار در "رشوه‌های زیرمیزی" جیب زدند، همزمان با افزایش درآمدهای نفتی-گازی، با تنش آفرینی‌های نو برای تاراج بیشتر و بی‌بازخواست‌داری‌های ملی خیزیده بودند.^۳ واگذاری فروش نفت به بنیاد مستضعفان و درانبازی یا شرکت آن نهاد به نام بخش خصوصی در حوزه‌های فروش

^۱ خرج می‌کردند (خرجیدن و خرجاندن برابر خرج شدن و خرج کردن)

^۲ نهادهای سپاهی-بسیجی در پهنه‌های مالی نیز بودمانی گستره داشتند. رئیس سازمان بسیج در مراسم امضای تفاهم‌نامه میان سازمان بسیج مستضعفین و کمیته امداد امام گفته بود، «با تصمیم این سازمان ۷ هزار و ۶۰۰ مسجد صندوق‌های قرض‌الحسنه» تازه راه خواهد افتاد. نگرستی اینک، پیش از این تصمیم، حدود ۷۲ هزار مسجد در کشور وجود داشت که می‌بایست تا سال ۱۴۰۴ به ۹۲ هزار برسد. به گزارش رسانه‌های ایران، «اگر ۷۶۰۰ صندوق قرض‌الحسنه‌ای که گفته شده، راه‌اندازی شود، از تعداد شعب بزرگترین بانک دولتی ایران یعنی بانک ملی که ۳۳۰۰ شعبه در کشور دارد، فراتر می‌رود. در همین حال مجموع تعداد شعب چهار بانک اول دولتی یعنی بانک‌های ملی، سپه، کشاورزی و مسکن ۸ هزار و ۲۴۶ شعبه و تعداد شعب چهار بانک اول خصوصی یا خصوصی‌شده یعنی بانک‌های صادرات، تجارت، ملت و رفاه کارگران ۷ هزار و ۶۷۲ شعبه است. به این ترتیب با راه‌اندازی ۷۶۰۰ صندوق قرض‌الحسنه در مساجد، تعداد این صندوق‌ها با تعداد شعب بانک‌های خصوصی یا خصوصی‌شده برابری خواهد کرد». «صندوق‌های قرض‌الحسنه» یکی از نهادهای مالی پشتیبان نامزدهای «منصوب» ولاییان در انتخابات گوناگون جمهوری اسلامی بودند. برای نمونه «صندوق قرض‌الحسنه انصار» (در کنار شهرداری تهران، شورای نگهبان، سپاه پاسداران، بنیاد مستضعفان و دیگران)، یکی از نهادهای کمک‌کننده «نقدی» به گروه خامنه‌ای-رفسنجانی در یکی از انتخابات پس از انقلاب بود.

^۳ خیز برداشته بودند (خیزیدن و خیزاندن)

نفت خام و فراورده های نفتی و پتروشیمی در بازار فرامرزی، و همزمان با آن، سرهم بندی "سازمان مدیریت بحران" (یا بحران خودساخته و پشت داشته ی تکابنگاه ها یا انحصارها) به بهانه ی تحریم های تازه، و بودایی و حضور باز هم گسترده تر نهادهای نظامی در همه ی بخش های سودآور را، می شد در این چارچوب ارزیابید.^{۳۸۴}

دست درازی بیشتر به درآمدهای ملی همراه بود با افزایش فشار به جنبش مردمی. بیهود نبود که همزمان با درآمد بنیاد مستضعفان به داد و ستدهای سودآور نفتی، بنا بر بیانیه ی کانون نویسندگان در ایران، هم "فشارهای فزاینده بر گروه های مختلف اجتماعی" می اوجید^۱، و هم وزارت کار و امور اجتماعی "انجمن صنفی روزنامه نگاران ایران، یکی از بزرگترین و فراگیرترین شکل های صنفی را واجد شرایط انحلال" می دانست.^{۳۸۵ ۳۸۶}

بحران ژرف تر می شد

پیامد بودایی و حضور گسترده ی کاتوزیان و سپاهیان (و همدستان و همداستانان "سهم" خواه آنان، بازاریان) در فرایند های اقتصادی-اجتماعی بحرانی بود همه سویه. در این زمینه گفته های دبیریکم نهضت آزادی^۲ که از درگیری های درونی رژیم آگاه بود، پهنه های این آشفتگی ها را روشن تر می نمود. وی در گفتگوی خود با یکی از رسانه ها، با پرداختن به "قانون اساسی منهای ولایت فقیه" یادآوراند^۳ که "مجموعه ی عملکرد نظام جمهوری

^۱ اوج می گرفت (اوجیدن و اوجاندن)

^۲ درباره نهضت آزادی و سیاست های اصلاح طلبان نزدیک به آنان، گفته های ابراهیم یزدی روشنگرانه بودند، چه در کوران انتخابات ریاست جمهوری هشتاد و چهار و هشتاد و هشت، و چه پس از آن در پشتیبانی از رویکردهای اقتصادی «دولت امید» حسن روحانی: روشنگرهایی کمابیش همسان با پراگماتیست ها و البته در راستای منافع «بزرگترین بنگاهدان قدرت» در نظام ولایی، هاشمی رفسنجانی و همتایان لیبرال او.

^۳ یادآوری کرد (یادآوردن و یادآوراندن)

اسلامی دارد آرام آرام به سوی قفل شدن کلان حرکت می کند. یک اشکال کلیدی و اساسی در مجموعه ی مناسبات وجود دارد که هر کاری می کنند اوضاع بدتر می شود ... به نظر می رسد مجموعه ی نیروهای درون جمهوری اسلامی آرام آرام همگی به این نتیجه می رسند که این سیستم فاقد کارایی است ... چرا ایشان (هاشمی رفسنجانی^۱) اکنون مطرح می کند که به مرحوم آذری قمی گفته بود که این ولایت فقیه که شما دنبالش هستید، ناصرالدین شاه می شود.^{۲۸۸}

رفسنجانی نیز در سخنرانی خود، تارگون و نادرراست^۲ به همین بن بست خودساخته پردازید و گفت: "به تاریخ دنیا که نگاه کنیم در قطعه ای از دوران، حکومت ها متمرکز و مستبد بوده اند. پس از انقلاب کبیر فرانسه، وضعی که در اروپا پیش آمد موجب شد کم کم نقش مردم احیا شود و

^۱ رفسنجانی تا پایان زندگی، به سیاست های اقتصادی لیبرالی خود پایبند ماند. بنگریم به دیدار درباره اصل چهل و چهار قانون اساسی یا «روایت» رفسنجانی پیش از مرگ، با «رهبر انقلاب» برای «به روز» ساختن سیاست های کلی نظام که چیزی نبود جز دنبال گیری «تغییرات ساختاری» خانمانسوز آغاز شده از سال شصت و هشت: رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام کمی پیش از مرگ، خبر از برنامه جدید مجمع برای بازنگری در سیاست های کلی مصوبی داد که از تصویب آنها بیش از ده سال می گذشت. او از جلسه اش با «مقام معظم رهبری و اجازه ایشان برای اصلاح این سیاست ها و تاکید ویژه ای که داشتند»، گفته بود. به گزارش ایسنا، رفسنجانی پیش از مرگ، با تشریح روند تدوین سیاست های کلی نظام، گفته بود: «در جلسه اخیری که با آیت الله خامنه ای داشتم، ایشان با هوشمندی اجازه دادند که سیاست های کلی به روز و مبتنی بر شرایط فعلی باشد؛ به ویژه مواردی که مربوط به مسائل علم، فن و تکنولوژی است که تغییرات آن بسیار سریع اتفاق بیفتد». رفسنجانی در پاسخ به این سوال که چرا بسیاری از سیاست های کلی مخصوصا بخشهای مربوط به اصلاح اصل چهل و چهار و تقویت بخش خصوصی - یا به تعبیر رسانه های رقیب نهادهای روحانی-سپاهی، «بخش خصوصی واقعی» - اجرای موفقی نداشته اند»، به رویکردهای دولت نهم و دهم اشاره کرد و گفت: تندروان «هم صراحتا اعلام می کردند ما سیاست های کلی را قبول نداریم و هم بلافاصله پس از تدوین سیاست های کلی اصل چهل و چهار، در جریان اجرای این سیاست ها انحراف ایجاد شد». هاشمی رفسنجانی، به جلسه ای با مقام معظم رهبری و حضور سران قوای وقت در خصوص چرایی عدم موفقیت "اصلاح" اصل چهل و چهار نگاهی نمود و گفت: «رهبری در آن جلسه به صراحت گفتند که من از اصلاح این اصل، انتظار انقلاب اقتصادی داشتم». وی در خصوص سیاست های کلی، کیفیت و راه های تدوین آن هم چنین گفت: «میتوان به دو شکل عمل کرد، هم به عنوان سیاست های مستقل تدوین و تصویب شود و هم موارد مهم مربوط به کیفیت در سیاست های کلی همه بخش ها که بعد از این یا تصویب می شوند یا تجدیدنظر می شود، لحاظ شود». در دنبال گیری «تغییرات ساختاری» خانمانسوز آغاز شده از سال شصت و هشت، پراگماتیست ها و اصلاح طلب ها، و نیز بخشی از «اپوزیسیون» ملی گرا و چپ نمای درون و برون مرز، هماهنگی و همراهی آشکار و ناآشکار داشتند.

^۲ نامستقیم، مستقیم: در راست (در راستیدن و در راستانیدن برابر مستقیم بودن و مستقیم کردن)

کشورهایی که به موازین دموکراتیک وارد شده اند، امروز از کشورهای پیشرفته هستند.^{۳۸۹}

بدین گونه دیده می شد^۱ که نابسامانی و بحران، بخشی از دست اندرکاران "جمهوری اسلامی" را به واکنش هایی وامی داشت و در صورت چیرگی این نیروها بر رقیبان "تندرو"، می شد چشم داشت، که گام هایی ناستوار برای دگرگونی های "آرام کننده" در چارچوب «نظام» (کاهش توان اقتصادی نهادهای روحانی-سپاهی^{۳۹۰} ۲ همزمان با افزایش درتراوش و نفوذ بنگاه های بازاری-مالی) برداشته شود، اما در "بافت واپس مانده و ناکارای زمامداری، و اقتصاد تک محصولی-نفتی و انگلی-وارداتی دگرگونی ریشه ای درنیافتد و بحران ساختاری باز هم به درازا انجامد"^۳.

در پی یافتن راه برون رفتی از این دشواری ها، می توان به دو آزمون تاریخی در جهان و ایران نگاهی گذرا اندازید: نخست به انقلاب فرانسه که

^۱ به نظر می رسید (دیدن و بیناندن)

^۲ نهادهای پرستشگاهی-سپاهی «بخشی» از بورژوازی بوروکراتیک ایران را - و نه همه ی آن - دربرمی گرفتند. برای نمونه وزارت نفت و نهادهای وابسته بدان، علیرغم کاهش توان مالی و تنگش پهنه ی مدیریتی، «دولت در دولتی» بود در سامانه ی سرمایه سالار و بساتودرتوی ولایی. سرمایه گذاری های دوسویه و چندسویه در یکان های گوناگون اقتصادی و درگیری بر سر مالکیت آنان نیز بسیار پیچیده بود. بنا به گزارش رسانه های ولایی، «نگاهی به وضعیت مالکیت صد شرکت برتر اقتصاد ایران در آخرین رتبه بندی سازمان مدیریت صنعتی نشان می دهد حالا و پس از چند سال کشمکش بر سر کوتاه کردن دست دولت از اقتصاد نه تنها "مردم" (بخوان سرمایه داری بازاری-مالی-مونتازی که خود را "بخش خصوصی واقعی" می نامید و با بورژوازی بوروکراتیک بر «سهم» درگیر بود) شرکت های بزرگ اقتصادی کشور را برعهده ندارند؛ بلکه اداره آنها از دست دولت نیز خارج شده است. ستاد اجرائی فرمان امام، بنیاد مستضعفان انقلاب اسلامی، صندوق بازنشستگی نیروهای مسلح و هلدینگ های وابسته به دولت بزرگترین مالکان شرکت های بزرگ اقتصاد ایران هستند. بااین حال یافتن مالک و سهامداران عمده واقعی شرکت های بزرگ کشور کار آسانی نیست؛ اگرچه می توان با جست و جو در بورس سهامداران اسمی این شرکت ها را شناسایی کرد؛ اما اغلب این شرکت ها تنها بازوی اجرائی نهادهای بزرگ دیگری هستند که سرمایه های خود را در دل شرکت های مختلف گسترده اند. گاهی جست و جوی سهامداران عمده شرکتی به نام شرکت دیگری می رسد که خود به وسیله ترکیبی از سهامداران عمده دیگر اداره می شود. شرکت هایی که چنان در هم تنیده اند که گم نکردن سرنخ مدیریت شان نیازمند یادداشت و جست و جوی فهرستی از شرکت ها و سازمان های موازی و مرتبط است. گاهی یافتن سرنخی از صاحبان اصلی شرکت ها چنان سخت می شود که تنها با جست و جو در آرشیو نشریات مختلف می توان به کمک یک آگهی مزایده یا مناقصه ردیابی از مالکان اصلی آن پیدا کرد».

^۳ دیرینه شود (دیریدن و دیراندن برابر دیرینه بودن و دیرینه کردن یا قدمت داشتن و قدمت دادن)

گوییا برای خردگروهی از گردانندگان "جمهوری اسلامی" آرزمند می بود و دوم به آزمون کشورمان پس از دویست سال زمامداری کاتوزیانه^۱ صفویان.

انقلاب فرانسه و اصلاحات نادری

در انقلاب فرانسه که بدون "دگرگونی در اندیشه ها" ناشدنی بود، روشنگران اجتماعی ساختارهای واپس مانده ی سده های میانی، روادارها و امتیازهای درباری، رخنه ی گسترده ی کلیسای کاتولیک، و بافت خودکامه را سخت خُرده گرفتند و بایستگی برانداختن آن را به پایایش و اثبات رساندند. از آن میان "ولتر" دلاورانه از "هیولای خرافات و تعصب" پرده برداشت، "مونتسکیو" درباره ی جانشین-ساختارهای خودکامگی فئودالی، دیدگاه های نوینی درانداخت، "اصحاب دایره المعارف" به گشودن پدیده های اجتماعی پرداختند و اندیشمندانی مانند "رسو" بر حق مردم برای برانداختن خودکامگان و پخش دادرانه ی دارایی های شخصی پافشردند. برآیند اقتصادی انقلاب فرانسه، از آندست، عبارت بودند از بازگیری دارایی های کلیساها، به پُسروی واداشتن موبدان، از میان برداشتن باهمایه ها^۲ و اتحادیه های رسته ای سده های میانه، و برپایی گمرگ خانه های درون مرزی^۳ (دگرگونی هایی در چارچوب خواست های سرمایه داری نوپای فرانسه^{۳ ۳۹۲}).

^۱ یا اتوریانه (دینمندان، آیینمندان)

^۲ اتحادیه (باهمیدن و باهماندن برابر اتحاد داشتن و اتحاد دادن). واژه ی باهماد از همین مصدر، و با پسوند فراموش شده ی «آد» را کارنگرفته ایم، چرا که جاناندازی آن بدون یاری نهادهای کشوری بسادشوار است. با این همه پسوند پیشنهادی بجا و بایسته ای است برای ساختن برابر واژه های کمیته و کمپسیون و دگره.

^۳ سنجشی میان سرمایه داری ایران و فرانسه در برش صفوی: داده های شاردن پیرامون بازار بزرگ اصفهان و شمار فراوان کارگاه های تولیدی، آشکارا نشان دهنده ی شمار چشمگیر کارفرمایان در این شهر

در ایران سده ی هیجده نیز نادر پس از رسیدگی به نابسامانی های پایان دوران صفوی^۱ ۳۹۳ و پیش از پذیرش شاهی، سه شرط را به درباریان و

بود. بخشی از این کارفرمایان در بازارهای مالی به کار می پرداختند. شمار کل کارفرمایان را می توان از روی شمار ایرانی-هندی ها (پارسیان) که به گفته ی دوسرسو نویسنده ی فرانسوی سده ی هیجده میلادی، «تقریباً همه ی امور پولی اصفهان» را کنترل می کردند - هم چون «صرافان فلورنسی» یا آغازگران «عصر رنسانس» در اروپا- برآورد (برآورد کرد). در سال 1647 ده هزار ایرانی-هندی (پارسی) در قلب اقتصادی کشور، اصفهان می زیستند. در میان «کارفرمایان تولیدی» پایتخت، صنف نساجان جایگاهی داشت بساویژه. رئیس این صنف «از قدرتمندترین افراد کشور بود، حتی حاکم از وی حساب می برد». کارفرمایان بخش نساجی برای کارگران و تولیدکنندگان «دکه» های بی شماری ساخته بودند. افزون بر آن شمار دستگاه های بافتنی دربار - که می بایست با دیگر کارفرمایان اصفهان و دگرشهرها در پیوند بوده باشند - نیز چشمگیر بود. این کارگاه های دیوانی «تمامی فاصله ی بین میدان مرکزی شهر و چهلستون را که حدود نیم میل بود» می پوشاندند. اگر سهم صرافان را در مرز بیست درصد کل کارفرمایان و صاحبان سرمایه اصفهان در نظر گیریم - که بر پایه داده های شاردن منطقی می نماید - می توان شمار سرمایه داران کوچک و بزرگ در پایتخت هشتصد هزار نفری صفوی را در حد پنجاه هزار تن گمانید. اگر به کارفرمایان گوناگون پایتخت، کارفرمایان مراکز تولیدی-بازرگانی-مالی بزرگی چون کرمان و کاشان و یزد و شیراز، و نیز خراسان و قندهار و قزوین و تبریز و قفقاز و دیگر مناطق را بیافزاییم، می توان در آغاز سده ی هیجده میلادی شمار سرمایه داران کوچک و بزرگ در جمعیت شهری یک و نیم میلیونی صفوی را در مرز صد هزار تن برآورد. پیرامون شمار مانوفاکتوردارانی که از راه سرمایه گذاری های شاهی-دیوانی-خصوصی در روستاهای بزرگ و کوچک به تولیدات نساجی و قالیبافی و غیره می پرداختند (چون فرانسه)، نمی توان برآورد روشنی داد. با این همه اگر به سرمایه داران خصوصی کوچک و بزرگ شهری، دیوان سالاران صفوی یا «بورژوازی دیوانی» در مرکز و ولایت ها، و نیز مانوفاکتورداران روستایی پراکنده در گوشه و کنار کشور را بیافزاییم، به گمان فراوان می توان شمار کارفرمایان خصوصی-دیوانی ایران در آغاز سده ی هیجده میلادی را در مرز کارفرمایان خصوصی فرانسه در پایان سده ی هیجده میلادی و در آستان انقلاب بورژوازی، همانا نزدیک به دویست هزار تن، گمانید. (برای سنجش: در آستانه ی دومین انقلاب بورژوازی ایران، همانا انقلاب مشروطه - آن هم پس از گذشت دویست سال - شمار سرمایه داران کمابیش «ورشکسته» ی ایران تنها چیزی بود در مرز پنجاه هزار تن. پایتخت قاجاریان نیز جمعیتی داشت کمتر از یک چهارم پایتخت صفویان).

¹ خلع سلاح اقتصادی-سیاسی از اشرافیت روحانی شیعه، پس از چیرگی محمود بر پایتخت صفویان، نشان داد که ناخرسندی از روحانیون موقوفه دار شیعه گسترده است. کرسینسکی می نویسد: «مردم خوشحال بودند»، بویژه اقلیت های آیینی-قومی چون مسیحیان، زرتشتیان، پارسیان هند، یهودیان، کردها، بلوچ ها، قفقازی ها و نیز پارس های جنوب. مشعشعیان خوزی اما نقشی دوگانه در پایان برش صفوی بازی کردند. از یک سو فرماندهی سپاه صفویان را در دفاع از اصفهان در دست داشتند، و از سوی دیگر در انجام وظایف سپاهی خود گویا کم کاری یا "خیانت" کردند. فرمانده سپاه صفویان از مشعشعیان (و به گمان بسیار سربازان لشکر وی)، عملاً شرایط را برای گشودن فرح آباد از سوی ارتش محمود فراهم ساختند. از دیدگاه کروسینسکی، اگر فرح آباد از سوی افغان ها گشوده نشده بود، «آنان هرگز جرأت محاصره ی اصفهان را نداشتند». سپاهیان ناخرسندی که پیشتر به انگیزه ی پشتیبانی از شورشیان پایتخت (پیش از گشودن پایتخت از سوی خاوریان، خیزش بزرگ توده ای در اصفهان رخ داده بود، که سرکوبانده شد) به شدت مجازات شده بودند، نه تنها فرح آباد را به سربازان محمود وانهادند، بلکه بیست و چهار توپ جنگی را نیز جا گذاشتند و از جابجایی آنان به پایتخت خودداشتند (خودداری کردند). از این توپها در نبردهای بعدی خاوریان با صفویان، بهره برداشتند (بهره برداری کردند). دوسردوسو نویسنده ی فرانسوی سده ی هیجده میلادی پیرامون سال های پایانی زمامداری صفویان می نویسد: «همه منتظر بودند از کدام سو طوفان» می آغازد. رویکردهای محمود شاه و اشرف شاه که پشتیبانی نسبی دارایان، بویژه بازرگانان و

بزرگان انبازشگر و شرکت کننده در انجمن قوریلتهای مغان درتپانید که سومین آن درمی پیوست با کاهش درتراوش و نفوذ کاتوزیان شیعه در زمینه های اقتصادی-اجتماعی. وی که پهنه ی زمامداری خود را گسترانده بود، از این راه می کوشید در کشور چندآیینی ایران، از چیرگی همه سویه ی یک دسته بندی دینی جلوگیری و همزمان با کوشش برای همبستگی میان گرایش های دوگانه ی اسلامی دسترس، ویرایی و اصلاحات آیینی نوینی را نیز زمینه می چید.

در این گستره برخورد نادر با آتوریان شیعه ی توانمند و دارای آن زمان نگرستی است: "نادرشاه نمایندگان روحانیت شیعه را پیش خود احضار کرده و از آنها می پرسد که درآمدهای سرشار موقوفات چگونه به مصرف می رسد. آنها اظهار می دارند که این درآمدها به مصرف مواجب روحانیون، نگهداری مدارس و مساجد متعدد می رسد. مساجدی که هر لحظه در آنها صدای دعا برای پیروزی دولت در جنگ و ترقی آن بلند است. نادر پاسخ می دهد که به احتمال قوی دعای آنها مستجاب نمی شود، زیرا پنجاه سال است که مملکت رو به زوال می رود و از متجاوزان و بلواگران تقریباً شکست خورده. اکنون هم خدا فقط اسلحه ی جنگجویان را لایق لطف خود دانسته. جنگجویانی که حاضرند جان خود را برای دفاع و شرافت مردم فدا کنند. بدین جهت درآمدهای روحانیون باید در حقیقت به جنگجویان تعلق داشته باشد." نادر همزمان با تاوانگیری و مصادره ی بخش بزرگی از موقوفه ها، آگاهاند که "اگر مردم به خدمتگزاران دین احتیاج دارند، باید آنها را به حساب خود نگاهداری کنند"^{۳۹۴} (نگرستی اینکه، گاهای پاره ای از بنیادگرایان نیز با ریا یا بی ریا می گفتند که روحانیون می بایست نیازهای مالی خود را

کارگاه داران ارمنی-زرتشتی را پی داشت، زمینه را برای صدور فرمان مصادره ی موقوفه ها - «رقبات نادری» - در برش نادر فراهم ساخت.

از هواداران خود بیانبایند و نه از دارایی های ملی، و ویژگان، «اندوخته های نفتی-گازی-کانی» کشور).^۱

در ایران ولایی نیز راهی سوای رویکردهای واره ی رنسانس در اروپا و دگرسانی هایی در راستای اصلاحات نادری^۱، و همزمان، برابرسازی آنان بر هنگامه ی نوین ایران و جهان، برای چیرگی بر واپس ماندگی و دستیابی به بالشی شتابان و پایدار دسترس نبود.

از خمینی «مشکل گشا» تا خامنه ای «نفت گشا»^{۲ ۳۹۵}

^۱ منظور از «اصلاحات نادری» تنها کاستن از توان روحانیان در نهادهای روبنایی نیست، بلکه اصلاحات اقتصادی او در زمینه ی کاهش توان مالی کاتوزیان، و بویژه گسترش «خالصجات» دولتی نیز هست که در اصل چهل و چهار قانون اساسی ایران پس از انقلاب بهمن، روزآمد شد و بر خواست های ملی-دمکراتیک خیزش مردمی برابزش یافت. در پانصد سال پارینه، هر دو اوج اقتصادی-سیاسی ایران، دولتمندی عباس نخستین و زمامداری نادر افشار، در پیوند بودند با گسترش چشمگیر خالصجات دیوانی-شاهی، و درکنار آن، کنترل دیوانی بر پردرآمدترین بخش بازرگانی خارجی، همانا تجارت ابریشم.

^۲ برای پی بردن به درون مایه ی سیاست «نفت گشای» خامنه ای و ریزه خواران روحانی-بازاری-سپاهی او بازبینی دو گزارش بایسته است: «در اشاره به "چرخش ۱۸۰ درجه ای سیاست نفتی ایران"، از جمله به حضور کارگران خارجی (پرداخته اند). مدیرعامل شرکت بهره برداری و مدیریت پتروپارس با اشاره به پرورش نیروهای متخصص، راه اندازی پالایشگاه های پارس جنوبی در کشور و جایگزینی نیروهای هندی و فیلیپینی با ایرانی ها، دلایل تاخیر در بهره برداری پروژه ها را تشریح کرد. او گفت: "قبلاً هندی ها و فیلیپینی ها را برای این کار می آوردند که بعد از ۱۰ ماه کشور را ترک می کردند و کل کسانی که در ایران توانایی انجام این کار را داشتند به ۵۰ نفر نمی رسیدند و عمدتاً نیز بازنشسته های شرکت ملی نفت بودند." این سیاست ضد ملی که نیروهای بومی و متخصص داخلی را از پروژه های نفتی حذف کرد، اتفاقاً به وسیله کسانی به مرحله عمل درآمد که هم اکنون در مصدر امورند. برای اینکه مشخص شود چه کسانی نیروهای خارجی را جایگزین کارگران بومی و ایرانی کرده اند، به گزارش دیگری استناد می کنیم. بیش از دوازده سال پیش، خبر اعتراض کارگران در عسلویه منتشر شد. این اعتراض ها در زمانی اتفاق افتاد که دولت خاتمی و کارگزاران فعلی در وزارت نفت، مصدر کار بودند. علت درگیری و اعتراض کارگران، نابرابری کاری و تبعیض و عدم پرداخت دستمزدها بود. روزنامه نوز مورخه ۱۴ شهریورماه آن زمان نوشت: "حقوق کارگران ایرانی به ریال و حقوق کارگران خارجی به دلار پرداخت می گردید." در مقاله ای که مضمون آن سرمایه گذاری در صنایع نفت و گاز بود، (می خواندیم): "نکته قابل تامل دیگر این است که بر پایه توافقات انجام گرفته بین رژیم ولایت فقیه و انحصارهای فراملی در پروژه پارس جنوبی، کارگران ایرانی درگیر در این پروژه ها از حمایت قانون کار بهرهور نیستند و فقط به صورت موقت و با دستمزدی پایین تر از کارکنان خارجی به کار مشغول اند. همچنین دولت جمهوری اسلامی در مذاکره با مقامات اروپایی تعهد کرده است که کارکنان خارجی در ایران را از پرداخت مالیات حقوق معاف کند." این چند مورد گوشه ای کوچک از امتیازهای بزرگی بوده است که در طول تمامی سال های گذشته، دولت های گوناگون به شرکت های غارتگر بین المللی داده اند. بر اساس تمامی گزارش های تاکنونی، این روند نه تنها متوقف نگردیده است، بلکه دورخیزهایی که در این زمینه آشکار شده اند این نکته نگران کننده را به اثبات

در زمینه ی وابستگی نهان و ناهان ولاییان به غول های نفتی، در پذیرفت ها و اعتراف های رسانه های ولایی همزمان با کشاکش بر سر «سهم»، روشنگرانه بود. در تارنمای نزدیک به تندروان می خواندیم: «قاجار ها و پهلوی ها قراردادهای نفتی را محرمانه نکردند، اما بعد از انقلاب قراردادهای محرمانه شد ... بعد از انقلاب، بیع متقابل را محرمانه نگه داشتند. این "بزرگترین نقطه تاریک در تاریخ نفت جمهوری اسلامی" خواهد بود و آیندگان خواهند پرسید، این چه حکومت اسلامی بود که چنین امر مهمی در آن محرمانه بود، درحالی که پیش از انقلاب، جزئیات قرارداد به تصویب

می‌رساند که، هموار کردن راه برای غارت منابع ملی به وسیله شرکت های نفتی ای که حاضر به فعالیت در پروژه های نفتی ایرانند به امری انکارناپذیر تبدیل گردیده است. خبرگزاری مهر، ۱۲ بهمن ماه ۹۲، در خبری با عنوان: "پیشنهاد های جدید ایران روی میز غول های نفتی"، نوشت: "همزمان با آغاز شمارش معکوس به منظور تدوین نسل جدید قراردادهای نفت و گاز ایران، برخی از غول های نفتی جهان همچون توتال فرانسه از دریافت پیشنهاد های جذاب تر از گذشته توسط مسئولان نفتی ایران در حاشیه اجلاس داووس خبر داده اند." برای اینکه "جذاب تر" شدن قراردادهای جدید بیشتر روشن شود، خبرگزاری مهر در ادامه می نویسد: "در این بین تازه ترین احتمالی که در نسل جدید قراردادهای بخش بالادستی نفت ایران گنجانده شده و آگذاری بازاریابی بخشی از نفت تولید میدان به پیمانکاران خارجی و شرکت های معتبر بین المللی همچون شل انگلیس، انی ایتالیا و یا توتال فرانسه در صورت امضای قرارداد با ایران خواهد بود." در جایی دیگر، به نقل از علی کاردر، معاون شرکت ملی نفت، می نویسد: "در قراردادهای نسل سوم سقف قرارداد "capex" آزاد شد ضمن آنکه بخشی از افزایش هزینه فعالیت شرکت ها $cost\ over\ run$ را هم عملاً شرکت نفت پرداخت کرد یعنی تغییراتی به نفع پیمانکاران اعمال شد." و در ادامه با تاکید دوباره می گوید: "بازار فروش توسط شرکت های نفتی که با خرید و عرضه نفت خام در جهان سر و کار دارند مدیریت می شود. از این رو اگر یک شرکت نفتی در میدان حضور داشته باشد می تواند همزمان بازار را هم برای کشور فراهم کند." مسئله روشن تر از آن است که نیازمند توضیح بیشتر باشد. در صورت حل و فصل مذاکرات هسته ای، گام بعدی رژیم ولایت فقیه تمرکز بر پروژه های نفتی است. توقف همکاری نفتی با ونزوئلا و حذف تدریجی شرکت های چینی در میدان نفتی به بهانه های گوناگون سیگنال های آشکاری است که رژیم در تدوین سیاست های نفتی اش جایگاه مشخصی برای انحصار های فراملی اروپایی و آمریکایی مدنظر قرار داده است که در آن "جذابیت" قرارداد مشخصه اصلی آن است ... قرار است در صورت حضور انحصارها در پروژه های نفتی کشور، علاوه بر تولید، به این شرکت ها اجازه داده می شود تا به بازاریابی هم مبادرت کنند. در واقع امر، بازاریابی اسم رمز خرید و فروش نفت ایران به وسیله این شرکت ها است. در صورت اجرای این قراردادهای به غایت ضد ملی، قاعدتاً بازگشت وضعیتی در صنعت نفت میهن را باید شاهد باشیم که با دوران پیش از جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران مشابه می تواند باشد، یعنی دورانی که در آن، شرکت انگلیسی بریتیش پترولیوم اختیار تولید، استخراج، و فروش نفت ایران را بر عهده داشت و از این بابت تنها سهمی اندک به دولت ایران پرداخت می کرد. در آن وضعیت، مشابه وضعیت کنونی، نیروی کار نیز از هیچ حق و حقوقی برخوردار نبود و در بی قانونی محض شاهد چپاول منابع ملی میهن بود. بی حقوقی نیروی کار از سال ها پیش عملاً به مرحله اجرا در آمده است و به نظر می رسد تدوین قراردادهای جدید فاز آخر سیاست ضد ملی ای است که در نهایت حاکمیت ملی بر منابع نفتی، از مردم ایران کاملاً سلب می شود».

مجلس می رسید؟ ... مجلس که قراردادها را نمی بیند و سازمان برنامه هم مواد قرارداد را از وزارت نفت دریافت می کند و همان را به قانون تبدیل کرده و وزارت نفت قانونی را که خودش پیشنهاد داده اجرا می کند و همه چیز مانند بازی کودکان شده.»^{۳۹۶}

در پشت بنیادگرایان و خرافه پراکنان و تیول داران ریزه خوار ایران و منطقه، با همه ی هیاهوها، کنسرن های نفتی-نظامی-مالی جهانی و سازمان های اطلاعاتی امریکایی-اروپایی پنهان بودند. برای نمونه می دانیم که با پیدایی بحران در رژیم شاه، «آمریکا به سوی نیروهای اسلامی روی آورد و مذاکره با آنها را آغاز کرد تا سرنگونی نهایی رژیم سلطنتی به صورتی مدیریت شود که به قدرت گیری نیروهای چپ نینجامد. اکنون شواهد مستندی در دست است که ژنرال الکساندر هیگ، فرمانده عالی نیروهای ناتو، به ایران فرستاده شده بود تا با اسلام گرایان معامله کند و عزیمت شاه از تهران و خروج از ایران را سرعت بخشد. دیکتاتوری در حال سقوط شاه خلئی در قدرت ایجاد کرده بود و این نیروهای اسلامی بودند که توان تشکیلاتی کافی را برای پر کردن این خلأ در آخرین ماه های جنبش انقلابی داشتند (افزوده ما: آنان با کمک های مالی و نامالی برون و درون مرز این توان را شتابان بدست آوردند، و در پی آن، چپ ها و ملی ها را گستاخانه و زورورانه به کناری راندند). در واقع، این خود رژیم شاه بود (و بویژه راهبران برون مرزی وی)، که زمینه های نقشی را فراهم کرد که اسلام گرایان در انقلاب ایران و پس از آن»^{۳۹۷} برای خویش تراشیدند.

در دگرگونی های دهه ی هفتاد خورشیدی، هم چون گذشته، نفت جایگاه بسابرجسته ای داشت. رفسنجانی در یادداشت هایش می نویسد: در کوران انقلاب «در همان نخستین روز حضورمان در منطقه (نفتی جنوب)، مطلع شدیم که آقای مهندس سبحانی که از اعضای موسس جبهه ملی دوم بود،

پیش از سفر هیات در جمع کارکنان اعتصابی در اهواز حاضر شده و با همان فرهنگ جبهه ملی سخنرانی کرده ... به همین خاطر این احتمال به وجود آمده بود که پیامدهای این سخنرانی به موفقیت ما در دستیابی به هدف های سفر، لطمه بزند ... از نظر ناظران بین المللی و خارجی، که نفت ایران برای آن ها یکی از حساس ترین مساله های جهانی بود و اخبار آن در سراسر جهان منتشر می شد، روشن شد که رژیم (شاه)، قدرت اقدام برای حل مشکلات کشور ندارد و "این امام و انقلاب است" که می توانند با تعیین شرایط و تحقق آن ها، "مشکل گشای" باشد (او نادرراست می گوید: می خواستیم به خارجیان بگوییم که این امام است که مساله نفت را "حل" خواهد کرد).

کمی پس از سفر نمایندگان خمینی به مناطق نفتی، و برگزاری کنفرانس گوادلوپ با شرکت سران چهار کشور امریکا، انگستان، فرانسه و آلمان، به خمینی پیرامون آینده ی ایران پیامی فرستاده شد. هاشمی رفسنجانی می نویسد، "طبق اطلاعی که بعدا پیدا کردیم، کارتر در پیام خود" گفته بود "خروج شاه قطعی است و طی چند روز آینده روی خواهد داد ... (امام در پاسخ به این هیات) با تاکید بر ضرورت آرامش، خروج شاه از کشور و تشکیل حکومت منتخب ملت را، راه اصلی رسیدن به «آرامش» دانستند". سیاست "مشکل گشای" خمینی و همراهانش برای صدور نفت ایران در "آرامش" (و ویژگان، ستیزه‌هایش با نیروهای چپ و ملی که رویکردهای جنبش ملی شدن نفت در سال سی و دو را بازمی خواندند)، در چگونگی بسته شدن پیمان نامه های "محرمانه ی نفتی پس از انقلاب برای" جذب سرمایه گذاری خارجی^۱ ۳۹۸ دریافتنی است.

^۱ آن چه در کشورهای بالنده (رو به رشد) سرمایه گذاری خارجی نامیده شده، "در واقع استقراض خارجی از پس اندازهای ملی برای خرید شرکت های محلی و سرمایه گذاری های مالی است. سرمایه گذاران خارجی و شرکتهای چند ملیتی امنیت بازگشت وام های خارج از کشور را بوسیله دولت های محلی تامین

واپس ماندگی های اجتماعی-اقتصادی و بن بست های تاریخی-فرهنگی پیامد این گونه سیاست های استعماری در ایران و کشورهای نفت خیز، زمینه ای می سازید برای سودهای کلان و بادآورده ی فرابنگاه ها یا شرکت های فراملی، انباشت کلان تر سرمایه در متروپل ها، انقلاب های نوین صنعتی در کشورهای پیشرفته، درتپانی تقسیم کار بیداگرانه ی جهانی، خرید مواد خام ارزان در برابر فروش کالای گران، واگذاری ناگزیر انباشته های ملی به انبان دوزان فرامرزی، کنترل روزافزون بازارها و کانون های مالی درمرزی، جلوگیری از انباشت کلان سرمایه در کشورهای رشديابنده، و واداشتن آنان به دنبالیدن خام فروشی های نهان و نانهان.

بنیادگرایان ایران هم چون دیگر واپسگرایان کشورهای نفت خیز، همواره بر سر پذیرش این پارکاری یا تقسیم کار جهانی به "اجماع" می رسیدند. داده های رسانه های ولایی ناگسست انباریده بودند از "خبرهای خوش" پیرامون بخش های نفتی-گازی-کانی-مونتازی، و کوشش برای هزیناندن دلارهای

می کنند، یا مستقیماً از منابع صندوق های بازنشستگی محلی و بانک ها در قالب سپرده گذاریهای محلی و صندوق های بازنشستگی کارگران وام می گیرند. گزارش ها در باره تامین مالی شرکت های چندملیتی از صندوق بازنشستگی در مکزیکو نشان می دهد که کنسرن های فراملی از صندوق های بازنشستگی محلی تامین مالی نمودند. این الگوی استقراض خارجی برای اعمال کنترل بر بازارهای محلی و تسهیلات تولیدی رویکردی رایج بوده و این تصور را باطل می کند که سرمایه گذاران خارجی "سرمایه تازه" را به یک کشور می آورند. به همان اندازه مهم است که این تصور که کشورهای جهان سوم بخاطر کمبود سرمایه نیاز به سرمایه گذاری خارجی دارند، را نیز رد می کند. دعوت به سرمایه گذاری خارجی، پس اندازه های ملی را از دولت محلی و سرمایه گذاران خصوصی به سمت آنها منحرف می کند و قرض کنندگان محلی را برای جستجوی "غیر رسمی" پول با نرخ بالاتر بهره تحت فشار قرار می دهد. سرمایه گذاری خارجی برخوردار از یک موقعیت ممتاز در بازار اعتبار به جای تکمیل سرمایه گذاری داخلی، به اتکای دارایی های بزرگتر خود در خارج از کشور و نفوذ سیاسی در جهت تامین امنیت وام ها از سازمان های وام دهنده محلی برای جذب پس اندازهای محلی با سرمایه گذاران داخلی رقابت می نمایند. هیچ چیز نمی تواند گویاتر از حقیقت باشد. تجارب کارخانه های مونتاژ خارجی در کارائیب، آمریکای مرکزی و مکزیک با ظهور منابع جدید نیروی کار ارزان در آسیا بویژه چین و ویتنام، بیانگر «بی ثباتی و ناامنی» فراوان است. سرمایه گذاران خارجی بیشتر از تولید کنندگان محلی، به مناطق جدید با دستمزد پایین تغییر مکان داده و یک اقتصاد "رونق و رکود" ایجاد می کنند. رویکرد سرمایه گذاری خارجی در مکزیک، کارائیب و آمریکای مرکزی که با رقابت از آسیا مواجه است، نقل مکان است نه ارتقاء تکنولوژی و مهارت ها یا ارتقاء کیفیت محصولات. سرانجام یک مطالعه طولانی در باره تاثیر سرمایه گذاری خارجی بر روی توسعه در هند دریافت که هیچ همبستگی ای بین این سرمایه گذاری و رشد وجود نداشته است".

وابسته به مواد خام در بازارهای وارداتی آینده ی کشور.^۱ ۳۹۹ به دگرگفت، از برنامه ریزی برای انباشت صدها و بلکه هزارها میلیارد دلاری برای زمینه چینی انقلاب صنعتی، بالندگی شتابان و پایدار یکان های کلیدی و آینده دار، صنایع مادر، صنایع ماشین سازی، بخش های پژوهشی، و نیز کارزایی ارزش افزا و نه دستادستگری انگلی، هیچ گونه نشانی نبود.

گذرگاهی سنگستانی

کوشش سوداگران جهانی برای برون رفت از بحران ساختاری و بسا ژرف اقتصادی،^۲ در بستری از ناموزونی آهنگ رشد، بالا رفتن هزینه زندگی، بیکاری، رکود اقتصادی، بحران انرژی و لشکری گری روان بود. پشتیبانی از بازمانده های استعمار و وابستن ریزه خواران کشورهای بالنده به کلان

^۱ نفت و گاز سرچشمه ای برای صندوق توسعه ملی «جارو» شده: بنا به رسانه های ولایی، در آغاز سده بیست و یک میلادی نفت و گاز پنجاه درصد، صنایع بالادستی و پتروشیمی پانزده درصد و صنایع درآمدزای دیگر سی و پنج درصد - با بهره گیری این صنایع از رانت های گوناگون و انرژی ارزان - از منابع صندوق توسعه ملی را تامین می کرد. بر پایه این گزارش، سال ۱۳۹۳ در صورت تقاضا، ۱۸ درصد از منابع ورودی به صندوق توسعه ملی به صورت تسهیلات ارزی به سرمایه گذاران بخش خصوصی یا تعاونی برای طرح های توسعه ای بالادستی نفت و گاز با اولویت میدان های مشترک با تضمین وزارت نفت و بدون انتقال مالکیت نفت و گاز موجود در مخازن و تولیدات، تخصیص داده می شد و صدور گواهی مسدودی ارزی برای طرح های یادشده را توسط بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران و از طریق بانک های عامل تجاری پی می گرفتند. براساس برنامه ریزی انجام شده قرار بود، ۵۴/۵ درصد از درآمدهای ارزی حاصل از صادرات نفت در اختیار دولت قرار گیرد و ۳۱ درصد آن به صندوق توسعه ملی واریز شود. براساس اعلام قائم مقام صندوق توسعه ملی، منابع این صندوق گویا ۶۲ میلیارد دلار و موجودی آن ۲۴ میلیارد دلار بود و می بایست از محل این صندوق، ۶ هزار میلیارد تومان تسهیلات ریالی تا پایان سال به بخش کشاورزی و صنعت پرداخت شود. به گفته سیدمحمد قاسم حسینی، همچنین این کمیسیون در لایحه بودجه ۹۳ تصویب کرد، در صورتی که هر سرمایه گذار خارجی بیش از ۵۰ درصد سرمایه گذاری را شخصا تامین می کرد، می توانست باقی سرمایه خود را برای تکمیل پروژه از تسهیلات صندوق توسعه ملی استفاده کند. معاون امور بین الملل و سرمایه گذاری صندوق توسعه ملی می گفت: صندوق توسعه ملی آمادگی دارد پنجاه درصد از حجم منابع مالی آورده شده از سوی شرکت های خارجی در صنعت نفت ایران را متقابلاً در کشور مورد نظر آن کشور خارجی سرمایه گذاری کند. به اعتراف سران رژیم، صندوق نفتی-گازی کشور پیاپی «جارو» می شد.

^۲ رییس بانک مرکزی اروپا، لرزه های اقتصادی سال دو هزار و هشت میلادی را بحرانی دانست که حتی می توانست «ابعادی بدتر از بحران سال هزار و نهصد و بیست و شش» - که به جنگ دوم جهانی انجامید - پی داشته باشد.

سوداگران کشورهای متروپل بخشی بود از کوشش آنان برای برون رفت از بن بست ها به حساب کشورهای واپس مانده. با این همه، بالاگرفتن جنبش های رهایی بخش و فروپاشی بیشتر سیستم استعماری، چه استعمار "کلاسیک" و چه نواستعمار در جامه "کلاسیک"، نمار برجسته ای بود از بحران همگانی سرمایه داری، چه در سده ی بیست و چه در سده ی بیست و یک میلادی.

کوشش برای دنبالاندن "بی مدارای" سیاست های نواستعماری در جامه "کلاسیک" پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی - همانا روآوری گستاخانه تر به "سیاست کشتی های توپدار" سده های هیجده و نوزده میلادی - با همه ی جنگ های خونبارانه در مناطق نفتی،^۱ تاکنون بی برآیند مانده است. یادآوریم که "استعمارنو" درمی پیوست با این گون انگیزان ها و عامل ها: یکم، واکنشی بود از سوی بورژوازی جهانی در برابر سیاست اقتصادی کشورهای سوسیالیستی در آسیا و افریقا و امریکای لاتین (هم چون واکنش اقتصادی کینزی در اروپای باختری برابر سیاست اقتصادی توده ای در اروپای خاوری)، دوم، پاسخی بود به دگردیسی های اجتماعی-طبقاتی در کشورهای بالنده برای جاسازی سرمایه داری به مثابه ی "یک سیستم" و بورژوازی بومی به منزله ی "یک طبقه"، و سوم، شیوه و

^۱ در آغاز سده ی بیست و یک میلادی، کارزار کمپین بین المللی برای تحریم سلاح های اتمی، در کوران نبرد کانون های نفتی-نظامی-مالی جهانی برای چیرگی بر اندوخته های منطقه و خنثی سازی "بهار عربی"، از بکار بردن «بمب ها و مواد منفجره آمیخته به اوران غنی شده، علیه لیبی ابراز نگرانی نمود. به گفته ی این نهاد، جنگنده های نیروی هوایی بمب هایی بر لیبی فروریخته اند که وزن هر یک از آنها یک تن بوده ... هم این بمب ها و هم موشک های موسوم به کروزمی سایل، که از کشتی های جنگی آمریکا به لیبی پرتاب شدند دارای کلاهک های دی یو بوده اند. این کلاهک ها دارای یکی از مشتقات اوران غنی شده اند که نظامیان آن را برای انهدام تانک و پناهگاه های بتنی بکار می برند. در پی اصابت این راکت ها هدف منهدم می گردد و دودی ایجاد می شود که هم سمی است و هم آلوده به رادیوآکتیو. در پی انفجار این سلاح ها نه تنها هدف و پیرامون منطقه انفجار آلوده می گردد، بلکه آن کسانی که هلهله کنان از تانک منهدم شده بالا می روند و بالای تانک ژست پیروزی می گیرند نیز آلوده به رادیو آکتیو می شوند.

ابزاری بود برای کشانش این بورژوازی نوین بومی به ارابه‌ی سرمایه‌داری جهانی با کمی پارکاری‌ها یا تقسیم کارهای تازه، اما هنوز استعماری. پیامدهای آن نیز کمابیش روشن بوده و هست: بالاگرفتن ناخرسندی توده‌ها، تیزتر شدن ستیزارهای طبقاتی، زیر فشار رفتن فزونتر نهادهای اقتصادی-اجتماعی، پیاده‌سازی "تشویق"‌ها و "تحریم"‌های ناآشکار و آشکار، دنبالیدن اقتصاد تک‌مصولی و انگلی-وارداتی، جلوگیری از انقلاب صنعتی، و نیز رشوه‌دهی، مغزشویی ایدئولوژیک، خصوصی‌سازی، "تعدیل اقتصادی" و درتپانی و تحمیل بازارها و بازارکارهای استعماری در آسیا و آفریقا و امریکای لاتین.

بدین باریکه می‌بایست ژرف‌درنگریست که، گذشتن از پیوندهای کهنه‌ی بازدارنده، و درآمدن به پیوستارهای نوین پیشرونده و نابهرکشانه در سامانه‌ی جهانی، بویژه از گذار پیکار برای دسترسی‌دادورانه به مواد خام و درگام نخست "بخش انرژی"، و واپس‌نشاندن کنسرن‌های نفتی-نظامی-مالی و دست‌نشانندگان محلی آنان، می‌گذرد. این گذار یکی از پرسنگلاخ‌ترین گذرگاه‌های تاریخی است. مالکیت خصوصی بنا به بُن‌مایه‌ی بهره‌کشانه‌ی خود نمی‌تواند برابری راستین اقتصادی انبازشگران و شرکت‌کنندگان در پهنه‌ی جهانی را دراندازد و استعمار کهنه یا نو بخشی است ناگسستنی از هستی آن.

برابری راستین اقتصادی، با درون‌مایه‌ی سوداگرانه و سودجویانه‌ی این پیوندها نمی‌خواند. برای دستیابی به برابری در پیوندهای اقتصادی جهانی، و از آن میان، اندوزش یا تامین‌دادورانه‌ی انرژی و مواد خام و کانی برای همگان، می‌بایست جبهه‌ای آفرید جهانی، چرا که گفتمان انرژی با همه‌ی کشورها و مردمان درمی‌پیوندد. همه‌ی صلح‌دوستان، و بویژه کارگران و مزدبگیران، می‌خواهند که این گفتمان گره‌ای اقتصادی را آشتی

جویانه بگزیرند^۱ و بکشایند. نبرد برای اندوزش و تامین دادورانه ی انرژی و مواد خام نه تنها نبردی اقتصادی، بلکه پیکاری است سیاسی برای رهایی از نابرابری و بیدادگری در سنجای و مقیاس کشوری-منطقه ای-جهانی، و رزمی است طبقاتی برای رسیدن به سامانه ای مردمی-اجتماعی و رها از هرگونه بهره‌کشی.

در نمونه ی کشورهای نفت خیز، نه تنها پیروزی انقلاب ملی-دمکراتیک بدون ملی شدن "راستین" نفت و صنایع وابسته ناشدنی است، بلکه گره گشایی دادورانه ی گفتمان نفت در گستره ی برون و درون مرزی نیز بدون چیرگی نیروهای ملی-دمکراتیک "راستین" بر انقلاب و سوگیری مردمی-اجتماعی، ناشدنی است. به دگرگفت، جنبش های ملی شدن مواد خام در کشورهای بالنده را، که در آغاز سده ی بیست و یک میلادی بویژه در امریکای لاتین بازگسترده اند، تنها نمایندگان "پایینی ها"، و بویژه نهادها و سازمان ها و سخنگوهای "راستین" کارگران و مزدبگیران، می توانند به پیروزی پایانی رسانند (شوربختانه در خیزش هشتاد و هشت نیز چون انقلاب بهمن، بودایی و پیدایی فروزانی نبود از نمایندگان راستین کارگران و مزدبگیران در رهبری جنبش توده ای).

این است «گفتمان گرهی» در انقلاب ملی-دمکراتیک کشورهای نفت خیزی هم چون ایران که اقتصادی دارند تک محصولی-استعماری: نه تنها ملی-مردمی شدن نفت بدون پیروزی انقلاب ملی-دمکراتیک شدنی نیست، بلکه کامیابی انقلاب ملی-دمکراتیک نیز بدون گزیردن و چاریدن بنیادی گفتمان نفت (و در کشورهای بالنده، مواد خام به گونه ای فراگیرانه) به سود "پایینی ها" ناشدنی است.

^۱ چاره یا حل و فصل کنند (گزیردن: چاره یا علاج کردن)

نیروهای ملی-دمکرات "راستین" و "دروغین"، درست در این پهنه است که خودمی نمایانند.^۱ در کوران ملی شدن نفت در دهه ی سی خورشیدی، با ژرفش جنبش، مصدق و فاطمی و شایگان از خود گرایش های ملی-دمکرات "راستین" نشان دادند، اما شمار فراوانی از جبهه ملی های راست و میانه و "چپ" به "پایینی ها" پشت انداختند و با غلتیدن به سوی بورژوازی انگلی-وارداتی برای کودتاچیان زمینه چیدند.^۲ پس از پیروزی انقلاب بهمن و کنترل بر صنعت نفت در ایران نیز کودتاها ی ناآشکار و آشکار ولاییان در ستیز با اصل چهل و چهار قانون اساسی و "خودی سازی" صنایع نفتی-

^۱ در این زمینه یک ارزیابی در کوران انتخابات ریاست جمهوری در سال نود و شش روشنگرانه بود: "با ژرفش بحران و فرازش جنبش، دگرگونی هایی نه تنها در رده های «بالایی»، بلکه در صف های «پایینی» به زیان یا سود توده های درد و کار و پیکار صورت خواهد گرفت. این جابجایی ها از هم اکنون قابل مشاهده است ... با بالا گرفتن اعتراض ها و اعتصاب ها در یکان های اقتصادی-آموزشی و طرح خواست های روشن تر و مردمی تر به سود «پایینی ها»، بخش چشمگیری از «اپوزیسیون» درون و برون مرز در کوران انتخابات - و خاصه در هفته ی پیش از انتخابات - ماهیت واقعی خود را آشکارتر نموده، به راست بیشتر غلتیده، و با ولاییان و «مستکبران» به «اجماع» نهان و ناهان نزدیک تری رسیده است. این دگرپرسی را می توان به فال نیک گرفت، چرا که بنا بر آزمون های صد سال گذشته، از انقلاب مشروطه تا جنبش ملی شدن نفت گرفته تا انقلاب بهمن و خیزش هشتاد و هشت، «درست» همین بخش از «اپوزیستون» بوده که همواره نقش تعیین کننده ای در به بن بست رساندن و به شکست کشاندن جنبش های مردمی بازی نموده است. این «سیاستمداران»، دانسته و گاه نادانسته، زمینه ی چیرگی استعمارگران بر دارایی های مان را هموار کرده، اقتصاد انگلی-واردتی و تک محصولی-نفتی را بر کشورمان تحمیل نموده، و پهنه را «از درون جنبش» برای سرکوب ها و کشتارها و تاراج ها فراهم ساخته اند. ما در این زمان همه ی رزمندگان درون مرز را به هوشیاری بیشتر در «گزینش یاران و همراهان سیاسی» برای نبردهای سرنوشت ساز آینده، و نیز کوشش افزون تر برای گردآوری نیرو خاصه در یکان های اقتصادی-آموزشی بر گرد خواست های به راستی در خدمت توده ها فرامی خوانیم، توده هایی که بدون آنان - بویژه کارگران و مزدبگیران - نمی توان بر «خلافت خون و خرافه و نفت» نقطه ی پایان نهاد. از همین امروز مرزها و خط های سرخ «پایینی ها» را درشت - درنگاریم و از خواست های بر حقمان سر سوزنی واپس ننشینیم، چه دشمنان ناآشکار و آشکار درون و برون مرزی مان بسیار پرترفندند و شکاف انداز. کارگران و مزدبگیران و پیکارگران! از بازخوانی اشتباه های گذشته می توان پرهیز نمود و با هشیاری بسیار بر گرد خواست های به راستی مردمی، متحد شد و نیرو بسیجید. پیشنهاد کمپین هنرمندان و نویسندگان برای گردآوری نیرو در این مرحله از پیکار، پیرامون خواست هایی است چون: پایان دادن به حراج سرمایه های ملی و پیاده سازی «بی کم و کاست» اصل چهل و چهار قانون اساسی، باطل نمودن بی درنگ تفاهم نامه های نفتی-گازی-پتروشیمی «چهل-پنجاه ساله» با کنسرن های جهانی و رسیدگی به آنان از سوی نهادهای «به راستی» ملی-مردمی-دمکراتیک، قطع تعرضات روز افزون به کارگران و مزدبگیران برای جذب «سرمایه گذاری خارجی» و داخلی، آزادی همه ی زندانیان سیاسی، فرونشاندن بی درنگ موج سرکوب کنشگران کارگری و فعالین-توده ای، لغو نظارت استصوابی و حکم حکومتی، و جلوگیری از دخالت نیروهای امنیتی-سرکوبگر در پیکرگیری نهادهای دمکراتیک و بالنده ی مردمی."^۲

^۲ زمینه چینی یا زمینه سازی کردند (زمینه چیدن و زمینه چیناندن)

گازی-کانی-مونتازی را، همین "نیروهای دروغین ملی-دمکرات بنیادگرا و نابنیادگرا"، به توده های درد و کار و پیکار درتپانیدند. اقتصاد تک محصولی-نفتی و انگلی-وارداتی استعماری برآیندی بوده و هست از رویکردهای همین نیروهای درون زمامداری و دستیاران نهان و ناهان "کناری" آن. این دستیاران "کناری" نوب شده در سامانه ی بیدادگرانه ی اقتصاد جهانی، که در "اپوزیسیون" نیز به شیوه های گوناگون جاسازی شده اند، در ستیز با رقیبان بر سر بهرا و "سهم"، گاه از "پایینی ها" به گونه ی "ابزاری" بهرمی گیرند

فشرده گون می شود، از آندست، آماج های کوتاگاه اقتصادی زیر را برای گردآوری نیروهای ملی-دمکرات "راستین" به منظور دگراندین های "ریشه ای" در کشورمان برجهاند: بازپس گرفتن دارایی های ملی زیردست "خودی ها" با پایوری و اتکا بر قانون اساسی، باشاندن^۱ و ایجاد کردن شرایط برابر مالی برای همه ی آیین ها و تامین مالی آنان تنها از راه باورمندانشان، آمدن "فهرستی از دارایی های ملی تاراج شده" از سوی دست اندرکاران رژیم و دستیاران درون و برون مرز آنان برای بردن به دادگاه های درمرزی و فرامرزی (همانند "رقبات نادری"^۲ ۴۰۴ که کاربری سیصد ساله داشت و

^۱ ایجاد نمودن (بودن یا باشیدن و باشاندن، چون خفتن یا خوابیدن و خواباندن)
^۲ «رقبات» کاتوزی ستیزانه پس از خیزش خاوران به رهبری محمود برتافت. این رویکرد که هم از پشتیبانی آشکار و ناآشکار "بزرگترین بازرگانان آسیا" و ایران (و از آن میان ارمنی ها)، هم از حمایت گروهی از بازرگانان و کارگاه داران کرمان و یزد (و از آن میان زرتشتی ها)، و هم از جانبداری صرافان ایران و هند (و از آن میان پارسیان هند) برخوردار بود، در حقیقت امر انقلابی بود بورژوازی بر علیه سه لایه ی توانمند فنودال ایران؛ نخست، اشرافیت درباری یا خواجه ها و امیرها، دوم، اشرافیت روحانی یا ملاباشی ها و کشیش ها، و سوم، خان های توانمند کوچنده و آرمندگی محلی. این انقلاب بورژوازی که پس از انقلاب هلند و انگلستان، و پیش از انقلاب فرانسه با "نمای خاوری" (نه تنها در گذشته، بلکه هم اکنون نیز بر دگرپرسی های اقتصادی، و از آن میان بر سیاست های "نولیبرالی" جامه ای "خاوری-اسلامی" پوشانده اند) رخ نمود، در مراحل نخستین اش از پشتیبانی تھی دستان شهری و روستایی برخوردار شد و کمابیش خصلتی دمکراتیک به خود گرفت، و بدین گونه، نه تنها تمایلات ضدفنودالی، بلکه با فشار «پایینی ها» گرایش های ضدسرمایه داری جنینی-پنداربا فانه از خود بروز داد و "راسپوتین" های خود را به پهنه ی سیاسی آورد. اگر "ایوان مخوف" ایران یا شاه صفی به اشرافیت فنودال کوچ نشین ایران ضربه ای تاریخی وارد کرد و در کوران کشتارهایش به گفته ی شاردن "طبقه ای موقتا نابود شد"،

جایگاه اقتصادی-اجتماعی دین سالاران را درازگاه فروکاست)،^{۴۰} از میان برداشتن "دولت در دولت" هایی مانند "شورای نگهبان" و "مجمع تشخیص مصلحت" و جلوگیری از دستداشتن و ناخنک ارگان های همگون شان در فرایندهای اقتصادی، کاهش توان بازار و دست اندرکاران بازرگانی انگلی-وارداتی، پیاده سازی "بی کم و کاست" اصل چهل و چهار قانون اساسی، آزاد گذاشتن سازمان ها و نهادهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی برای رسیدگی ارگان های دولتی و قانون گذاری و دادگستری به منظور بالا بردن کارایی و جلوگیری از فساد و برباد رفتن درآمدهای ملی، و بنیانگذاری نهادی "بشارسیدگی شده" برای دستیابی به اندوخته ی ارزی صدها و بلکه هزارها میلیارد دلاری در راستای تدارک درشماریده و حساب شده ی انقلاب شتابان صنعتی همزمان با فرازش انباشت بر برداشت در سنجی کلان اقتصادی طی یک برش گذار.

راسپوتین سده ی هیجده ایران یا "ملازعران" مغز متفکر دربار محمود و اشرف با پشتیبانی بازرگانان و صرافان و کارگاه داران قندهار و جلفای اصفهان و کرمان و یزد، اشرافیت درباری-روحانی را به خاک و خون کشاند و "رقبات" (یا دفتر دارایی های فئودالی ملایان و خواجهگان) را که "در چهل ستون بود به زاینده رود افکند" و آنان را خلع سلاح اقتصادی نمود. انقلاب ضدفئودالی-بورژوازی ایران، چون انقلاب فرانسه، از یک سو، با دشمنان درونی یا اشرافیت روحانی و ناروحانی فئودالی، و از دیگر سو، با دشمن توانمند بیرونی یا اشرافیت فئودالی عثمانی در جنگ بود. در کوران این نبرد که همه ی باختر آسیا را زیر تأثیر خود گرفته بود، "دولت موقت نخستین" یا دولت "انقلابی" محمود، جای خود را به "دولت موقت دومین" یا دولت بورژوا-فئودال و "محافظه کار" اشرف سپرد، و از درون "دولت موقت دوم" با دیوانخانه ی گسترده اش، دولت بورژوا-فئودال نادر (یا به گفته ی کرزن، "ناپلئون خاور") با وظایفی کمابیش همسان با "نابعه ی جنگی اروپا" (ناپلئون) و با "نمایی خاوری"، و با وجه سنگین سرمایه داری دولتی و استوار بر خالصجات گسترده ی دیوانی و انحصار دولتی بازرگانی خارجی، پا به پهنه ی زندگی نهاد. یکی از برجسته ترین رویکردهای نادر "سیاست ارضی او بود که هدفش تحکیم حکومت مرکزی و سرکوب تجزیه طلبی فئودالی بود. به طور کلی او مقدار زمین های دولتی و زمین های خاصه را توسعه داد و سبب تضعیف موقعیت سیاسی و اقتصادی فئودال های مستقل (و از آن میان زمینداران روحانی) گردید. بسیاری از نمایندگان بوروکراسی کشوری، اقدامات حکومت شاه را، از قبیل کوشش برای تحدید نفوذ اشراف نظامی-فئودالی برخی قبایل و سیاست توسعه و تحکیم زمینداری دولتی، تأیید می نمودند. انباشتن دستگاه رهبری از تعداد زیادی کارمند و بازسازی سازمان پیچیده و عظیم حکومت مرکزی و محلی، که در زمان صفویان انجام پذیرفت، به نفع بوروکراسی تمام شد. این سازمان در زمان نادر نه تنها به علت افزوده شدن ایالات مفتوحه بدین امپراتوری صدپارچه، بلکه در نتیجه ی افزایش زمین های دولتی، باز هم پیچیده تر شد". (برگرفته از ر. آرونوا و ز. اشرافیان: این دو پژوهشگر اگر چه درون مایه اقتصادی-اجتماعی "دولت نادرشاه" را نادرست و به گونه ای "کلیشه ای"، کاملاً فئودالی و بی بهره از هرگونه سرشته ی بورژوازی ارزیابیده اند، ولی به پاره ای از ویژگی های برش وی واقع بینانه نگریسته اند).

از آن جا که سیاست برون مرزی دولتی ملی-دمکراتیک چیزی نمی تواند باشد جز بازتاب سیاست درون مرزی مردمی و آشتی جویانه، نیم نگاهی نیز می اندازیم به شماری از آماج های منطقه ای-جهانی: بیرون راندن نیروهای جنگی بیگانه، درانداختن آیین نامه ها و آسان نامه^۱ برای فراهمیدن آسای و امنیت به کمک کشورهای منطقه، همکاری های ارتشی همگانی و آشتی جویانه، پایان دادن به جنگ ها و تنش های منطقه ای، کاهش هزینه های نابایست لشکری، اندوزش نیازهای رزمی بایست به گونه برجسته از کشورهای همسایه، برچیدن همه ی پایگاه های ارتشی کشورهای بیگانه، کوشش برای فروپاشاندن همه ی پیمان های جنگورانه در پهنه ی جهانی و تلاش برای دستیابی به جهانی آزاد از جنگ افزارهای کشتار همگانی.^۲ ۴۰۶

آینده نشان خواهد داد که گردانندگان "جمهوری اسلامی" و دستیارانشان در "اپوزیسیون" درمرز و فرامرز، با این دسته خواست های اقتصادی-

^۱ مقررات و تسهیلات

^۲ زمینه های اقتصادی چنین سیاست خارجی ملی-دمکراتیکی را می توانند این گونه راهکارهای اقتصادی فراهم سازند: گسترش راه های آبی و زمینی و هوایی با کاهش سدهای گمرکی، کوشش برای ایجاد بانک منطقه ای، همکاری بانک های مرکزی کشورهای عضو پیمان منطقه ای (برای نمونه «اکوی بزرگ» دربرگیرنده ی هندوستان و کشورهای عربی و ناعربی کناره ی اقیانوس هند و خاور دریای مدیترانه)، کوشش برای گام برداشتن در راه پایه گذاری واحد پول یگانه و اجرای سیاست های مالی متضمن رشد پایدار و کاهش تورم و حفظ ارزش پول داخلی و هماهنگی سیاست های مالیاتی، تعیین یک سقف برای کسری در بودجه های دولتی، کمک به رشد اقتصادی در کشورهای کم توان، کوشش برای ایجاد یک ناوگان دریایی-اقتصادی بسیار توانمند منطقه ای برای بازچیرگی بازرگانی پس از چند سده بر آب های خلیج فارس و دریای عمان و اقیانوس هند و بخش خاوری دریای مدیترانه و دریای سرخ و دریای خزر، گسترش سرمایه گذاری های منطقه ای به جای انباشته کردن دلارهای نفتی در مراکز مالی کشورهای پیشرفته، ایجاد تسهیلات برای گردش سرمایه میان کشورهای عضو، تنظیم سیاست مشترک کشاورزی، کوشش برای ایجاد تعادل در تراز پرداخت ها، هماهنگی قوانین داخلی، ایجاد شرایط برای کاریابی نیروی کار کشورهای منطقه، به کارگیری امکانات در جهت بالا بردن سطح زندگی کشورهای عضو، کوشش برای رهایی از وابستگی تکنولوژیک از جمله در صنایع کشف و استخراج منابع نفتی و گازی از راه گسترش همکاری ها و سرمایه گذاری های متقابل، بهره گیری از برتری های جغرافیایی و طبیعی برای بالا بردن سطح رقابت پذیری کالاهای تولیدی و گسترش همکاری های اجتماعی و فرهنگی و علمی و اداری.

اجتماعی و نیز روشنگری های نیروهای مردمی درون و برون دستگاه، تا چه اندازه به گونه ی "ناصرالدین شاهی"^۱ برخوانند خورد.^۲ ۴۰۷

برای آشنایی با شیوه ی قاجاری در رسیدگی به خواست ها و گلایه های مردم، نمونه ای می آوریم:

"بقرار مسموع شاهزاده ظل السلطان^۳ ۴۰۸ مبلغ هنگفتی به زور از یکی از تاجر اصفهان وام می گیرد و بعدا در تادیه آن تعلل می کند. تاجر بیچاره ناچار به تهران می آید و ناصرالدین شاه موکدا امر می کند که طلب شاکی را هر چه زودتر بپردازد. تاجر اصفهانی خوشحال و شادمان و با کمال امیدواری به اصفهان مراجعت و دستخط شاه را به ظل السلطان تسلیم می کند. شاهزاده پس از ملاحظه ی دستخط شاه با نظر تیزبین خود لحظه ای به شاکی می نگرد و می گوید: این آقای محترم معلوم می شود مرد پر دل و رشیدی است که از شاهزاده ای مثل من به شاه^۴ ۴۰۹ شکایت می کند. من باید دل او را

^۱ این پایانه نیم-نگاهی دارد به اعتراف هاشمی رفسنجانی: «مرحوم آذری قمی گفته بود که این ولایت فقیه که شما دنبالش هستید، ناصرالدین شاه می شود».

^۲ برخوردار خواهند کرد (برخوردن و برخورداردن)

^۳ ظل السلطان شاهزاده ی فنودال قاجار، دارنده و فرماینده ی دو هزار ده بود با نیـــــــم میلیون روستایی.

^۴ در این راستا ارزیابی ها و راهکارهایی از سوی اپوزیسیون ایران برای چیرگی بر ناصرالدین شاه های نوین در کوران «جنبش نود و شش» (همانا هشت سال پس از «خیزش هشتاد و هشت») نگرستی بود: "رویکردهای گستاخانه تر و ددمنشانه تر زراندوزان جهانی-منطقه ای بیانگر فروکاستن روزافزون پایگاه اجتماعی «یک درصدی ها» است و نه توانایی آنان، آن هم همزمان با بالاگرفتن نفوذ اجتماعی «نود و نه درصدی ها» در چارسوی سپهر. در کوران بحران ژرف اقتصادی که با بحران آغاز سده ی بیست میلادی همسانی هایی دارد، سخن بر سر آن است که آیا این بار «پایینی ها» با بهره گیری از آزمون های سده های پیشین و استفاده از همه ی امکان های نوین پیکار اجتماعی می توانند «بالایی ها» که جهان را به پرتگاه های خونبار سده ی بیست میلادی نزدیک می کنند، همزمان و در چهار گوشه گیتی به چالشی سترگ و تاریخی بکشند، و یا بیدادگران و بهره کشان اند برنده ی این نبرد تاریخی؟ در آن چه به پیکار مردم مان در این نبرد جهانی باز می گردد، ما (هنرمندان و نویسندگان و کنشگران حقوق بشر) راهکارهای زیرین را پیش می نهیم که آرزومندیم در عمل بهبود و تکمیل شوند، و به تدریج و حساب شده به کار آیند. یکم: در هر یکان اقتصادی-آموزشی تشکیل دست کم یک کمیته ی مخفی اعتصاب و کوشش برای بهره گیری از «همه ی ابتکارات نوین جنبش در سراسر کشور» برای سازماندهی اعتراض ها و اعتصاب ها. دوم: در همه ی یکان های بزرگ اقتصادی که بر پایه ی اصل چهل و چهار قانون اساسی می بایست ملی-مردمی اداره شوند، تدارک حساب شده و گام به گام شوراهای کارگران و مزدبگیران برای کنترل امور و جابجایی مالکیت ها، با بهره گیری از «واپسین آزمون های کامیاب» در شماری از کارخانه ها. سوم: در همه ی یکان های اقتصادی که پس از «خودی سازی ها»، به تعطیلی و اخراج کارگران یا

ببینم. و سپس جلاد می خواهد و دستور می دهد شکم شاکی را بدرند و دل او را برای مشاهده و معاینه در سینی مخصوص قرار دهند".^{۴۱۰}

فشار روزافزون به مزدگیران روی آورده اند، تدارک حساب شده و گام به گام شوراهای کارگران و مزدگیران برای کنترل امور و جابجایی مالکیت ها. چهارم: در همه ی یکان های اقتصادی که توسط «سرمایه گذاران خارجی» و دستیاران داخلی منافع کارگران و مزدگیران و دارایی های ملی به یغما رفته است، سازماندهی اعتراض ها و اعتصاب ها و تدارک حساب شده و گام به گام شوراهای کارگران و مزدگیران برای کنترل امور و جابجایی مالکیت ها، هم چون شماری از کشورهای امریکای لاتین. پنجم: کوشش برای سازماندهی سراسری این رویکردها از راه همکاری همه سویه ی «کنشگران یکان های اقتصادی»، و نیز «نهادهای کارگری» ای که به راستی به آرمان های «پایینی ها» باورمندند، در پندار و گفتار و «کردار» به اصل چهل و چهار قانون اساسی که برآیند صد سال نبرد خونبار مردم ماست پایبندند، و اصول بنیادین اعلامیه جهانی حقوق بشر را به رسمیت می شناسند. ششم: زمینه سازی برای فرارویاندن این سازمان سراسری «کنشگران یکان های اقتصادی و نهادهای کارگری-مردمی»، به یک «الترناتیو سیاسی» برای در دست گرفتن اداره ی امور سیاسی-اجتماعی-اقتصادی و گذر از «خلافت خون و خرافه و نفت»، آن هم با هزینه ی کم و بی دخالت بیگانگان و دست پروردگان آنان. هفتم: کوشش برای جذب بسیجیان، پاسداران، ارتشیان و دیوانیان مردمی که خود از مزدگیران اند، با بهره گیری از تجربیات خیزش هشتاد و هشت، و نیز «واپسین آزمون های کامیاب» در شماری از یکان های اقتصادی".

بخش سوم:

پاره ای سندها، بیانیه ها و ارزیابی ها
در پیوند با خیزش هشتاد و هشت

از نامه کروی به خامنه ای:

"پس از تقلب و دخالت سپاه و بسیج در مرحله اول انتخابات سال ۸۴ به نفع یکی از نامزدها از شما تقاضا کردم آن بخش از سپاه و بسیج را که در کارهای سیاسی وارد شده‌اند از این اقدام خطرناک بر حذر دارید. اگر آن روز توجه‌ای به این موضوع مهم می‌کردید وضعیت کشور امروز اینچنین شکننده نبود. در انتخابات ریاست جمهوری ۸۴ سپاه و بسیج به محوریت فرزند شما آقا سید مجتبی به نفع یکی از نامزدها ورود کردند و در نتیجه تخلف و تقلب آنان در سه استان اصفهان، تهران و قم فرد مورد نظر با حرکت کودتاگونه شورای نگهبان، با آنکه اینجانب در ۱۱ استان کشور اول بودم به مرحله دوم فرستاده شد. البته این امر در سایه انحصارطلبی و بی‌تجربگی افراد پرنفوذی درون جریان اصلاحات و همچنین ضعف وزارت کشور در صیانت از آرای مردم تحقق پیدا کرد. در نامه مورخ ۲۹ خرداد ۱۳۸۴ به شما یادآور شدم که یکی از بزرگان به جنابعالی گفته‌اند که "آقازاده حضرتعالی از فلان شخص حمایت می‌کند" و شما فرموده‌اید "ایشان آقااست نه آقازاده". اینجانب از سر اخلاص، احترام و دلسوزی از جنابعالی خواستم جلوی دخالت این آقازاده را بگیرید که نگرفتید و ۸۸ دیدید جریان کودتای انتخاباتی چه بلایی بر سر نظام و انقلاب آورد. اگر در آن روزها به امام حسن مجتبی (ع) امام دوم شیعیان و فرزند امیرالمومنین علی (ع) اشکال کرده بودم رأی بیش از ۵ میلیون اینجانب در انتخابات ۸۴ در خرداد ۸۸ که هم حامیان بیشتری از گروه‌ها و جمعیت‌ها به خصوص دانشجویان، روشنفکران، زنان، محرومین و افراد مورد تبعیض اعم از دگراندیشان، اقلیت‌های حقوقی و مذهبی، دراویش و اهل حق داشتم و هم حضور مردم در انتخابات نزدیک به بیست درصد افزایش پیدا کرده بود به آمار مضحک ۳۰۰ هزار رأی تنزل پیدا نمی‌کرد. برای نمونه بد نیست یادآور شوم که در سال ۸۴ تنها در استان خودم لرستان از مجموع ۸۰۰ هزار رأی واریز شده به صندوق‌ها بیش از ۴۴۰ هزار رأی داشتم و در سال ۸۸ در همین استان از مجموع ۹۵۵ هزار رأی واریز شده به صندوق‌ها سهمیه مرا ۴۴ هزار رأی در نظر گرفتند ... برخی دلسوزان می‌گویند بیش از پنجاه درصد ثروت کشور در دست چند نهاد حاکمیتی است که نظارتی هم بر آنها اعمال نمی‌شود ... بترسید از آن روزی که مردم بفهمند در باطن ذات شما چیست و یک انفجار حاصل بشود"

برای دستیابی به انگیزه‌های اقتصادی این دست‌درازی‌ها و تبهکاری‌ها، بنگرید به "صدور فرمان" خامنه ای "دایر بر اصلاح اصل ۴۴ قانون اساسی" و زمینه‌سازی برای حراج دارایی‌های دولتی-مردمی در "سال هشتاد و چهار" از سوی دار و دسته‌ی پینوشه‌ی ریشدار

(احمدی نژاد) در همین بخش از کتاب

گفتنمان مطالبه محور بیانیه یکم

ما امضاء کنندگان این بیانیه^{۱۱} و کسانی که پس از این نام خود را ارسال می‌کنند، اعلام می‌داریم:

به‌رغم آن‌که:

۱- وضعیت زندگی روزمره مردم را، به‌خاطر فشارهای اقتصادی ناشی از رکود تورمی، بسیار دشوار و بحران‌آفرین می‌بینیم و همچنین محدودتر شدن آزادی و حقوق بشر در کشور، به‌ویژه در سالیان اخیر و با فشارهای فراوانی که به فعالان سیاسی، زنان، دانشجویان، روزنامه‌نگاران، فعالان مدنی، کارگران، اقوام، پیروان ادیان و اعتقادات و مذاهب مختلف، ... وارد شده را زنگ خطر دانسته و منافع ملی کشور را نیز به‌خاطر عملکرد روابط خارجی ماجراجویانه و غیر شفاف و پرهزینه‌ی دولت، در خطر ارزیابی می‌کنیم؛

۲- در حال حاضر چشم‌انداز روشنی برای حل معضلات فوق به دلیل بسته عمل کردن و انتقاد ناپذیری قدرت مستقر مشهود نیست و شرایط برگزاری یک انتخابات آزاد، سالم و عادلانه مشاهده نمی‌شود و در نتیجه احتمال دستیابی به‌خواسته‌های مورد انتظار، از راه شرکت در انتخابات بسیار ضعیف است. همچنین به‌علت احتمال دخالت نیروهای غیرمسئولی که نباید

در حوزه سیاست دخالت کنند، نگرانی جدی درباره رابطه با نحوه برگزاری انتخابات ریاست جمهوری وجود دارد؛

اما با توجه به این‌که:

۱- کاهش فشارهای اقتصادی و اجتماعی بر زندگی روزمره مردم از اهمیت بالایی برخوردار بوده و نباید تحقق مطالبات و خواسته‌های اقشار گوناگون جامعه و حل معضلات زندگی جاری آنها را به اصلاحات بنیادی و تحقق کامل مرحله گذار به دموکراسی موکول کرد؛

۲- تجربه مشارکت بی‌قید و شرط و غیر برنامه‌ای در انتخابات و نیز تحریم مطلق و از ابتدای فرایند فضای انتخاباتی، هیچکدام نتوانسته است به رشد جنبش‌های اجتماعی و یا حل معضلات کشور و مردم منجر شود، همچنین بدین سبب که جزء به جزء مطالبات و خواسته‌هایی که مشارکت‌کنندگان در انتخابات به دنبال تحقق آن و یا اشخاص گریزان از مشارکت در انتخابات از تحقق آن مایوس بوده اند، مشخص نبوده و اعلام نمی‌شده است و رأی دهندگان، شاهد تعهد نامزدها درباره‌ی برنامه‌ها و خواسته‌های مشخص نبوده‌اند، و کسانی که رأی نمی‌داده اند نیز بجز بیان سخنان آرمانی و کلی، رابطه‌ی آگاهی‌بخش دیگری با اقشار مختلف مردم برقرار نمی‌کرده‌اند، به‌ویژه که اینک برخی جنبش‌های خاص (صنفی - سندیکایی، زنان، اقوام، معلمان، دانشجویان، دگراندیشان، ...) با مطالبات مشخصی در جامعه حضور و فعالیت دارند؛

در نتیجه ما:

۱- برخورد کنشگرانه‌ی مطالبه محور، با فرایند و فضای انتخاباتی خواهیم داشت تا به تدریج "گفتمان مطالبه محور" را (به جای مشارکت بی‌قید و

شرط و نیز تحریم از ابتدای فرایند انتخابات) مطرح کنیم. بنابراین در سطرهای در پی آمده، مطالبات عینی‌تر و ملموس‌ترِ عمومی (فصل یکم) و اولویتهای مرحله‌ای اقشار جامعه (فصل دوم) مشخص شده و آنها را در چارچوب خواسته‌های حداقلی نشان داده‌ایم؛

۲- از هم‌اکنون تصمیم مشترکی برای مراحل بعدی انتخابات اتخاذ نکرده‌ایم اما در این مرحله، خواسته‌های مشترکمان را در سه "زمینه"ی عمده و پنج "لایه"ی اصلی به شرح زیر اعلام می‌کنیم:

فصل یکم

رفاه و عدالت

۱- سعی در جهت انتقال مالکیت سازمان‌های اقتصادی وابسته به نهادها، بنیادهای بزرگ اقتصادی غیردولتی وابسته به حکومت، و شرکت‌هایی که به طریق رانتی به برخی مسوولان واگذار شده (شرکتهای شبه دولتی - خصوصی) به بخش عمومی و مردم، با نظارت مردمی.

۲- محور قرار گرفتن تولید داخلی و ایجاد اشتغال، جلوگیری از واردات بی‌رویه و برخورد کارشناسی با واردات و صادرات.

□- استقلال مدیریت صندوق ذخیره ارزی کشور از دولت و سپردن آن به مجلس.

۴- جلوگیری از تخصیص بی‌حساب درآمدهای ملی نفت و گاز به هزینه‌های جاری و صرف آنها در امور زیربنایی مانند آموزش و پرورش، بهداشت، راه‌سازی، ...

۵- حمایت از کشاورزان و دامداران با اعطای وام و ایجاد تسهیلاتی همچون خرید تضمینی محصولات، بیمه تولیدات کشاورزان، رساندن محصولات به

مصرف کننده به منظور حذف واسطه‌های متعدد، ایجاد سیلو و تأمین کود و بذر.

۶- اصلاح نظام مدیریت اقتصادی از طریق استقلال بانک مرکزی، بازسازی سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی و نظارت مستمر بر کلیه شرکت‌های دولتی، شبه دولتی و بنیادها.

۷- تخصیص بخشی از منابع بانکی و دولتی جهت تأمین مسکن برای اقشار کم در آمد.

۸- اصلاح قانون قراردادهای موقت کار در جهت تأمین منافع کارگران، تضمین امنیت شغلی برای همه مزد و حقوق بگیران، تأمین معاش متناسب با نرخ تورم، گسترش خدمات تأمین اجتماعی و بیمه بیکاری.

۹- پرهیز از آرایه آمار غیر واقعی و غیر کارشناسی، پاسخگو بودن مسوولان به افکار عمومی و مطبوعات مستقل و رسانه‌ای کردن عملکرد مدیران متخلف.

۱۰- جلوگیری از تخصیص هر نوع اعتبار خارج از بودجه رسمی و شفاف کشور و حذف ردیف‌های گوناگون بودجه‌ای نهادهای مختلف تبلیغی، اعانه‌ای و روحانیت که باید مستقل از دولت باشند.

۱۱- حذف هر نوع رانت و نیز هزینه‌های تشریفاتی و تبلیغاتی دولتی، و اعمال مدیریت علمی و سالم با استفاده از دیدگاه‌های مختلف کارشناسی جهت جلوگیری از اتلاف سرمایه‌های ملی.

آزادی و حقوق بشر

۱- به رسمیت شناختن جلسات و تجمعات مسالمت‌آمیز و فعالیت همه احزاب، انجمن‌ها، اتحادیه‌ها، شوراهای مدنی در حوزه‌های گوناگون اجتماعی و نیز حق تشکل برای دانشجویان، معلمان، کارگران، قومیت‌ها،

اقلیت‌ها، نویسندگان، پرستاران، هنرمندان، دگراندیشان، روزنامه‌نگاران، بازنشستگان، کسبه، وکلا، زنان‌خانه‌دار، متخصصان، کارفرمایان، بیکاران، ...

۲- مشارکت مشورتی نمایندگان تشکل‌ها در تدوین و اصلاح قوانین و مقررات مربوط به آن قشر و تلاش برای لغو احکام ناعادلانه قضایی صادر شده برای فعالان این تشکل‌ها.

□- تلاش برای حذف موانع موجود بر سر راه آزادی انتخابات.

۴- جلوگیری از گزینش‌های عقیدتی، سیاسی و غیر تخصصی در امور استخدامی، آموزشی، ...

۵- ایجاد حوزه معاونت پی‌گیری و نظارت بر حسن اجرای قانون اساسی، به ویژه نظارت بر اجرای حقوق بشر و جلوگیری از هر گونه دخالت در حوزه خصوصی و سبک زندگی افراد.

۶- برقراری دیدارهای ادواری رئیس جمهور با تشکل‌های مستقل سیاسی، فرهنگی، مدنی، صنفی، ...

۷- تضمین آزادی بیان از طریق رسانه‌های نوشتاری، دیداری، مجازی، ... و جلوگیری از هرگونه منع فعالیت آن‌ها پیش از صدور رأی دادگاه صالحه.

□- تلاش برای لغو قانونی مجازات سنگسار و ممنوعیت اعدام افرادی که در سن زیر □ ۱ سال مرتکب بزه شده‌اند.

روابط بین‌الملل

۱- عدم مداخله در امور داخلی کشورها و دفاع از روند صلح عادلانه و تنش‌زدایی در منطقه به‌ویژه در زمینه حل مسأله فلسطین.

۲- تأکید بر حق برخورداری صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای و غنی‌سازی اورانیوم و حل و فصل مسایل هسته‌ای از طریق اعتماد سازی بین‌المللی،

تأمین حق نظارت ملی، و تلاش برای از بین بردن زمینه‌های تحریم‌های اقتصادی علیه مردم ایران.
 □- برقراری رابطه شفاف و علنی بر اساس منافع ملی با همه کشورهای جهان از جمله آمریکا.

فصل دوم

زنان

- ۱- تلاش در جهت برابری زنان و مردان از طریق رفع تبعیضات حقوقی از جمله در مورد طلاق، دیه، تعدد زوجات، حضانت، ...
- ۲- تلاش در جهت شرکت فعال زنان در تمام سطوح اجرایی از جمله وزارت و ریاست جمهوری و نیز تأسیس وزارت امور زنان.
- رفع محدودیت‌های اجتماعی، فرهنگی، ورزشی، ...
- ۴ الحاق به کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان.
- ۵- پرداخت مزد مساوی در برابر کار مساوی برای زنان شاغل.

اقوام و دگراندیشان

- ۱- رفع تبعیضات آموزشی و استخدامی و مشارکت پیروان اعتقادات و اقوام در همه‌ی سطوح مدیریتی کشور به‌ویژه در مناطق خود.
- ۲- تخصیص عادلانه بودجه مناطق و استانها بر مبنای نیازهای توسعه‌ای.
- تأمین آزادی کامل فرهنگ و آیین‌های فکری، قومی، دینی و مذهبی همه‌ی شهروندان (از جمله دراویش) و رفع تضییقات زبانی و هرگونه تبعیض در مورد اقوام و پیروان همه‌ی آرمان‌ها و ادیان و مذاهب به‌ویژه اهل تسنن.

کارگران

- ۱- تأمین آزادی فعالیت سندیکاها بدون دخالت دولت، منطبق با مقوله نامه‌های بنیادین سازمان جهانی کار (اصلاح فصل ششم قانون کار).
 - ۲- کمک به تشکیل و گسترش انواع تعاونی‌های کارگری از طریق اعطای زمین و تسهیلات.
- به رسمیت شناختن حق برگزاری اعتصابات.

معلمان

- ۱- به رسمیت شناختن شورای هماهنگی تشکلهای صنفی معلمان کشور و مشارکت رسمی نمایندگان آنها در نهادهای تصمیم‌گیرنده‌ی مرتبط.
 - ۲- انتخاب وزیر آموزش و پرورش و معاونین او (با داشتن حداقل ۱۰؟۰؟ سال سابقه تدریس) و مدیران کلیدی در تعامل با شورای هماهنگی تشکلهای صنفی معلمان.
- انتخابات مدیران مدارس در تعامل آموزش و پرورش با شورای فراگیر مدرسه.
- ۴- ایجاد انجمن‌های مستقل دانش‌آموزی و حذف فشارهای فکری به دانش‌آموزان.

دانشجویان

- ۱- آزادی فعالیت تشکلهای گوناگون دانشجویی و نشریات آنها.
 - ۲- استقلال دانشگاه‌ها و انتخاب روسای آن توسط تشکلهای اساتید، کارمندان و دانشجویان.
- به رسمیت شناختن حق تحصیل برای کلیه دانشجویان و رفع هر نوع محرومیت تحصیلی به‌خاطر مسایل سیاسی و عقیدتی.

۴- لغو بومی گزینی و تبعیض‌های جنسیتی، عقیدتی، سهمیه‌ای، ... در انتخاب

دانشجو.

اسفند ۱۳۸۷

محمد آشور (شاعر) - حمید آصفی (بخش خصوصی) - سهیل آصفی (روزنامه‌نگار) - ساسان آقایی (روزنامه‌نگار) - سامر آقایی (فعال مدنی در یاسوج) - فرزانه آقایی‌پور (نویسنده) - سیدرضا آل‌محمد (فعال دانشجویی در شیراز) - پیام ابوطالبی (فعال مدنی) - علی اجاقی (فعال دانشجویی در اصفهان) - منوچهر احتشامی (فعال اجتماعی) - هادی احتشاطی (فعال مدنی در همدان) - جابر احمد (مترجم و روزنامه‌نگار عرب اهوازی) - طاهر احمدزاده (فعال سیاسی از دوران نهضت ملی تاکنون) - هما احمدزاده (مترجم) - بابک احمدی (نویسنده) - حسن احمدی (استاد دانشگاه) - محسن احمدی (وکیل دادگستری) - امین احمدیان (کارمند و دبیر کمیته سیاسی ادوار) - نوشین احمدی‌خراسانی (فعال زنان) - مصطفی اخلاقی (پزشک) - منصور اسالو (فعال سندیکایی) - محسن اسداللهی (فعال مدنی) - میلاد اسدی (دانشجوی صنعتی خواجه‌نصیر و عضو شورای مرکزی تحکیم) - حسن اسدی‌زیدآبادی (روزنامه‌نگار و دبیر کمیته حقوق بشر ادوار) - دلیر اسکندری (فعال دانشجویی در سنندج) - سید باقر اسکویی (فعال دانشجویی) - رشید اسماعیلی (کارمند و عضو شورای سیاستگذاری ادوار) - ناصر اشجاری (فعال مدنی) - حسن افتخار اردبیلی (پزشک) - مهدی افشارنیک (روزنامه‌نگار) - اعظم اکبرزاده (کارشناس بانک و فعال حقوق زنان) - زهرا اکبرزاده (فعال مدنی و حقوق زنان) - حسین اکبری (کارگر بازنشسته و فعال سندیکایی) - سیف‌اله اکبری (فعال قومی در آذربایجان) - عبدالمجید الهامی (هموطن عرب و فعال سیاسی) - پروین امامی (روزنامه‌نگار) - ستار امینی (فعال کارگری) - سیامک امینی (فعال مدنی) - محمد امینی (فعال مدنی) - مهدی امینی‌زاده (کارشناس صنعت و دبیر کمیته تشکیلات ادوار) - شهلا انتصاری (فعال زنان) - الناز انصاری (فعال زنان) - عبدالرحمان ایران‌نژاد (عضو هیأت‌مدیره کانون صنفی معلمان) - کمال‌الدین بازرگانی (مدرس دانشگاه) - مختار باطولی (فعال اجتماعی در گچساران) - ایرج باقرزاده (فعال مدنی در یاسوج) - ایران باقری (شاعر) - خسرو باقری (مترجم) - داوود هرمیداس باوند (استاد دانشگاه) - پروین بختیارنژاد (روزنامه‌نگار و فعال زنان) - خلیل براتی (پزشک) - ایمان براتیان (دانشجوی سابق شهرکرد) - رحمت‌الله برهانی (پزشک) - محمد بسته‌نگار (نویسنده و فعال سیاسی) - ژیللا بشیری (فعال زنان) - منوچهر بصیر (نویسنده و مترجم) - سیمین بهبهانی (شاعر) - ناصر بهبهانی (کارشناس مدیریت در خوزستان) - نجات بهرامی (معلم و عضو کمیته سیاسی ادوار) - محمد بهزادی (مدیر صنعت) - محمود بهزادی (وکیل دادگستری) - محمد بهفروزی (معلم بازنشسته) - حمید بی‌آزار (بخش خصوصی) - بابک پاکزاد (روزنامه‌نگار) - هادی پاکزاد (روزنامه‌نگار) - یوسف پژوم (فعال قومی در آذربایجان) - احمد پورابراهیمی (کارمند) - منور پورابراهیمی (فعال زنان) - عباس پوراطهری (فعال قومی در آذربایجان) - حسین پوررضا (بخش خصوصی) - حبیب‌الله پیمان (نویسنده و فعال سیاسی) - مجید پیمان (مدیر صنعت) - عباس تاج‌الدینی (فعال اجتماعی) - عبدالرضا تاجیک (روزنامه‌نگار) - مهدی تاجیک (روزنامه‌نگار) - عزت‌الله تربتی (دبیر شورای تهران دفتر تحکیم) - مصطفی تنها (مدیر صنعت) - محمدعلی توفیقی (روزنامه‌نگار کرد و عضو شورای مرکزی مجاهدین انقلاب) - مجید توکلی (فعال دانشجویی امیرکبیر) - مجید تولایی (نویسنده) - جاوید جاویدان (حقوقدان) - علیرضا جباری (نویسنده) - رضی جعفرزاده (تکنسین ساختمان) - مینا جعفری (حقوقدان) - جلال جلالی‌زاده (استاد دانشگاه) - پروین جلایی (فعال زنان) - اسماعیل جلیوند (دانشجوی محروم از تحصیل دانشگاه شیراز) - داوود جلیلی (مدیر بازرگانی) - علی جمالی (کارمند و دبیر کمیته سیاسی ادوار) - احمد جواهریان (مدیر صنعت) - اقدس چرونده (خانه‌دار) - نزهت حافظی (فعال زنان) - طه حجازی (شاعر) - جلال‌الدین حجتی (کارمند و دبیر کمیته آموزش ادوار) - حمید حدیثی (معلم در لاهیجان) - علی حدیثی (معلم در تهران) - حسین حردان (فعال مدنی عرب اهوازی) - حمید حسامی (فعال اجتماعی) - آرش حسن‌نیا (روزنامه‌نگار) - بهزاد حق‌پناه (پزشک در اصفهان) - آیدین حسنلو (روزنامه‌نگار) - حیاس حسینی (فعال مدنی) - عباس حکیم‌زاده (دانشجوی امیرکبیر و دبیر سیاسی تحکیم) - محمد حیدری (روزنامه‌نگار) - فخرالدین حیدریان (دندانپزشک و دبیر کمیته اطلاع‌رسانی ادوار) - محمد خاکساری (بازرس کانون صنفی معلمان) - هما خداوردیان (کارمند اتاق عمل) - حسین خدایاری (مدیر صنعت در آذربایجان) - صلاح‌الدین خدیو (داروساز در مهاباد) - پژمان خرسند (فعال مدنی) - حسین خسروانی (فعال مدنی) - محمد خطیبی (بخش خصوصی) - محمد خلیلی (شاعر) - هاشم خواستار (معلم در مشهد) - بهروز خوشباف (فعال مدنی) - ابراهیم خوش‌سیرت (کارمند در لاهیجان) - ناهید خیرابی (روزنامه‌نگار) - ثریا دارابی (سرمدیر قلم معلم) - شهناز دارابیان (معلم) - محمد دادر (نماینده دوره ششم مجلس) - رسول دامهر (انتشاراتی) - محمد دادی‌زاده (مهندس ناظر در آذربایجان) - بهنام دارابی‌زاده (فعال مدنی) - دارین داریوش (فعال مدنی) - مسعود داوران (فعال مدنی) - مجتبی درخشان (فعال مدنی) - مجید دُرّی (دانشجوی محروم از تحصیل دانشگاه علامه) - علی‌اشرف درویشیان (نویسنده) - منصور دریاباری (فعال مدنی و هنری) - محمود دل‌آسایی (فعال مدنی) - ابراهیم دینوی (فعال اجتماعی در همدان) - علی دهقان (روزنامه‌نگار) - ترانه راد (فعال زنان) - محمد راعی (فعال دانشجویی در مشهد) - محمدصادق ربانی (استاد دانشگاه تهران) - مسعود رجایی (فعال مدنی) - محمدجواد رجائیان (نماینده اسبق مجلس در زنجان) - تقی رحمانی (نویسنده) - نجف رحیمی (فعال قومی در آذربایجان) - بهمن رضاخانی (سرمدفتر اسناد رسمی) - داوود رضوی (عضو هیأت‌مدیره سندیکای شرکت واحد) - حسین رفیعی (استاد دانشگاه) - احسان رمضانیان (کارمند و عضو کمیته سیاسی ادوار) - بنفشه رضانی‌یکانه (روزنامه‌نگار) - فرزانه روستایی (روزنامه‌نگار) - فریبرز رئیس‌دانا (اقتصاددان) - میراکبر رئیس‌زاده (عضو هیأت‌مدیره کانون صنفی معلمان) - رضا ربیسی‌طوسی (استاد دانشگاه) - رقیه زارع پورحیدری (فعال زنان) - مختار زارعی (شرکت ساختمانی در سنندج) - اردشیر زارعی‌قنوتی (روزنامه‌نگار) - علی زرّین (فعال اجتماعی) - علی زمانی (فعال مدنی) - محمدابراهیم زمانی (معلم بازنشسته و مدرس دانشگاه در شیراز) - محمدرضا زهدی (روزنامه‌نگار) - احمد زیدآبادی

(روزنامه‌نگار و دبیرکل ادوار) - علیرضا ساریخانی (کارشناس اداره مخابرات) - تارا سپهری‌فر (دبیر انجمن اسلامی دانشگاه شریف) - نسرین ستوده (وکیل دادگستری) - عزت‌الله سبحانی (فعال سیاسی) - فریدون سبحانی (بازنشسته سازمان انرژی اتمی و دانشگاه) - هاله سبحانی (فعال زنان) - نسیم سرابندی (دبیر کمیسیون زنان تحکیم) - فاطمه سرحدی‌زاده (نویسنده) - مینا سری (فعال زنان) - محمود سعیدزاده (کارمند و مسوول دبیرخانه ادوار) - فاطمه سلطان‌زاده (فعال زنان) - عبدالفتاح سلطانی (وکیل دادگستری) - مرتضی سلطانی (معلم در قزوین) - جهانگیر سلیمانپور (معلم در تبریز) - مرتضی سمیاری (دانشجوی سیستم و بلوچستان و عضو شورای مرکزی تحکیم) - سیاوش سمیعی (معاون اسبق وزیرکار) - علی سیاسی‌راد (کارمند و عضو شورای مرکزی ادوار) - خسرو سیف (فعال سیاسی) - سیدمحمد سیف‌زاده (وکیل دادگستری) - محمود شاددل‌بصیر (فعال اجتماعی در رشت) - ابراهیم شاکری (بازنشسته مطبوعاتی) - حسین شاه‌حسینی (فعال سیاسی از دوران نهضت ملی تاکنون) - صادق شجاعی (دانشجوی محروم از تحصیل دانشگاه علامه) - منصوره شجاعی (فعال زنان) - محمد شریف (وکیل دادگستری) - فرح‌الله شریفی (نویسنده) - ابوالحسن شفا (فعال سندیکایی) - بهناز شکاریار (نقاش) - ماشاءالله شمس‌الواعظین (روزنامه‌نگار) - عالم‌تاج شمیرانی (فعال زنان) - گوهر شمیرانی (فعال زنان) - سعیده شهبازی (حسابدار) - شایا شهوق (روزنامه‌نگار و طراح هنری) - عطاءالله شیرازی (دندانپزشک) - آمنه شیرافکن (روزنامه‌نگار و دبیر کمیته زنان ادوار) - ناصر شیرمحمدی (فعال مدنی) - سعید صاحب‌محمدی (کارآفرین در دزفول) - محمد صاحب‌محمدی (کارآفرین در دزفول) - محمد صادقی (روزنامه‌نگار و دبیر کمیته شعب ادوار) - اسماعیل صادقی (فعال مدنی) - حامد صادقی‌صفت (وبلاگ‌نویس) - آرش صالح (فعال دانشجویی در سنندج) - سیدعلی صالحی (شاعر) - سعید صحرایی (فعال دانشجویی در اصفهان) - مینوش صدوقیان‌زاده (معمار و شهرساز) - مهدی صراف (فعال اجتماعی در آذربایجان) - پویان صفری (دانشجوی فعال در شیراز) - مظفر صفری (فعال اجتماعی) - حمیدرضا صمدی (روزنامه‌نگار در کرمانشاه) - کیوان صمیمی (مدیر بازنشسته صنعت) - علی‌اشرف ضرغامی (شاعر ملی) - فریدون ضرغامی (فعال اجتماعی) - اعظم طالقانی (فعال سیاسی و حوزه زنان) - طاهره طالقانی (فعال فرهنگی و حوزه زنان) - سیامک طاهری (روزنامه‌نگار) - مرتضی طاهری (کارشناس اقتصادی) - ناصر طاهری (وکیل دادگستری) - هما عابدی (وکیل دادگستری) - سیدجعفر عباس‌زادگان (شغل آزاد در شیراز) - باقر عباسی (معلم اخراجی) - صدرا عبداللهی (کارگردان سینما) - مهدی عربشاهی (دبیر تشکیلات تحکیم) - عبدالله عرفان‌طلب (فعال مدنی) - ثریا عزیزپناه (روزنامه‌نگار کرد) - احمد عزیزی (عضو هیأت رئیسه شورای تهران تحکیم) - یوسف عزیزی‌بنی‌طرف (نویسنده عرب اهوازی) - حمیدرضا عسکری (فعال مدنی) - علی عسکری (فعال مدنی) - روئین عطوفت (کتابفروش) - باقر علایی (فعال ادوار تحکیم) - علی علوی (فعال مدنی) - محمدحسن علیپور (روزنامه‌نگار) - رضا علیجانی (نویسنده) - توحید علیزاده (دانشجوی محروم از تحصیل) - حسن علیزاده (کارآفرین در استان آذربایجان) - محمدعلی عمویی (فعال سیاسی) - فریده غائب (روزنامه‌نگار) - محمدحسین غفاریزاده (پزشک در تبریز) - مصطفی فاضلی (فعال مدنی) - علی فیاض‌پور (فعال قومی در آذربایجان) - حامد فرازی (شرکت ساختمانی در بانه) - ناصر فرید (سرلشکر بازنشسته) - کاظم فرج‌اللهی (روزنامه‌نگار) - فرزاد فرحبخش (فعال مدنی) - فرشید فرش‌باف فاخر (کتابفروش در تبریز) - فرهاد فرهادی (فعال مدنی) - علی فریدیحیایی (مدرس دانشگاه و فعال در آذربایجان) - صادق فقیرزاده (شغل آزاد) - ابوالفضل فلاح (فعال مدنی) - ارسلان فلاح حجت‌انصاری (نماینده اسبق مجلس از لاهیجان) - کاوه قاسمی کرمانشاهی (فعال دانشجویی در کرمانشاه) - عباس قائم‌الصباحی (کارشناس اقتصادی) - علیرضا قراباغی (کارشناس فناوری) - قاسم قشلاقی (فعال مدنی) - عبدالحسین قمی‌زاده (بازرگان) - داریوش قنبری (نماینده دوره هفتم و هشتم مجلس) - اجلال قوامی (فعال قومی در کردستان) - نظام‌الدین قهاری (پزشک و فعال سیاسی) - اسدالله کارشناس (معلم بازنشسته) - رحمان کارگشا (پزشک در اراک) - تونیا کیودوند (فعال دانشجویی) - محمدصادق کیودوند (رئیس سازمان حقوق بشر کردستان) - یوسف کبیری (فعال مدنی) - هادی کحال‌زاده (عضو شورای مرکزی ادوار) - خسرو کردپور (بدون شغل در مهاباد) - رثوف کریمی (پزشک در سنندج) - فریدون کشکولی (فعال اجتماعی در شیراز) - فردین کمانگر (کارمند شرکت گاز در سنندج) - پروین کهزادی (پژوهشگر مسایل اجتماعی در خوزستان) - بهناز کیانی (فعال زنان) - رضا کیهیایی (فعال مدنی) - مسعود لدنی (عضو جمعیت توسعه سیاسی - فرهنگی خوزستان) - حسین مجاهد (فعال اجتماعی در همدان) - احسان محبوب (فعال مدنی) - عفت محبوب (فعال زنان) - مریم محبوب (معلم اخراجی و ویراستار) - علی محمدی (فعال دانشجویی در سمنان) - نرگس محمدی (کارشناس صنعت) - نوشین محمدی (روزنامه‌نگار در کرمانشاه) - محمد محمدی‌اردهالی (بازاری و فعال سیاسی) - ستار محمودی (فعال دانشجویی در سیستم و بلوچستان) - مجید مددی (مترجم) - حسین مدنی (فعال اجتماعی) - ماشاءالله مدیحی (پزشک) - بلال مرادویسی (فعال دانشجویی در کرمانشاه) - مرضیه مرتضی‌لنگرودی (فعال زنان) - موسی مزیدی (فعال سیاسی عرب اهوازی) - ضیاء مصباح (فعال مدنی) - عالیه مطلب‌زاده (خبرنگار و عکاس) - احمد معصومی (شغل آزاد در اراک) - یاسر معصومی (فعال دانشجویی دانشگاه تهران) - اسماعیل مفتی‌زاده (مدیر تعاون در استانهای کردستان و ...) - بدرالسادات مفیدی (روزنامه‌نگار) - خدیجه مقدم (فعال محیط زیست) - مرتضی مقدم (فعال مدنی) - مهدی مکارمی (روزنامه‌نگار در اهواز) - مجید ملکی (سینماگر) - محمد ملکی (رییس اسبق دانشگاه تهران) - علی ملیحی (روزنامه‌نگار و مسوول روابط عمومی ادوار) - قدرت منصوری (فعال اجتماعی در تبریز) - ژیل موحد شریعت‌پناهی (کارشناس انرژی اتمی) - جواد موسوی‌خوزستانی (انتشاراتی) - علی‌اکبر موسوی‌خوئینی (نماینده دوره ششم مجلس) - عبدالله مومنی (معلم و رئیس شورای مرکزی ادوار) - بیژن مومیوند (روزنامه‌نگار) - جواد مهران‌گهر (کارگر کفاش و فعال سندیکایی) - ناهید میرحاج (فعال زنان) - یونس میرحسینی (فعال دانشجویی) - مسعود میری (روزنامه‌نگار) - مهدی ناطقی (معلم) - ضیاء نبوی (دانشجوی محروم از تحصیل دانشگاه صنعتی بابل) - ناصر نصراللهی (فعال مدنی) - آرش نصیری اقبالی (طراح نرم‌افزار) - شیوا نظرآهاری (کارشناس عمران) - امین نظری (دانشجوی همدان و عضو شورای مرکزی تحکیم) - صدیقه نعلگر (کارشناس گفتار درمانی) - پویا نعمت‌اللهی (کارشناس اقتصادی) - سعید نعمتی (کارمند و عضو شورای سیاستگذاری ادوار) - محمود نکوروح (نویسنده) - ارشیا نوری (کارشناس صنعت) - حسین نوری‌زاده (فعال اجتماعی) - حسن نیکبخت (حرف‌نویس) - علی نیکونستی (عضو سابق شورای مرکزی تحکیم) - سعید نیکویی (کارشناس اقتصادی) - فلاح ولایتی (بازاری در سنندج) - فرهاد هادی (شرکت ساختمانی در سنندج) - فرید هاشمی (دانشجوی دانشگاه تهران و عضو شورای مرکزی تحکیم) - بهاره هدایت (دانشجوی اقتصاد و عضو شورای مرکزی تحکیم) - سیدغلامرضا هزاوه‌ای (دانشجوی دانشگاه شهید رجایی) -

مراد همتی (پژوهشگر در درود) - احسان هوشمند (پژوهشگر اقوام) - احمد یزدانی (شغل آزاد در درود) - حنیف یزدانی (عضو سابق شورای مرکزی تحکیم) - سحر یزدانی (فعال دانشجویی در شیراز) - میرمحمود یگانلی (نماینده دوره ششم مجلس) - حسن یوسفی اشکوری (روحانی و نویسنده)

گفتنمان مطالبه محور بیانیه دوم

مرحله‌ای که گذشت

گفتنمان مطالبه‌محور^{۴۱۲} برخاسته از تجارب سالیان اخیر حرکات و تلاش‌های طیف‌ها، طبقات و اقشار مختلف مردم است که این رویکرد نهفته، در انتخابات ریاست‌جمهوری پیش روی نیز فرصتی برای ظهور یافت. پس از آغاز نشست‌های هفتگی هم‌اندیشی پیرامون مطالبه محوری از تابستان ۱۳۸۷ و بعد از انتشار نخستین بیانیه "انتخابات و گفتنمان مطالبه‌محور" در اسفند سال گذشته، این رویکرد در ماه‌های اخیر توسط احزاب، فعالان سیاسی، روشنفکران، فعالان مدنی و جریان‌های مختلف اجتماعی همچون زنان، کارگران، دانشجویان، اقوام، معلمان، ... رشد و نفوذ قابل توجهی یافته است.

این رویکرد همچنین توانست فرایند و فضای انتخابات و ادبیات حاکم بر آن را متأثر ساخته و نامزدهای مختلف را بدان سو رهنمون سازد. اکثر آنان مجبور شدند به جای طرح شعارها و مفاهیم کلان و کلی، به طور نسبی مصداقی سخن بگویند و در برابر مطالبات طیف‌ها و اقشار مختلف عکس‌العمل نشان داده و وعده‌ای مشخص و قابل پیگیری و سنجش‌پذیر ارائه دهند.

مرحله جدید پیش روی

در امتداد حرکت پیشین به نظر می‌رسد اینک می‌بایست برخورد مطالبه‌محور با انتخابات را گامی فراپیش برد. در این مرحله تأکید بر چند نکته محوری ضروری است:

● برخی مطالبات اثرگذار مغفول

به رغم آنکه در ماه‌های اخیر نامزدهای انتخابات نکات متعدد و بعضاً مهمی را در شعارها و برنامه‌های خود مطرح کرده‌اند، اما مطالبات تأثیرگذار و مهمی نیز توسط کاندیداها مغفول مانده است که توجه بدان‌ها ضروری است، از جمله:

حل مسئله انرژی هسته‌ای و غنی‌سازی اورانیوم به‌منظور لغو تحریم‌های جهانی الزام‌آور به واسطه قطعنامه‌های سازمان ملل، که اقتصاد کشور و زندگی روزمره و معیشتی مردم را متأثر ساخته است.

برخورد با نقدینگی متراکمی که در دست نهادهای گوناگون و رانت‌خواران قرار گرفته و بخش‌های مختلف اقتصاد جامعه را به شدت تحت تأثیر قرار داده و روند سالم چرخش اقتصاد کشور را مختل می‌سازد.

پیوستن به کنوانسیون‌های بین‌المللی همچون کنوانسیون‌های کارگری و زنان و پایبندی به قواعد کنوانسیون‌هایی که ایران به آن‌ها پیوسته و براساس مصوبات رسمی جمهوری اسلامی ایران، همچون قوانین داخلی محسوب می‌شود.

به رسمیت شناختن تشکلهای و نشریات مستقل و دخالت نکردن نیروهای دولتی در سندیکاها، تشکلهای زنان، اقوام، دانشجویان، معلمان و مزد و حقوق‌بگیران دیگر.

هماهنگ کردن حقوق و دستمزد زحمتکشان ، کارگران ، معلمان و کشاورزان با نرخ تورم و توجه به بهره‌وری آنان.

آزادی زندانیان عقیدتی، سیاسی و صنفی.

لزوم رعایت آیین دادرسی عادلانه در مورد کلیه متهمان و زندانیان و حضور هیات منصفه در مورد متهمان جرایم سیاسی و مطبوعاتی.

افزایش حقوق و اختیارات محلی و سپردن کار مردم هر منطقه به خود آنان، به منظور تمرکز زدایی از سیستم اداری کشور.

به رسمیت شناختن حق استفاده از زبان مادری اقوام در آموزش و پرورش و رسانه‌های جمعی بر اساس قانون اساسی.

به رسمیت شناخته‌شدن حق همه صاحب‌نظران سیاسی و اجتماعی برای کاندیداتوری ریاست‌جمهوری فارغ از جنسیت، مذهب ، اندیشه و قومیت.

● راهکارطلبی و تضمین خواهی

در این مرحله مهم ترین مسئله فعالان سیاسی و مدنی و صنفی مطالبه محور در رابطه با فرایند انتخابات این است که نامزدهایی که از برخورد مفهومی، گامی فرا نهاده و به طور مصداقی شعارهایی را مطرح کرده‌اند، چه راهکارهای عملی و مهندسی شده‌ای برای تحقق این وعده ها دارند؟ همچنین مخاطبان‌شان چه تضمین و اعتمادی برای عمل به این راهکارها می‌توانند داشته باشند؟ در مواردی که این وعده‌ها مستقیماً در حوزه اختیاراتشان قرار ندارد ، چه راهکاری را برای تحقق این شعارها ارائه می‌کنند؟ و بالاخره مخاطبان شان را چگونه به تحقق این مطالبات ، مطمئن می سازند و به آنان اعتماد می‌بخشند؟

● دیدارها و گزارش دهی ادواری به افکار عمومی

نامزدهای انتخابات ، اینک در برخورد مستقیم با جامعه و مردم هستند. یک خواست مهم در برخورد مطالبه محور با انتخابات تاکید بر ضرورت ادامه‌ی

ارتباط مستمر رئیس جمهور با طیف‌ها و اقشار مختلف جامعه بویژه تشکل‌های مختلف جامعه مدنی است.

در دوران انتخابات، فضای جامعه به طور نسبی بازتر میشود و نیاز به اخذ رای، ارتباط دولتمردان یا طالبان قدرت و مسئولیت با مردم را فعال‌تر و شفاف‌تر می‌کند. اما تجربه تلخ جامعه ایران بیانگر بسته شدن و یا کانالیزه شدن این ارتباط پس از کسب قدرت است. معمولاً مسئولان پس از انتخاب شدن، رتق و فتق امور را در محیط‌ها و فضاها محدود و غیر شفاف و به دور از نگاه افکار عمومی - به عنوان صاحبان و میزبانان و نه میهمانان این کشور - انجام می‌دهند.

بر این اساس می‌بایست این مطالبه جدی را مطرح کرد که گزارش‌دهی‌های ادواری، منظم، شفاف و صادقانه‌ی رئیس‌جمهور به ملت و در جریان قرار دادن آنها از سیر پیشبرد امور، مراحل آن و مطرح کردن موانع پیش روی، توقع مردم را عینی می‌کند، آنان را در حل مشکلات سهیم می‌سازد، رابطه دولت - ملت را ترمیم می‌کند و بکارگیری اراده و توان ملی در رفع مشکلات را مقدورتر می‌سازد.

در پایان امضاءکنندگان این بیانیه بر حق شهروندی هر یک از ایرانیان برای اتخاذ تصمیم فردی درباره نحوه برخورد با انتخابات و یا ارزیابی نسبت برنامه‌ها و راهکارهای هر یک از نامزدها برای پاسخ به مطالبات مطرح شده از سوی فعالان سیاسی و مدنی و صنفی مطالبه محور، تاکید می‌ورزند.

خرداد ۱۳۸۸

آدینه‌وند محمدجواد (معلم، کوه‌دشت) / آذریان احمد (راننده شرکت واحد) / آرین‌مهر هوشنگ (معلم، آبادان) / آینه آزاد (فعال سیاسی و زنان) / آزادبخت عظیم (معلم، کوه‌دشت) / آزادبخت فرزاد (معلم، کوه‌دشت) / آزادبخت مجتبی (معلم، کوه‌دشت) / آشور محمد (شاعر) / آصف‌نخعی فروزان (روزنامه‌نگار) / آصفی سهیل (روزنامه‌نگار) / آصفی حمید (بخش خصوصی) / آقایی سامر (فعال مدنی، یاسوج) / آل‌بویه پروانه (فعال زنان) / آموزگار اورانوس (خانه‌دار) / آموزگار مجید (دبیر بازنشسته) / آموزگار ناهید (فعال زنان) / آموزگار مهین (فعال زنان) / احتسابیان نگین (طراح گرافیکست) / احتسابیان پیام (طراح صنعت) / احمدزاده هما (مترجم) / احمدزاده طاهر (فعال سیاسی از دوران دکتر مصدق تاکنون) / احمد جابر (مترجم و روزنامه‌نگار اهوازی) / احمدی بابک (نویسنده و مترجم) / احمدی قربان (راننده شرکت واحد) / احتضاضی هادی (فعال مدنی، همدان) / احتشامی منوچهر (فعال مدنی) / اخلاقی مصطفی (پزشک) / اردبیلی اسفرام (معلم، اسلامشهر) / اسدی میلاد (دانشجوی صنعتی خواجه‌نصیر و عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت) / اسدی مختار (معلم، کرج) / اسکویی شهریار (راننده شرکت واحد) / اسکندری دلیر (فعال دانشجویی، سنندج) / اشرفی یونس (راننده شرکت واحد) /

اصلانی (معلم، اسلامشهر) / اصلانی شاهپور (راننده شرکت واحد) / اصلانی خدایار (شرکت واحد) / افتخارار دبیلی حسن (پزشک) / افتخاری عباس (راننده شرکت واحد) / افتخاری راد امیر هوشنگ (روزنامه‌نگار) / افشاری مریم (فعال زنان) / اکبری علی (راننده شرکت واحد) / الهامی عبدالمجید (هموطن عرب) / امینی صدیقه (خانه‌دار) / امینی سیامک (فعال مدنی) / امینی‌زاده مهدی (کارشناس صنعت) / امیدیان اکبر (معلم، کوهدشت) / انتظاری شهلا (فعال زنان) / انصاری پرستو (فعال زنان) / اسالو منصور (سندی‌کای شرکت واحد) / ایمانی ولی (معلم، کوهدشت) / باوند داوود هرمیداس (استاد دانشگاه) / بابایی علی (معلم، اسلامشهر) / باختر عبدالحسین (معلم، اسلامشهر) / باقرزاده ایرج (فعال مدنی، یاسوج) / باقری تیمور (معلم، رشت) / باقری ابراهیم (راننده شرکت واحد) / باقری محمود (معلم، تهران) / بافنده حسین (مدیر امور آموزشی) / بایسته داوود (معلم، اسلامشهر) / باطولی مختار (فعال مدنی، گچساران) / بازرگانی کمال‌الدین (مدرس دانشگاه) / بختیارنژاد پروین (فعال زنان) / بدایقی رسول (معلم، تهران) / براتی خلیل (پزشک) / براتیان ایمان (دانشجوی سابق، شهرکرد) / برجسته رحیم (راننده شرکت واحد) / برهانی رحمت‌الله (پزشک) / برخوردار محمدعلی (معلم، کوهدشت) / برغمی اسماعیل (راننده شرکت واحد) / بسته‌نگار محمد (نویسنده و فعال سیاسی) / بصیر منوچهر (نویسنده و مترجم) / بهارستانی یدالله (معلم رشت) / بهرامیان خلیلی (وکیل دادگستری) / بهلولی مهدی (معلم، تهران) / بهبهانی ناصر (کارشناس مدیریت، خوزستان) / بهزادی محمد (مدیر صنعت) / بهزادی محمود (وکیل دادگستری) / بهفروزی محمد (معلم بازنشسته) / بهشتی‌لنگرودی محمود (معلم، تهران) / بهبهانی سیمین (شاعر) / بی‌آزار حمید (بخش خصوصی) / بینقی تقی (مدیر امور آموزشی) / بیگی‌زاده امید (عضو سازمان حقوق بشر کردستان) / پاکزاد هادی (روزنامه‌نگار) / پاکزاد بابک (روزنامه‌نگار) / پاکنهاد پیمان (روزنامه‌نگار) / پدram پویا (دبیر تشکیلات و سخنگوی دانشجویان آزادخواه دانشگاه تهران) / پژوم یوسف (فعال قومی در آذربایجان) / پورآذری رضا (راننده شرکت واحد) / پورابراهیمی احمد (کارمند) / پورسلیمان علی (معلم، تهران) / پوررضا حسین (بخش خصوصی) / پورآذری رضا (راننده شرکت واحد) / پیریان علی‌حسن (معلم، کوهدشت) / پیریان یدالله (معلم، کوهدشت) / تاجیک عبدالرضا (روزنامه‌نگار) / تاجیک حسن (راننده شرکت واحد) / تاج‌الدینی عباس (فعال مدنی) / تقوی محمد (راننده شرکت واحد) / تقی‌پور علی (دانشجوی صنعتی بابل، محروم از تحصیل) / تقی‌خانی صادق (راننده شرکت واحد) / تنها مصطفی (مدیر صنعت) / تنها نسیم (فعال دانشجویی دانشگاه تهران) / تولایی مجید (نویسنده) / توفیقی محمدعلی (روزنامه‌نگار کرد و عضو شورای مرکزی مجاهدین انقلاب) / توکلی خالد (فعال اقوام) / مجید توکلی (فعال دانشجویی امیرکبیر) / تیموری رستم (راننده شرکت واحد) / جباری علیرضا (نویسنده و مترجم) / جبارزاده‌گان فرخنده (خانه‌دار) / جبارزادگان حمیده (فعال زنان) / جباری قنبر (راننده شرکت واحد) / جسور (معلم، اسلامشهر) / جعفری محمدحسین (نمایشنامه‌نویس و روزنامه‌نگار) / جعفری ناصر (راننده شرکت واحد) / جعفری نورعلی (راننده شرکت واحد) / جلیلی داوود (کارشناس بازرگانی) / جلالیان علیرضا (راننده شرکت واحد) / جمشیدی ایرج (روزنامه‌نگار) / جوادپور اسدالله (معلم، تهران) / جواهریان احمد (کارشناس صنعت) / جهانشاد حسین (معلم، کرج) / جهانشیری (معلم، اسلامشهر) / چگنی لطف‌الله (معلم، کوهدشت) / چمن‌آرا هرمز (فعال مدنی) / حاتمی عیسی‌خان (روزنامه‌نگار) / حافظی‌سمنانی نزهت (فعال زنان) / حبیبی علی (راننده شرکت واحد) / حبیبی مریم (خانه‌دار) / حجازی طه (شاعر) / حدیثی حمید (معلم، لاهیجان) / حدیثی علی (معلم، تهران) / حردان حسین (فعال عرب اهوازی) / حریری جلال‌الدین (راننده شرکت واحد) / حسامی حمید (فعال مدنی) / حسن‌نیا آرش (روزنامه‌نگار) / حسن‌زاده ایوب (راننده شرکت واحد) / حسین‌زاده اردشیر (راننده شرکت واحد) / حسینی غضری سیدرضا (راننده شرکت واحد) / حسنلو یوسف (راننده شرکت واحد) / حسن‌زاده اسماعیل (راننده شرکت واحد) / حق‌پناه بهزاد (پزشک، اصفهان) / حق‌پرست مسعود (سندج) / حقدوست حمید (راننده شرکت واحد) / حکیم‌زاده عباس (شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت) / حمسی محمدرضا (مدیر بخش خصوصی) / حیدری محمد (روزنامه‌نگار) / حیات‌غیبی منصور (راننده) / حیدری طهماسب (معلم، کوهدشت) / خادم مسلم (کشاورز و دامدار) / خادم حمیدرضا (کارشناس شرکت ساختمانی) / خاکساری محمد (بازرس کانون صنفی معلمان) / خاکی منوچهر (فعال مدنی) / خانجانی محمد (راننده شرکت واحد) / خجسته شهروز (راننده شرکت واحد) / خداوردی علی (راننده شرکت واحد) / خداوردیان هما (کارمند اتاق عمل) / خدیو صلاح‌الدین (داروساز، مهاباد) / خسروی منصور (معلم، اسلامشهر) / خسروشاهی علی‌اکبر (دندانپزشک) / خطیبی محمد (بخش خصوصی) / خلیلی محمد (شاعر) / خلیلی‌نژاد فرح (خانه‌دار) / هاشم خواستار (معلم، مشهد) / خوش‌سیرت‌سلیمی ابراهیم (کارمند، لاهیجان) / خیرابی ناهید (روزنامه‌نگار) / دارابی ثریا (سرمدبیر قلم معلم) / دانش‌زاد علی (معلم، کوهدشت) / داوری محمد (معلم، تهران) / دادفر محمد (نماینده دوره ششم مجلس) / دامهر رسول (انتشاراتی) / داوودی قنبر (راننده شرکت واحد) / دل‌آسای محمود (فعال مدنی) / دلالی حبیب (راننده شرکت واحد) / دوستی رستم (معلم، کوهدشت) / دوستی کریم (معلم، کوهدشت) / دهقان علی (روزنامه‌نگار) / دهقان‌آزاد محمود (معلم، تهران) / دهسری وحید (معلم، اسلامشهر) / دهقان مهدی (راننده شرکت واحد) / دینوی ابراهیم (فعال مدنی، همدان) / ذاتی علی‌اصغر (معلم، تهران) / راد پروانه (فعال زنان) / راد ترانه (فعال زنان) / محمد راعی (فعال دانشجویی، مشهد) / ربانی محمدصادق (استاد دانشگاه) / رجبی نصرالله (راننده شرکت واحد) / رجائیان محمدجواد (نماینده اسبق مجلس شورای اسلامی از زنجان) / رحمانی آرش (کارشناس برق) / رحمانی تقی (نویسنده) / رحیم‌پور جواد (کارشناس) / رحیمی نریمان (پژوهشگر و فعال در حوزه زنان) / رحیمی عفت (فعال زنان) / رستمی کیومرث (معلم، کوهدشت) / رسولی قدرت (راننده شرکت واحد) / رشنو عباس (معلم، کوهدشت) / رضاخانی بهمن (سردفتر اسناد رسمی) / رضایی حمید (راننده شرکت واحد) / رضایی کاوه (فعال مدنی، شیراز) / رضایی محمدرضا (معلم، تهران) / رضایی مصطفی (معلم، کوهدشت) / رضوی اشکان (کارشناس الکترونیک) / رضوی داوود (عضو هیأت مدیره سندی‌کای شرکت واحد) / رضوی سیدمرتضی (راننده شرکت واحد) / رفیعی حسین (استاد دانشگاه) / رمضان‌زاده یعقوب (معلم، تهران) / رمضان‌یگانه بنفشه (روزنامه‌نگار) / رنجبر درویش (کارمند سابق وزارت خارجه) / روستایی فرزانه (روزنامه‌نگار) / رئیس‌طوسی رضا (استاد دانشگاه) / زارع علی (معلم، تهران) / زارع‌پورحیدری رقیه (فعال زنان) / زبردی جلال (راننده شرکت واحد) / زرین علی (فعال مدنی) / زکی‌زاده (معلم، اسلامشهر) / زمانی حبیب (راننده شرکت واحد) / زمانی محمدابراهیم (معلم بازنشسته و مدرس دانشگاه، شیراز) / زمانی محمود (فروشنده لوازم کامپیوتر) / زندی بهنام (نقاش و مجسمه‌ساز) / زهتاب حسن (پزشک) / زهدی محمدرضا (روزنامه‌نگار) / زینال‌زاده (معلم، اسلامشهر) / ساعدی صادق (آزاد، سندج) / سبزواری حسین (راننده شرکت واحد) / سببی مناف (استاد دانشگاه) / ستوده نسرین (وکیل دادگستری و فعال زنان) / سبحانی عزت‌الله (فعال سیاسی) / سبحانی هاله (فعال زنان) / سبحانی فریدون (بازننشسته سازمان انرژی اتمی و دانشگاه) / سردارتاجکی زکی (معلم، اسلامشهر) / سلیمانی ابراهیم (راننده شرکت واحد) / سلیمانی علی (معلم، تهران) / سلیمی یعقوب (راننده شرکت واحد) /

سلطانی عبدالفتاح (وکیل دادگستری) / سلطانی مرتضی (معلم، قزوین) / سلطانی مهدی (راننده شرکت واحد) / سلمانی ابوالفضل (راننده شرکت واحد) / سمیاری مرتضی (شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت) / سمیعی سیاوش (معاون اسبق وزارت کار و امور اجتماعی) / سوری صالح (معلم، کوهدشت) / سوری محمد (معلم، کوهدشت) / سهراب‌پور امید (معلم، کوهدشت) / سهم‌الدینی صحبت‌الله (معلم، کوهدشت) / سیدی‌پور رضا (وبلاگ‌نویس، دهدشت) / شاددل‌بصیر محمود (مدیرکل اسبق ثبت، رشت) / شادگام یوسف (راننده شرکت واحد) / شادمان رسول (راننده شرکت واحد) / شاکری ابراهیم (بازنشسته مطبوعاتی) / شاه‌رخی پیمان (معلم، تهران) / شایگان قاسم (راننده شرکت واحد) / شرفی فرهاد (آرشیست) / شریف محمد (وکیل دادگستری) / شعبانی سوسن (خانه‌دار) / شفیعی بهرام (معلم، کوهدشت) / شفیعیان گوردز (معلم، ممسنی) / شکاری سلطانی (راننده شرکت واحد) / شمس‌الواظنین ماشاءالله (روزنامه‌نگار) / شمس‌زاده علی (معلم، کوهدشت) / شمیرانی پروانه (فعال زنان) / شمیرانی عالم‌تاج (فعال زنان) / شمیرانی گوهر (فعال زنان) / شهبازی سیروس (راننده شرکت واحد) / شهبوق شایا (روزنامه‌نگار و طراح هنری) / شیرازی عطاءالله (دندانپزشک) / شیراوند حاج‌علی (معلم، کوهدشت) / شیویدی فریبا (خانه‌دار) / صاحب‌محمدی سعید (کارفرما، دزفول) / صاحب‌محمدی محمد (کارفرما، دزفول) / صادقی اسماعیل (راننده شرکت واحد) / صادقی اسماعیل (معلم، کوهدشت) / صادقی ایمان (فعال دانشجویی دانشگاه صنعتی بابل) / صالحی آرش (فعال دانشجویی، سنندج) / صالحی سیدعلی (شاعر) / صحرائی سعید (فعال دانشجویی، اصفهان) / صدوقیان‌زاده مینوش (معمار و شهرساز) / صراف مهدی (فعال مدنی، آذربایجان) / صراف‌علیرضا (مهندس شرکت ساختمانی) / صفری پویان (دانشجوی فعال، شیراز) / صفری رضا (فعال مدنی) / صفری مظفر (فعال مدنی) / صمدی (معلم، اسلامشهر) / صمدی حمیدرضا (روزنامه‌نگار، کرمانشاه) / صمدی محمد (راننده شرکت واحد) / صمیمی کیوان (مدیر بازنشسته صنعت) / ضرغامی علی‌اشرف (شاعر) / ضرغامی فریدون (فعال مدنی) / ضیایی پژمان (راننده شرکت واحد) / طاهری سیامک (روزنامه‌نگار) / طاهری فرزانه (مترجم) / طاهری مرتضی (کارشناس اقتصادی) / طاهری ناصر (وکیل دادگستری) / طالقانی اعظم (فعال سیاسی و حوزه زنان) / طالقانی طاهره (فعال فرهنگی و حوزه زنان) / طولابی پرویز (معلم، کوهدشت) / طولابی علی (معلم، کوهدشت) / طیرانی سعید (معلم، اسلامشهر) / ظریفیان فاطمه (خانه‌دار) / عابدی هما (وکیل دادگستری) / عاشوری (معلم، اسلامشهر) / عالمی علی (معلم، اسلامشهر) / عباس‌زادگان سیدجعفر (شغل آزاد، شیراز) / عبدالله‌پور حجت (راننده شرکت واحد) / عبداللهی صدرا (کارگردان سینما) / عبداللهی عبدالله (معلم، کوهدشت) / عباسی باقر (معلم اخراجی) / عبدی اسماعیل (معلم، اسلامشهر) / عبدی حبیب (راننده شرکت واحد) / عبدیان علی (راننده شرکت واحد) / عبدی سنبل‌آبادی رضا (معلم، تهران) / عدالتی صدیقه (استاد دانشگاه) / عربشاهی مهدی (شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت) / عربلو رضا (راننده شرکت واحد) / عزیزی هدایت‌الله (معلم، اسلامشهر) / عزیزی بنی‌طرف یوسف (نویسنده عرب اهوازی) / عطفوت روئین (کتابفروش) / علیپور محمدحسن (روزنامه‌نگار) / علیزاده شهاب (کارشناس اقتصاد) / علیزاده علی (معلم، کوهدشت) / علوی علی (فعال مدنی) / علایی باقر (فعال مدنی) / علی‌بابایی مهین (کارمند) / علیجانی رضا (نویسنده) / عمران‌محمدی محمود (کارفرما) / عمویی محمدعلی (فعال سیاسی) / غضنفری سیف‌الله (معلم، کوهدشت) / فاضلی مصطفی (فعال مدنی) / فدایی حسن (معلم، اسلامشهر) / فرازی حامد (شرکت ساختمانی بانه) / فرج‌اللهی کاظم (روزنامه‌نگار و فعال کارگری) / فرخی محمد (راننده شرکت واحد) / فرشید زهرا (فعال زنان) / فرمانبر مهناز (خانه‌دار) / فرهادپور لیلی (نویسنده) / فرهادی احمد (فعال مدنی) / فرهومند نسرین (خانه‌دار) / فرید فرانک (فعال قومی، آذربایجان) / فروزنجاهی سعید (راننده شرکت واحد) / فلاح‌حجت انصاری ارسلان (نماینده اسبق مجلس از لاهیجان) / فقیرزاده صالح (زندانی سیاسی سابق) / فهیمی پروین (خانه‌دار) / فیروزه‌ای فرزانه (کارشناس کامپیوتر) / فیروزه‌ای فیروز (روانشناس) / فیروزه‌ای نسترن (کارمند شرکت خصوصی) / فیروزه‌ای نگین (کارشناس کامپیوتر) / قاضی فرشته (روزنامه‌نگار) / قائم‌الصباحی عباس (کارشناس اقتصادی) / قاسمی کرمانشاهی کاوه (دانشجو، کرمانشاه) / قراباغی علیرضا (کارشناس فناوری) / قربانپور فرشاد (روزنامه‌نگار) / قمی‌زاده عبدالحسین (بازرگان) / قنبری داریوش (نماینده دوره هفتم و هشتم مجلس) / قوامی اجلال (فعال قومی، کردستان) / قهاری نظام‌الدین (پزشک) / کارشناس اسدالله (معلم بازنشسته) / کارگر ناصر (معلم) / کارگشا رحمان (پزشک، اراک) / کاظمی خیرالله (معلم، کوهدشت) / کاویان اعظم (فعال زنان) / کیودوند تونیا (فعال دانشجویی) / کیودوند محمدصدیق (رئیس سازمان حقوق بشر کردستان) / کحال‌زاده هادی (کارشناس صنعت) / کردپور خسرو (کارمند، مهاباد) / کرمانی حسین (روزنامه‌نگار) / کرمانی علیرضا (روزنامه‌نگار) / کرمی محبوبه (مددکار پرورش کودکان) / کریمی حسن (راننده شرکت واحد) / کریمی رئوف (پزشک، سنندج) / کشکولی فریدون (فعال مدنی، شیراز) / کمندانی محمد (راننده شرکت واحد) / کمانگر فردین (کارمند شرکت گاز، کامیاران) / کهزادی پروین (پژوهشگر مسایل اجتماعی، خوزستان) / کیانی بهناز (فعال زنان) / کیمیایی محمدرضا (فعال مدنی) / کیوانچهر جعفر (کارشناس عمران) / گوهری ابراهیم (راننده شرکت واحد) / لدنی مسعود (عضو جمعیت توسعه سیاسی - فرهنگی خوزستان) / لگزیان جواد (روزنامه‌نگار و فعال کارگری) / مجاهد حسین (عضو حزب جامعه مدنی، همدان) / مجیدی منصور (راننده شرکت واحد) / محبوب احسن (کارشناس صنعت نفت) / محبوب اکرم (فعال زنان) / محبوب عفت (فعال زنان) / محبوب مریم (معلم اخراجی و ویراستار) / محمدی بهرام (معلم، کوهدشت) / محمدی داریوش (معلم، کوهدشت) / محمدی سعید (راننده شرکت واحد) / محمدی علی (فعال دانشجویی، سمنان) / محمدی نرگس (کارشناس صنعت) / محمدی نوشین (روزنامه‌نگار، کرمانشاه) / محمدی اردهالی محمد (بازاری) / محمودی ستار (فعال دانشجویی، سیستان و بلوچستان) / مدنی سعید (مدرس دانشگاه) / مدیریان حجت‌الله (فعال مدنی) / مدیحی ماشاءالله (پزشک) / مرادویسی بلال (فعال دانشجویی، کرمانشاه) / مرادی علیرضا (راننده شرکت واحد) / مرادی محمدحسن (معلم، کوهدشت) / مردانی حسین (راننده شرکت واحد) / مردعلی علی (راننده شرکت واحد) / مزیدی موسی (فعال سیاسی عرب، اهواز) / مصباح اکرم (خانه‌دار) / مصباح پروین (دانشجوی دندانپزشکی) / مصباح ضیاء (فعال مدنی) / مطلب‌زاده عالیبه (خبرنگار، عکاس) / معافی حمید (روزنامه‌نگار) / معارفی‌زنجانی عباس (معلم، تهران) / معصومی احمد (شغل آزاد، اراک) / معصومی یاسر (فعال دانشجویی دانشگاه تهران) / مفیدی بدرالسادات (روزنامه‌نگار) / مقدم خدیجه (فعال زنان و محیط زیست) / مقدم رضوان (فعال زنان) / مقدم روژا (کارشناس سینما) / مقدم مرتضی (فعال مدنی) / مکارمی مهدی (روزنامه‌نگار، اهواز) / منتجبی علی‌اصغر (معلم، تهران) / موحدشریعت‌پناهی ژیلا (پژوهشگر و کارشناس انرژی هسته‌ای) / موحدی فاطمه (پژوهشگر بانک مرکزی) / موسوی فرح (فعال زنان) / موسوی‌خوئینی سیدعلی‌اکبر (نماینده دوره ششم مجلس) / مومیوند بیژن (روزنامه‌نگار) / مهدیخانی حسین (راننده شرکت واحد) / مهربخش منوچهر (مدیر صنعت) / میثمی طاهره (کارشناس روابط عمومی) / میرزایی نعمت (راننده شرکت واحد) / میری مسعود (نویسنده و شاعر) / میرزاده صحبت‌الله (معلم، کوهدشت) / مین‌دشتی (معلم، تهران)

/ نامیان‌فر بتول (کارمند شرکت خصوصی) / نایب‌هاشم حسن (پزشک) / نبوی ضیاء (دانشجوی محروم از تحصیل صنعتی بابل) / نجات‌ماری (خانه‌دار) / نجفی روجا (کارشناس سینمایی) / نجفی روشنگر (فعال زنان) / نجفی مهرگان (فعال مدنی) / نجفی نعمت‌الله (معلم، کوه‌دشت) / نژندکودکی محمود (راننده شرکت واحد) / نظری امین (شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت) / نعمت‌اللهی پویا (کارشناس اقتصادی) / نعمت‌اللهی کریم (پزشک جراح) / نعلگر صدیقه (کارشناس گفتار درمانی) / نعمتی زهیر (فعال قومی، سنندج) / نقدی (معلم، رشت) / نکوروح محمود (نویسنده) / نوری ارشیا (کارشناس صنعت) / نوری حسین (راننده شرکت واحد) / نوری محمد (معلم، تهران) / نوری محمد (معلم، کوه‌دشت) / نوریان محمد (معلم کوه‌دشت) / نیک‌نام کریم (معلم کوه‌دشت) / نیک‌نژاد محمدرضا (معلم، تهران) / نیکویی سعید (کارشناس اقتصادی) / نیک‌مرام حسن (راننده شرکت واحد) / وسمقی صدیقه (شاعر) / وطن‌دوست محمود (راننده شرکت واحد) / ولایتی فلاح (بازاری، سنندج) / هادی فرهاد (شرکت ساختمانی، سنندج) / هاشمی محمد (شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت) / هاشمی فرید (شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت) / هدایت بهاره (دانشجوی اقتصاد و شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت) / هراتی خلیل (فعال مدنی) / هزاوه‌ای سیدغلامرضا (دانشجوی دانشگاه شهید رجایی) / همتی مراد (پژوهشگر، درود) / هوسمی مژگان (فعال زنان) / هوشمند احسان (پژوهشگر اقوام) / یزدانی احمد (شغل آزاد، درود) / یزدخواستی رامین (موسیقی‌دان) / یزدخواستی سحر (موسیقی‌دان) / یعقوبی‌نژاد سعید (فعال دانشجویی دانشگاه صنعتی بابل) / یکتا فراز (کارشناس شرکت ساختمانی) / یگانلی میرمحمود (نماینده دور ششم مجلس شورای اسلامی) / یوسف‌پور منور (فعال زنان) / یوسفی ثریا (فعال زنان) / یوسفی‌اشکوری حسن (روحانی و نویسنده)

به پیشگاه ملت ایران

همبستگی برای دموکراسی و حقوق بشر در ایران^{۴۱۳}

ما نیروهای دموکراسی-خواه، سکولار، عدالت خواه و مدافع حقوق بشر، همچنان با عزمی آهنین در راه پاسخگویی به ضرورت زمان و خواسته های مادی و معنوی همه ی مردم آگاه و ترقی خواه ایران گام برخواهیم داشت: همبستگی برای دموکراسی و حقوق بشردر ایران، شخصیت هائی از گروه های گوناگون از جمله گروهی از جبهه ی ملی ایران، کانون نویسندگان ایران، کمپین یک میلیون امضا، نیروهای ملی- مذهبی، جبهه ی دموکراتیک ایران، شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، طرح نیشکر هفت تپه، دفتر تحکیم وحدت، ادوار تحکیم وحدت، کانون مدافعان حقوق بشر، حزب پان ایرانیست، جامعه حقوق بشردستان، جامعه حقوق بشرایران، دانشجویان ملی گرا و آزادی خواه، دانشجویان دموکراسی- خواه، دانشجویان لیبرال و هموندانی از بیست و پنج تشکل صنفی، سیاسی و اجتماعی کشور، صرف نظرازگرایش های گروهی و سازمانی ایشان و نیز برخی از ترقی خواهان منفرد که بیانگر خواسته های امروز مردم ایرانند، در برمی گیرد. وظیفه ی سنگینی که همبستگی، انجام دادن آن را بردوش گرفت وظیفه ای بود که افزون بر صد سال فعالیت پیاپی، پرفرازو نشیب و انباشته از شکست و پیروزی را پشت سر داشت و در بردارنده ی جنبش های ملی در

کشورمان با هدف استقرار تحولات اساسی و استقرار آزادی و دموکراسی در کشور را پی گرفته بودند؛ اما به دلایلی معین از تحقق کامل هدف های خود در راستای تامین شرایط شایسته ی زیست اجتماعی و اعتلای آرمان های انسانی و میهنی در جریان پویه ی دشوار و طولانی خویش بازمانده بودند. برخورد خشونت آمیز حاکمیت، تحمل زندان، داغ و درفش، وامکان گذراندن سال های طولانی از عمر پربار و پر تلاش این عزیزان نتوانسته است و نمی تواند خللی در اراده پایداریشان برای تلاش پیگیر در راه تحقق خواسته های به حق خود و مردم کشورشان که برپایه ی نیازهای مبرم و گریزناپذیر مرحله دیرپای و امروزی رشد و تعالی کشورمان استوار است، پدید آورد. همبستگی برای دموکراسی و حقوق بشر در ایران همچنان با عزمی آهنین در راه پاسخگویی به ضرورت زمان و خواسته های مادی و معنوی همه ی مردم آگاه و ترقی خواه ایران گام بر خواهد داشت و در این راه از هیچ کوششی فروگذار نخواهد کرد. و این هم اسامی سی و پنج نفر از هموندان همبستگی دربند، دستگیر و یا در دادگاه های امنیتی:

اسامی سی و پنج نفر از هموندان همبستگی دربند، دستگیر و یا در دادگاه های امنیتی ...

به پیشگاه ملت بزرگ ایران

در سال 1387 خورشیدی گروهی از روزنامه نگاران، شخصیت های سیاسی و دانشجویی تصمیم گرفتند که از طرف اکثریت خاموش ملت ایران در انتخابات ریاست جمهوری دهم شرکت نمایند. نخست با نام ائتلاف برای دموکراسی و حقوق بشر در ایران و با شرکت افرادی از همه ، صرف نظر از باورهای عقیدتی و آرمانی ، جنسیت، قوم و تبار، پایگاه اجتماعی و گرایش

صنفی، اجتماعی و سیاسی، با صدورسندی که در آن نیازهای مبرم دیرپای و امروزی میهن ما در زمینه ایجاد جامعه ی دمکراتیک گنجانیده شده بود. در انتخابات شرکت نماید.

این سند اصول در پی آمده را در برداشت:

یکم: حفظ تمامیت سرزمینی و استقلال ایران

دوم: زیرش مفاد منشور ملل متحد و اعلامیه ی جهانی حقوق بشرومیثاق های آن

سوم: حاکمیت قانون برخاسته از اراده ی آزاد مردم

چهارم: تغییر قانون اساسی و حذف اصل های مغایر با حاکمیت ملت

پنجم: جدایی دین از حکومت

ششم: تاکید بر دمکراسی، حقوق بشر و آزادی های اساسی

هفتم: تاکید بر حقوق برابر همه ی اقوام ایرانی

هشتم: تاکید بر برابری حقوق زن و مرد

نهم: رفع هرگونه تبعیض از لحاظ جنسیتی، نژادی، قومی، عقیدتی و مذهبی

دهم: پاسداری از زبان فارسی که بن مایه ی فرهنگ، یک پارچگی، و هویت تاریخی و ملی با احترام و پذیرش دیگر زبان های رایج در سرزمین ایران

یازدهم: نفی هرگونه خشونت و شکنجه، اعم از اینکه از مجاری قانونی یا خودسرانه اعمال شود

دوازدهم: توسعه ی همه جانبه ی اقتصادی واجتماعی همراه با گسترش عدالت اجتماعی و نفی هر گونه بهره کشی

بی درنگ پس از آغاز فعالیت این گروه تحت عنوان ائتلاف برای دموکراسی و حقوق بشر در ایران فعالیت انتخاباتی خود را آغاز نمود. اما از آنجا که گروهی وابسته به نیروهای حکومتی، همزمان با فعالیت این ائتلاف، شروع به مخدوش کردن سندها و دیدگاه های آن کردند، و با یاری ایادی خود کوشش نمودند از شرکت این گروه در انتخابات جلوگیری نمایند. سپس تحت عنوان ائتلاف برای دموکراسی و حقوق بشر در ایران تار نمائی تاسیس نمودند و از این طریق با شایعه پراکنی و دروغ گوئی کوشش کردند در بین شخصیت های سیاسی پراکندگی و بدبینی به وجود بیاوردند. گردانندگان ائتلاف برای خنثی نمودن این کار عنوان سازمانی خود را بازنگری و عنوان همبستگی برای دموکراسی و حقوق بشر در ایران را نام سازمانی خود قرارداد که از آن پس به همین نام به فعالیت خود ادامه داده است.

هیئت موسس همبستگی برای دموکراسی و حقوق بشر در ایران، شخصیت هائی از گروه های گوناگون، از جمله گروهی از: جبهه ی ملی ایران، کانون نویسندگان ایران، کمپین یک میلیون امضا، نیروهای ملی- مذهبی، جبهه ی دمکراتیک ایران، شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، طرح نیشکر هفت تپه، دفتر تحکیم وحدت، ادوار تحکیم وحدت، کانون مدافعان حقوق بشر، حزب

پان ایرانیست، جامعه حقوق بشر کردستان، جامعه حقوق بشر ایران، دانشجویان ملی گرا و آزادی خواه، دانشجویان دمکراسی- خواه، دانشجویان لیبرال و هموندانی از بیست و پنجتشکل صنفی، سیاسی و اجتماعی کشور، صرف نظر از گرایش های گروهی و سازمانی ایشان و نیز برخی از ترقی خواهان منفرد در تدوین سند بالا که بیانگر خواسته های امروز مردم ایران بود، در جریان نشست هایی پر شمار، شرکت داشتند.

در آغاز کار اعضای موسس شورا دو ارگان را در راستای شرکت در انتخابات و طی مراحل قانونی برای فعالیت به قرار زیر تشکیل دادند. ۱- هیئت دبیران همبستگی که از پنج نفر ۲- شورای همبستگی که از ۱۵ عضو، را از میان خود برگزیدند. وظایف این دو نهاد تدوین اساسنامه و انجام فعالیتها برای رسمیت یافتن قانونی و در خواست به کمیسیون ماده ده احزاب وزارت کشور و سیاست گذاری ها را که می بایست در جریان نشست های منظم همبستگی انجام می گرفت برعهده ی آنان گذاشتند.

وظیفه ی سنگینی که همبستگی انجام دادن آن را بردوش می گرفت وظیفه ای بود که افزون بر صد سال فعالیت پیاپی، پرفراز و نشیب و انباشته از شکست و پیروزی را پشت سر داشت و در بردارنده ی جنبش های ملی در کشورمان با هدف استقرار تحولات اساسی و استقرار آزادی و دموکراسی در کشور را پی گرفته بودند؛ اما به دلایلی معین از تحقق کامل هدف های خود در راستای تامین شرایط شایسته ی زیست اجتماعی و اعتلای آرمان های انسانی و میهنی در جریان پویه ی دشوار و طولانی خویش بازمانده بودند.

ابتدا همبستگی براین باور بود که باید با معرفی نامزد مستقل خود در انتخابات ریاست جمهور خرداد ۱۳۸۸ شرکت ، و پس از برگزاری

انتخابات، با مراجعه به کمیسیون ماده ی 10 احزاب، به طور رسمی اعلام موجودیت کند؛ اما همبستگی که با کار شکنی ایادی درونی و بیرونی حاکمیت نتوانست از فرصت انتخابات در راستای بیان خواسته های خود استفاده نماید.

همبستگی در مورد شرکت در انتخابات موضع گیری ننمود و مسئله را به هموندان خود واگذاشت . پس از برگزاری انتخابات و حوادثی که پس از آن رخ داد ، از حقوق شهروندی مردم در چارچوب قانون دفاع نمود.پس از سرکوبی مردم به وسیله حاکمیت و گذر مردم از خواسته های اصلاح طلبان حکومتی ، و دادن شعارهایی ساختارشکنانه:چون ، استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی، و نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران، حاکمیت با تمام توان تازش خود را به یاران همبستگی را به عنوان نمایندگان واقعی مردم در بر آورده ساختن آرزو های سرکوب شده مردم انجام داد.

در ادامه این تازش تا کنون 35 نفر از هموندان همبستگی دستگیر و، در دادگاه های امنیتی، به افزون بر 100 سال زندان در شرایط دشوار محکوم شدند و بسیاری از ایشان هم اکنون در شرایط نامناسب جسمی و روانی تحمیلی دوران محکومیت خود را می گذرانند، گروهی دیگر از هموندان همبستگی در انتظار دادگاه های فرمایشی می باشند.

صدور فرمان خامنه ای دایر بر «اصلاح اصل ۴۴ قانون اساسی»

زمینه سازی برای حراج اموال کلیدی و حیاتی دولتی در سال هشتاد و چهار

از روزی که دولت فعلی بر روی کار آورده شد (دولت احمدی نژاد در سال هشتاد و چهار) وظیفه اصلی آن باز گذاشتن دست حامیان و پشتیبانان دولت و مراکز قدرت در تسلط بر ادارات، پست های کلیدی (مدیریت ها، وزارت خانه ها) حضور قوی در مجلس و مراکز تصمیم گیری، مراکز توزیع کننده منابع مالی و امکانات اقتصادی (منابع طبیعی، وزارت خانه های اقتصادی، بانک ها، بورس) غیر از مراکز سیاسی بوده است.

اولین اقدام رییس جمهور در آن زمان مخالفت با واگذاری قسمتی از سهام بانک پارسیان به خریداران در بخش خصوصی به بهانه تامین قسمتی از هزینه خرید توسط بانک ها بود تا گروه مورد نظر خاص بر این بانک مسلط شود. از آن زمان گروه های مافیائی برای آسان کردن تسلط بر اموال عمومی تبلیغات شدید خصوصی سازی را راه انداختند و بالاخره چه در مجمع تشخیص مصلحت نظام و چه در سطح بالاتر مقدمات صدور فرمان رهبری دایر بر «اصلاح اصل ۴۴ قانون اساسی» که بخش دولتی اقتصاد را شرح داده است فراهم ساختند تا اموال کلیدی و حیاتی دولتی هم قابل تصرف و حراج باشد (بانک ها، راه آهن، خدمات ارتباط جمعی، شرکت های حمل و نقل و صنایع بنیادی و کلیدی، بنادر و ترمینال ها) در حالیکه اولاً

دولتی بودن صنایع و فعالیت های زیر بنایی و کلیدی به شرح مندرج در قانون اساسی به لحاظ اهمیت آنها در حفظ امنیت و رفاه عمومی و باز بودن دست دولت (البته یک دولت ملی و دلسوز مصالح عمومی) در جهت دادن به اقتصاد و سیاست های اقتصادی دولت در جهت رفاه عمومی است ...

در ایران خصوصی سازی را تنها از دید انتقال مالکیت و کنترل یعنی خرید و فروش سهام شرکت های سود ده یا دارای سرمایه های نهفته دانسته اند یعنی هر دار و دسته ای، کارخانه ای یا صنعتی یا بخشی از صنعتی (مثل شرکت های وابسته به صنعت نفت، صنعت مس، صنعت آلومینیوم، صنعت برق، صنعت آب، نیروگاه ها و سد ها) را هدف تسلط خود قرار می دهد و به هزار وسیله برای خود سوئی سازی آن اقدام می کند که اولین تاکتیک عوامل بیرونی و درونی آنها زیان ده کردن آن کارخانه یا صنعت و درست کردن بهانه عوام پسند برای فروش و یا واگذاری آن است (راه های منفی کردن تراز نامه شرکت ها متعدد است). بعضی از نهاد ها وارگان های وابسته به حکومت مسئله خصوصی سازی را هم از دید ایجاد درآمد مستقل از بودجه دولت و هم از دید تسلط بر جامعه، افکار عمومی، زندگی خصوصی مردم، روابط بین المللی مخصوصاً تجارت خارجی می بینند و بعضی افراد ساده اندیش یا عامل خود این نهاد ها و بنیادها به استناد مقرراتی که خود عوامل این نهادهای ظاهراً عمومی وضع کرده اند اظهارنظر می کنند که مثلاً واگذاری پنجاه و یک درصد سهام مخابرات به شرکت های ظاهراً تعاونی سپاه اشکالی ندارد که هم از اسم تعاونی سوء استفاده شده است و هم از کلمه خصوصی سازی و بعضی هم که فریادشان بلند شده فقط ناشی از تأسف از دست رفتن فرصت کسب تسلط و سود جویی است.

در علوم اداری و اقتصاد هر نهاد، شرکت یا موسسه ای را دولتی می دانند که بالاترین مقامات آن توسط مقامات حکومتی انتخاب و منصوب شوند،

بنابراین تمام نهادها، بنیادها، شرکت ها و موسسات به اصطلاح تعاونی و خیریه زیر نظر مقامات حکومتی، دولتی و یا شبه دولتی هستند و تسلط مقامات حکومتی بر آنها و بر دستگاه های اداری و دولتی در ذات با اقتصاد رقابتی و خصوصی مغایرت دارد (افزوده ی ما: اگر که از سوی مجلس مردمی و دیگر نهادهای رسمی و نارسمی اقتصادی-اجتماعی کنترل نشوند) یعنی امکانات و فرصت های خاص ناشی از قدرت حکومت را به آنها می دهد (چهل هزار میلیارد تومان پول بانک های دولتی را چه افراد و شرکت هایی خورده اند؟).

اقتصاد رقابتی واقعی (افزوده ی ما: دولتی یا نادولتی) که سبب رشد، توسعه و ازدیاد تولید، اشتغال و رفاه در بخش عظیمی از دنیا حتی در دهه اخیر در چین و هندوستان (افزوده ی ما: هندوستان بی گمان الگوی اقتصادی نادرستی است برای کشور ما) شده پنج رکن دارد (۱): آزادی اطلاعات، تولید اطلاعات، دسترسی به اطلاعات، سرعت دسترسی و کم هزینه بودن اطلاعات (۲) تساوی همه افراد علاقمند در بهره گیری از اطلاعات (۳) تساوی افراد علاقمند در دسترسی به منابع مالی و امکانات (بانک ها، موسسات مالی، بازار ها، صنایع، مواد اولیه، واردات، صادرات) (۴) قابل رقابت بودن کالا ها و یا خدمات (نبودن انحصارات طبیعی، امکانات سرمایه ای، فنی، تکنولوژیکی، مسائل امنیت ملی یا ملاحظات اجتماعی و رفاهی) و بالاخره (۵) باز بودن اقتصاد و دسترسی به مواد، کالا ها، خدمات، بازار در سطح جهانی و رقابتی که یک بررسی ساده نشان می دهد که در ایران هیچیک از این پنج شرط فراهم نیست و در این شرایط راه اندازی بهانه خصوصی سازی جز دامی برای انتقال ثروت های ملی و اموال عمومی به باندهای مافیایی و ایجاد پایه های تسلط دراز مدت نهادهای حکومتی و بنیادها و افراد و خانواده های مسلط بر آنها برای جامعه نیست. تهران ۲۸/۷/۱۳۸۸^{۴۱۴}

اصل ۴۴ و ۴۵ قانون اساسی چه می گوید

اصل چهل و چهار قانون اساسی که پایه ای است برای مصادره ی دارایی های به یغما رفته ی توده ها از سوی بازاریان بزرگ، بنیاد-موقوفه خواران فربه، پاسداران بالاجایگاه، و کانون های توانمند مالی در درون نظام ولایت فقیه، چه می گوید:

نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران بر پایه سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی با برنامه ریزی منظم و صحیح استوار است. بخش دولتی شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانکداری، بیمه، تأمین نیرو، سدها و شبکه های بزرگ آبرسانی، رادیو و تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه و راه آهن و مانند اینها است که به صورت مالکیت عمومی و در اختیار دولت است. بخش خصوصی شامل آن قسمت از کشاورزی، دامداری، صنعت، تجارت و خدمات میشود که مکمل فعالیتهای اقتصادی دولتی و تعاونی است

از اصل چهل و پنج قانون اساسی:

انفال و ثروتهای عمومی از قبیل زمینهای موات یا رها شده، معادن، دریاها، دریاچهها، رودخانهها و سایر آبهای عمومی، کوهها، درهها، جنگلها، نزارها، بیشه های طبیعی، مراتعی که حریم نیست، ارث بدون وارث، و اموال مجهول المالک و اموال عمومی که از غاصبین مسترد میشود.

حوزویان و دانشگاهیان

یک ارزیابی ارزنده از دکتر محمد ملکی، پیرامون پاره ای از ریشه های بحران در "نظام ولایی" که به خیزش هشتاد و هشت انجامید^{۴۱۵}

آغاز سال دوم و پس از سه بار جابه جا شدن، «حسب الامر حجج اسلام» بر روی قفل مدرسه ی رشدیه قفل دیگری میزنند، یعنی که مدرسه باید تعطیل شود، رشدیه قفل را میشکند و به «قائم مقام حاکم تبریز» یعنی نماینده حکومت عرف پناه می برد که «تکلیف» چیست؟

جانشین حاکم و نماینده دولت میگوید «مکتب اداره روحانی است و کارهای راجع به ادارات روحانیون با خود روحانیین است و دولت دخالت در امر مدارس نمیکند، با چنین پشتگرمی ای طلاب و مکتب دارها و اراذل و اوباش به این بهانه که این رسم تعلیم جدید «طرز تعلیم... آمریکائیاست» و رشدیه مأمور آنهاست، با چوب و چماق به مدرسه حمله میکنند، اسباب و اثاثه و «کتابخانه» اش را به غارت میبرند. رشدیه هم فراری میشود و به مشهد پناه میبرد.

بدین ترتیب نخستین دبستان جدید ایران باز و بسته شد، اما رشیدیه از پانزدهم شهریور ۱۳۰۳ از پس هر فراری باز می گشت و تا اوضاع را مساعد میدید دوباره مدرسهای برپا می کرد.

در یکی از فرارهایش به مشهد، در آنجا هم به مساعدت عده ای، مدرسه ای در خور «دانایی و توانایی اش» دایر کرد، سه سال به پایان نرسیده بود که تکفیرش کردند. میگوید:

«موثرترین اسبابها تکفیر من بود اعتنا نکردم. از ورود به حَرَم مانع شدند، به زیارت از خارج قانع شدم. از ورود به حمامها قدغن کردند، در منزل استحمام کردم. در معابر بنای فحاشی گذاشتند، جز برای مدرسه از خانه خارج نشدم «یکی از آقایان که مقامش عالیترا از لیاقتش است خودداری نتوانست. گفت: اگر این مدارس تعمیم یابد یعنی همه مدارس مثل این مدرسه باشد بعد از ده سال یک نفر بی سواد پیدا نمیشود، آن وقت رونق بازار علما به چه اندازه خواهد شد؟ معلوم است علما که از حرمت افتاد[ند]، اسلام از رونق میافتد. تا مدارس در اروپا به این درجه نرسیده بود، اسلام نصاری را امیدی بود. مدارس که ترقی کرد، دین از رونق افتاد، نصاری بیدین شدند. صلاح مسلمین در این است که از صد شاگرد که در مدرسه درس میخواندند، یکی دوتاشان ملّا و باسواد باشند و سایرین جاهل و تابع و مطیع علما باشند»

خاطرات میرزا حسن رشديه - به نقل از کتاب مشروطه ایرانی دکتر ماشاله آجودانی - ص ۵۱۴ - ۵۱۵

پس از جنگهای ایران با روسها و عثمانیها و جدا شدن قسمت هایی از خاک ایران و شکست ایران کم کم سران حکومت قاجار از جمله عباس میرزا و قائم مقام و امیرکبیر به این نتیجه رسیدند که قدرت آنها ناشی از علوم جدید بویژه در فن آوری نظامی است، دیگر زمان جنگیدن با شمشیر و کمان و وسائل غیرمدرن بدون داشتن یک ارتش منظم و با دسیپلین و آموزش دیده سپری شده است. باید در کشور ما هم مدارس تأسیس گردد که دانش

آموزان آن با علوم جدید آشنا گردند. پیش از اینها امیرکبیر که در سفرهایش به خارج به علت پیشرفت آنها پی برده بود به انتقاد از شیوه مدارس قدیم برخاست و با احساس نیاز به مدارس جدید تأسیس مدرسه دارالفنون را در رأس کارهای علمی و فرهنگی خود قرار داد. چند سال بعد یکی از رجال سرشناس دوره قاجار مستشارالدوله در نوشته ای با عنوان «یک کلمه» از یک ضرورت مهم پرده برداشت و چنین نوشت:

تعلیم علوم و معارف در فرنگستان... از اَلزَم امور و اَقْدَم وظایف است اگرچه در ایران مدارس بسیار است و تحصیل علوم میکنند اما علمی که میخوانند علوم دین است، یعنی علمی است برای آخرت و از برای معاد نه از برای معاش. حال آنکه آن قسم تحصیل [تحصیل علوم دینی مربوط به معاد و آخرت] در جنب تحصیل علوم صنایع و معاش اهل فرنگستان، مثل چراغ است در مقابل آفتاب و مانند قطره است در جنب دریا.

میرزا یوسفخان مستشارالدوله «یک کلمه» - ص ۴۹-۵۱-۵۲

برای ریشه یابی آنچه موجب شد تا روحانیون به قدرت رسیده □ ۲ سال قبل دانشگاهها را به روی استادان و دانشجویان ببندند اشارهای به برخورد و مخالفت شدید این جماعت با تأسیس مدارس جدید و دسترسی مردم به علوم و اندیشه های نوین ضروری بود. اما برای بهتر روشن شدن وقایع تاریخی صد و پنجاه سال اخیر ایران و ماهیت تزویرگران بی مناسبت نمی بینم به نظرات یکی از روحانیان پیش از رسیدن به قدرت در باب تأسیس مدارس جدید از جمله دارالفنون اشاره ای داشته باشم:

کیست که نداند امالامراض ملت‌های عقب نگه داشته شده جهل است؟

کیست که نداند علت تفوق چند کشور بزرگ بر سه میلیارد جمعیت دنیا همان برتری دانش و علم و صنعت است؟

مقصد و هدف امیرکبیر این بود که در این مدرسه تمام فنون جدیدی که هنوز به طور کلاسیک، یا اصلاً به ایران نیامده بود، در این مدرسه تدریس شود و بهمین جهت نام آنرا «دارالفنون» نهاد.

کتاب امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار اثر اکبر هاشمی رفسنجانی - ص ۱۰۱-۱۰۲، چاپ ۱۰۴۶

باید از آقای اکبر هاشمی رفسنجانی در همین قسمت از این یادداشت پرسید، کیست که نداند بزرگترین مخالفان تأسیس مدارس جدید در ایران پیش و پس از امیرکبیر طبق آنچه اسناد میگوید روحانیت و هم لباسهای شما بودند و هم آنها بودند که تمام تلاششان حفظ مکتب خانها و حوزه های مذهبی برای تربیت «علما» بود و از اینکه توده های مردم باسواد شوند و از جهل و ناآگاهی بیرون بیایند نگران بودند.

کیست که نداند روحانیت بنیادگرا با رسیدن به قدرت کامل چه بلایی بر سر دانشگاهها و مدارس و معلمان آورد.

کیست که نداند آنچه امروز «نظام ولایتی» با دانش، دانشگاه، علم، عالم و معلم و استاد میکند دنباله همان رفتار نیست که با امیرکبیرها و «رشدیه»ها کردند و کیست که نداند یکی از عوامل مهم بستن دانشگاهها در سال ۵۹ جناب هاشمی رفسنجانی بوده است.

* * *

اما با تمام مخالفت خوانی ها می بینیم پس از اعلام مشروطیت روز به روز به تعداد مدارس جدید افزوده می شود و مکتب خانه ها از سکه میافتد. پس از مشروطه، اعمال و اعلام نظرات تعدادی از روحانیون، نفوذ و بالطبع قدرت مکتب خانه داران و متصدیان حوزه های مذهبی کم و کمتر میشود تا آنجا که مدارس جدید تقریباً جایگزین مکتب خانه ها میگردد. در سال ۱۰۱۰ با

تأسیس دانشگاه تهران تغییرات بزرگی در زمینه دانش و دانش آموزی و تحولات اجتماعی به وقوع می‌پیوندد که لازمست دقیقتر و موشکافه تر به آنها بپردازیم.

نقش دانشگاهها در تحولات اجتماعی قبل از انقلاب گفتیم مکتب خانه ها که یک ملاً یا ملاباجی آنرا اداره میکرد میتواندست به تعدادی از مکتب روها سواد خواندن و نوشتن به ویژه خواندن قرآن بیاموزد و تعداد بسیار محدودی شاگرد برای تحصیل در حوزه های علمیه تربیت کند، روحانیانی که به مدارج لازم میرسیدند، نقش اساسی و تعیین کننده در تحولات اجتماعی باشند و با سلاطین و حاکمان روابطی تنگاتنگ برقرار مینمودند که نمونه آنرا در انقلاب مشروطه میتوان دید. تا پیش از تأسیس مدارس جدید قبل و بعد از مشروطه تقریباً صددرصد امور آموزشی و فرهنگی را مکتبخانه ها و حوزههای علمی بر عهده داشتند. با تأسیس اولین دانشگاه به سبک جدید (دانشگاه تهران ۱۳۱۱) رقیبی برای حوزه ها از نظر تربیت «عالم» پیدا شد، تا آنجا که روز به روز نفوذ و قدرت حوزههای علمی کمتر و کمتر شد و تربیت متخصصین علوم مختلف به دانشگاه محول گردید و دامنه فعالیت حوزه های دینی تنها به تربیت طلاب علوم دینی محدود گشت. در این دوره محدودیتهایی برای حوزه ها ایجاد شد. از جمله هر طلبه ای نمیتوانست عمامه به سر گذارد و از این قبیل محدودیتهای آنها. با تأسیس اولین دانشگاه با وجود آنکه حرکتهای سیاسی به شدت سرکوب میشد در این دوره (۱۳۱۱ تا ۱۳۲۰) اولین تشکلهای دانشجویی مانند «اتحادیه محصلین»، «سازمان جوانان و دانشجویان دموکرات» و گروه ۵ نفر که از تفکرات مارکسیستی الهام گرفته بودند سرکوب شدند، یکی از رجال سیاسی معروف آن زمان فخرالسلطنه هدایت هنگام نصب نخستین سنگبنای دانشگاه تهران با

اشاره به ساختمان راه‌آهن که در زمان صدارت خودش صورت گرفته بود چنین گفت:

چند سال قبل مقدم شاهانه کلنگی بر زمین زدند که اوضاع جسمی مردم این مرز و بوم را اصلاح نماید و امروز به بنای موسسه ای شروع می فرمایید که عقل و روح مردم این مملکت را اصلاح نمایند.

حسین مکی، تاریخ ۲۰ ساله ایران - جلد ۶، ص ۲۰۰

رضا شاه روزی که اولین کلنگ دانشگاه تهران را به زمین زد، شاید نمدانست چه آتشی به خرمن هستی خود و نظام استبدادی اش زده است. در سالهای بین ۱۳۱۳ و ۱۳۱۵ اعتصابهایی توسط دانشجویان پزشکی و تربیت معلم صورت گرفت. در سال ۱۳۱۶ دانشجویان دانشکده حقوق در اعتراض به هزینه های بیهوده در کلاسها حاضر نشدند و دکتر ارانی یکی از اساتید دانشگاه گروه ۵ نفر مشهور را تشکیل داد. اعضاء این گروه عمدتاً از دانشجویان و استادان دانشگاه تهران بودند. این گروه در اردیبهشت سال ۱۳۱۶ به اتهام تشکیل سازمان مخفی، انتشار بیانیه ماه مه (روز کارگر) سازماندهی اعتصابهای دانشکده فنی و کارخانه نساجی اصفهان و ترجمه کتابهایی مانند (کاپیتال مارکس) دستگیر و به مجازاتهای مختلف محکوم شدند. (کتاب جنبش دانشجویی در ایران - علیرضا کریمیان، ص ۱۰۷)

پس از حوادث شهریور ۱۳۲۰ و تبعید رضاشاه و اشغال ایران از سوی متفقین و تا حدودی باز شدن فضای سیاسی ایران حوزه های علمیه فعالتر شدند و دانشگاه های جدیدی در جای جای ایران تأسیس شد اما آتش بسی بین حوزه های علمیه و دانشگاه ها برقرار شد طوریکه هر یک از این مراکز کار خود را انجام میدادند ولی قدرت و نفوذ دانشگاهها بین مردم روز به

روز زیادت‌تر می‌شد، تا آنجا که در تلاش برای کسب آزادی و عدالت و مبارزه با استبداد و استثمار دانشگاه‌ها نقش پیش‌تاز را بعهده گرفتند و در این مسیر رودررویی‌های بسیاری بین دانشجویان دانشگاه‌ها و عوامل نظام شاهی روی داد که منجر به شهادت و دستگیری تعداد زیادی از دانشجویان و استادان شد که بعنوان نمونه از اولین و آخرین آن (۱۶ آذر ۱۳۰۲ و ۱۳۰۱ آبان ۱۳۰۷) میتوان نام برد. از سال ۱۳۰۱ که جمعی از اصحاب حوزه در مخالفت با شرکت زنان در انتخابات مجالس ایالتی و ولایتی و سوگند به کتاب مقدس (به جای قرآن) وارد صحنه مبارزه شدند و پس از آن در مخالفت با قانون کاپیتولاسیون و انقلاب سفید شاه، باز نقش دانشجویان و دانشگاهیان اگر بیشتر از روحانیون نبود کمتر هم نبود، فراموش نکنیم حتی در تظاهرات ۱۵ خرداد سال ۱۳۰۲ دانشجویان در به صحنه آوردن مردم نقش اساسی داشتند و از یاد نبریم پارچه نوشته‌های را که بر سر در دانشگاه تهران آن روزها نصب شده بود «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه». همه این وقایع نشانگر آن بود که با تأسیس دانشگاه‌ها روز به روز نقش حوزه‌ها در تحولات اجتماعی کمرنگ‌تر می‌شد. برای اینکه تا حدودی نقش دانشجویان در آن روزها روشن گردد به یک اتفاق جالب و روشن کننده اشاره می‌کنم.

پس از تظاهرات ۱۵ خرداد ۱۳۰۲ و دستگیری و تبعید آقای خمینی و به زندان افتادن بعضی از سران جبهه ملی و نهضت آزادی و حزب توده و تشدید خشونت، در تابستان ۱۳۰۲ در حالی که رهبران جبهه ملی و نهضت آزادی در زندان بودند و دولت علم تدارک انتخابات دوره بیست و یکم مجلس شورای ملی را میدید، سازمان دانشجویان جبهه ملی اعلام کرد قصد دارد برای اطلاع از صحت و سقم ادعای دولت در زمینه آزادی انتخابات مجلس شورای ملی روز ۱۵ شهریور متینگی در میدان بهارستان برگزار کند. روز ۱۴ شهریور یک روز قبل از برگزاری متینگ رهبران جبهه ملی از زندان آزاد

شدند، سران آزاد شده با انجام متینگ به بهانه اینکه فرماندار نظامی موافقت نکرده به مخالفت برخاستند، ولی متینگ دانشجویان با حضور چند هزار دانشجو و هوادارنِ جبهه ملی برگزار شد. دانشجویان شعار ضد حکومت میدادند و درگیری روی داد و بیش از یکصد تن دستگیر شدند. (جهت اطلاع بیشتر از این وقایع به کتاب تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران تألیف سرهنگ غلامرضا نجاتی مراجعه گردد)

پس از این جریان جبهه ملی فعالیت خود را متوقف کرد و «سیاست صبر و انتظار» در پیش گرفت. همین امر و مسایل دیگر موجب اعتراض شدید دانشجویان شد تا بالاخره دکتر مصدق بعد از چند مکاتبه با شورای مرکزی جبهه ملی و دانشجویان انحلال جبهه ملی دوّم را اعلام کرد. در اینجا جهت اطلاع بیشتر از نقش دانشجویان در تحولات اجتماعی و نظر دکتر مصدق نسبت به آنها آخرین نامه دکتر مصدق به دانشجویان قبل از انحلال جبهه را میآورم.

احمدآباد - ۲۶ اردیبهشت ۱۳۴۰

آقایانِ محترم و فرزندانِ عزیزم

[سازمان دانشجویانِ جبهه ملی ایران]

نامه مورخ ۱۳ اردیبهشت رسید و موجب نهایت امتنان گردید، فداکاریهای شما در راه وطن عزیز موجب افتخار هموطنان است، امید و چشمداشت عموم به فداکاریها و از خود گذشتگیهایی است که در راه آزادی و استقلال ایران وطن عزیز نموده‌اید. اینجانب برای شما فرزندانِ عزیز کمال احترام قائلم و اکنون که کاری از من ساخته نیست و در زندان بسر میبرم با قلبی محزون و چشمی گریان توفیقِ شما را بیش از پیش از خدا مسئلت دارم. کسی که شما را بسیار دوست دارد - دکتر محمد مصدق

به نقل از کتاب تاریخ، بیست و پنج ساله ایران، ص ۲۷۹

با انحلال جبهه ملی دوّم و دستگیری سران نهضت آزادی و خشونت‌های که نظام شاهی در سرکوب قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۰۲ بکار گرفت، کمک فکر تغییر شیوه مبارزه در بین دانشجویان گسترش یافت. در کتاب تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران چنین آمده است.

پیدایش گروه‌های چریکی و مبارزه مسلحانه آنها با رژیم کودتا، علل و انگیزه‌های گوناگونی داشت، کودتای ۲۰ مرداد ۱۳۰۲، متلاشی شدن نیروهای اپوزیسیون، شکست جبهه ملی دوّم پس از همه‌پرسی بهمن ۱۳۰۱ و از بین رفتن امکانات قانونی و سرخوردگی از فعالیتهای علنی و عمومی و سرکوب خشونت بار قیام ۱۵ خرداد ۱۳۰۲ نشان داد که ادامه مبارزه با رژیم شاه با شیوه‌های پیشین و از راه قانونی، ناممکن است. مهندس بازرگان در دفاعیات خود در دادگاه تجدیدنظر نظامی گفت: ما آخرین کسانی هستیم که از راه قانون اساسی به مبارزه سیاسی برخاسته ایم. ما از رئیس دادگاه انتظار داریم این «نکته» را به بالاتریها بگویند.

در نیمه دوّم سال ۱۳۰۲ پس از سرکوب آخرین مقاومت نیروهای مخالف رژیم، جوانان بخصوص جناح رادیکال دانشجویان دانشگاه تهران که زیر فشار روزافزون قرار گرفته بودند به چاره‌جویی پرداختند. در اواخر سال ۱۳۰۴ افراد و گروه‌های مخالف رژیم با نقطه نظرهای مختلف و حتی بدون شناسایی یکدیگر، به یک نتیجه واحد رسیده بودند، مبارزه مسلحانه!

کتاب تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران تألیف سرهنگ غلامرضا نجاتی، ص ۲۷۰-۲۷۴

و این تحولات در ذهن جوانان و دانشجویان در شرایطی شکل میگرفت که برخلاف ۱۵ خرداد سال ۴۲ که دستگیری آقای خمینی منجر به قیام مردم شد، پس از دستگیری و تبعید آیتالله خمینی به ترکیه در ۱۰ آبان سال ۱۰۴۰ در حالیکه تعدادی از دانشجویان خود را آماده برای مبارزه مسلحانه میکردند، حوزه های علمیه هیچ عکس العمل درخوری نشان ندادند. درست است که ترور حسنعلی منصور نخستوزیر در صبح روز اول بهمن ۴۰ به دست محمد بخارایی موجب اعدام او و صادق امانی، رضا صفارهرندی و مرتضی نیک نژاد گردید و صبح روز ۲۶ خرداد ۱۰۴۴ حکم دادگاه نظامی اجرا شد و ۹ نفر از اعضاء «هیئت موتلفه اسلامی» محکوم به حبس های طویل المدت شدند و باز هم صحیح است که تعدادی از افراد ذکر شده سر و سری با بعضی از روحانیون داشتند، اما نهاد روحانیت و حوزه های علمیه خود را کنار کشیده بود و حاضر به پرداخت هزینه مبارزه با نظام شاهی نبود. بهتر است این واقعیت را از زبان یکی از رهبران موتلفه اسلامی که به جرم شرکت در قتل حسنعلی منصور دستگیر و زندانی شده بود بشنویم:

خوب آقای خمینی گرفته شد و یک کشتار هم شده بود، آخوندهایی هم که گوشه و کنار بودند که از اول با این حرکتها مخالف بودند، یک مقدار زبانشان دراز شد که خوب، جواب این خونها را که میدهد؟ این همه کشته دادیم چه فایده؟ چطور شد؟ یک سری از این حرفها.

کتاب ناگفته ها، خاطرات حاج مهدی عراقی، ص ۱۰۵

این نکته قابل بحث و تحلیل است که چرا وقتی در ۱۰ آبان ۴۰ آیتالله دستگیر و به ترکیه تبعید شد، عکس العمل چندانی - برخلاف ۱۵ خرداد ۴۲ - نه از سوی نهاد حوزه و نه از سوی نهاد دانشگاه بروز نکرد، آنگونه که حاج مهدی عراقی اظهار عقیده میکند، بسیاری از آخوندها اصل قیام ۱۵ خرداد را

زیر سؤال برده بودند و می گفتند «این همه کشته دادیم چه فایده؟» از سوی دیگر دانشجویان و تربیت شدگان دانشگاهها راه جدیدی را در مبارزه با استبداد انتخاب کرده بودند و آنهم «مبارزه مسلحانه بود». این چنین شد که در آن سالها (۴۲ تا ۴۹) گروههای متعددی با استراتژی مبارزه مسلحانه و با عقاید گونه گون تشکیل شد، از جمله حزب ملل اسلامی، گروه جزنی، گروه احمدزاده و پویان، سازمان مجاهدین خلق، گروه سیاهکل، سازمان فدائیان خلق و... با یک نظر به کادرها و فعالین این گروهها متوجه میشویم قریب باتفاق آنها ریشه در دانشگاهها و مبارزات دانشجویی دارند. سرهنگ غلامرضا نجاتی در مورد آغاز مبارزات چریکی میگوید:

هرچند جنبش چریکی که عملیات آن از بهمن ماه ۱۳۴۹ آغاز شد نتوانست به همه هدفهای خود برسد، ولی دستاوردهای عملیات مسلحانه چریکها، در سیاهکل و به دنبال آن، مبارزات مسلحانه سازمان مجاهدین خلق ایران و دیگر گروههای چریکی فضای سیاسی کشور را عوض کرد و روحیه رزمندگان را بالا برد. به تظاهرات اعتراض آمیز دانشجویان و روشنفکران، ابعاد تازه ای بخشید. «قَدَرِ قدرتی» محمدرضا شاه را باطل ساخت تبلیغات رژیم و متحدین غربی و شرقی او را، که ایران را جزیره ثبات میگفتند، مخدوش کرد و نتایج و آثار «انقلاب شاه و مردم» را زیر سؤال کشید.

تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران - ص ۴۰۷ - ۴۰۰

طبق تحقیقات محقق سرشناس آبراهامیان که در کتاب «ایران بین دو انقلاب» آمده است:

در فاصله بین واقعه سیاهکل و مهرماه ۱۳۵۷ تعداد ۴۱ چریک و افراد وابسته به گروههای مسلح سیاسی طی مبارزه با رژیم شاه جان خود را از

دست دادند که در میان آنها ۹ زن از جمله ۱ دانشجوی زن و تنها یک روحانی [احتمالاً شهید اندرزگو] وجود داشته است.

لازم به یادآوری است در جریان مبارزات مسلحانه با نظام شاهی در حالیکه حوزه و نهاد روحانیت خاموش بود، تعداد انگشت شماری از روحانیون طرفدار آیتالله خمینی به حمایت از مجاهدین خلق که سازمانی با ایدئولوژی مذهبی بود برخاستند و بهمین اتهام دستگیر و زندانی و یا تبعید گردیدند. اما با اعلام تغییر مواضع ایدئولوژیک که توسط تعدادی از اعضاء مجاهدین اعلام شد، این حمایتها نه تنها ادامه نیافت بلکه تبدیل به ضدیت شد.

در فاصله بین سال ۴۰ و ۵۷ که نظام شاهی سقوط کرد همسویی گروههای مذهبی و غیرمذهبی از هم پاشید و با دامن زدن این مسئله از سوی ساواک، و اعلام فتوای معروف (نجاست مارکسیستها) از طرف بعضی از روحانیون زندانی، نظام موفق به قلع و قمع گروههای معتقد به مبارزه مسلحانه گردید.

اما مارکسیست شدن تعدادی از اعضاء مجاهدین یک حقیقت بسیار تلخ را بر همگان روشن کرد و آنهم کمکاری و بی توجهی روحانیون در تهیه خوراک فکری برای مذهبی های مجاهد بود. آنها در حالیکه معتقدین به مارکسیسم دهها و صدها کتاب و جزوه و نقد و تحلیل در مورد چگونگی حل مسائل اقتصادی مردم و علم مبارزه در اختیار داشتند، مجبور بودند به چند کتاب که از سوی افرادی مانند مهندس بازرگان از جمله راه طی شده نوشته شده بود قناعت کنند یا متوسل به کتابهای سید قطب و بعضی نویسندگان دیگر گردند، که نمیتوانست بسیاری از سئوالات آنها را پاسخگو باشد. راستی در فاصله بین سال ۴۲ تا ۵۰ حوزه که در لاک خود فرو رفته بود چند کتاب یا جزوه یا تحلیل در مسائل اسلامی که به درد جوانان و دانشجویان بخورد منتشر کرد؟ در حالیکه جوانها نشئه دانستن راهکارهای اسلام برای

حل مشکلات جامعه بودند، اگر از سال ۱۳۴۷ با فعال شدن حسینیه ارشاد و انتشار کتاب «محمد خاتم پیامبران» کار مطرح کردن اسلام به عنوان یک مکتب مبارزه آغاز شد و سخنرانیها و نظرات دکتر شریعتی در اختیار جوانها قرار گرفت، در مقابل کار سترک شریعتی در آن برهه از زمان، نهاد روحانیت چه عکس العملی نشان داد؟ جز فحش و ناسزا به دکتر شریعتی و نامگذاری حسینیه ارشاد به «یزیدیه اضلال» چه کاری انجام شد؟ بله تک ستاره‌های مانند آیتاله طالقانی با انتشار تفاسیر قرآن کاری جانانه کرد، اما طالقانی هم از سوی حوزویان مورد حمله و هجوم بود. نه تنها شریعتی حتی کسانی مانند آقای مطهری و مفتاح و بهشتی گرچه از حوزه برخاسته بودند، اما آبشخور فکری آنها دانشگاهها بودند و برای پیشبرد کار خود بالاجبار ارتباط تنگاتنگی با دانشگاهها و دانشجویان داشتند. لازم به یادآوریست در آن سالها اگر تعدادی از مساجد مانند مسجد هدایت، مسجد همت تجریش، مسجد جوزستان و... فعال بودند و سخنرانیهایی که بوی مبارزه میداد در آنها صورت میگرفت، نیروی محرکه آنها نسل جوان و دانشجویان و دانشگاهیان بودند و این واقعیت را نمیتوان منکر شد.

نقش دانشگاه و حوزه در پیروزی انقلاب

درست است که تک چهره‌هایی از روحانیت که بعدها نام روحانیت مبارز بر خود نهادند در مبارزه با رژیم شاه شرکت داشتند اما نهاد روحانیت و حوزه‌های علمی بهیچوجه تن به مبارزه علیه نظام و پرداخت هزینه‌های اینکار را نمیدادند و این در حالی بود که گروه گروه دانشجویان و استادان دانشگاهها زندان و اخراج و مشکلات فراوان دیگر را تحمل میکردند و جنبش دانشجویی هرگز دست از مبارزه برنداشت، تا آنجا که از سال ۱۳۵۶ دانشگاهها به تنها

امید مردم برای مبارزه با رژیم تبدیل شدند و در غیاب احزاب سیاسی که همه در لاک خود فرو رفته بودند دانشگاه زنده و پیشروی مبارزه بود، هرچه نهاد روحانیت به انفعال کشیده میشد نهاد دانشگاه فعال و فعالتر میشد و قشرهای مختلف مردم را به دنبال خود میکشید. قابل ذکر است که به دلیل فشارهای بین المللی طرفداران حقوق بشر و انتقادهای بعضی مطبوعات خارجی دیوار ترس و نگرانی تا حدودی ترک برداشت و بعضی نویسندگان شجاع از جمله دکتر علیاصغر حاج سیدجوادی روزنامه نگار و نویسنده برجسته در تاریخ ۵۴/۱۱/۲۷ طی نامه سرگشاده مفصلی نقد جاننداری از وضع روز میکند. ایشان در شروع نامه خود مینویسد:

کسانی که به آینده وطن خود علاقه دارند، باید با تمام خطرهای ممکن که جان آنها را از طرف خشونت‌های قانونی دولت تهدید میکند، این حقیقت را بازگو کنند و با صراحت عواقب فاجعه آمیز سیاسی و اجتماعی این تجاهل را که از طرف دولت برای فرار از واقعیت مشکلات و توسل به معاذیری نظیر توطئه بیگانگان وانمود میشود بدون ترس از زندان و شکنجه یا مرگهای نامرئی بگویند.

نامه سرگشاده به نصرت‌الله معینیان، رئیس دفتر مخصوص شاه -
۵۴/۱۱/۲۷

از اواسط سال ۱۳۵۵ شاه و مشاورانش که با انتقاد روزافزون جوامع طرفدار حقوق بشر مواجه شده بودند، تصمیم گرفتند شدت سرکوب را کاهش دهند. اواسط سال ۱۳۵۵ شاه بمناسبت سالگرد ۲۰۰۰ مرداد جمعی از زندانیان وابسته به چپ، روحانیون و موففیه را از جمله انواری و کروی و عسکراولادی مسلمان و حاج مهدی عراقی را در مراسمی که بعدها به «سپاس» معروف شد آزاد کرد. طی ۹ ماه آخر سال ۱۳۵۶ چندین نامه

سرگشاده در اعتراض به اوضاع کشور و نبود آزادی از سوی شخصیت‌های ملی و مذهبی و نویسندگان و هنرمندان و حقوقدانان و دانشگاهیان و بازاریان در سراسر کشور انتشار یافت. از تاریخ ۱۰ تا ۲۷ مهرماه ۵۶ شبهای شعرخوانی در انجمن فرهنگی ایران و آلمان (انستیوگوتِه) تشکیل شد که مورد استقبال چشمگیر مردم واقع شد. پس از پایان دوره ۱۰ شبه شعرخوانی، دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف (آریا مهرآن زمان) درست ۲۵ آبان تقاضای تشکیل جلسه شعرخوانی کردند که با آن مأمورین امنیتی مخالفت کردند و مانع ورود دانشجویان به سالن سخنرانی شدند. بعلت اعتراض دانشجویان ۱۰ تن از آنها دستگیر شدند. بار دیگر در روز دوشنبه ۱۰ آبان دانشجویان از جمعی از شعرا و نویسندگان دعوت کردند که چماقداران حکومت شاه مانع ورود آنها به دانشگاه و ضرب و شتم تعدادی از دعوت شدگان شدند. این اعمال مورد اعتراض شدید کانون نویسندگان ایران قرار گرفت و در نامه ۵ آذر ۱۰۵۶ این کانون آمده بود.

این شیوه ناجوانمردانه و توطئه آمیز، بار دیگر در بعدازظهر روز سیام آبان از سوی قوای انتظامی به کار برده شد. این اقدامات بیشرمانه فصل جدیدی را بر کتاب مطول تجاوزها و خودسری های دستگاه مجریه ایران میافزاید.

در تاریخ ۲۰ شهریور ۱۰۵۶ پنجاه و پنج تن از قضات دادگستری خطاب به رئیس دیوان عالی کشور طی نامهای پیرامون کاستی گرفتن دامنه اختیارات قوه قضاییه و صلاحیت عام قوه قضایی اعتراض کرده بودند. این اعتراضهای جمعی یا فردی از سوی متفکران، استادان دانشگاه، نویسندگان و قلم به دستان و... ادامه داشت. از مهمترین فعالیت‌های سال ۵۶ اعلام تأسیس «کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» از سوی بیست و نه تن از شخصیت‌های سیاسی، مذهبی و حقوقی کشور بود. این کمیته سه روز پس از تأسیس در تاریخ ۹ آذر ۱۰۵۶ نامهای به دبیر کل وقت سازمان ملل متحد

(کورت وایلد هام) نوشت که با صراحت مشکلات ایران و نقض حقوق بشر را مستقیماً متوجه شخص شاه کرد. در قسمتی از این نامه آمده است: برای اثبات نقض اساسی ترین حقوق بشر در ایران کافی است گفته شود که اراده و اختیار مسئولیت در تمام مسائل کشور اعم از داخلی یا خارجی در وجود شخص پادشاه متمرکز شده است، بدون آنکه احدی بتواند به طور علنی از افکار و اعمال ایشان انتقاد کند.

موسسین این کمیته و امضاءکنندگان زیر نامه به دبیرکل سازمان ملل متحد عبارت بودند از آقایان آیتالله حاج سید ابوالفضل موسوی زنجانی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، دکتر محمد ملکی، دکتر حبیبالله پیمان، مهندس صالح بنافتی، شمس آل احمد، دکتر علیاصغر حاج سیدجوادی، دکتر کریم سنجابی، دکتر عبدالعلی پرتوی علوی، دکتر علی شریعتمداری، احمد صدر حاج سید جوادی، دکتر نورعلی تابنده، سید احمد مدنی، سرتیپ علی اصغر مسعودی، مهندس رحمت الله مقدم، مهندس هاشم صباغیان، دکتر ناصر میناچی، رحیم صفاری، اسلام کاظمیه، دکتر عبدالکریم لاهیجی، دکتر اسدالله مبشری، حسن نزیه، دکتر منوچهر هزارخانی، دکتر ابراهیم یونسی، دکتر رحیم عابدی، خلیلالله رضایی، دکتر کاظم سامی، مهندس کاظم حسینی (اسامی به ترتیبی است که در کتاب تاریخ سیاست بیست و پنج ساله ایران ص ۲۷ جلد دوم آمده است)

با دقت روی اسامی امضاءکنندگان متوجه میشویم در حالیکه بیش از یک سوم امضاءکنندگان استادان دانشگاه و بقیه تربیت شدگان نهاد دانشگاه بودند تنها یک روحانی (آیتالله زنجانی) آنهم غیرمرتب با نهاد روحانیت در لیست امضاءکنندگان وجود دارد.

این کمیته فعالیت وسیعی را در دفاع از حقوق شهروندی ایرانیها به ویژه زندانیان سیاسی انجام داد. لازم به تذکر و یادآوریست که در آن سالها برخلاف نهاد دانشگاه نهاد روحانیت و حوزه های علمی تلاش چشمگیری جهت دفاع از حقوق اسامی مردم نداشت، تا آنجا که صدای اعتراض آقای خمینی هم درآمد. اما تعداد انگشت شماری از مساجد فعال بودند، ولی این واقعیت را نباید فراموش کرد که جوانان بویژه دانشجویان در فعالیتهای سیاسی مساجد نقش اساسی و کلیدی داشتند. من خود شاهد بودم که در سال ۱۳۵۷ بسیاری از دانشجویان و جوانان به کمیته دفاع از آزادی و حقوق بشر مراجعه میکردند و تقاضای اجتماعی و راهپیمایی و اعتراض به حکومت را داشتند تا اینکه راهپیمایی سرنوشت ساز عید فطر انجام شد. (۱۳۵۷ شهریور)

«پیش از آن روز ۲ شهریور به مناسبت ضربت خوردن حضرت علی (ع) تظاهرات و راهپیماییهای بزرگی در سراسر کشور به ویژه در تهران، تبریز، رشت و مشهد برپا شد. در سالروز شهادت امام اول شیعیان تظاهرات مردم در شهرها با درگیری و خشونت توأم گردید، تظاهرات روز ۵ شهریور در قم چند کشته و زخمی بر جای گذاشت روز ۹ شهریور در ۱۰ شهر عمده راهپیمایی صورت گرفت و دهها تن کشته و زخمی شدند در همان روز اعتصاب کارخانه های ماشین سازی تبریز با خواست های حقوقی و سیاسی آغاز شد»

نقل از کتاب تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله - ص ۵، جلد دوم

اما راهپیمایی عید فطر سال ۵۷ فصل جدیدی در مبارزات ملت ایران علیه نظام شاهی گشود و آینده ساز و عبرتآموز شد. تا آنجا که در جریان بودم این راهپیمایی از سوی کمیته دفاع از آزادی و حقوق بشر برنامه ریزی نشده

بود و در پایان نماز عید فطر که به امامت دکتر مفتاح انجام شد و خطبه‌ها را آقای دکتر باهنر خواند. وقتی تعدادی از جوانان و دانشجویان، شرکت‌کنندگان در نماز را دعوت به راهپیمایی به طرف حسینیه ارشاد جهت بازگشایی آن که از سال ۵۱ بسته شده بود میکردند، چندین بار از بلندگو اعلام شد که برنامه تمام شده و روحانیت حاضر در نماز برنامه دیگری ندارد به همین دلیل روحانیونی که با مرده خود از مساجد اطراف آمده بودند، دسته جمعی به طرف مساجد خود حرکت کردند، بچه‌های تجریش هم که باتفاق حجت‌الاسلام مصطفی ملکی از مسجد همت آمده بودند به سوی آن مسجد باز گشتند. اما بخوانیم جریان راهپیمایی عید فطر را به قلم یک نویسنده محقق.

در مراسم نماز عید فطر به امامت دکتر مفتاح، در زمین قیطریه تهران دهها هزار تن شرکت کردند، انبوه نمازگزاران پس از پایان مراسم، همراه با هزاران عابر پیاده که در خیابان قدیم شمیران (دکتر شریعتی) به آنها ملحق شدند و شعار میدادند و صلوات میفرستادند مأمورین انتظامی را تحت تأثیر قرار داده بود. مردم در حین عبور از مقابل نظامیان و نفربرهای کنار خیابان شعار «برادر ارتشی، چرا برادر کُشی!» سردادند، دختران و پسران خردسال به طرف تفنگهای سربازان گُل پرتاب میکردند، ساکنان خیابانهای دکتر شریعتی و شاه رضا (انقلاب فعلی) تا دانشگاه تهران در جلوی خانه‌ها گل و شیرینی و آب و شربت به تظاهرکنندگان میدادند. راهپیمایی عظیم روز عید فطر (۱۰ شهریور ۵۷) و نظم و تربیت و سازماندهی آن خبرنگاران خارجی را شگفت زده کرد و شاه و دولت را نیز نگران ساخت. سیاست مدارا و «آشتی» شریف امامی نه تنها به نتیجه نرسیده بود، بلکه قدرت اتحاد، انضباط و همبستگی نیروهای مخالف رژیم به نمایش درآمده بود. واکنش دستگاه در برخورد و مقابله با بحران، توسل به خشونت و سرکوب بود. سه

روز پس از راهپیمایی عید فطر حکومت نظامی اعلام شد. حادثه ۱۷ شهریور میدان ژاله (میدان شهداء فعلی) پیامد این سیاست بود. کتاب تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران - ص ۵ - ۶، جلد دوم

پس از راهپیمایی عید فطر که جمعیت کثیری را به خود جذب کرد، دولت ممنوعیت اجتماعات را اعلام نمود. اما روز پنجشنبه ۱۶ شهریور بیش از نیم میلیون از مردم در تظاهرات علیه ممنوع شدن تظاهرات به خیابانها ریختند و برای نخستین بار شعار «مرگ بر شاه» سر دادند، راهپیمایان مردم را دعوت برای تظاهرات روز جمعه ۱۷ شهریور در میدان ژاله مینمودند. از شب جمعه در تهران و ۱۱ شهر دیگر اعلام حکومت نظامی شد. صبح روز جمعه ۱۷ شهریور دهها هزار تن از مردم تهران که بیشتر آنها از اعلام حکومت نظامی بیخبر بودند برای راهپیمایی و تظاهرات سیاسی به خیابانها ریختند و حدود ۲۰ هزار نفر نیز در میدان ژاله گرد آمدند. مردم به گلوله بسته شدند و حمله نظامیان شاه به مردم صدها کشته و مجروح بر جای گذاشت و این روز به «جمعه سیاه» معروف گشت. آیتالله خمینی پس از گذشت ۵ روز از راهپیمایی عید فطر روز ۱۰ شهریور اعلامیه‌های از نجف صادر میکنند و در حالیکه علمای بزرگ اسلام که مورد نظر ایشان بودند، نقشی اساسی در تظاهرات و راهنماییهای ۱۰ تا ۱۷ شهریور نداشتند در اعلامیه چنین مینویسند:

شما ای علمای بزرگ اسلام و سیاسیون بزرگ که از فشار شاه هراسی به دل راه نمیدهید نشانه اعتماد و قوت روحیه ملت هستید و در این موقع حساس، نه تنها باید استقامت کنید، بلکه روحیه عالی مقاومت جامعه را هر چه بیشتر باید تقویت کنید و هرچه بیشتر صفوف خود را برای مقابله با دشمن مردم ایران متشکلتتر کنید. از خداوند متعال نصرت اسلام و مسلمین را خواهیم.

کتاب تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران - ص ۹۶، جلد دوّم

روز ۱۹ شهریور ۵۷ شریف امامی به نخست وزیری از سوی مجلس شورای ملی انتخاب میگردد پس از این انتخاب و بلافاصله دامنه تظاهرات و اعتصابات گسترش مییابد. با آغاز مهرماه و بازگشایی دانشگاهها و مدارس تظاهرات سیاسی دانشجویان و دانشآموزان بُعد وسیعی به اعتراضات مردم میبخشد و جوانان و دانشجویان در سراسر کشور نه تنها اعتصابات و اعتراضها را هدایت میکنند بسیاری از مساجد را به سنگری برای مبارزه با رژیم تبدیل مینمایند. پیش از ظهر روز ۱۵ مهر ۵۷ آیتالله خمینی و همراهان (سید احمد خمینی، دکتر ابراهیم یزدی، آقایان فردوسیپور و املائی) با هواپیمای عراقی عازم پاریس میگردند. در فرودگاه پاریس دکتر حسن حبیبی، دکتر غضنفرپور، دکتر بنیصدر، احمد سلامتیان و آیتالهی باستقبال آقای خمینی میآیند و پس از چند روز استراحت در منزل دکتر غضنفرپور به خانهای در نوفل لوشاتو (حومه پاریس) منتقل و تا بازگشت به ایران در آنجا سکونت میکنند.

با بازگشایی دانشگاهها و مدارس (مهر ۵۷) و تشکیل سازمان ملی دانشگاهیان ایران که یک تشکل سراسری از استادان دانشگاهها بود و بعد از راهپیمایی عیدفطر و حادثه کشتار ۱۷ شهریور (جمعه سیاه)، دانشگاهها و مدارس بسیار فعال شدند، اما تا این زمان نهاد روحانیت و حوزهها جز تعداد بسیار قلیلی از روحانیون خود را از مبارزه کنار میکشیدند و تعداد انگشت شمار مساجد فعال را هم جوانها و دانشجویان مجاهد و مبارز به فعالیت واداشته بودند. بی مناسبت نمیدانم برای آگاهی بیشتر تکه ای از نوشته های شبیح عباسعلی عمید زنجانی که این روزها به ریاست دانشگاه تهران منصوب

شده را که در کتاب خاطراتش آمده ذکر کنم. ایشان تحت عنوان «شیوه های نفوذ منافقین و گروهکها در میان شخصیتها» مینویسد:

ما یک دفعه در اواخر انقلاب و اوایل حکومت جمهوری اسلامی متوجه شدیم که همین کتابخانه مسجد لرزاده که ما با زحمتهای زیاد مرکز تجمع جوانهای انقلابی قرار داده بودیم (گویا ایشان قبل از تغییر نظام پیشنهاد مسجد لرزاده بوده) لانه‌های برای فعالیت‌های منافقین، امتیها و پیکاریها شده است.

کتاب خاطرات عمید زنجانی، ص ۲۰۹-۲۰۹

در حالیکه دانشگاهها از بدو تأسیس پرچم مبارزه علیه استبداد و بیعدالتی را همیشه به احتراز درآورده بودند پس از ورود آقای خمینی به پاریس و ناکامیهای پیدریپی شاه در مبارزه با قیام مردم و آنگاه که آیتالله طالقانی که از زندان آزاد شده بود تازه تعدادی از روحانیون که به گفته آقای ناطق نوری (کتاب خاطرات جلد اول ص ۱۱۴) کمکم بیست امضاء بعد چهل امضاء و بالاخره اعلامیه ای در دعوت مردم برای شرکت در راهنمایی تاسوعا و عاشورا با ۲۲۰ امضاء منشر کردند که در پایان این اعلامیه آمده بود:

در خاتمه از عموم شرکت کنندگان انتظار داریم انضباط و اطاعت از دستورات مسئولان راهنمایی در شعارها و حمل پلاکاردها و ساعات مسیر حرکت که همه اینها به دقت تعیین و ابلاغ میشود نموده و نمونه رشد واگاهی ملت اسلامی را به معرض دید انبوه خبرنگاران و نظار جهانی که به دقت مراقب حرکت ما در این مرحله حساس خواهند بود قرار دهیم.

۱۶ آذر ۱۳۵۷ - کتاب خاطرات ناطق نوری، جلد اول، ص ۱۱۴

در جریان تظاهرات عظیم تاسوعا و عاشورا (۱۳۵۷ و ۱۹ آذر ۵۷) که از سوی کمیته ویژه اعلام شد و تعدادی از روحانیون (روحانیت مبارز تهران) بناچار

در آن شرکت کردند، بعدها بویژه پس از پیروزی انقلاب و تسلط روحانیون بر تمام امورکشور از جمله نگارش تاریخ انقلاب حرف و حدیثهایی مطرح شد تا اینکار را ابتکار روحانیت جلوه دهند، در حالیکه واقعیت به گونه های دیگر بوده است که بعنوان کسی که از اوّل در جریان حضور داشت چگونگی آنرا از روی اسناد و مدارکی که در دسترس میباشد بیان میکنم. امید که راوی صادق باشم.

پس از راهپیمایی عید فطر از قیطریه (۱۰ شهریور ۵۷) و تظاهرات و راهنماییهای ۱۶ و ۱۷ شهریور (جمعه سیاه) و بازگشایی دانشگاهها و مدارس و رفتن آیتالله خمینی به پاریس (۰۱۵ مهر ۵۷) و آزادی آیتالله طالقانی از زندان (۱۰ آبان ۵۷) و پذیرش رهبری انقلاب در داخل کشور از سوی آیتالله طالقانی تحولات شتاب دیگری گرفت. آزادی آیتالله مصادف بود با هفته همبستگی دانشگاهیان (۷ تا ۱۰ آبان ۵۷). پدر طالقانی که علاقه ویژه‌ای به دانشجویان و دانشگاهیان داشت و توانسته بود بسیاری از دانشجویان مجاهد و مبارز را در مسجد هدایت با قرآن و اسلام آشنا کند، یک روز پس از آزادی (۱۰ آبان) بمناسبت «هفته همبستگی دانشگاهیان ایران» پیامی برای دانشجویان فرستاد و در آن پیام از آنان خواست؛

خود را هر چه بیشتر به مردمی که هر لحظه در کوچه و بازار و شهر و روستا قربانی میدهند نزدیکتر کنید، بطوریکه هیچیک از مردم با دانشجویان احساس جدایی نکرده و دانشجویان نیز بتوانند رسالت و همبستگی خود را که روشنگری و تشکل دادن است بخوبی ایفا نمایند. در این پیام از مبارزات دانشجویان در جهت ارتقا هرچه بیشتر نهضت حق طلبانه مردم و نیز از فرزندش «دکتر علی شریعتی» تجلیل نمود.

کتاب طالقانی و تاریخ - ص ۹۰۰-۹۰۹

با آمدن ماه محرم و گسترش تظاهرات و شهید و مجروح شدن جمعی از مردم در سراسر کشور، بحث راهپیمایی برای روزهای تاسوعا و عاشورا در «جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر» بالا گرفت. با توجه به اینکه روز تاسوعا مصادف با روز حقوق بشر بود اهمیت موضوع بیشتر شد. پس از بحث مفصل قرار میشود کمیتهای جهت اینکار از نمایندگان گروههای مختلف تشکیل شود من مأمور شدم با آقای دکتر مفتاح تماس بگیرم و از ایشان بخواهم نمایندهای برای شرکت در کمیته معرفی کند ایشان اصرار داشت که از سوی روحانیت ۲ نماینده انتخاب شود چون معتقد بود باید نقش روحانیت در این کمیته برجسته باشد. خاطریم نیست در آن کمیته که جبهه ملی، نهضت آزادی، جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر و... حضور داشتند یک یا دو نماینده از سوی روحانیت شرکت کرد. در هر حال، بعضی از اعضاء کمیته پیشنهاد داشتند که راهپیمایی از وزارت دادگستری تا دفتر جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر بالاتر از حسینیه (اوایل خیابان مفتاح فعلی) باشد. بعضی از محافظه کاران و حتی جمعی از روحانیون با انجام چنین راهپیمایی در آن شرایط مخالف بودند و استدلال میکردند

«آیا شما فکرش را کرده اید و میخواهید چنین کاری بکنید؟! ممکنست مردم را به کشتن دهید! باید یک برنامه صحیحی ریخت و بعد...»

کتاب طالقانی و تاریخ، ص ۵۹ □

ولی با تمام این مشکلات و موانع و اشکال تراشیها آیتالله طالقانی روز چهارم محرم ۱۳۹۹ (۱۴ آذر ۱۳۵۷) طی اعلامیهای اعلام کرد:

اینجانب روز یکشنبه تاسوعا که با روز اعلامیه جهانی حقوق بشر مصادف است از ساعت ۹ صبح با عزم و معرفت و آگاهی به تمام جوانب و لوازم امر این راهنمایی را از خانه ام [پیچ شمیران خیابان تنکابن] آغاز میکنم. البته

هیئتی برای تدارک انتظام امور این راهنمایی بزرگ را سرپرستی و نظارت خواهند داشت.

آنچه اسناد و مدارک روشن میسازد دو روز بعد از اطلاعیه – آیتالله طالقانی روحانیت مبارزه طی اعلامیه ای مردم را دعوت به شرکت در این راهپیمایی مینماید. بنابراین ادعای اینکه روحانیت مبارز پیشنهاددهنده و مبتکر راهپیمایی های تاسوعا و عاشورا بود بهیچوجه صحیح نیست. این دو راهپیمایی عظیم در شرایطی انجام شد که در تهران حکومت نظامی بود و دولت از هاری سعی در ایجاد رعب و وحشت در دل مردم داشت. پس از این راهپیمایی و روی کار آمدن دولت دکتر بختیار و انحلال ساواک و بعضی اصلاحات دیگر انقلاب شتاب بیشتری گرفت و روحانیون سرشناسی مانند دکتر بهشتی، آقای منتظری، آقای مطهری، آقای هاشمی رفسنجانی، آقای کروبی، دکتر باهنر، دکتر مفتح، اردبیلی، محمدرضا کنی، سیدعلی خامنه ای و ناطق نوری، سید محمد خوئینی ها، معادی خواه و... فعالتر وارد صحنه مبارزه علیه رژیم سلطنتی شدند ولی نهاد روحانیت و حوزه و مراجع ثلاثه (آیت الله شریعتمداری، آیت الله مرعشی، و آیتالله گلپایگانی) سعی داشتند خود را کمتر درگیر مسائل سیاسی نمایند. باید در اینجا یادآور باشم در شهرستان ها هم روحانیونی بودند که به دلیل پیروی از آقای خمینی و همسو شدن با مبارزات مردم در ماههای پیش از انقلاب دچار تبعید و زندانهای کوتاه مدت شدند. یکی از کارهای آقایان روحانیون تحصن در مسجد دانشگاه تهران بود، پس از تحصن استادان در دبیرخانه دانشگاه تهران (۲۹ آذر تا ۲۰ دیماه) که با پیروزی به پایان رسید. بعد از آنکه قرار بود ۵ بهمن آقای خمینی از پاریس به تهران پرواز کند و فرودگاهها به روی هواپیماها بسته شد تعدادی از روحانیون به تاسی از دانشگاهیان، از روز ۵

بهمن به مدت یک هفته در مسجد دانشگاه متحصن شدند و با ورود آیت‌الله خمینی همه چیز تغییر کرد و روحانیون به رهبری آقای خمینی بر موج انقلاب سوار شدند و نتیجه حکومت روحانیون پیروزی بنیادگرایی در ایران بود که اثرات آن را ۲۹ سال است در ایران و دیگر نقاط جهان شاهدیم.

دانشگاهها و مدارس، ماههای پیش از پیروزی انقلاب

قبلاً یادآور شدم که دانشگاهها از زمان نهضت ملی شدن نفت تا سقوط نظام شاهی نقش تعیین کننده در تحولات اجتماعی بر عهده داشت حال در مقایسه با آنچه در مورد کارهای نهاد روحانیت و حوزه پیش از این گفته شد به نقش دانشگاهها و مدارس از اول مهرماه سال ۵۷ تا برپایی نظام ولایی میپردازم.

قبل از بازگشایی دانشگاهها در مهرماه ۵۷ یک تحول سرنوشت ساز در دانشگاهها اتفاق افتاد و آن بوجود آمدن تشکیلی از استادان به نام «سازمان ملی دانشگاهیان ایران» بود. این یک سازمان سراسری بود و در نشست مجمع عمومی آن نمایندگان تمام دانشگاهها حضور داشتند. لازم به ذکر است پیش از انقلاب دانشگاهها تقریباً همه دولتی بودند و از دانشگاههای باصطلاح غیرانتفاعی از جمله دانشگاه آزاد اسلامی خبری نبود. طبق اساسنامه تنظیمی مجمع عمومی وظیفه داشت هیأت اجرایی مرکزی را انتخاب نماید. مطابق همین اساسنامه در هر دانشگاهی یک هیأت اجرایی تشکیل میشد و هرچند تعداد استادان فعال در سازمان ملی زیاد نبودند ولی فعالیت آن در تمام کشور به دلیل همبستگی شدیدی که بین دانشجویان و استادان بوجود آمد چشمگیر بود. با شروع کار دانشگاهها و راهیابی استادان و دانشجویان به دانشگاهها برنامههای متعدد و روزانه به مرحله

اجرا درآمد. کنفرانسهای بسیار در سراسر کشور و تظاهرات و راهپیماییها که غالباً از حمایت بسیار بالای مردمی برخوردار بود، پیوستن دانش آموزان به دانشگاهیان و دیگر اقشار مردم حتی طلبه های جوان بسیار جالب بود. جوانان و دانشجویان هرجا در محل خود مسجدی را مناسب می یافتند ابتدا کتابخانه آنها در اختیار میگرفتند و برنامه ریزیهای مساجد و دعوت برای سخنرانیها و نوار و پخش آنها همه و همه بر عهده آنها بود و از درسها و عبرتهای انقلاب ۵۷ آنکه وقتی روحانیون به قدرت رسیدند و بر همه امور مملکت مسلط شدند امامان جماعت مساجد به جان همین جوانان که بیشتر دانشجو و دانشآموز بودند افتادند و با شناختی که از آنها داشتند بنام نفوذی و منافق! و... آنها را به دست پاسداران و کمیته ها سپردند و شاهد بودیم چه تعداد از آنها زندانی و شکنجه و اعدام شدند. آنگونه که گفتم دانشگاهیان اعم از دانشجو و استاد در مسیر انقلاب بسیار فعالتر از گذشته شدند. از آنجا که دانشگاه تهران بعنوان دانشگاه مادر برنامههایش الگویی برای دیگر دانشگاهها می شد چند نمونه از فعالیت های دانشگاه تهران را یادآور میشوم. پس از اول مهر که طبق سنت هر ساله با حضور شاه در تالار فردوسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران دانشگاهها بازگشایی میشد، با توجه به وقایعی که پیش از آن بخصوص در مرداد و شهریور اتفاق افتاده بود از جمله فاجعه آتش زدن سینما رکس آبادان (۲۹ مرداد ۵۷) استعفای آموزگار و روی کار آمدن مهندس شریف امامی (۴ شهریور ۵۷) راهپیمایی عیدفطر، کشتار میدان ژاله و... باز شدن دانشگاهها و تجمع دانشجویان و دانش آموزان در یک مدرسه و دانشگاه موقعیت بسیار مناسبی برای اعتراضات، اعتصابات و تظاهرات ضد رژیم فراهم کرد. دانش آموزان از سراسر تهران کلاسها را ترک و به سوی زمین چمن دانشگاه تهران حرکت میکردند. اقشار مختلف مردم اعم از کارگران و کارمندان و معلمان که اکثراً

در اعتصاب بودند به آنها می پیوستند و غالب روزها پس از پایان سخنرانی ها که در زمین چمن دانشگاه صورت میگرفت جمعیت به خیابانها میریخت و شعارهای ضدحکومت سر میداد. دانشگاه مرتب باز و بسته میشد تا «تحصن صغیر» که جهت اعتراض به بستن دانشگاه یک شب صدها استاد در باشگاه دانشگاه تهران تحصن اختیار کردند از روز ۶ آبان ۵۷ از سوی سازمان ملی دانشگاهیان هفته همبستگی (۶ تا ۱۰ آبان) اعلام شد. این هفته مصادف بود با آزادی آیتالله طالقانی از زندان و ارسال پیام ماندگار او به دانشگاهیان.

حادثه ۱۰ آبان ۱۳۵۷ در دانشگاه تهران

آن روز بمناسبت پایان هفته همبستگی قرار بود در مسجد دانشگاه چند سخنرانی انجام شود، مردم به ویژه دانش آموزان دسته دسته روانه دانشگاه تهران بودند. دانشگاه از مدتها پیش تحت محاصره شدید نظامیان بود. آن روز محاصره تشدید شده بود صبح هنگام که دانش آموزان با شعارهای ضد حکومتی عازم دانشگاه بودند نزدیک درب اصلی دانشگاه (خیابان انقلاب) نیروهای انتظامی به روی آنها آتش گشودند و تعدادی دانشآموز و دانشجو کشته و مجروح شدند. نشان دادن فیلم این حادثه از تلویزیون موجب توجه بیشتر مردم به دانشگاه شد و دولت برای جلوگیری از اجتماع مردم در دانشگاه تهران دانشگاه را مجدداً تعطیل کرد و محاصره دانشگاه از سوی نظامیان سخت و سختتر شد. پس از چند روز به استادان وابسته به سازمان ملی دانشگاهیان ایران (شاخه دانشگاه تهران) اجازه دادند از طریق درب کوچک روبروی دبیرخانه (خیابان ۱۶ آذر) وارد باشگاه دانشگاه شده و در یکی از اتاقهای آن جلسات خود را تشکیل دهند. صبح روز ۲۰ آذر که تعدادی از استادان میخواستند به باشگاه دانشگاه بروند افسری از نیروهای

انتظامی که دورتادور دانشگاه را محاصره کرده بودند مانع اینکار شد این عمل مورد اعتراض استادان قرار گرفت وقتی استادان دیدند رئیس منسوب دانشگاه (دکتر عبدالله شیبانی که یکی از اساتید دانشمند و معمر دانشگاه بود) در خیابان پشت باشگاه قدم میزند به او اعتراض کردند، پیرمرد هم پیش آمد و از بین نرده دستش را بیرون آورد و زد به صورت یکی از استادان معترض (صاحب این قلم). این عمل بهانه ای شد تا استادان با نقل ماجرا همدیگر را خبر کنند و فردای آن روز حدود ۲۰۰ نفر از استادان در دبیرخانه جمع شده و با اشغال طبقه پنجم دبیرخانه (اطاق رئیس و معاونین و مقامات دانشگاه) تحصن ۲۵ روزه استادان آغاز گردید (۲۹ آذر تا ۲۰ دی)

با پخش خبر تحصن استادان دانشگاه تهران، مبارزات دانشگاهیان اعم از استاد و دانشجو در سراسر کشور اوج بیشتری گرفت. مردم تهران دسته دسته خود را جهت همدردی به خیابانهای روبروی دانشگاه بویژه دبیرخانه میرساندند و شعارهای تند پشتیبانی خود را از استادان ابراز میداشتند (عبور و مرور از پیادهروهای اطراف دانشگاه ممنوع شده بود). نظامیها مانع پیوستن استادانی که از شهرستانها یا دیگر دانشگاههای تهران قصد پیوستن به متحصنین را داشتند میشدند. در همین راستا وقتی مانع پیوستن استادان دانشگاههای تهران به متحصنین شدند، جمعی از استادان دانشگاه تهران، دانشگاه صنعتی تهران، دانشگاه پلی تکنیک تهران، دانشگاه ملی ایران، دانشگاه آزاد ایران، دانشگاه ابوریحان، دانشگاه تربیت معلم، دانشگاه علم و صنعت، مدرسه عالی بازرگانی، موسسه آموزش عالی آمار و انفرماتیک طی اطلاعیهای که روز دوّم دیماه صادر کردند در وزارت علوم متحصن شدند، در قسمتی از اطلاعیه چنین آمده بود.

ما اعضای سازمان ملی دانشگاهیان ایران، از طرف دانشگاهیان دانشگاهها و موسسات آموزش عالی کشور برای نشان دادن همبستگی خود با مردم

ستمیدیده این آب و خاک و در جهت جلب توجه جهانیان به جنایات رژیم خودکامه ایران از امروز دوّم دیماه ۱۳۵۷ در محل وزارت علوم و آموزش عالی اجتماعی کرده ایم و خواسته‌های خود را به شرح زیر اعلام میداریم:

۱. باز شدنِ درهای دانشگاهها به روی کلیه دانشگاهیان اعم از دانشجو، کارمند و استاد

۲. تخلیه فوری محوطه های دانشگاهها و اطراف آنها از کلیه نیروهای نظامی، پلیس و سایر عُمال و سرکوبی، متحصنین، اعضای سازمان ملی دانشگاهیان ایران.

□ روز بعد از تحسن استادان در وزارت علوم دکتر کامران نجات الهی عضو هیأت علمی دانشگاه پلی تکنیک به ضرب گلوله کشته شد و استادان متحصن را به زور از وزارت علوم اخراج کردند.

جنازه استاد به بیمارستان هزار تخت خوابی منتقل شد و تشیع جنازه با حضور شخصیت‌های سیاسی و مذهبی از جمله آیت الله طالقانی و دهها هزار تن از مردم انجام شد. در میدان انقلاب وقتی میخواستند جنازه را به طرف دانشگاه تهران و محل تحسن استادان (دبیرخانه دانشگاه) ببرند مأمورین انتظامی مانع شده و مردم را به گلوله بستند تعدادی را کشتند و جمع بیشتری را مجروح نمودند. شاه که از این جریان و شعارهای مردم علیه خود کلافه شده بود، به خیال خود برای آرام کردن مردم دکتر شاپور بختیار را به جای ازهاری بر گزید (□ دیماه ۵۷). ولی آتش قیام مردم روز به روز سرکشتر میشد. روز ۱۴ دیماه سران چهار کشور بزرگ جهان، آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان (کارتر، کالاهان، ژیسکاردستن و اشمیت) در گوادلپ تصمیم گرفتند شاه را ببرند و آقای خمینی را به ایران برگردانند. روز □۲ دیماه با حضور آیتالله طالقانی در دبیرخانه دانشگاه و حرکت از آنجا باتفاق

متحصنین به سوی دانشگاه مراسم بازگشایی دانشگاه تهران با حضور دهها هزار تن از مردم انجام شد. سه روز بعد (۲۶ دیماه ۵۷) شاه از ایران فرار کرد و دانشگاه تهران از سوی مردم «سنگر آزادی» نام گرفت. پس از بازگشایی دانشگاه به روی مردم و از آنجا که کلاسها به دلیل اعتصاب استادان و دانشجویان تعطیل بود دانشگاه خانه و نقطه امید تمام مردم از هر صنف و طبقه شده بود هر کس با هر ایدئولوژی، مذهب، جنسیت، شغل دانشگاه را مرکزی جهت برخورد عقاید و اندیشه ها میدانست. کارگر و دانشجو و استاد و زن و مرد در کنار هم به بحث و اظهارنظر میپرداختند. با انحلال ساواک ترسها ریخته بود و مردم با آزادی کامل میگفتند و میشنیدند. انتشار روزنامه و کتاب و هر نوع نوشته آزاد بود. نه تنها دانشگاه تهران چنین بود که همه دانشگاهها در سراسر کشور تبدیل به سنگرهای آزادی شده بود تا جاییکه وقتی فرودگاهها را بستند و آمدن آقای خمینی به ایران به تأخیر افتاد، روحانیون طبق یک سنت قدیمی که از مشروطیت باب شده بود به جای آنهمه مسجد و تکیه و اماکن مقدس که میتوانستند در آن محلها متحصن شوند، رو به دانشگاه آوردند و در مسجد دانشگاه تهران از روز ۵ بهمن به مدت یک هفته تحصن اختیار کردند. اما در این میان جمعی از روحانیون از اینکه دانشگاه به چنین مقام و موقعیتی نزد مردم رسیده بسیار نگران بودند و سعی داشتند به هر ترتیب توجه مردم را از خانه دانشجو و استاد به جای دیگر منحرف کنند. اینستکه توطئه ها شروع شد. در فرودگاه مهرآباد با محاصره آقای خمینی مانع دیدار ایشان با استادان و دانشجویان و دیگر اقشار جامعه که در محلهای ویژه مستقر شده بودند میشوند. برنامه رفتن آقای خمینی به سردر بزرگ دانشگاه تهران و ملاقات با خانواده های شهدای مجاهد و مبارز را بهم میریزند. و تمام تلاش جمعی از روحانیون متوجه این امر میشود که ذهن خمینی را نسبت به دانشجو و دانشگاه خرابتر

کنند و میبینیم با ورود آقای خمینی و تغییر نظام چگونه از دانشگاه‌ها که به حق سنگر آزادی بود، پایگاه امپریالیزم و از دانشجو و استاد دیو و شیطان میسازند و در پوسترها لباسِ استادی را با پرچم آمریکا تزئین میکنند و محصول دانشگاهها را یک مشت آدمهای وابسته به استکبار جهانی معرفی مینمایند. همه این اعمال با این هدف اجرا میشد که نقش دانشگاهها را در پیروزی مردم هرچه کمرنگتر نمایند و انقلاب را مرهون مبارزات «نهاد روحانیت و حوزه» جلوه دهند تا راه برای تسلط کامل روحانیون بنیادگرا بر همه امور کشور هموار گردد.

نهاد دانشگاه و نهاد روحانیت پس از تغییر نظام

بهار سال ۱۳۵۷ کمتر کسی متوجه گردید که چرا و با چه هدفی آقای دکتر محمدحسین بهشتی عازم یک سفر چندماهه به اروپا و آمریکا شد. شاید تحلیل او از وقایع جهان و ایران با توجه به برنامه ریزی های آمریکا و رئیس جمهور آن کارتر او را به این نتیجه رسانده بود که حوادث سرنوشت سازی در پیش است و باید خود و دوستان بنیادگرایش را در حوزه و مدرسه حقانی برای تحولاتی که در پیش است آماده سازد. وقتی این روحانی آشنا به مسایل جهانی که شامه تیزی هم داشت تصمیم به مسافرت گرفت، کمتر روحانی یا سیاست پیشهای میدانست در ذهن او چه میگذرد و برنامه او چیست؟ به هر حال دکتر بهشتی در آمریکا و اروپا ملاقاتهایی به ویژه با دانشجویان و استادان ایرانی داشت. او در اواخر تابستان سال ۵۷ به ایران بازگشت زمانی که مصادف بود با تحولات بزرگی که یکی پس از دیگری در ایران اتفاق میافتاد از جمله راهپیمایی عید فطر و حادثه کشتار مردم در میدان ژاله، از همان موقع دکتر بهشتی و بعضی از روحانیون در

فکر ایجاد تشکیلی بودند تا بتوانند پس از تغییر نظام تمام قدرت را قبضه کنند. قبل از پیروزی انقلاب یک شب دکتر بهشتی از من و دکتر پیمان و شهید دکتر سامی دعوت کرد تا به خانه اش در قلعه برویم. در آن جلسه دکتر بهشتی مسئله تأسیس حزب را مطرح کرد و یک لیست ۴۰ نفری به ما نشان داد که نام موسسین حزب در آن بود. اکثر قریب باتفاق آن چهل نفر یا روحانی یا از افراد موافقه اسلامی بودند. ما پس از مطالعه لیست فرصت چند روزه خواستیم. در جلسه بعدی دکتر بهشتی گفت: دکتر ملکی را بعنوان نماینده دانشگاهیان، دکتر پیمان بعنوان رهبر جنبش مسلمانان مبارز و دکتر سامی از سوی «جاما» جزء موسسین هستند. اعتراض ما این بود که چرا از صفوف دیگر از جمله کارگران، کشاورزان، معلمان، دانشجویان، کارمندان و... کسی نیست. دکتر بهشتی گفت فعلاً حزب با این افراد تشکیل میشود و بعد در اولین کنگره نماینده همه گروهها انتخاب میشوند. ما قبول نکردیم ولی دکتر بهشتی و دوستانش حزب را تشکیل دادند و یک هفته پس از تغییر نظام ۲۹ بهمن ماه ۵۷ موجودیت آن را اعلام کردند. به این ترتیب اولین گام برای تسلط کامل به نظام جدید برداشته شد. بشنویم ماجرای تشکیل حزب جمهوری اسلامی ایران را از زبان یکی از سردمداران رژیم:

در آغاز پیروزی انقلاب اسلامی، احساس میشد که بدون شکل و سازماندهی موفقیت نیروهای مذهبی امکانپذیر نیست... اگر این تشکیلات نبود، شاید در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی بنیصدر و امثال او تا آخر در این کشور باقی میماندند. انقلاب شکست میخورد، نظام سقوط میکرد و آمریکا پیروز میشد.

کتاب خاطرات حجتالاسلام دعاگو - ص ۲۰۶-۲۰۶

گام دیگری که در جهت قبضه قدرت برداشته شد تشکیل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی از سوی چند تشکل کوچک مدعی مبارزه مسلحانه با نظام شاهی بود. بهتر است چگونگی تشکیل این سازمان را از نوشته یکی دیگر از سردمداران نظام بشنویم:

یک نیروی تشکیلاتی دیگر سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بود که از اتحاد گروه‌های مختلف چون صف، منصورون، موحدین، فلق، فلاح، امت واحده و بدر ایجاد گردیده بود از اوایل انقلاب بحثی در گرفته بود درباره این که حالا که منافقین و مجاهدین خلق در برابر انقلاب ایستاده اند یک نیروی نظامی تشکیل شود تا با نظام باشد، این بحثها قبل از تشکیل سپاه پاسداران بود، ولی جلساتشان تا بعد از انقلاب هم ادامه داشت و در خیابان دکتر شریعتی و در ساختمان آ که مال سپهبدکیا بود برگزار شد. عده‌ای از افرادی که در این گروهها نبودند هم در جلساتشان که به صورت متناوب برگزار میشد شرکت میکردند که از آنها به بنی صدر، آقای غرضی، ابوشریف (عباس زمانی)، جلال الدین فارسی و خودم اشاره میکنم این بحثها تشکیل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را به دنبال داشت که از سران ان میتوان به شهید محمد بروجردی اشاره کرد.

کتاب خاطرات محسن رفیق‌دوست - ص ۱۷۶ تا ۱۷۷

تازه تعطیلات نوروزی دانشگاه به پایان رسیده بود و کلاسها دایر و تعلیم و تعلم آغاز شده بود. روزی به من که در مقام ریاست دانشگاه مشغول کار بودم خبر دادند عده‌ای با جیپ و ماشین‌های مسلح به انواع سلاحها وارد دانشگاه شده‌اند با عجله خودم را به نزدیک زمین چمن (محل فعلی نمازجمعه) رساندم. معلوم شد فرمانده در یکی از جیپها قرار دارد خودم را به او نزدیک کردم دیدم ابوشریف (عباس زمانی) است او را از پیش از

انقلاب در اروپا دیده بودم، اعتراض کردم که مگر شما نمیدانید طبق قوانین بین المللی ورود به مراکز علمی از جمله دانشگاهها با اسلحه ممنوع است؟ با عجله گفت: میدانیم اما امروز قرار است با سخنرانی بنیصدر تأسیس «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» اعلام شود. ما بلافاصله دانشگاه را ترک خواهیم کرد. به این ترتیب دومین تشکل برای تکمیل در دست گرفتن، کامل قدرت بوجود آمد. آنگونه که بعدها دیدیم حزب جمهوری اسلامی تمام ارگانهای سیاسی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی مراکز امنیتی و اطلاعاتی و بعدها نظامی و انتظامی را زیر سلطه خود قرار دادند. لازم به یادآوریست که دکتر بهشتی در تأسیس حزب جمهوری نقش اصلی را بعهده داشت و آقای مطهری آنگونه که اخیراً فرزندشان ادعا کردهاند در بوجود آوردن سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بسیار موثر بودهاند. با تأسیس این دو تشکل مقدمات در دست گرفتن تمام اهرمهای قدرت بوسیله روحانیون بنیادگرا فراهم شد اما نهاد دانشگاه حاضر به پذیرش این امر نبود. اوایل انقلاب دانشگاه از چنان جایگاه و پایگاهی برخوردار بود که وقتی قرار شد نماز جمعه برپا شود آقای خمینی و دیگر روحانیون به قدرت رسیده چارهای جز موافقت با برگزاری این مراسم در دانشگاه تهران ندیدند و خاک دانشگاه سجدهگاه مردم شد و جالب است که هنوز هم با خرج میلیاردها تومان برای ساختن مصلی مراسم نماز جمعه در دانشگاه تهران برگزار میگردد. انتخاب نامهای جمهوری اسلامی (تأسیس ۲۹ بهمن ۵۷) و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی (اواخر فروردین ۵۸) میتواند اهداف این دو حزب را کاملاً مشخص کند. ضمناً توجه داشته باشیم که فرمان تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی طبق نوشته آقای محسن رفیق دوست (کتاب خاطرات ص ۱۹۶) بلافاصله پس از تغییر نظام صادر شد و در حقیقت سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی از شکم سپاه بیرون آمد در هر حال این دو تشکل

که مورد حمایت آقای خمینی هم بودند بر همه امور از جمله شورای انقلاب و دولت موقت و مجلس و ریاست جمهوری مسلط شدند. تنها نقطه بسیار حساس دانشگاهها بودند، به ویژه پس از تشکیل شوراهای هماهنگی از نمایندگان منتخب دانشجو، استاد و کارمندان، این شوراها همه امور دانشکدهها و موسسات دانشگاهی را زیر نظر شورای عالی دانشگاه که آنهم از منتخبین همین شوراها تشکیل شده بود اداره میکردند. شوراهای واقعی مورد نظر آیت الله طالقانی در تمام دانشگاهها برپا شده بود که پس از سالها بار دیگر استقلال دانشگاهها را اعلام کند. اما برای احزاب بنیادگرایی که آمده بودند تا با هرچه بوی نوگرایی میداد از جمله دانشگاهها بستیزند و بار دیگر نهاد روحانیت و حوزه را بر همه امور مسلط کنند استقلال دانشگاهها و حتی وجود آنها به هیچوجه قابل تحمل نبود. این است که میبینیم از همان روزهای نخست توطئه علیه دانشگاهها شروع میشود. نخست باید این سنگرهای آزادی را ویران کرد و از تقدس آنها نزد مردم کاست و توجهها را به جای دیگری معطوف نمود. با برنامه ریزی دقیق و حساب شده عده ای از دانشجویان وابسته به حزب جمهوری و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را به سرکردگی یک روحانی ظاهراً مستقل (سید محمد خوئینیا) وامیدارند تا به سفارت آمریکا حمله کنند و اعضاء سفارت را به گروگان بگیرند با چند هدف

- ۱- روحانیت ضد امپریالیسم است نه دیگران ۲- باید با این عمل به دنیا بفهمانیم که به هیچیک از اصول بین المللی پابند نیستیم و تنها بنیادهای موردنظر خودمان را قبول داریم (بنیادگرایی اسلامی) ۳- با تبلیغات وسیع اینطور وانمود کنیم که دانشگاهها در جهت منافع امپریالیسم عمل میکنند و اسناد و مدارک بدست آمده در سفارت آمریکا این مسئله را اثبات میکند! ۴-
- ذهن آقای خمینی را بیش از پیش برای بستن دانشگاهها آماده کنیم ۵- چنین تبلیغ کنیم که عده ای در استانهای کردستان، آذربایجان، سیستان و

بلوچستان، گنبد، خوزستان قصد جدا کردن این قسمت‌ها را از خاک وطن دارند و ستاد عملیات آنها در دانشگاه‌هاست ۶ - زمینه را برای بستن دانشگاه‌ها فراهم کنیم ۷- و در نهایت شرایطی بوجود آوریم که با تحریک آمریکا صدام به ایران حمله کند و با شعله ور شدن آتش جنگ سرکوب دانشجویان و استادان و دیگر اقشار دگراندیش را با بهانه قرار دادن حمله بیگانه و اشغال قسمتی از سرزمین ایران بتوانیم به آسانی توجیه کنیم (تسخیر سفارت آمریکا ۱۰ آبان ۵۹، بستن دانشگاه‌ها ۱۴ خرداد ۵۹ و حمله نظامی عراق به ایران ۱ شهریور ۵۹) به این ترتیب با شعار اسلامی کردن دانشگاه‌ها یا در حقیقت حوزوی کردن دانشگاه‌ها با عنوانی بی معنی و بدون مسمی بنام «انقلاب فرهنگی» با یک پندار غلط دانشگاه‌ها را هم زیر سلطه خود قرار دادند و برای اینکه کسی در آینده جرأت مخالفت با نظام ولائی را نداشته باشد به جان مردم به ویژه دانشجویان و استادان و معلمان و دانش‌آموزان افتادند و جنایات دهه شصت و کشتار بی نظیر سال ۶۷ که نقطه سیاهی است بر پیشانی بشریت را بوجود آوردند. اما ماجرا در همین جا پایان نمی پذیرد. بد نیست برای ترسیم ابعاد فاجعه خاطرهای را در اینجا نقل کنم زمستان سال ۶۰ من را از بند ۲ زندان اوین به بند معروف به آموزشگاه منتقل کردند، روزی به دستور مسئول بند قرار شد کسانیکه دانشجوی، استاد یا دانش‌آموز هستند به حیاط بند رفته و فرمهایی را که مشخص کننده شغل و وضعیت آنها هست پر نمایند.

از چند صد زندانی تنها چند نفر در اطاقها باقی ماندند معلوم شد بیش از ۹۰ درصد زندانیها دانشجوی، استاد و دانش آموز هستند که اکثریت آنها در اوایل دهه شصت یا در جنایت ضدبشری سال ۶۷ اعدام شدند. اگر به اسامی کسانیکه این قتل عامها به دست آنها صورت گرفت دقت کنیم متوجه این واقعیت میشویم که بسیاری از آنها یا به «اصلاحاتی»ها پیوستند و یا امروز

در مقامات عالی قوه قضاییه انجام وظیفه میکنند و در افکار و اندیشه های بنیادگرایانه خود باقی مانده‌اند.

دانشگاهها پس از بازگشایی (۱۳۶۲) تا امروز

پس از چند سال تعطیلی و تصفیه و پاکسازی و تسلط کامل بنیادگرایان بر دانشگاهها و موسسات آموزش عالی و تأسیس نهادهایی مانند جهاد دانشگاهی، نمایندگی ولایت فقیه در دانشگاهها، بسیج دانشجویی، جامعه دانشجویان و تحکیم وحدت و... به منظور هرچه ضعیفتر کردن دانشگاهها در مقابل حوزه و نهاد روحانیت، بالاخره مجبور به بازگشایی دانشگاهها شدند. با انجام کنکورهای ویژه و سهمیه های بالا برای عوامل خود و گذراندن دانشجو و استاد از فیلترهای متعدد برای پذیرش و ایجاد خفقان و رژیم پلیسی و سختگیرهای بسیار موفق شدند چند سالی دانشگاهها را به وسیله ای در دست حاکمیت تبدیل کنند اما غافل که فرزندان قربانیان دهه شصت آتشیایی هستند که دیر یا زود هستی آنها را خواهند سوزاند. ده سال سکوت کافی بود تا در اوایل دهه هفتاد کم کم گرمای بیداری مردم یخهای بی تفاوتی و ترس دانشجویان و استادان را ذوب کند و یکبار دیگر دانشگاه فعال شده و جنبش دانشجویی زنده و فعال گردد. اما دانشگاه گنج و مات، هنوز محیط و شرایط جامعه را بخوبی نمی شناخت. هر شعاری از جمله شعارهای خاتمی را باور میکرد، وارد صحنه شده بود صحنه ای که کارگردانان آن همان بنیادگرایان دهه شصت بودند که برای فریب مردم کسوت جلادی را از تن به در کرده و لباس زهد و تقوا پوشیده بودند. اما این تنها تغییر لباس توانست جمعی از جمله دانشجویان پاک طینت و ساده دل را فریب دهد. از آنجا که میتوان مدتی فریبکاری کرد نه برای همیشه، وقتی

دانشجویان در کوی دانشگاه تهران، در دفاع از آزادی یک نشریه متعلق به یک روحانی چهره عوض کرده، اعتراض کردند چنان با خشونت عوامل حکومت بنیادگرایان که به لباس اصلاح گران در آمده بودند مواجه شدند که در تصور آنها هم نمی گنجید. واقعه ۱۰ تیر سال ۷۰ و پیامدهای آن نشان داد که هرگز از تخم مار، گنجشک بیرون نمی آید. خاتمی در مدت هشت سال ریاست جمهوری بارها از لاجوردی تجلیل کرد، اما یکبار از مظلومیت هزاران دانشجو و استادی که تنها به جرم «فکر کردن» و دگراندیش بودن به جوخه های اعدام سپرده شدند یاد نکرد و در پایان کار هم نیز سر دانشجویان فریاد زد و آنها را به نادانی و آلت دست دشمنان بودن متهم کرد. و امروز اصلاحاتی های درون و برون نظام دانشجویان را تندرو و چپ رو و ناآگاه خطاب می کنند.

این روزها «نوبنیادگرایان» به قدرت رسیده باز همان شعارهای شکست خورده پس از انقلاب را که یکبار برای حوزوی کردن دانشگاهها سرداده بودند تکرار میکنند و این حرف جدیدی نیست. سالها پیش و پس از قیام دانشجویان در ۱۰ تیر ۷۰ و بعد از اوجگیری مبارزات دانشجویی یکی از سرمدمداران کودتای فرهنگی اول باز فیلش یاد هندوستان کرد و نوشت:

و اما در حالیکه تمام شواهد و قرائن موجود و بسیاری از اسناد غیرقابل انکار به وضوح از دخالت گسترده بخش تعیین کننده و موثری از وزارت علوم در تنش آفرینی های اخیر حکایت میکند چاره چیست؟

چاره کار پالایش وزارت علوم و مراکز دانشگاهی از حضور ستون پنجم دشمن، افراد بدسابقه و حتی خودی های بی عرضه و بی کفایت است. آیا میتوان عاقلانه و دلسوزانه فکر کرد و چاره دیگری غیر از خانه تکانی جدی و اساسی در وزارت علوم، دانشگاهها و مراکز آموزشی عالی را پیشنهاد کرد؟

اگر قرار باشد که دانشگاهها و مراکز آموزش عالی به پایگاهی برای پیگیری اهداف دشمنان تبدیل شود با کدام منطق میتوان در ضرورت پالایش و خانه تکانی این کانون های حساس و سرنوشت ساز تردید کرد؟ آیا ضرورت نهضتی شبیه انقلاب فرهنگی در سالهای نخستین بعد از پیروزی انقلاب احساس نمیشود؟ در آن هنگام نیز گروهک ضدانقلاب - که امروز چهره و تابلوی دیگری دارند - مراکز دانشگاهی را تسخیر کرده و ساز دشمنان را کوک میکردند و انقلاب فرهنگی که با همت مسئولان دلسوز و قاطبه دانشجویان مسلمان و انقلابی صورت پذیرفت بساط آنها را برچید و... (حسین شریعتمداری، روزنامه کیهان - ۱۰/۱/۰۱)

پیش از آنکه به اتهامات این روزهای حکومت مدارن به دانشگاهها و دانشجویان پردازیم بد نیست به ۲۰ سال پیش برگردیم تا یادمان بیاید آن روزها چه اتهاماتی وارد میشد. در کتاب تاریخ سال دوم دبیرستاها آمده بود.

از حوادث مهم این دوره آغاز «انقلاب فرهنگی» در اوایل بهار سال پنجاه و نه بود از همان اوایل پیروزی انقلاب اسلامی احساس میشد که فضای فرهنگی دانشگاهها به اندازه کافی با جریان انقلابی و اسلامی مردم هماهنگ نیست البته استادانی مومن و انقلابی در دانشگاهها حضور داشتند و اکثریت نیز با دانشجویان مسلمان انقلابی بود، اما رویهم رفته خود دانشگاهها به علت وجود تعدادی از استادان غربزده و یا شرقزده و نیز دانشجویانی که عضو گروه های ضد انقلاب بودند مناسب نبود و به تعبیر امام «دانشگاه را به اطاق جنگ تبدیل کرده بودند» سرانجام از درون خود دانشگاهها، دانشجویان با یک حرکت انقلابی دانشگاهها را تعطیل کردند و خواهان اصلاح وضع دانشگاهها شدند. شورای انقلاب نیز با تأیید جنبش دانشجویان دانشگاهها را

تعطیل کرد. (کتاب تاریخ ایران (۲) از صفویه تا دوران معاصر سال دوم نظام جدید آموزش متوسطه ۱۳۷۷)

۲۰ سال پیش دانشگاهها را بستند و در گوش آقای خمینی خواندند تا بگویند «دانشگاه را به اطاق جنگ تبدیل کرده اند» و این گفته ایشان را در کتابهای درسی آوردند تا برای دانشآموزان بستن دانشگاهها را توجیه کنند. اما دیدیم و دیدید همان دانش آموزان وقتی وارد دانشگاهها شدند در مقابل نظام ایستادند و دو رئیس جمهور فریبکار (خاتمی و احمدی نژاد) را از دانشگاه بیرون کردند و فریاد زدند که دانشگاه جای دروغگویان آزادی و عدالت کُش نیست.

۲۰ سال پیش گفتید و نوشتید و تبلیغ کردید که «دانشگاه مرکز فعالیت ستون پنجم بیگانه شده». ۲۰ سال بعد روزنامه کیهان در مقاله ای به قلم حسین شریعتمداری باز آن گفته را تکرار کرد و امروز از زبان احمدی نژاد و حامیان و مزدبگیرانش باز زمزمه کودتایی دیگر علیه دانشگاه و دانشگاهیان را می شنویم. دستگیریها، زندانی نمودن ها، اخراج دانشجویان و استادان ستاره دار شدن ها، ضرب و شتم دانشجویان، تهدید دانشجویان و استادان به شدت ادامه دارد چرا که به زعم قدرت به دستان دانشگاه «محلّی برای تحریکات دشمن» شده است. میخوانیم قسمتی از اهانتهای احمدی نژاد نسبت به دانشجویان را در روز حضور در دانشگاه امیرکبیر در هنگام مواجه شدن با اعتراض دانشجویان:

احمدی نژاد در خصوص دانشجویان سه ستاره با لحن تمسخرآمیزی گفت: دستور میدهم به دانشجویان سه ستاره ستوانی بدهند که این مسئله با اعتراض شدید دانشجویان دانشگاه امیرکبیر مواجه شد و دانشجویان رئیس جمهور را هو کردند. این مسئله با اعتراض شدید احمدی نژاد مواجه شد و

وی دانشجویان معترض را عاملِ آمریکا خواند و آنها را به گرفتن پول از بیگانگان متهم کرد، اما خاطرنشان کرد همه آنها را دوست دارد و با آنها مهرورزی خواهد کرد. رئیس‌جمهور همچنین دانشجویان را به بیحیا بودن متهم کرد احمدی نژاد گفت: شما به من توهین میکنید، امّا من جواب شما را با آرامش خواهم داد؛ در ادامه احمدی نژاد تهدید کرد که دانشجویها را به صلابه میکشم.

گزارش از خبرنامه امیرکبیر دوشنبه ۲۰ آذر ۵ □

درست است که احمدی نژاد یک دانشگاهیست ولی میبینیم اندیشه و افکارش ضد دانشجویان و دانشگاهیان است و این اقتضای نگاه بنیادگرایانه او به مسائل جامعه میباشد.

آقایان بی جهت در فکر علت تراشی برای دشمنی دیرینه شان با نهاد دانشگاه نباشند. اکثریت مردم و دانشجویان و استادان خوب میدانند که برخاستگان از تفکرات نهاد روحانیت و حوزه هیچگاه نخواسته اند و نتوانسته اند وجود یک نهاد دانشگاهی مستقل و حامی آزادی و عدالت را که بیشترین مبارزان و مجاهدان در راه ظلم ستیزی و حکومت های استبدادی و مطلقه را در دامان خود پرورش داده تحمل نمایند.

در پایان باز هم بعنوان یک دانشگاهی اعلام میکنم اگر نه یکبار و دوبار بل دهها بار علیه دانشگاه کودتا کنید و نام آنرا «انقلاب فرهنگی» بگذارید باز دانشگاه بعنوان سنگر آزادی در برابر ظلم و جور و بی عدالتی شما خواهد ایستاد.

و در خاتمه با معذرت خواهی از استادان و دانشجویان و برای اثبات مجدد دشمنی دیرینه پرورش یافتگان یکی از مراکز وابسته به حوزه (مدرسه حقانی)، قسمتی از فرمایشات اخیر جناب آقای مصباح یزدی در مورد

دانشگاهها را در اینجا نقل میکنم تا تفکرات بنیادگرایانه و ضدانگاشی تربیت شدگان و مدرسین این مدرسه بر همگان روشن گردد و بهتر متوجه گردند این همه دشمنی با دانشگاهها از کجا ریشه میگیرد.

" آیتالله مصباح یزدی بیشترین فسادهای اخلاقی را متوجه دانشگاهها دانست و تأکید کرد مختلط بودن دانشجویان مجرد در محیطهای اجتماعی و رواج سیدی ها و ابزارهایی که از نظر اخلاقی پایه های دین را تضعیف میکند عامل اصلی این مسئله است. خیلی بیشتر از آنچه فکر می کنیم جوانان ما از نظر فکری و اعتقادی و مبانی اخلاقی و ارزشی سست و لرزان هستند".

مسئولیت وضعیت نابسامان کشور به عهده ی شماست^{۴۱۶}

نامه کروی به خامنه ای

مهدی کروی چند سال پس از خیزش هشتاد و هشت (سال نود شش)، در نامه ای به علی خامنه ای، برای چندمین بار او را «مسئول و مسبب وضعیت» نابسامان کشور دانست. برای آشنایی با زمینه های پیدایی خیزش سال هشتاد و هشت، و نیز شورش ژرفایافته ی آن در سال نود و شش، خواندن آن - با همه ی نارسایی هایش - آموزنده است. نامه ی کروی به خامنه ای که در تارنمای سحام نیوز پراکنده شد، اینگون بود:

باسمه تعالی

آیت الله حاج سیدعلی خامنه ای

رهبر جمهوری اسلامی ایران

سلام علیکم؛

همانطور که می دانید پس از انتخابات ریاست جمهوری ۸۴ نامه ای به حضرتعالی تقدیم کردم که پس از آن شما از طریق برادر محترم جناب آقای وحید خواسته بودید ملاقاتی با شما داشته باشم. در آن روز ضمن بیان گلایه و اعتراضی که نسبت به دخالت های انجام گرفته در روند انتخابات به نفع کاندیدای خاص داشتم اما در نهایت سکوت اختیار کردم. با این وجود برای ممانعت از رقم خوردن حوادث تلخ، در مناسبت های مختلف با مسئولین ذیربط مکاتبه های پی در پی ای داشتم و تذکراهی دادم. در این مسیر با آنکه

آقای هاشمی پس از انتخابات ریاست جمهوری ۸۴ سخنی در ارتباط با انتخابات گفتند که نشان از ناامیدی نسبت به نحوه برگزاری و شیوه اجرایی آن داشت، هیچگاه مایوس و ناامید نشدم و دست از تلاش برنداشتم. در سال ۸۸ هم در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کردم و پس از حمایت صریح جنابعالی از نتایج مهندسی شده انتخابات ۸۸ دیگر دیداری با شما نداشتم. از بهمن ۸۹ هم به دستور آن مقام در مکان‌های مختلف در زندان خانگی قرار گرفته‌ام. لیکن اخیراً سخن درستی را مطرح کردید که لازم دیدم برای آینده کشور با شما مکاتبه‌ای داشته باشم. در ششم ماه جاری به درستی فرمودید: “کسانی که دیروز همه امکانات کشور در اختیار آنها بود و کسانی که امروز همه امکانات مدیریتی کشور را در اختیار دارند، حق ندارند نقش اپوزیسیون بازی کنند و علیه کشور سخن بگویند بلکه باید پاسخگو باشند، ... نمی‌شود که انسان در یک دهه همه‌کاره کشور باشد و در دهه بعد، تبدیل به مخالف‌خوان کشور شود.”

كُلُّكُمْ رَاعٍ، وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ. پاسخگویی هر فرد به میزان سهم و حضورش در قدرت سخن درستی است و اتفاقاً سال گذشته در نوشته‌ای بر آن چنین تأکید کردم: “همه‌ی گروه‌ها و جریان‌های سیاسی از بدو انقلاب تاکنون در به‌وجود آمدن چنین وضعیتی سهیم و مسئولند و به طبع نقش و سهم‌شان باید مسئولیت خود را در به‌وجود آمدن چنین وضعی پذیرا باشند. شرط اول برای اصلاح، پذیرش مسئولیت رفتارهاست. من نیز با قبول مسئولیت‌ام در جهت اصلاح نظام مطابق آرمان‌های انقلاب و حقوق ملت مندرج در فصل سوم قانون اساسی تلاش کرده و می‌کنم ... طبیعی و قطعی است که تقصیر و قصور فراوان داشته‌ام و دارم که از محضر عموم مردم معذرت و از خداوند منان طلب عفو و بخشش دارم.”

قاعدتاً تصدیق می‌فرمایید که اصل پاسخگویی اصلی عام‌الشمول است و استثناء بردار نیست و هرکس به میزان سهم و حضورش در قدرت باید پاسخگوی مسئولیت‌هایش باشد به ویژه آنکه جنابعالی از میان اصحاب انقلاب یگانه فردی هستید که در ۳۸ سال گذشته همواره در بالاترین سطح قدرت حضور داشتید. ۸ سال در مقام ریاست جمهوری و قریب ۲۹ سال در جایگاه رهبری آنهم بعنوان حاکم و ولی مطلق. بنابراین باتوجه به میزان حضور و نفوذتان در بالاترین لایه قدرت نظام باید بپذیرید که وضعیت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی امروز کشور نتیجه مستقیم سیاست‌های راهبردی و اجرایی شماست.

البته اینجانب ریشه اصلی مشکلات کشور را در رویکرد حذفی و دوری از مبنای مشروعیت سیاسی نظام که همان خواست و اراده مردم می‌باشد، می‌دانم. یقین دارم که اگر به همان جمله تاریخی امام که فرمودند "میزان رأی ملت است" عمل می‌شد، وضعیت امروز کشور در ابعاد مختلف چنین نگران کننده نبود. در همین ارتباط تنها به چند مورد اشاره می‌کنم و از شما می‌خواهم به جای سخن گفتن از جایگاه اپوزسیون و انتقاد از دیگران بار مسئولیت سیاست‌های سه دهه گذشته را پذیرا باشید و پس از آن در جهت پالایش و اصلاح ساختار به انحراف رفته نظام اقدامی عاجل مبذول فرمایید، چراکه در تأخیر آفت بسیار است و ممکن است کشور در آینده‌ای نزدیک در بحرانی عمیق فرو رود و خدا ناکرده هزینه بس سنگین بر ملک و ملت تحمیل شود.

اما پیش از ورود شاید بد نباشد اشاره‌ای به سابقه دوستی و رفاقت‌مان در اواخر دهه ۳۰ و اوائل دهه ۴۰ آنگاه که در مدرسه حجتیه من با مرحوم علی حجتی کرمانی هم حجره بودم و گاه شما به آنجا می‌آمدید و (ارتباط تنگاتنگی

با دکتر دینانی استاد برجسته دانشگاه) در حجره کناری مان داشتید، داشته باشم. اگر خاطرتان باشد در فروردین سال ۱۳۴۰ پس از درگذشت مرجع مطلق شیعه آیت‌الله العظمی بروجردی من در کنار تعدادی دیگری از شاگردان امام مقلد و مروج او بودیم. در آن زمان شما مقلد آیت‌الله حکیم بودید و بعدها به زمره مقلدان امام در آمدید و به گفته مرحوم آیت‌الله منتظری در موارد احتیاطات به ایشان رجوع می‌کردید.

اینجانب از آغاز مبارزه امام به جمع مبارزین پیوستم و اولین زندانم را در سال ۱۳۴۲ تجربه کردم. در سالهای مبارزه تا پیروزی انقلاب با چهره‌های متعددی از گروه‌های مختلف از جمله آیات عظام و آقایان، مصطفی خمینی، منتظری، طالقانی، شهید مطهری، ربانی شیرازی، گرامی، حسن لاهوتی، هاشمی رفسنجانی، معادیخواه، حجتی کرمانی، جعفری گیلانی، شهید محمد منتظری، شهید مهدی عراقی، سیدهای هاشمی، سیدهای خامنه‌ای، محین‌الدین انواری، علی شریعتی، محمدعلی شرعی، شیبانی، سرحدی‌زاده، مسعود ستوده، عباسعلی اسلامی، شهید غفاری، زیباکلام، مهدی مهدوی‌کنی، فهیم کرمانی، جریری، قهرمانلو، زین‌الدین زنجانی، شریعتی سبزواری، خندق آبادی، کمال گنجه‌ای، شهید هاشمی‌نژاد، کاظم بجنوردی، سیدمحسن طاهری، عسگراولادی، سالاری، فاکر، علی بابایی، مفیدی، عمویی، کی‌منش، علوی، طالقانی، حکمت‌جو، پاک‌نژاد، سعیدیان‌فر، کچویی، معلم نهاوندی، حیدری، مخملباف، معین‌فر، تجریشی، حسن لنگرودی، هوشنگ اسدی، شمشاد، مرآتی، امیرحسینی، حسینی‌نیا، آوزمانی، درچه‌ای، غیوری، اعتمادزاده، متقی، محمد محمدی‌گرگانی و ده‌ها نفر دیگر که الان نام‌شان را به خاطر نمی‌آورم هم‌بند بودم و پس از پیروزی انقلاب هم چهار دوره افتخار نمایندگی مردم در مجلس را بر عهده داشتم. در دوره دوم و سوم پس از مرحوم هاشمی بعنوان نفر دوم لیست از حوزه تهران راهی مجلس شدم و

پس از رحلت امام وقتی شما در جایگاه رهبری قرار گرفتید و آقای هاشمی مجلس را برای ریاست جمهوری ترک کرد به ریاست مجلس رسیدم. حضور شما در جایگاه رهبری همراه شد با حذف بخش مهمی از نیروهای انقلاب. این رویکرد در انتخابات دوم مجلس خبرگان رهبری به اوج خود رسید و در کنار حذف افراد شاخص، این رکن رکین قانون اساسی نیز از اساس بی‌خاصیت گردید که به باور من ریشه هم‌هی گرفتاریهای امروز کشور در همین نکته نهفته است. من به اصلاح نظام در چارچوب آرمانهای انقلاب از طریق صندوق رأی باور دارم منوط بر آنکه تمامی ارکان نظام با اراده و رأی مستقیم و یا غیر مستقیم مردم، بدون نظارت استصوابی و دخالت‌های قیم‌مآبانه اعمال شود و همه از صدر تا ذیل نظام خود را در مقابل مردم، اصحاب رسانه‌ها و نهادهای حقوقی کشور مسئول و پاسخگو بدانند. احادی هم حق نداشته باشد نهادهای قانونی را با اهرم قدرت بی‌خاصیت کند چراکه هیچکس فراتر از قانون نیست و ملاک باید برای همه قانون باشد.

یقین دارم روزهای پیش از انتخابات دوره دوم خبرگان رهبری در آذر ۱۳۶۹ را به خاطر دارید جائیکه افرادی درون خبرگان با هدایت مراکزی در قدرت، محل تشکیل جلسات خبرگان رهبری را از ساختمان مجلس شورای اسلامی به بیت شما آوردند و در آنجا آقایان هم شتابزده آئین‌نامه این مجلس را به نحوی تغییر دادند که تأیید صلاحیت نامزدها از مراجع تقلید و استادان برجسته حوزه گرفته شد و در اختیار فقهای شورای نگهبان یعنی همان منصوبین حضرتعالی قرار گرفت. در حقیقت خبرگانی که وظیفه آن بر طبق قانون اساسی نصب، عزل و نظارت بر شخص رهبر و نهادهای زیر نظر اوست را به بیت شما آوردند و این رکن رکین قانون اساسی را در عمل به زیر مجموعه دفتر تبدیل کردند. آنها برخلاف نص صریح قانون اساسی هدف

داشتند رهبری و مجموعه عظیم تحت نظر او را از هرگونه نظارت و پاسخگویی معاف کنند. برای عملیاتی کردن این امر در دوره دوم خبرگان به حذف چهره‌های مستقل و ارزشمند آن مجلس نظیر آیت‌الله دستغیب این عالم برجسته و آزاده روی آوردند. به برکت این تغییر و تحول، مجلس خبرگان رهبری از آن زمان به بعد در دور باطلی قرار گرفت و شورای نگهبان که پیش از بازنگری قانون اساسی حتی حق نظارت بر انتخابات خبرگان رهبری را هم نداشت، حیات و ممت این رکن مهم قانون اساسی که تضمین‌گر جمهوریت و مشروعیت سیاسی نظام جمهوری اسلامی است را به دست گرفت و خروجی آن شد مجلسی فرمایشی که تنها وظیفه سالانه‌اش ثناگویی است.

البته در باب حذف افراد بارها شنیده‌ایم که می‌گویند میزان حال افراد است. جمله‌ای از امام که پس از انقلاب در مقام رأفت و گذشت و چشم‌پوشی از لغزش‌های گذشته افراد گفتند و دهه‌هاست که مبنایی برای حذف و برخورد با نیروهای اصیل انقلاب شده است. اگر همین تفسیر جریان حاکم را بپذیریم پس باید بگوییم این موضوع استثناء بردار نیست و شامل حال همه افراد از جمله حضرت‌عالی که بیش از همه قدرت و مسئولیت دارید می‌گردد؛ زیرا میزان حال افراد بر اساس اعمال و افعال آنان قضاوت می‌شود نه بر اساس میزان قدرت آنان.

رهبر جمهوری اسلامی

امیدوارم پرده دوم حذف نیروهای انقلاب را به خاطر داشته باشد. در سال ۱۳۷۱ تهاجم سازمان‌یافته‌ای علیه مجلس ساماندهی شد و در همین راستا جناب‌عالی در نماز جمعه آن زمان نیروهای خدوم و صادق مجلس را فتنه‌گر خواندید و از مردم خواستید به فتنه‌گرها رأی ندهند. در آن انتخابات اشخاصی که نباید دخالت می‌کردند در امر انتخابات دخالت کردند و برای

اولین بار نظارت استصوابی توسط شورای نگهبان بدون هیچگونه لفظ یا عبارت قانونی و تنها به اتکای حمایت صریح شما اعمال و اجرا شد و تعداد ۴۱ نماینده مجلس در کنار خیل دیگر نامزدها به ساتور شورای نگهبان حذف شدند. دبیر وقت شورای نگهبان پس از این قلع و قم در مصاحبه‌ای رأی دادن به جریانی که شما آن را فتنه‌گر خوانده بودید را در زمره تیر زدن به خیمه اباعبدالله الحسین (ع) دانست. در آن زمان صدا و سیما و منصوبان شما آنچنان بر این جریان تاختند و عرصه را تنگ کردند که لیست مجمع و نیروهای خط امام یکپارچه حذف شدند. وقتی مجلسی تابع در خرداد ۱۳۷۱ تشکیل شد قانون انتخابات اصلاح و لفظ نظارت استصوابی به ماده ۳ قانون مربوطه اضافه گردید و مجلس این عصاره ملت به عصاره قدرت، آنهم با فهم فردی نظیر جناب جنتی که از آغاز تأسیس شورای نگهبان عضو آن شورا بوده و نزدیک به ۲۵ سال در کسوت دبیری بی‌رحمانه با آبروی افراد بازی کرده است، تبدیل شد. کند ذهنی، عجول بودن در تهمت زدن به افراد و دست بردن در انتخاب مردم ویژگی منحصر به فرد این عضو کهنسال شورای نگهبان است. فراموش نکردیم روزی را که به ساحت مرجع عالیقدری جسارت کرد و معظم‌له را عامل بیگانه دانست و وقتی آثار اباطیل گفته‌هایش را به او یادآور شدند از خوف طرد مجبور به استغفار گردید. یا روز دیگر در خطبه‌های نماز جمعه نامه عوامانه آقای احمدی‌نژاد به رئیس جمهور وقت آمریکا را الهام‌الهی خواند و خواستار درج آن در کتب درسی شد.

رد صلاحیت فله‌ای و محدود کردن دامنه حق انتخاب کردن و انتخاب شدن مردم بخشی از سرنوشت تلخ مجلس شورای اسلامی است که از آن روز تاکنون در اختیار بخشی از شورای نگهبان و جریانی از سپاه قرار گرفته است. به‌راستی با این رویکرد حاکم به قوه قانونگذاری کشور آیا دیگر جایی

برای نقد و بررسی و آزادی بیان و اندیشه باقی می‌ماند؟ آیا مجلس شورای اسلامی همان مجلسی است که امام آنرا در رأس امور می‌دانست؟ و آیا این نوع مجلس‌ها می‌تواند به وظایف خطیر در دفاع از حقوق ملت و در راستای تحقق اصول قانون اساسی نظیر ۷۱ و ۷۶ و ۷۷ عمل نماید و یا مطالبات به حق مردم را نمایندگی کند؟ آیا این است نوع مصونیتی که در اصل ۸۶ قانون اساسی به مجلس داده شده که آزادانه حرف و نظر خود را اعلام نمایند؟ به نظر شما چه کسی مسئول نادیده گرفتن امنیت اجتماعی و سیاسی افراد در چند دهه گذشته بوده است؟ اینکه اندکی از افراد وابسته به نهاد اصلی قدرت گرداننده همه تصمیمات کشور اعم از داخلی و بین‌المللی باشند کجای انقلاب اسلامی جای دارد؟ این روش چه تفاوتی با حکومت‌های خودکامه که پاسخگویی در آن محلی از اعراب ندارد و همواره مورد سرزنش ما بوده است دارد؟

آیت‌الله خامنه‌ای

برخلاف نص صریح قانون اساسی و نظر صریح امام سپاه و بسیج در دوران رهبری شما وارد فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی شدند که نتیجه فاجعه‌آمیز آن این روزها برکسی پوشیده نیست. روزی یکی از فرمانده‌های پیشین سپاه در برابر این نقد به من گفت: «امام آنگونه می‌خواستند و آقای خامنه‌ای اینگونه می‌خواهند و ما چاره‌ای جز تبعیت نداریم.» این روزها فلسفه مخالفت پیر جماران با دخالت نیروهای مسلح در امور سیاسی بیش از پیش آشکار شده است. این موضع امام در راستای اصل ۱۵۰ قانون اساسی، قوانین جاری کشور و این مهم که رانت اسلحه و قدرت چیزی جز فساد به ارمغان نمی‌آورد اتخاذ شده بود. بیانات و وصیت‌نامه صریح امام ورود سپاه و نیروهای مسلح را به عرصه سیاست از اساس منع نموده است. اما از سال ۷۵ به بعد شاهد حضور فعالانه سپاه و بسیج در عرصه سیاست،

اقتصاد و فرهنگ بودیم. حضور در عرصه سیاست و اقتصاد سم مهلکی برای این نهاد بوده و هست و بارها اینجانب در مصاحبه‌ها، صحبت‌ها و نامه‌هایم بر آن تأکید کردم. چند ماه پیش از انتخابات ۸۸ به رئیس وقت ستاد مشترک سرلشگر پاسدار آقای فیروزآبادی که به خود اجازه داده بود در جایگاه فردی نظامی رهنمودهایی برای تشخیص رئیس‌جمهور مناسب ارائه کند، تذکر صریحی دادم. البته آنها در خرداد ۸۸ کار خود را کردند و نتیجه آنرا هم دیدند و من هم هزینه‌های مخالفت علنی‌ام با اسکله‌های غیر قانونی و دخالت‌های سپاه و بسیج در سیاست و اقتصاد را پرداختم. با این حال باید تأکید کنم که این رویکرد نه تنها ماهیت وجودی این نهاد بزرگ انقلاب را نزد مردم به شدت خدشه‌دار کرده بلکه آنان را گرفتار زد و بند و فسادهای بزرگ کرده است.

در عرصه سیاست، رفتار سیاسی تعدادی از فرماندهان سپاه و سازماندهی و مهندسی انتخابات، با به‌کارگیری نیروهای بسیج، همه و همه، نتیجه‌ای جز بی‌ثباتی سیاسی و ایجاد فضای استبدادی و حذف حاکمیت مردم و در نهایت نفی جمهوریت نظام در بر نداشته است و در حوزه اقتصاد انحصارطلبی آنان ناشی از حذف مناقصه‌های عمومی، واگذاری‌های غیر قانونی صنایع بزرگ و کلیدی کشور فسادهای تاریخی آفریده است که از ذکر جزئیات تأسف انگیز آن می‌گذرم. در حوزه امنیت داخلی هم سپاه بدون هیچ‌گونه نظارت و پاسخگویی کارهای موازی وزارت اطلاعات انجام می‌دهد و متعرض حقوق بنیادین مردم می‌گردد. خروجی اصرار بر دخالت سپاه در امور سیاسی، فرهنگی، امنیتی و اقتصادی چه بوده است؟ آیا این نوع نگاه به سیاست و اقتصاد، در قانون اساسی، قاموس جمهوری اسلامی و اندیشه بنیانگذار حکیم آن جایی داشته است؟ آیا این روش کشور را به سرراشویی سقوط و انحطاط و بحران‌های داخلی و بین‌المللی رهنمون نکرده است؟ آیا زمان

بررسی نتایج آن فرا نرسیده است و آیا حضرتعالی نباید در قبال خروجی تأسف‌انگیز آن که بارها نسبت به آن هشدار داده بودیم پاسخگو باشید؟

آیت‌الله خامنه‌ای

پس از تقلب و دخالت سپاه و بسیج در مرحله اول انتخابات سال ۸۴ به نفع یکی از نامزدها از شما تقاضا کردم آن بخش از سپاه و بسیج را که در کارهای سیاسی وارد شده‌اند از این اقدام خطرناک بر حذر دارید. اگر آن روز توجه‌ای به این موضوع مهم می‌کردید وضعیت کشور امروز اینچنین شکننده نبود. در انتخابات ریاست جمهوری ۸۴ سپاه و بسیج به محوریت فرزند شما آقا سید مجتبی به نفع یکی از نامزدها ورود کردند و در نتیجه تخلف و تقلب آنان در سه استان اصفهان، تهران و قم فرد مورد نظر با حرکت کودتاگونه شورای نگهبان، با آنکه اینجانب در ۱۱ استان کشور اول بودم به مرحله دوم فرستاده شد. البته این امر در سایه انحصارطلبی و بی‌تجربگی افراد پرنفوذی درون جریان اصلاحات و همچنین ضعف وزارت کشور در صیانت از آرای مردم تحقق پیدا کرد. در نامه مورخ ۲۹ خرداد ۱۳۸۴ به شما یادآور شدم که یکی از بزرگان به جنابعالی گفته‌اند که «آقازاده حضرتعالی از فلان شخص حمایت می‌کند» و شما فرموده‌اید «ایشان آقااست نه آقازاده». اینجانب از سر اخلاص، احترام و دلسوزی از جنابعالی خواستم جلوی دخالت این آقازاده را بگیرید که نگرفتید و ۸۸ دیدید جریان کودتای انتخاباتی چه بلایی بر سر نظام و انقلاب آورد. اگر در آن روزها به امام حسن مجتبی (ع) امام دوم شیعیان و فرزند امیرالمومنین علی (ع) اشکال کرده بودم رأی بیش از ۵ میلیون اینجانب در انتخابات ۸۴ در خرداد ۸۸ که هم حامیان بیشتری از گروهها و جمعیت‌ها به‌خصوص دانشجویان، روشنفکران، زنان، محرومین و افراد مورد تبعیض اعم از دگراندیشان، اقلیت‌های حقوقی و مذهبی، دراویش و اهل حق داشتم و هم حضور مردم در

انتخابات نزدیک به بیست درصد افزایش پیدا کرده بود به آمار مضحک ۳۰۰ هزار رأی تنزل پیدا نمی‌کرد. برای نمونه بد نیست یادآور شوم که در سال ۸۴ تنها در استان خودم لرستان از مجموع ۸۰۰ هزار رأی واریز شده به صندوق‌ها بیش از ۴۴۰ هزار رأی داشتم و در سال ۸۸ در همین استان از مجموع ۹۵۵ هزار رأی واریز شده به صندوق‌ها سهمیه مرا ۴۴ هزار رأی در نظر گرفتند.

آیت‌الله خامنه‌ای

در سال ۸۴ وقتی آقای احمدی‌نژاد به تعبیر برخی افراد در زمره رجال سیاسی قرار نمی‌گرفت ایشان با نظر مثبت شما تأیید صلاحیت شد. هنگامیکه وی با رانت سپاه و بسیج در جایگاه ریاست جمهوری قرار گرفت همه‌ی ارکان قدرت برای حفظ وی بسیج شدند و در سال ۸۸ وقتی مردم با حضور پرشمار خود به سیاست‌های مناقشه برانگیز او که کشور را در آستانه تحریم و انزوا قرار داده بود نه گفتند، پیش از شمارش آرا پیروزی ایشان با درصدی معین اعلام شد و فردای انتخابات هم وقتی مردم در شوک قلب و مهندسی انتخابات بودند پیام تبریک حضرتعالی صادر گردید. برای ماندن او در قدرت همه‌ی اعتبار نظام را هزینه کردید و در نماز جمعه ۲۹ خرداد به جای شنیدن صدای اعتراض مسالمت‌آمیز مردم و احترام به خواست آنان با زبان تهدید سخن گفتید و از مهندسی ناشیانه انتخابات دفاع کردید. در آن روز نظر و دیدگاه خود را به آقای احمدی‌نژاد نزدیک‌تر از همه حتی آقای هاشمی دانستید و بر ما به تندی تاخید که در مناظره‌ها او را درغگو و خرافاتی نامیدیم. در روزهای آخر کار این دولت در حالی که شیوه اداره کشور به قبل از مشروطه بازگشته بود و فسادهای بی نظیری رقم خورده بود، بار دیگر حمایت مطلق خودتان را از کارنامه هشت ساله آنان تکرار کردید و حتی مدعی شدید از مشروطه تاکنون چنین دولتی نداشته‌ایم. با

اینهمه در سال ۹۶ وقتی او بار دیگر قصد حضور در انتخابات را داشت و پس از هشت سال حضور در ریاست جمهوری و حمایت‌های کم نظیر شما دیگر نمی‌توانستند در باب رجل سیاسی بودن او بحثی کنند وی را ابتدا از ورود به انتخابات منع کردید و وقتی تمکین نکرد او را رد صلاحیت کردید. این روزها هم طرفداران شما با الفاظی تند بر او می‌تازند.

آیا به‌راستی جایگاه رهبری این است که روزی کسی را با چنین اهرمی به قدرت برساند و روز دیگر همان فرد را از اعمال یک حق ساده محروم کند؟ آیا کارکرد ولایت فقیه در نظام جمهوری اسلامی این است که روزی برای شکاف میان اصلاح‌طلبان دو نامزد این جریان را با حکم حکومتی به عرصه انتخابات ریاست جمهوری برگرداند (۱۳۸۴) و چند سال بعد همان دو فرد تأیید شده برای احراز پست ریاست جمهوری را از نامزدی در انتخابات مجلس شورای اسلامی (۱۳۹۴) محروم کند؟ دقت کرده‌اید که این دست رفتارها چگونه واکنش مردم را در انتخابات‌ها برانگیخته است؟ به‌طوری که حاضرند در انتخابات‌هایی که شورای نگهبان نامزدهای اصلی را فله‌ای رد می‌کند و حق انتخاب مردم به شدت محدود است و امکان رقابت جدی وجود ندارد، ساعت‌ها در صف رأی بمانند تا چهره‌های نزدیک به شما را حذف کنند. چرا به جای درک پیام مردم و احترام به خواست آنان که صاحبان اصلی کشورند در مقابل آنان قرار می‌گیرید؟

رهبر جمهوری اسلامی

در خرداد ۸۸ بخش زیادی از مردم نسبت به نتایج اعلام شده آراء و مهندسی ناشیانه انتخابات معترض بودند و اعتراض‌شان را مسالمت‌آمیز اعلام کردند. در آن ایام جنابعالی امکان تقلب و تغییر آراء را به طور کلی مردود اعلام کردید. آیا بهتر نبود به جای توسل به خشونت و ایستادن در مقابل موج میلیونی مردم و گفتن این نکته که امکان تخلف و تقلب در نظام

وجود ندارد به خواست آنان توجه می‌کردید؟ شما که از جزئیات پرونده‌ای که وزارتخانه‌های کشور و اطلاعات در سال ۱۳۸۴ پیرامون دخالت‌های نظامیان و شبه نظامیان در امر انتخابات ریاست جمهوری تهیه کرده بودند مطلع بودید. متأسفانه آقای خاتمی آن گزارش را بنا به ملاحظاتی انتشار عمومی نداد و همین امر مورد اعتراض کتبی اینجانب قرار گرفت. با این وجود در سال جاری وقتی آقای روحانی با ۲۴ میلیون رأی (۶ میلیون رأی بیشتر از سال ۱۳۹۲) انتخاب شدند، در ۱۶ خرداد ۹۶ فرمودید: "تخلف در انتخابات مناسب نظام جمهوری اسلامی نیست و مسئولان باید این موارد را با جدیت دنبال کنند و متخلفین را مشخص کنند تا در انتخاباتی که ملت ایران در آینده در پیش دارد، چنین تخلفاتی برافتد، زیرا اگر چشم بر تخلف ببندیم و از آن صرف‌نظر و اغماض کنیم، تخلفات تکرار می‌شود."

این تناقض آشکار را چگونه پاسخ می‌دهید؟ آنگاه که مردم با حضور کم نظیرشان دست رد به کاندیدای مورد حمایت حاکمیت می‌زنند و نسبت به مهندسی آرای‌شان به طور مدنی اعتراض می‌کنند، در مقابل آنان که بزرگترین سرمایه انقلاب و کشورند قرار می‌گیرید و با تحکم با آنان سخن می‌گویید و امکان تقلب را از اساس منتفی می‌دانید. اما وقتی نامزد مورد نظرتان با نظارت و دخالت کامل حامیانش در شورای نگهبان با اختلافی فاحش شکست می‌خورد از برخورد جدی مسئولان با تخلف سخن می‌گویید. شما به خوبی می‌دانید که روسای جمهور معمولاً در دور دوم با ریزش رأی مواجه می‌گردند. این ریزش البته طبیعی است إلا در زمان‌هایی که بخش خاموش جامعه آنهم به دلایل متعدد از جمله نگرانی از سرنوشت کشور با رویکرد سلبی در انتخابات شرکت می‌کنند مانند آنچه در دور دوم آقای خاتمی در سال ۱۳۸۰ اتفاق افتاد و یا آنچه در سال ۱۳۹۶ رقم خورد. اینهم روشن است که اصولگرایان سهمی از آرای خاموش ندارند. آیا انتظار

داشتید مردم در خرداد ۸۸ افزایش نزدیک به ۷ میلیون رأی آقای احمدی‌نژاد را طبیعی بدانند. آیا انتظار داشتید مردم به صحنه آمدن ۲۵ درصد از آرای خاموش را از سر ذوق حضور آقای احمدی‌نژاد و یا در جهت اعلام حمایت از برنامه‌های جنجالی و ویران‌کننده او بدانند؟

جایگاه رهبری این نیست که روزی مرحوم هاشمی رفسنجانی را از شرکت در انتخابات ریاست جمهوری محروم کند و روز دیگر نوه امام سیدحسین خمینی که در قم درس خارج می‌گوید و چند مرجع تقلید اجتهادش را گواهی کرده‌اند و یا چهره فاضلی نظیر آقا جواد حجتی‌کرمانی عضو سابق مجلس خبرگان رهبری با آن سابقه انقلابی و زجرهای دوران مبارزه که تنها در یک فقره ۱۰ سال محکومیت کشید را از شرکت در انتخابات خبرگان رهبری حذف کند. به‌راستی برخی چه رویاهایی برای خبرگان در سر دارند که برای تحقق آن رویاها همه باید در این مسیر ذبح شوند؟

وقتی از نوه امام گفتم یاد یادگار امام مرحوم حجت‌السلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی افتادم که بیت امام را در سلامت با چند نفر اداره کرد و جز نیکی در حق افراد کاری نکرد اما با بی‌مهری مواجه شد که شرح حالش را در فرصتی دیگر خواهم گفت.

آیت‌الله خامنه‌ای

می‌دانید که به موازات دخالت‌های مادی و معنوی حکومت در حوزة‌ها استقلال حوزة‌ها علمیه مخدوش گردیده و جایگاه آنان نزد مردم به شدت آسیب دیده است. برای حفظ دین و آبروی روحانیت شیعه از شما مصرانه می‌خواهم به دخالت‌های امنیتی و حکومتی در حوزة‌ها پایان دهید. اجازه دهید مراجع عظام تقلید و روحانیون کشور آزادی عمل داشته باشند و همچون گذشته ملجاء و پناهگاه مردم باشند. متأسفانه سالهاست که نهادهای امنیتی و نظامی با تربیت و فعال کردن تعداد معدودی از طلاب عرصه را بر

مراجع تقلید و دلسوزان حوزه تنگ کرده‌اند. حوزه‌ها بر خلاف نظر امام به پول حاکمیت آلوده شده‌اند و در کنار آنان مراکزی با نام‌های مقدس از بودجه عمومی کشور رقم‌های نجومی دریافت می‌کنند. خاطرتان هست که در دوران امام بودجه‌ای از خزانه عمومی به حوزه‌ها داده نمی‌شد و حوزه‌ها از محل وجوهات شرعی مردم و با نظر مراجع عظام تقلید اداره می‌شدند.

می‌دانید که بنیادهای انقلابی که هدف از تأسیس آنها در بدو انقلاب رسیدگی به محرومین و فقر زدایی از کشور بوده در عمل به کارتل‌های اقتصادی و حیات خلوت برخی افراد تبدیل شده‌اند که هیچگونه نظارتی هم بر آنان اعمال نمی‌گردد. برخی دلسوزان می‌گویند بیش از ۵۰ درصد ثروت کشور در دست چند نهاد حاکمیتی است که نظارتی هم بر آنها اعمال نمی‌شود. در چنین شرایطی طبیعی است که توده‌ها و طبقات فرودست جامعه که پایگاه اصلی انقلاب اسلامی بوده‌اند به بشکه باروتی تبدیل شوند. اعتراض‌های اخیر مردم در شهرهای مختلف کشور علیه ظلم و فساد و تبعیض زنگ خطری است که هرچه زودتر باید آن را دریابید و دغدغه‌های معیشتی مردم را مورد توجه قرار دهید. امام از همان ابتدا دغدغه مردم و معیشت آنان را داشت فلذا به مسئولین در همان سال‌های اول انقلاب یادآور شدند: "به حسب انصاف، به حسب وجدان، این مردمی که شماها را روی کار آورده‌اند، این مردم زاغه‌نشین که شماها را روی مسند نشانده‌اند ملاحظه آن‌ها را بکنید و این جمهوری را تضعیفش نکنید. بترسید از آن روزی که مردم بفهمند در باطن ذات شما چیست و یک انفجار حاصل بشود. از آن روز بترسید که ممکن است یکی از "ایام الله"، خدای نخواستہ باز پیدا بشود و آن روز دیگر قضیه این نیست که برگردیم به ۲۲ بهمن. قضیه این است که فاتحه همه ما را می‌خوانند."

امام مردم را حاکم بر سرنوشت خود می‌دانست و تا روز آخر حیاتش به اذعان دوست و دشمن از حمایت اکثریت مردم زمان خود برخوردار بود. دخالت‌های محدودش در امور حکومت برای بازکردن گره‌های کور دوران جنگ بود که شما سوابق آن را به خوبی می‌دانید. او جنگ و کشور را با حمایت همین مردم اداره کرد. اتکا او به مردم بود؛ مردمی که حاضر بودند به فرمانش لبیک بگویند و راهی جبهه‌های جنگ شوند. ۵۳ درصد شهدای جنگ تحمیلی از میان داوطلبان از اقشار مختلف جامعه شامل معلمان، دانشجویان، دانش‌آموزان، کارگران، طلاب، کشاورزان، ... و ۴۷ درصد دیگر از میان نظامیان (نیروهای ارتش، سپاه، ژاندارمری، شهربانی و کمیته‌ها) بودند. مردم همان مردم هستند، ما هستیم که قدرت تغییرمان داده است و فراموش کرده‌ایم از کجا به کجا رسیده‌ایم.

فقر و بیکاری در کشور بیداد می‌کند و به گفته مقامات مربوطه بیش از ۱۰ میلیون نفر از جمعیت کشور در فقر مطلق زندگی می‌کنند. تغییر این وضعیت در تعامل صحیح و دوری از تنش با همسایگان و جامعه بین‌المللی است. این نوع زیستن زیننده مردم بزرگ و صبور ایران نیست و هرچه سریعتر دولت و حاکمیت باید با توجه به دغدغه‌های مردم گشایشی در وضعیت اقتصادی آنان ایجاد کنند. نظام این روزها چنان در سراشیبی قرار گرفته که از تجمع چند هزار نفری مردم به ستوه آمده از ظلم و فساد احساس خطر می‌کند. دلایل حضور اعتراضی مردم در شهرهای مختلف از جمله شهرهایی که بیشترین شهید را در دفاع مقدس تقدیم کرده‌اند مورد توجه قرار دهید. به جای تکرار اتهام ارتباط با دشمن و برخوردهای قهرآمیز و سخت‌گیرانه سخن آنان را با جان و دل گوش دهید و ببینید چه بستری در این کشور فراهم شده که دشمنان کشور و انقلاب چشم طمع به آن دارند و منتظر فرصتی برای تعرض به تمامیت ارضی سرزمین‌مان هستند. بیش از آنکه این

زخم عمیق گردد و فجایع بیشتری در زندان‌ها رقم خورد از شما مصرانه می‌خواهم دستور آزادی زندانیان بحران اخیر را صادر کنید.

رهبر جمهوری اسلامی

سه دهه است که شما در رأس نظام قرار دارید و هنوز هم از جایگاه یک اپوزسیون سخن می‌گویید. در این سه دهه بخش مهمی از نیروهای اصیل انقلاب را کنار گذاشتید تا سیاست‌های مورد نظرتان را اجرا کنید و امروز با نتایج همان سیاست‌ها مواجه هستید. پاسخگویی وظیفه همه مقامات نظام است و جنابعالی که کارکرد نهادها و سازمان‌هایی مانند سپاه، بسیج، شورای نگهبان، نهادهای انقلابی، ائمه جمعه، صدا و سیما و .. را مطابق نگرش و سیاست‌های مورد نظرتان تغییر داده‌اید باید بیش از دیگران به این مهم توجه کنید. آیا این نوع دخالت‌ها در امور جاری کشور با چارچوب تئوری ولایت فقیه مورد نظر امام و یا با آنچه مد نظر تدوین‌کنندگان قانون اساسی بوده است، همخوانی دارد؟ تفسیری که رسانه‌های رسمی حکومت این سالها از ولایت فقیه ارائه می‌کنند معنایی جز تعطیل کردن عقل جمعی و ایجاد یک نظام خودکامه فردی ندارد. این رویکرد عوارض سنگینی از خود به جای گذاشته است. به راستی چگونه می‌خواهید این اشتر سرکش قدرت را بدون پالایش و اصلاح ساختاری نظام به دست دیگری بسپارید؟ برای یک لحظه هم شده تصور کنید این تفسیر فراقانونی از اختیارات بی حساب و کتاب ولی فقیه پس از شما در ید فرد دیگری قرار گیرد و آن فرد بخواهد آراء و نظرات خود را بر یک ملت آنهم بدون نظارت و پاسخگویی تحمیل کند. چه تصویری فاجعه‌باری از آن روز برای‌تان متصور است؟

مصرانه از شما می‌خواهم زمینه اصلاحی را فراهم کنید که تمامی ارکان کشور در مقابل مردم و نهادهای قانونی به طور عملی پاسخگو باشند و در عمل قانون حاکم باشد نه حاکمیت فرد یا گروهی خاص. میان آنچه در دوران مبارزه می‌خواستیم و به مردم وعده می‌دادیم با آنچه در عمل اتفاق افتاده اختلافی است از زمین تا آسمان. از این بابت همه ما در مقابل مردم مسئول هستیم و من خود را در مقابل شهدای سرافراز کشور، مردم بزرگ و صبور ایران و امام مسئول می‌دانم و متعهدم آنچه خیر و صلاح کشور است را با زبانی صریح بگویم، اگرچه به مذاق برخی خوش نیاید. از جنابعالی هم می‌خواهم با مطالعه دقیق وضعیت سیاسی، اقتصادی و بین‌المللی کشور و نیز بازخوانی سیاست‌های چند دهه گذشته تا دیر نشده زمینه اصلاح ساختاری نظام را فراهم آورید به نحوی که مردم همانانی که با خروش میلیونی‌شان در ۲۲ بهمن ما را از کنج زندان‌ها به قدرت رساندند در عمل حاکم بر سرنوشت خویش گردند.

در پایان لازم می‌دانم توجه شما را به این نکته جلب کنم. همانطور که در جریان هستید از فردای انتخابات ۸۸ تا به امروز رسانه به ظاهر ملی و جراید حکومتی نظیر کیهان به‌طور مستمر اینجانب و مهندس موسوی و مردم معترض را مورد اهانت قرار داده‌اند. در این مسیر هم هر تهمت و دروغی را مباح دانستند تا به زعم خویش افکار عمومی را نسبت به ما و معترضین مخدوش کنند. اخیراً هم برنامه‌ای سفارشی با عنوان "خارج از دید" در ده قسمت ساخته‌اند که قرائتی سرشار از دروغ از حوادث ۸۸ ارائه کرده است. این روش رذیلانه و ناجوانمردانه بدون به رسمیت شناختن حق پاسخ تا چه زمانی بناست ادامه پیدا کند؟ آیا پس از ۸ سال توهین، افترا و هتاک‌های یکطرفه نمی‌خواهید برای یکبار هم شده میان طرفین این مناقشه یک مناظره آزاد و زنده را در رسانه ملی که متعلق به کشور است نه اشخاص

فراهم آورید؟ اینجانب بدینوسیله آمادگی شرکت خود را به همراه مشاورانم در هر مناظره‌ای مرتبط با انتخابات ۸۸ و حوادث پس از آن اعلام می‌نمایم.

والسلام

مهدی کروی

جماران

۹ بهمن نود و شش

برای چیرگی بر اقتصاد تک محصولی-نفتی

راهکارهایی اقتصادی برای چیرگی بر اقتصاد تک محصولی-نفتی
و کنار راندن نهادهای بازاری-کاتوزی-سپاهی-مالی رانت خوار

از آنجا که نزدیک به هشتاد درصد اقتصاد ایران زیردست دولتی است برآمده از نهادهای بازاری-کاتوزی-سپاهی-مالی، و بنا بر بیماری دیرینه ای وابسته به دلارهای نفتی، دگرگونی در ساختارهای مالی-دیوانی بساارزمند است. از راه کاهش سرازیر شدن دلارهای نفتی-گازی به دولت و نهادهای دولتی-نیمه دولتی-خصوصی، می‌بایست این ارگان را به نهاد پیش برنده ی اقتصاد بارآور، فرارویاند. واداشتن دولت و نهادهای گوناگون اقتصادی به اندوزش و فراهمش نیازهای مالی خود از راه مالیات‌های یکان های امروزی و به راستی سودآور دولتی-تعاونی-خصوصی (به جای درآمد نفت و گاز)، به آنجا می‌انجامد که ساماندهی به ساختارهای فرآورنده، سازمان‌های دریافت مالیات، قانون‌ها و بخشنامه‌ها و همه ی رویکردهای نهادهای روبنایی، در دستورکار جاگیرند.^۱ اینگون دولت، در راه‌اندازی چرخ‌های اقتصادی و بالندگی صنعتی و کشاورزی و خدماتی سازنده با آماج بالابردن افزارزش (ارزش اضافه) و دریافت مالیات بیشتر، سودور خواهد بود. با کاربرد این شیوه، دولت - و نیز دگرنهادهای اقتصادی - کم کم از درون مایه ی انگلی پیشین، به مثابه ی دستگاه بزرگ فاسد و بوروکراتیک و

^۱ قرار داده شوند (جاگرفتن و جاگیراندن)

مصرف کننده ی دلارهای نفتی-گازی، فاصله می‌گیرد. از دگرسو در صورت نیاز دولت به وام، می‌توان مرز یا سقفی را به درصد تولید ناخالص داخلی برای کم-ماند یا کسری بودجه، مانند دگربازارهای همگرای منطقه ای، درانداخت. برای نمونه این میزان را می‌توان سه تا پنج درصد درشمرد که بر پایه ی نرخ تورم و دیگر نیازهای اقتصادی، می‌تواند تنها در این میانه شناور باشد و نه بیش از آن.^{۴۱۷}

همین سخت‌گیری مالی می‌بایست در مورد بخش های نیمه‌دولتی و خصوصی نیز کاربردی شود. بدین گونه همه‌ی کوشش بانک نوین نفت (که نویسنده بنیان گذاری آن را باییده و سازنده می‌داند) و بانک مرکزی و سامان بانکی و دستگاه دولتی و قانون‌گذاری، در این راستا خواهد بود که سودوری بخش‌های انگلی مانند رباخواری، رانت‌ستانی، زمین‌بازی و بازرگانی انگلی-وارداتی فروکاهد. بر آیند این رویکردها، کشانش گام به گام سرمایه‌ها از بخش‌های نافرآور به بخش‌های فرآور یا مولد خواهد بود و در چارچوب آن ساختارهای اقتصادی نیز کم‌کم بهینه خواهند شد و کل فراوری ها و کالاهای اقتصادی، خود را برای هماوردی و رقابت در بازار داخلی و خارجی خواهند آموذ.

از دگرسو، پیامد کارگیری آماجمند درآمدهای نفتی-گازی و پرهیز از خورانش و تزریق‌های بی‌بند و بار به بخش‌های گوناگون اقتصادی، پیدایی ترازش در بازار مصرف درونی و کاهش نرخ تورم خواهد بود. نگاهی به روند افزایش قیمت‌ها در ایران پس از بالش بهای نفت، دگراندن سیاست‌های مالی-پولی را گریزناپذیر می‌کند. پس از پیاده سازی اصلاحات ارضی و پاره‌ای اصلاحات دیگر اقتصادی در سال 1962، تورم در ایران فروکاست.^{۴۱۸} با دستیابی به درآمدهای بالای نفتی اما، تورم شتابان فزافزود و در واره ی "جمهوری اسلامی" حتی به مرز چهل درصد فراروید و تا

امروز هنوز دوشماری است. پیش زمینه‌ی بازگشت به تورمی چون سال‌های دهه‌ی شصت میلادی (پس از اصلاحات ارضی)، برپایی نازکانه‌ی انضباط مالی و همکاری نزدیک میان بانک نوین نفت و دیگر بافتارهای مالی و دولتی و قانون‌گذاری، با آماج رسیدن به رشد اقتصادی پایدار و پرشتاب، همزمان با انباشت سرمایه‌ی بساکلان دولتی، است.

پیرامون راه رشد اقتصادی و نقش دولت در فرایندهای اقتصادی، می‌توان با دو دیدگاه در ایران که آینه‌ای است از برداشتهای جهانی، برخورد: استراتژی جایگزینی واردات و استراتژی گسترش صادرات. در پیش گرفتن راه رشد اقتصادی هماهنگ با هنگامه‌ی درونی، در گستره‌ی جهانی شدن اقتصاد، برجستگی ویژه‌ای دارد. در این زمینه آزمون‌های گوناگونی هست که می‌توانند به بهر و سهم خود راهنمای کار برای کشور ما باشند. در ایران که اقتصادش هنوز در تراز یک کشور میانه‌ی بالنده (رو به رشد) است و یکان‌های اقتصادی‌اش در بیشتر پهنه‌ها توانایی هموردی با کالاهای فرامرزی را ندارند، گذر از یک دوره‌ی تدارک و جهش اقتصادی کنترل شده که آمیزه‌ای است از سیاست استراتژی جایگزینی واردات و استراتژی گسترش صادرات، گریزناپذیر می‌نماید.

این پروسه تنها کشورهای بالنده را دربر نمی‌گیرد. در انگلستان سده‌ی هفده و هیجده میلادی که چهارمندی (صورت بندی) سرمایه‌داری و روند صنعتی شدن شتابان فرابالیده بود، برای دستیابی به بالشی پایدار، سیاست‌های پشتیبانی سختی در برابر درآمد کالاهای خارجی پیاده شد و حتی در برابر کشورهای مستعمره نیز سیاست‌های گمرکی یکی از ابزارهای برجسته‌ی بالا بردن سود انبازگاه‌ها یا شرکت‌های انگلیسی بود.^{۴۱۹} سیاست همگونی نیز از سوی ژاپن در واره‌ی جهش اقتصادی پیاده گردید. در این راستا آزمون‌های نوین چین نیز ارزمندند.^{۴۲۰}

در ایران نشانی از یک واژه ی گذار تدارک شده و یک جهش اقتصادی برای درآمدن به بازار جهانی، در دست نیست. از یک سو می کوشند تا دستوره‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی در زمینه ی برداشتن یارانه‌ها و کاهش تعرفه‌های گمرکی و خصوصی‌سازی و ریاضت اقتصادی و دگره شتابان کارآیند، و از سوی دیگر در راه بالا بردن توان اقتصاد درونی (بویژه صنایع مادر و ماشین سازی و بخش های پژوهشی، و نه رشته های وابسته به رانت های نفتی-گازی-کانی) تنها گام‌هایی شکننده و ناستوار برداشته می‌شود. بازتاب‌های آن عبارتند از تورم فزاینده، کاهش ارزش پول داخلی، افزایش واردات و کم-ماند یا کسری تراز بازرگانی برون مرزی نانفتی-ناگازی. بر پایه‌ی این داده‌ها روشن است که درآمدن به سازمان تجارت جهانی و برپایی سیاست درهای باز، به گسترش بازار مصرف داخلی از راه هزینه کردن درآمدهای نفتی-گازی، خواهد انجامید. کنسرن‌های جهانی این سیاست را سال‌هاست که در کشورهای نفت خیز خاورمیانه و بخش بزرگی از دیگر کشورهای بالنده (رو به رشد)، درانداخته اند.

راهکار خصوصی‌سازی برای برون رفت از بن بست کنونی که از سوی ارگان‌های مالی جهانی و پاره‌ای از کارشناسان و دست‌اندرکاران و گردانندگان درونی درچپانده می‌شود، گره‌ای از این دشواری نمی گشاید. شوند آن، اینست که بخش‌های بزرگی از اقتصاد ایران، چه بخش دولتی و نیمه دولتی و چه بخش خصوصی، وابسته و پیوسته به دلارهای نفتی-گازی هستند و در ساختار کنونی اقتصادی-سیاسی ویژه‌ی ولایی، درون‌مایه‌ی انگلی و مصرفی دارند. با دنبالیدن تزریق دلارهای نفتی و خصوصی سازی، نمی‌توان به بالا رفتن بهره‌دهی اقتصادی و رقابت پذیری راستین یکان های دولتی و نیمه دولتی و هم چنین خصوصی امیدوار بود. از سوی دیگر

دستیابی به بازده بالای اقتصادی، وابسته به گونه‌ی مالکیت بنگاه‌های اقتصادی نیست. برای نمونه در حالی که پاره‌ای از شرکت‌های خصوصی مانند Karstadt در آلمان ورشکست شده یا به مرز ورشکستگی رسیدند، شرکت‌های ناخصوصی یا تعاونی گونه‌ای مانند Standard Life در انگلستان یا Volkswahlbund در آلمان، توانستند خود را بر هنگامه‌ی نوین پس از سال 1991 هماهنگ سازند و سودآور مانند. آزمون کشورهایمانند چین و سنگاپور با بهرا و سهم بالای اقتصاد دولتی و همپا با آن بالش‌شتابان اقتصادی، نشان از آن دارد که می‌توان بنگاه‌های اقتصادی ناخصوصی را نیز سودآور و هم‌آوردمند (رقابت‌پذیر) کرد. این دگرپرسی از یک سو نیاز به برنامه‌های کارشناسانه و زمان‌بندی شده دارد و از سوی دیگر وابسته است به ساختار شفاف و کارا و رسیدگی شده‌ی ارگان‌های دولتی و نهادهای قانون‌گذاری به راستی برگزیده‌ی مردم. افزون بر آن، برای آماده شدن در راه درآمدن به سازمان تجارت جهانی، می‌توان در صورت بایستگی، گرداندگی (و نه مالکیت) پاره‌ای از یکان‌های فراورشی و اقتصادی را به کارشناسان برجسته سپرد، یا به اجاره در دست مدیرانی که از توانایی بسنده برخوردارند، نهاد. بر این پایه نیازی به دگرگونی در ساختار مالکیت‌ها نیست.^{۴۲۱} برای نمونه از میان نود و پنج شرکت بزرگ چینی که در رده بندی بزرگترین پانصد شرکت جهان در سال دو هزار و چهارده میلادی جای گرفتند، "نود درصد آنان دولتی" بود و نه خصوصی، آن هم در اقتصادی با رشد سالانه‌ای در مرز ده درصد در درازای چندین سال.^{۴۲۲}

در واره‌ی گذار و تدارک برای درآمدن به بازارهای جهانی در کشورهای بالنده (رو به رشد)، و از آن دست ایران، می‌بایست به کارشکنی‌های کنسرن‌های بین‌المللی نگاهی ویژه داشت. در این راستا سیاست‌های

اقتصادی اندیشیده و خودپوی دولت، می‌تواند در پشتیبانی از یکان‌های اقتصادی دولتی و نیز سرمایه‌داران میانه و کوچک تولیدی (و نه مونتاژی)، به برجستگی نقش آفریند. آشفتگی‌های مالی در امریکای لاتین و ورشکستگی آرژانتین و بحران اقتصادی در خاور دور، نشان دادند که کنسرن‌های بین‌المللی و کانون‌های بزرگ مالی جهانی، می‌توانند در بازه‌ی زمانی کوتاهی همه‌ی اقتصاد کشورهای بالنده (رو به رشد) و کوچک، و گاه بزرگ را، درهم شکنند یا ناپایدار سازند.

راست این است که علیرغم گفتمان‌های "بشر دوستانه" پیرامون "دهکده بزرگ جهانی" و گلوبالیسم و نولیبرالیسم "نیک خواهانه"، کشمکش میان تکابنگاه‌ها یا انحصارهای جهانی و پیش از همه کانون‌های برجسته‌ی مالی برای بدست آوردن بهرا و سهم بزرگ تری در بازار جهانی و انباشته‌های مواد خام و پهنه‌های سرمایه‌گذاری، سخت روان است. در این راستا بهره‌کشی لگام‌گسیخته از کشورهای وامانده نه تنها نگاهیده، بلکه اندازه‌ی آن بویژه پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی در پایان سده‌ی بیست میلادی، بالاگرفته است. بنا بر داده‌های اقتصادی، بهرا و سهم کشورهای واپس مانده در تولید صنعتی جهان در دو دهه‌ی گذشته نیفزوده، و حتی نزدیک به "ده درصد!!!" فروکاسته است. نگرستی اینکه، بخشی از همین سهم کوچک و کاهنده، برآستی خام فروشی‌های پنهان یا فراورده‌های نخستین مواد خام اند، با برچسب "کالاهای صنعتی" کشورهای افریقا و آسیا و امریکای لاتین. بدین گونه در بافتار کنونی اقتصاد جهان، کشورهای ناصنعتی بسادشوار می‌توانند شانسی برای درآمدن به جرگه‌ی کشورهای صنعتی یابند و بیهود نیست که کارشناسان از روند شتابان "ناصنعتی کردن" اقتصادهای نوپای وابسته به مواد خام، می‌سُخنند.^{۴۲۳}

چیرگی تکابنگاه ها یا انحصارهای فراملی هنگامی که بخش بزرگی از اندوخته ها و مواد خام جهانی در چنگ آنان است، پذیرفتگر و تضمین‌کننده‌ی سودهای آینده شان می باشد. بیهود نیست که "یک درصدی های" متروپل ها می کوشند، نه تنها اندوخته‌های مواد خام شناخته شده و در دسترس را زیردست گیرند، بلکه چیرگی بر انباشته های بالقوه نیز برای آماج‌های استراتژیک در دستور کارند. برنامه های نوین امریکا برای بیرون راندن هموردان از بازارهای کشورهای بالنده (رو به رشد) و گشودن گستاخانه‌ی اقتصادی-نظامی این کشورها، علیرغم همه‌ی داوها و ادعاهای آدمی دوستانه و پشتیبانی از حقوق بشر، روزاروز فرامی گسترند. بی‌شوند نیست که "شرودر" صدراعظم^۱ پیشین آلمان در روند درگیری‌های بازرگانی میان اروپا و امریکا در آستانه‌ی سده‌ی بیست و یک میلادی از "جنگ بازرگانی" در گستره‌ی جهانی آشکارا سخن راند. ستیزارهایی که در دهه‌ی دوم سده‌ی بیست و یک بسابیشتر بالاگرفته است، آن هم همزمان با بحران اقتصادی ای "ژرف تر" (بنا به اعتراف رییس پیشین بانک مرکزی اروپا^{۲۴}) و درازگاه تر از بحران آغاز سده‌ی بیست میلادی.

این فرایندها و تنش‌های اقتصادی تنها کشورهای بالنده (رو به رشد) را در بر نمی‌گیرند. روند همگونی را می‌توان در بافتار اقتصاد درونی کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری در آغاز سده‌ی بیست و یک میلادی، در چارچوب کنترل بنگاه‌های کوچک و میانه‌ی اقتصادی و توان‌گیری کنسرن‌های بزرگ و پیش از همه غول‌های مالی، آشکارا درنگریست. برای نمونه در سال دو هزار و چهار در آلمان، بانک‌ها و بیمه‌ها در چکاد شرکت‌هایی جاداشتند که به بیشترین سود در تاریخ خود دست رساندند. توان مالی این کانون‌ها

^۱ صدراعظم واژه‌ی کمابیش نابجایی است برای آلمانی Kanzler. در برش صفویان، کاتوزی را صدر می‌نامیدند. «صدر اعظم» سرموقوفه دار بود و «وزیر اعظم» سردیوان سالار. قاجاریان این واژه را همسان با وزیر اعظم و رییس الوزرا کاربردند.

چنان فرافزوده که برای خرید همه ی انبازگاه یا بنگاه Daimler Chrysler نیز خیز برداشته شده و تاکنون فروش نزدیک به بیست درصد از سهام آن به کارگزاران بازار بورس، برنامه‌ریزی شده است. دگرگونی در مالکیت های صنعتی و واگذاری آنان به بانکها و شرکت‌های کارگزاری بورس، در بیشتر نمونه ها همراه بوده است با کاهش شمار کارکنان، کم شدن دستمزد کارگران و کارمندان، و زورآوردن برای جابجایی کار از شهری به شهر دیگر. پدیده‌ی تازه در این میان، بی اعتمادی گسترده ی مردم به مدیریت یکان های اقتصادی وابسته به کانون های مالی توانمند درون و برون مرزی است. جنجال‌های برگرفته از فساد و رشوه‌خواری در کارخانه‌هایی مانند Volkswagen، Infion، Daimler Chrysler، BMW، RWE و Commers Bank رسانه‌های گروهی را پی در پی در نوردیدند. هم چنین فساد در دستگاه دولتی رو به گسترش بود و شمار سیاستمدان خریداری شده از سوی کنسرن‌ها و جنجال‌های وابسته به دست‌دست شدن پول‌های هنگفت از راه‌های "قانونی" و ناقانونی، بالامی گرفت. از سوی دیگر از توانایی دولت در نشان گذاری بر اقتصاد به ویژه در گستره‌ی مالی کاسته می شد.^{۴۲۵}

بدین گونه کشور آلمان که در اروپا با سیاست اجتماعی-اقتصادی ویژه خود، ویژگیان تا فروپاشی اردوگاه چپ‌گرایی خاوری، بر بودایی چشمگیر دولت در اقتصاد برای فراهمش بازار کار و خدمات اجتماعی پای می فشرد و به دیدگاه‌های "کینز" (با همه ی نارسایی ها و تنگناهایش) هنوز نگاه آموزنده داشت، گام به گام از این سیاست می جداییید.^{۴۲۶} در این فرایند زمام اقتصاد در بیشتر گستره‌ها، به دست کنسرن‌ها و پیش از همه به تکابنگاه ها یا انحصارهای مالی مانند بانکها و بیمه‌ها و شرکت‌های کارگزاری بورس می‌افتاد.

واکنش بنگاه های اقتصادی کوچک و میانه در زمینه ی کاهش بودایی و حضور دولت، درنگریستنی است. بر پایه ی یک نگرسنجی در آلمان درباره ی برداشتن یا کاهش کار بانکها و بنیادهای مالی دولتی، بیشتر این بنگاه ها به دنبالیدن کار دولت و بنیادهای مالی و بانکی وابسته به آن، گرایش نشان داده و بودنش را برای باززیست خود بایا دانسته اند. این در حالی است که کنسرنهای بزرگ، از آن میان Siemens، خواستار واگذاری کامل بخش مالی به بانکهای خصوصی داخلی و خارجی و کاهش بودایی دولت بودند. انگیزه ی خرسندی این تکابنگاه ها یا انحصارها را می توان در آینه ی داده های مربوط به سود هنگفت این بنگاه ها در فرایند جهانی شدن اقتصاد نولیبیرالی نگریست. برای نمونه Allianz یکی از بزرگترین کنسرنهای مالی و بیمه ی آلمان، در بازه ای دو ساله سود خود را از منفی 1.4 میلیارد یورو به مثبت 2.1 میلیارد یورو رساند، اما در همین برش از سوی نزدیک به 20 هزار نفر از کارکنان خود را بیکار کرد و از سوی دیگر درآمد مدیران خود را از 17.5 میلیون یورو به 25 میلیون یورو فرافزود.^{۴۲۷}

ناآرامی های اجتماعی، بازتاب این سیاستهای اقتصادی نادادگرانه بودند که خود را گاه در پیکر اعتصاب های بالنده ی کارگران و کارمندان و گاه در سیمای درگیری های خشونت بار و زد و خوردهای چندین روزه ی خیابانی و آتش زدن بانکها و اتومبیلها و دگره می آشکاریدند و رویدادهای دهه ی شصت و هفتاد میلادی در کشورهای سرمایه داری را در یادها بازمی زاییدند.

از کتاب های بهروز آرمان^۱

- ۱- در بستر تاریخ ایران
- ۲- داده ها و چشم اندازها
- ۳- بن بست های روبنایی در جامعه ی ایران
- ۴- جایگاه داد در فرهنگ ایرانی و جنبش های اجتماعی
- ۵- نشیب و فرازهای جامعه ی ایران در روند نوزایی
- ۶- خیزش هشتاد و هشت
- ۷- ایران در آستان پنجمین برش تاریخی
- ۸- پان اسلامیسیم، سلاطین نفت عربستان و خلفای نفت ایران
- ۹- اشرافیت روحانی در آینه ی تاریخ ایران
- ۱۰- ویژگی های زمامداری کلاسیک خاوری-ایرانی
- ۱۱- بازار و بازاریان
- ۱۲- نام ها و ننگ ها
- ۱۳- سه سده ی سرنوشت ساز
- ۱۴- کارواژه ها در زبان فارسی
- ۱۵- راز چشم ها (ادبی)
- ۱۶- سه نسل (ادبی)
- ۱۷- میان دو نُت (ادبی)
- ۱۸- از چه یا برای چه، از که یا برای که (ادبی)
- ۱۹- به یاد آر (ادبی)
- ۲۰- بهارباران (ادبی)
- ۲۱- A look at the History of Iranian Civilization and the Renovation Phases
- ۲۲- Iran: The Effects of Social and Economic Changes
- ۲۳- و بیش از صد پژوهش و ارزیابی اقتصادی-اجتماعی-تاریخی-ادبی

^۱ کتاب های انتشاریافته و آماده ی انتشار (داده های بیشتر www.b-arman.com : Internet)

سرچشمه ها

کُدگذاری های پایان کتاب از اشتباه رها نیست. نخست آنکه، سرچشمه های چند بخش کتاب در نتیجه ی «پاک شدن های» پیاپی سرچشمه ها (خرابکاری ها یا دستکاری های اینترنتی) عملاً از دست نویسندگان برون رفت. شمار این سرچشمه ها را می توانم در مرز ۱۰۰ تا ۱۵۰ گمانه زنی. کوشیده ام شماری از سرچشمه های از دست رفته را بازیابم. در این بازیابی ها امکان اشتباه هست. دوم آنکه، پس از ویرایش کامل کتاب، کامپیوتر نویسندگان برای چندمین بار دچار دشواری شد و کار چندماهه از دست رفت. ویرایش و پایانش این کتاب، برای نویسندگان به راستی کاری بود کارستان.

- ¹ پیگولوسیکا، ن. و همکاران - تاریخ ایران، برگردان ک. کشاورز، تهران 1352، صفحه 181
- ² پیگولوسیکا، ن. و همکاران - تاریخ ایران، برگردان ک. کشاورز، تهران 1352، صفحه 181
- ³ دورانت، ویل - عصر ناپلئون، تهران 1368، صفحه های گوناگون
- ⁴ طبری، احسان- جهان بینی بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران، 1368، ص 24
- ⁵ معین، محمد - فرهنگ فارسی یک جلدی، تهران 1380، ص 966
- ⁶ کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 ص 65
- ⁷ طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 ص 225
- ⁸ Coelho, Paulo - The Alchemist, Prologue, New York 1993, p xiii
- ⁹ اخوان ثالث، مهدی - آواز چگور، قصه ی شهر سنگستان، تهران 1369، ص 373
- ¹⁰ طبری، احسان - دو مقاله فلسفی، آلمان 1375 ص 14
- ¹¹ طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 ص 259 و 215
- ¹² طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 ص 219
- ¹³ طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 ص 224
- ¹⁴ طبری، احسان - جستارهایی از تاریخ، سال انتشار ناروشن، آلمان ص 87
- ¹⁵ طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 ص 217

- 16 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 ص 242
- 17 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 ص 212-213
- 18 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 ص 21
- 19 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 ص 28-27
- 20 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 ص 31-32
- 21 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 ص 31-32
- 22 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 ص 81
- 23 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 ص 265-266
- 24 اخبار روز - سه شنبه ۴ بهمن ۱۳۹۰
- 25 مومنی، باقر - از موج تا طوفان، آلمان 1998 صفحه 367
- 26 آرمان، بهروز - جایگاه داد در فرهنگ ایرانی و جنبش های اجتماعی، آلمان 2008، ص 102-101
- 27 آرمان، بهروز - جایگاه داد در فرهنگ ایرانی و جنبش های اجتماعی، آلمان 2008، ص 102-101
- 28 آرمان، بهروز - جایگاه داد در فرهنگ ایرانی و جنبش های اجتماعی، آلمان 2008، ص 102-101
- 29 باقی، عمادالدین - گفت و گو با سعید حجاریان برای تاریخ، تهران 1379، ص 39
- 30 گویا نیوز - 10 فروردین 1388
- 31 امیرکبیر، نشریه دانشجویی - بازخوانی قتل های زنجیره ای، آذر 1387
- 32 روز آنلاین، گویانیوز، اخبار روز و دیگر رسانه ها در سال هشتاد و هشت
- 33 اخبار روز، گفتمان مطالبه محور بیانیه یکم، اسفند 1387
- 34 پال ساموئلسون، مصاحبه با روزنامه تاتس آلمان، □□□□
- 35 Verband deutscher Schriftsteller, VS Germany Dez. 2009/Jan. 2010
- 36 کسروی، احمد - تاریخ مشروطه ایران، تهران 1380، ص 470
- 37 طبری، احسان - ایران در دو سده ی واپسین، تهران 1360، ص 120
- 38 کامبخش، عبدالصمد - نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران، چاپ برون مرز 1972، ص 20
- 39 آرمان، بهروز - بن بست های روبنایی در جامعه ایران، آلمان 2007، ص 13-12
- 40 کامبخش، عبدالصمد، نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران، برون مرز 1972، ص 16
- 41 احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، تهران 1380، ص 478
- 42 احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، تهران 1380، ص 479
- 43 آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، جلد یکم، تهران 1355، ص 421-
- 422 احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، تهران 1380، ص 479
- 44 کامبخش، عبدالصمد، نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران، برون مرز 1972، ص 13
- 46 سایت بی بی سی، افغانستان 1388
- 47 تابناک، 7 تیر 1388
- 48 احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، تهران 1380، ص 479

- 49 لنین، ولادیمیر ایلیچ - امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه داری، سوئد 1978، ص 25-26
- 50 گاهنامه داد، زمستان 2014
- 51 حکمت، ناظم - سایت فرهنگی هنری، هنر و ادبیات آذر 1387
- 52 رفسنجانی، هاشمی- عبور از بحران، تهران 1378، ص 202
- 53 سایت جمهوریت، 22 اردیبهشت 1388
- 54 گاهنامه داد 1388
- 55 مهربان، رسول - گوشه هایی از تاریخ معاصر ایران، تهران 1361، ص 383-384
- 56 ملکی، محمد، مصاحبه نخستین رییس دانشگاه تهران با سایت "روز"، سپتامبر 2008
- 57 سایت نهضت آزادی، گفت و گو با خبرنگار ایلنا 16.1.1388
- 58 کاظمیان، مرتضی - "انتخابات و احزاب، سایت ملی-مذهبی ها، آوریل 2009
- 59 سایت کمپین هنرمندان و نویسندگان و کنشگران حقوق بشر، دی ماه نود و سه
- 60 خبرنامه امیرکبیر، صدا و سیما را به کیهان مصور تبدیل نکنید، 29 اردیبهشت 1388
- 61 عصر ایران، برگرفته از ایران امروز، 21.04.2009
- 62 کاظمیان، مرتضی - "انتخابات و احزاب، سایت ملی-مذهبی ها، آوریل 2009
- 63 ملکی، محمد - چرا این همه دشمنی با دانشگاه ها، اخبار روز 23 تیر 1386
- 64 انقلاب اسلامی در هجرت، شماره 589، 25 اسفند و 9 فروردین
- 65 کاظمیان، مرتضی - "انتخابات و احزاب، سایت ملی-مذهبی ها، آوریل 2009
- 66 کاظمیان، مرتضی - "انتخابات و احزاب، سایت ملی-مذهبی ها، آوریل 2009
- 67 اخبار روز، انتخابات و گفتمان مطالعه محور، بیانیه یکم، 25 اسفند 1387
- 68 اخبار روز، انتخابان و گفتمان مطالعه محور، بیانیه یکم، 25 اسفند 1387
- 69 خبرنامه امیرکبیر، بیانیه دوم انتخابات و گفتمان مطالبه محور، 18 خرداد 1388
- 70 کانون نویسندگان ایران، خبرنامه اینترنتی 17 اردیبهشت 1388
- 71 خبرنامه امیرکبیر، بیانیه دوم انتخابات و گفتمان مطالبه محور، 18 خرداد 1388
- 72 جمهوریت، صدا و سیما از این به بعد بیطرفانه عمل کنند، 1 خرداد 1388
- 73 صدای مردم، الویت های برنامه ای میر حسین موسوی، 3 خرداد 1388
- 74 دویچه وله، رقابت در طرح شعار، 22.05.2009
- 75 اخبار روز، مهدی کروی منشور حقوق بشر منتشر کرد، 12 خرداد 1388
- 76 نامه مردم، 16 شهریور 1395
- 77 اخبار روز، انتخابات و گفتمان مطالعه محور، بیانیه یکم، 25 اسفند 1387
- 78 احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، تهران 1380، ص 479
- 79 کروی، مهدی- بیانیه نهم تیر 1388، خبرنامه گویا 9 تیر 1388
- 80 گاهنامه داد 2010
- 81 فردوسی، ابوالقاسم، پند و اندرز در شاهنامه، تهران 1369، ص 20-21
- 82 کروی، مهدی- بیانیه نهم تیر 1388، خبرنامه گویا 9 تیر 1388
- 83 هاشمی رفسنجانی، اکبر - نامه به آیت الله خامنه ای، گویا نیوز 19 خرداد 1388
- 84 Die Tageszeitung, Der Hai unter den Mullahs, Germany
- 24.6.2009, p. 4
- 85 خبرنامه گویا، نامه نهضت آزادی به هاشمی رفسنجانی، 6 مرداد 1388
- 86 فیگارو و فعالیت های سپاه 2008.04.28 روز آن لاین
- 87 آرمان، بهروز- جایگاه داد در فرهنگ ایرانی و جنبش های اجتماعی، آلمان 2008 ص

- 88 جمهوری، میهمانی سرمایه داران با سیاستمداران، 4 اردیبهشت 1388
- 89 جمهوری، میهمانی سرمایه داران با سیاستمداران، 4 اردیبهشت 1388
- 90 اخبار روز 21 مرداد 1396
- 91 جوانشیر، ف.م - اقتصاد سیاسی، تهران 1357 ص 232
- 92 دوران، ویل - عصر ناپلئون، تهران 1368، صفحه های گوناگون
- 93 ادوار نیوز، سخنانی عباس عبدی در دفتر سازمان دانش آموختگان، اسفند 1387
- 94 رفسنجانی، هاشمی- عبور از بحران، تهران 1378، صفحه های گوناگون
- 95 سرمایه، بنیاد مستضعفان تاجر نفت شد، 4 تیر 1387
- 96 نامه مردم، کودتاچیان سهم خود را می گیرند، جولای 2009
- 97 اخبار روز، 10/07/2014
- 98 آرمان، بهروز- میان دو نت، آلمان 2008، ص 41-42
- 99 خبرنامه گویا، نامه کربوبی به رفسنجانی، 20 خرداد 1388
- 100 نامه مردم - 9 دی 1392
- 101 انقلاب اسلامی در هجرت، شماره 589، 25 اسفند تا 9 فروردین
- 102 انقلاب اسلامی در هجرت، شماره 589، 25 اسفند تا 9 فروردین
- 103 انقلاب اسلامی در هجرت، شماره 589، 25 اسفند تا 9 فروردین
- 104 Spiegel Geschichte- 2-2010, Hunger nach Demokratie, p 128
- 105 ابرار 4 شهریور 1382
- 106 ابرار 4 شهریور 1382
- 107 ابرار 4 شهریور 1382
- 108 ابرار 4 شهریور 1382
- 109 ابرار 4 شهریور 1382
- 110 حیات نو، روزنامه ایران 17 تیر 1383
- 111 احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، تهران 1380، ص 481
- 112 سایت اتاق بازرگانی ایران، در آستانه ی انتخابات 1388
- 113 خبرنامه گویا، نامه کربوبی به رفسنجانی، 20 خرداد 1388
- 114 مهربان، رسول - گوشه هایی از تاریخ معاصر ایران، تهران 1361، ص 473
- 115 امیر، پل - خداوند الموت حسن صباح، تهران 1370، صفحه های 64 و 232
- 116 دنیای اقتصاد، اعتماد، اخبار روز و داد - مهر و آبان 1396
- 117 گزارش هیات تحقیق و تفحص مجلس از عملکرد قوه قضاییه، سایت صدای امریکا، اگوست 2008
- 118 لمتون، ا.ک.س. - مالک و زارع، برگردان م. امیری - تهران 1377، صفحه 260
- 119 فردوسی، ابوالقاسم - پند و اندرز در شاهنامه، تهران 1369، ص 24
- 120 روز آنلاین، نظامیان قدرت می گیرند، فقر و تورم بیشتر می شود، 23 خرداد 1387
- 121 روز آنلاین، نظامیان قدرت می گیرند، فقر و تورم بیشتر می شود، 23 خرداد 1387
- 122 گزارش هیات تحقیق و تفحص مجلس از عملکرد قوه قضاییه، سایت صدای امریکا، اگوست 2008
- 123 گزارش هیات تحقیق و تفحص مجلس از عملکرد قوه قضاییه، سایت صدای امریکا، اگوست 2008
- 124 گاهنامه داد و تارنمای فردا 1388
- 125 روز آن لاین، نظامیان قدرت می گیرند، فقر و تورم بیشتر می شود، 23 خرداد 1387

- 163 شاردن - سفرنامه شاردن بخش اصفهان، تهران 1362 ص 40 پا 4 و 5 ص 41 پا 1
164 جمهوری، صدا و سیما از این به بعد بیطرفانه عمل کنند، 1 خرداد 1388
165 Nobuaki, Kondo – Persian Documents, London and New
York 2003, Iwatako Akio, p. 99
166 بی بی سی، رزمایش 12 هزار نفری استان تهران، 4 اردیبهشت 1388
167 جمهوری، صدا و سیما از این به بعد بیطرفانه عمل کنند، 1 خرداد 1388
168 روز آن لاین، 21 آذر 1387
169 گاهنامه داد و رسانه های ایران
170 گاهنامه داد - برگرفته از تارنمای ایران
171 جمهوری، میهمانی سرمایه داران با سیاستمداران، 4 اردیبهشت 1388
172 سیوری، راجر - ایران عصر صفوی، تهران چاپ دوم 1366، ص 166 و 167 پا 2 -
فلسفی، نصرالله / زندگانی شاه عباس اول مجلد سوم، تهران 1339، ص 5 / شاردن - سفرنامه
شاردن بخش اصفهان، تهران 1362 ص 93 سطرهای میانی / میراحمدی، مریم - تاریخ
سیاسی و اجتماعی ایران در عصر صفوی، تهران 1371، ص 164 167
173 گزارش هیات تحقیق و تفحص مجلس از عملکرد قوه قضاییه، سایت صدای امریکا، آگوست
2008
174 دویچه وله، موسسات آلمانی تجارت خود با ایران را گسترش می دهند، 1 دسامبر 2008
175 اخبار روز - 11 تیر 1393
176 دویچه وله، مناسبات اقتصادی ایران و آلمان، 6.5.2009
177 دویچه وله، موسسات آلمانی تجارت خود با ایران را گسترش می دهند، 1 دسامبر 2008
178 Süddeutsche Zeitung, Thorsen Denker, Germany 27.04.2009
179 مهربان، رسول - گوشه هایی از تاریخ معاصر ایران، تهران 1361، ص 430-432
180 ملکی، خلیل - سرچشمه ناروشن
181 Leipzig 1972 ,Brentjes, Burchard - Bauern, Mullas, Shahinschahs
182 گویانیوز، درفش نفت بر خاوران تفت
183 آرمان، بهروز - سه نسل، آلمان 2007، ص 21
184 تارنمی ملی-مذهبی ها، 4 فروردین 1393
185 گویانیوز، 27 تیر 1393
186 گاهنامه داد
187 طبری، احسان - دو سده ی واپسین
188 گاهنامه داد - شهریور نود و پنج
189 Verband deutscher Schriftsteller, VS Germany Dez. 2009/Jan.
2010
190 ایلنا، افسوس دیر هنگام سلیمانی برای اینترنت، وبگاه تحلیلی خبری دنیای مخابرات، 18
شریور 1388
191 روز آن لاین، پس از تاسیس بانک سپاه مخابرات را خرید، یکشنبه 5 مهر 1388
192 دویچه وله 12.10.2014
193 گویانیوز 30 مهر 1394
194 ایران کونومیست، ارزیابی مجلس از معامله بزرگ، 8 مهر 1388
195 روزانلاین، ابراهیم یزدی در مصاحبه، فروردین 1388
196 ملکی، محمد - چرا این همه دشمنی با دانشگاه ها، اخبار روز 23 تیر 1386

- 197 گویا نیوز 10 فروردین 1388
- 198 تارنمای کمپین هنرمندان و نویسندگان - آبان نود و سه
- 199 نامه مردم سی مرداد 1396
- 200 نسین، عزیز - مگر تو مملکت شما خر نیس، خارج از کشور، انتشارات خاور 1366، ص 46
- 201 محمد خاتمی، اسلام، روحانیت و انقلاب اسلامی، تهران ص 170
- 202 نامه مردم 24 آذر 1393
- 203 سبحانی، عزت الله- شبکه های اجتماعی ساختارشکن نیستند، ایران امروز 8.10.2009
- 204 کاظمیان، مرتضی، تغییر ترکیب اپوزیسیون، روز آنلاین، 16 مهر 1388
- 205 محمد خاتمی، اسلام، روحانیت و انقلاب اسلامی، تهران ص 95-99
- 206 محمد خاتمی، اسلام، روحانیت و انقلاب اسلامی، تهران ص 148-154
- 207 محمد خاتمی، اسلام، روحانیت و انقلاب اسلامی، تهران ص 153
- 208 محمد خاتمی، اسلام، روحانیت و انقلاب اسلامی، تهران ص 176-177
- 209 محمد خاتمی، اسلام، روحانیت و انقلاب اسلامی، تهران ص 152-153
- 210 محمد خاتمی، اسلام، روحانیت و انقلاب اسلامی، تهران ص 154
- 211 محمد خاتمی، اسلام، روحانیت و انقلاب اسلامی، تهران ص 154
- 212 آبراهامیان - بین دو انقلاب - صفحه
- 213 رفسنجانی، هاشمی - عبور از بحران، تهران 1378، ص 316
- 214 رفسنجانی، هاشمی - عبور از بحران، تهران 1378، ص 20
- 215 رفسنجانی، هاشمی - عبور از بحران، تهران 1378، ص 152
- 216 نامه مردم 4 اسفند 1393
- 217 بنی صدر، ابوالحسن - انتخابات میان خوب و بد در استبداد فقیه، اصلاح با تعریف انقلاب، گویا نیوز 5 اردیبهشت 1388
- 218 رفسنجانی، هاشمی - عبور از بحران، تهران 1378، ص 426
- 219 ابریشمی، حمید - انتشارات شرکت علمی و فرهنگی سال 1375، ص 144-115
- 220 رفسنجانی، هاشمی - عبور از بحران، تهران 1378، ص 352
- 221 رفسنجانی، هاشمی - عبور از بحران، تهران 1378، ص 321 و 322
- 222 طبری، احسان - جستارهایی از تاریخ، آلمان ص 29-45
- 223 رفسنجانی، هاشمی - عبور از بحران، تهران 1378، ص 324
- 224 آرمان، بهروز - داده ها و چشم ندازها، آلمان 2007، ص 227
- 225 جوانشیر، ف. م - اقتصاد سیاسی، تهران 1357 ص 166-167
- 226 دانشگاه آزاد، سایت خبری 27 مهر 1387
- 227 خلخالی، صادق- خاطرات ایت الله خلخالی، تهران 1380، صفحات 68 و 145
- 228 گزارش خبرنگار مهر، سی و ششمین جلسه هیئت نمایندگان اتاق بازرگانی
- 229 خاتمی، محمد- مطمئن باشید مردم از این راه بر نمی گردند، سرمایه شماره 1137، 20
- مهر 1388
- 230 کسروی، احمد - تاریخ مشروطه ایران، تهران 1377، ص 478
- 231 کسروی، احمد - تاریخ مشروطه ایران، تهران 1377، ص 379
- 232 کسروی، احمد - تاریخ مشروطه ایران، تهران 1377، ص 379
- 233 کسروی، احمد - تاریخ مشروطه ایران، تهران 1377، ص 390
- 234 کسروی، احمد - تاریخ مشروطه ایران، تهران 1377، ص 414

- 235 کسروی، احمد - تاریخ مشروطه ایران، تهران 1377، ص 394-395
- 236 مهربان، رسول - گوشه هایی از تاریخ معاصر ایران، تهران 1361، ص 418-419
- 237 کسروی، احمد - تاریخ مشروطه ایران، تهران 1377، ص 643
- 238 Washington rührt die Kriegstrommel, kopp-verlag Germany 19.06.2014
- 239 Friedenswinter 2014-2015, Erstaunliche geostrategische Zufälle, Germay 2014-2015
- 240 Rupp, Rainer und Brentjes, Burchard und Günther, Siegwart-Horst- Vor dem dritten Golfkrieg, Berlin 2002, p. 31
- 241 TAZ, Interview mit Loay Mudhoon, Germany 20.09.2009
- 242 طبری، احسان - جستارهایی در تاریخ، آلمان ص 49-50
- 243 طبری، احسان - جستارهایی در تاریخ، آلمان ص 51
- 244 متروپولسکی، د.ک. و همکاران- زمینه تکامل اجتماعی، تهران ص 239-241
- 245 خبرگزاری فارس 10 بهمن 1394
- 246 آرمان، بهروز - بن بست های روینایی در جامعه ایران، آلمان 2007 ص 92/93
- 247 بارتولد، و. - جغرافیای تاریخی ایران، تهران چاپ دوم 1358، ص 43-44
- 248 Nittsche, Friedrich -Also sprach zarathustra, Leipzig 1996, p 2, 140
- 249 Nittsche, Friedrich -Also sprach zarathustra, Leipzig 1996, Rückseite
- 250 Nittsche, Friedrich -Also sprach zarathustra, Leipzig 1996, p 10
- 251 پورداود، ابراهیم و دوستخواه، جیل، ص 18 و 19 اوستا نامه مینوی آیین زرتشت
- 252 باقی، عمادالدین - گفت و گو با سعید حجاریان برای تاریخ، تهران 1379، ص 39
- 253 آرمان، بهروز- داده ها و چشم ندهاها، آلمان 2007، ص 97-98
- 254 آرمان، بهروز- جایگاه داد در فرهنگ ایرانی و جنبش های اجتماعی، آلمان 2008، ص 153
- 255 طبری، احسان - ایران در دو سده ی واپسین، تهران 1360، ص 136
- 256 آرمان، بهروز- داده ها و چشم ندهاها، آلمان 2007 صفحه های 403-405
- 257 نامه مردم - رفسنجانی و بازارایان - نبض بازرگانی خارجی را در دست دارند
- 258 آبراهامیان، یراوند - ایران بین دو انقلاب، تهران 1379، ص 125 و 128 و 129
- 259 اولیانفسکی، ر. - سرنوشت انقلاب ایران، 1363 ص 7
- 260 متن بازنویسی شده از نشریه ایران فردا، 31 تیرماه 1396 - برگرفته از تارنمای اندیشه نو
- 261 آرمان، بهروز- داده ها و چشم ندهاها، آلمان 2007 صفحه های 403-405
- 262 رفسنجانی، هاشمی - انقلاب و پیروزی، تهران ص 218
- 263 تارنمای دانشنامه آزاد ویکی پی دیا
- 264 رفسنجانی، هاشمی - انقلاب و پیروزی، تهران ص 248
- 265 رفیق دوست، محسن - خاطرات ص ۱۷۶ تا ۱۷۸ برگرفته از ملکی، محمد - چرا این همه دشمنی با دانشگاه ها، اخبار روز 23 تیر 1386
- 266 اخبار روز ۱۶ اوت ۲۰۰۳ - ۲۵ مرداد ۱۳۸ - غلامرضا بقایی
- 267 ملکی، محمد - چرا این همه دشمنی با دانشگاه ها، اخبار روز 23 تیر 1386

- 268 ملکی، محمد – چرا این همه دشمنی با دانشگاه ها، اخبار روز 23 تیر 1386
- 269 ملکی، محمد – چرا این همه دشمنی با دانشگاه ها، اخبار روز 23 تیر 1386
- 270 رفسنجانی، هاشمی - انقلاب و پیروزی، تهران ص 216
- 271 رفسنجانی، هاشمی- عبور از بحران، تهران 1378، ص 220
- 272 آرمان، بهروز- داده ها و چشم ندازها، آلمان 2007، ص 99-98
- 273 آرمان، بهروز- در بستر تاریخ، آلمان 2007 صفحه 278
- 274 آرمان، بهروز- در بستر تاریخ، آلمان 2007 صفحه 272
- 275 Leipzig Brentjes, Burchard - Bauern, Mullas, Shahinschahs
- 1972, p. 75
- 276 Deutsche-Iranische Handelskammer, juni 1993 Nr. 6 – P 2, P 56
- 277 ادوار نیوز، تعریف جدید اصلاح طلبی، 8 اردیبهشت 1388
- 278 آرمان، بهروز- داده ها و چشم اندازها، آلمان 2007، بانک آمار
- 279 Verband deutscher Schriftsteller, Landesbezirk Nord, VS Dez.
- 2009/Jan. 2010
- 280 Verband deutscher Schriftsteller, Landesbezirk Nord, VS Dez.
- 2009/Jan. 2010
- 281 گویانیور 10.11.2017
- 282 خاتمی، محمد - عبور از بحران، تهران ص 34
- 283 Die Zeit, So werden wir den Irren los, Germany Nr. 34 - 14.8.2003
- 284 ملکی، محمد – چرا این همه دشمنی با دانشگاه ها، اخبار روز 23 تیر 1386
- 285 آرمان، بهروز – سه نسل، آلمان 2007، ص 32
- 286 گاهنامه داد
- 287 خاتمی، محمد - عبور از بحران، تهران ص 80-79
- 288 تارنمای دانشنامه آزاد ویکی پی دیا
- 289 خاتمی، محمد - عبور از بحران، تهران ص 22
- 290 اخبار روز - ۲۶ ژانویه ۲۰۱۶
- 291 خاتمی، محمد - عبور از بحران، تهران ص 29-28
- 292 خاتمی، محمد - عبور از بحران، تهران ص 37-36
- 293 خاتمی، محمد - عبور از بحران، تهران ص 21
- 294 تارنمای دانشنامه آزاد ویکی پی دیا
- 295 خاتمی، محمد - عبور از بحران، تهران ص 41
- 296 خاتمی، محمد - عبور از بحران، تهران ص 61 و 76-75
- 297 اخبار روز ۱۶ اوت ۲۰۰۳ - ۲۵ مرداد ۱۳۸ - غلامرضا بقایی
- 298 خاتمی، محمد - عبور از بحران، تهران ص 78
- 299 خاتمی، محمد - عبور از بحران، تهران ص 172
- 300 خاتمی، محمد - عبور از بحران، تهران ص 19
- 301 خاتمی، محمد - عبور از بحران، تهران ص 34
- 302 خاتمی، محمد - عبور از بحران، تهران ص 59
- 303 خبرگزاری تسنیم 10 اسفند 1394
- 304 خاتمی، محمد - عبور از بحران، تهران ص 217
- 305 خاتمی، محمد - عبور از بحران، تهران ص 80

- 306 خاتمی، محمد - عبور از بحران، تهران ص 87
- 307 عصر ایران، به نقل از ایران امروز 21.04.2009
- 308 فردوسی، ابوالقاسم، پند و اندرز در شاهنامه، تهران 1369، ص 20
- 309 Focus, Vitali Klitschko, 2-2010 Germany, pp 112-114
- 310 دویچه وله 07.03.2016
- 311 اخبار روز 10/07/2014
- 312 خاتمی، محمد- مطمئن باشید مردم از این راه بر نمی گردند، سرمایه شماره 1137، 20 مهر 1388
- 313 خیرنامه امیر کبیر، دیدار با مراجع تقلید، جمعه 29 شهریور 1387
- 314 ایران اکونومیست، ارزیابی مجلس از معامله بزرگ، 8 مهر 1388
- 315 خیرگزاری فارس 20/03/1394
- 316 ابریشمی، حمید - انتشارات شرکت علمی و فرهنگی سال 1375، اقتصاد ایران - صفحه 114
- 317 مهربان، رسول - گوشه هایی از تاریخ معاصر ایران، تهران 1361، ص 475 و 477
- 318 اسپوتنیک فارسی، 23 ژانویه 2018
- 319 دنیای اقتصاد، سرنوشت اموال هژبر یزدانی، 26 آذر 1387
- 320 طبری، احسان - ایران در دو سده ی واپسین، تهران 1360، ص 109-110
- 321 انقطاع، ناصر - پنجاه سال، امریکا 2005، ص 54
- 322 لمتون، ا.ک.س- مالک و زارع در ایران، تهران 1377، ص 462
- 323 مکی، حسین - تاریخ بیست ساله ایران جلد چهارم، تهران 1362، صفحات 287-282
- 324 لمتون، ای - خاص گرایی بومی و مردم عامی در ایران پیشامدرن، اطلاعات سیاسی-اقتصادی شماره 191-192، ص 4-14
- 325 گویانیوز، فاطمی به روایت اسناد سیا، 17 آبان 1396
- 326 امویی، بهمن احمدی - 23 سال خاموشی در اتاق ایران، سایت امویی، 22 دسامبر 2007
- 327 ایران اکونومیست، 13 ضعف و قدرت تجارت در ایران، 14 مهر 1388
- 328 مهدیان، محسن - انحصار واردات گالا در دست چه کسانی است، شماره 1523، 28 تیر 1388
- 329 سرمایه - انحصار واردات در دست چه کسانی است، 28 تیر 1388
- 330 ایلنا، بنویسید بازار ایران بخوانید بازار شانگهای، برگرفته از ایران امروز، 30.08.2009
- امویی، بهمن احمدی - واردات چای هم سود بیشتری از تولید دارد، سایت امویی، 24 دسامبر 2007³³¹
- 332 رید، جان - ده روزی که دنیا را لرزاند، برون مرز 1354، ص 23
- 333 ادوار نیوز، تعریف جدید اصلاح طلبی، 8 اردیبهشت 1388
- 334 لمتون، ا.ک.س- مالک و زارع در ایران، تهران 1377، ص 462
- 335 نامه مردم، آموزش و پرورش زیر سیطره ارتجاع، 2010-01
- 336 لمتون، ای - خاص گرایی بومی و مردم عامی در ایران پیشامدرن، اطلاعات سیاسی-اقتصادی شماره 191-192، ص 4-14
- 337 شاملو، احمد - مجموعه آثار، تهران 1380، ص 900

- 338 براون، ادوارد - تاریخ ادبیات ایران از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر، تهران 1329،
ص 263-262
- 339 پیگولوسیکا، ن. و همکاران - تاریخ ایران، برگردان ک. کشاورز، تهران 1352، صفحه
181
- 340 دوران، ویل - عصر ناپلئون، تهران 1368، صفحه های گوناگون
- 341 طبری، احسان- جهان بینی بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران، 1368، ص 24
- 342 نیک آیین، امیر - واژه نامه سیاسی و اجتماعی، 1365 ص 180
- 343 نیک آیین، امیر - واژه نامه سیاسی و اجتماعی، 1365 ص 157
- 344 رفسنجانی، هاشمی- عبور از بحران، تهران 1378، ص 129-126
- 345 III, Der Aufbau des Grimal, Pierre - Die Mittelmeerwelt im Altertum
Römischen Reiches, Frankfurt 1982, p. □ □
- 346 خیرگزاری فارس 29.08.1394
- 347 رفسنجانی، هاشمی- عبور از بحران، تهران 1378، ص 147-140
- 348 نامه مردم 19 مرداد 1395
- 349 آرمان، بهروز - در بستر تاریخ ایران، آلمان 2007، ص 267-266
- 350 سایکس، پرس - تاریخ ایران، تهران 1379، صفحه 500
- 351 پیگولوسیکا، ن. و همکاران - تاریخ ایران، برگردان ک. کشاورز، تهران 1352، صفحه
58
- 352 تفضلی، احمد - تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، تهران صفحه 75
- 353 اقتصاد ایران 6 تابلو - صفحه 47-41، پیام امروز، نشریه 1379
- 354 آرمان، بهروز- داده ها و چشم اندازها، آلمان 2007، ص 409-408
- 355 اقتصاد ایران 6 تابلو - صفحه 47-41، پیام امروز، نشریه 1379
- 356 اخبار روز ۲۳ ژانویه ۲۰۱۸
- 357 تارنمای جبهه ملی ایران اروپا 28/7/1388
- 358 امیر احمدی، هوشنگ - انتشارات دانشگاه نیویورک، انقلاب و گذار اقتصادی، تجربه ایران
- صفحه 201
- 359 گاهنامه داد - آلمان 1394
- 360 دنیای اقتصاد، روزنامه ایران 24.10.2003
- 361 انتخاب 22 مهر 1396
- 362 آرمان، بهمن - گاهنامه داد 1994
- 363 خلخالی، صادق - خاطرات آیت الله خلخالی، تهران 1380، صفحات 68 و 145
- 364 در کارخانه ی کیمبرلی-کلارک ونزوئلا، گاهنامه داد 1394
- 365 لنین، ولادیمیر ایلیچ - امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه داری، 1357 ص 26
- 366 خیرگزاری پارس 15.10.1394
- 367 قاسملو - کردستان و کرد، ۱۹۹۹، صفحه های ۲۹۱ و ۳۲۵ و ۳۲۹
- 368 اخوان ثالث، مهدی - سر کوه بلند، تهران 1382 ص 41
- 370 شماره ۳۹۳۵ - ۱۳۹۶ یکشنبه ۳۰ مهر- اعتماد³⁶⁹
- 370 پیام امروز- شش تابلو، تهران 1379، صفحه های 47-41
- 371 گویانیوز - بنیاد کرامت رضوی، حلقه وصل ابراهیم رئیسی و سپاه، بهار نود و پنج
- 372 □ □ □ هشتم فوریه 2003
- 373 پیام امروز- شش تابلو، تهران 1379، صفحه های 47-41

- 374 □□□ 24 ژوئن 2008
- 375 آرمان، بهروز- در بستر تاریخ، آلمان 2007 صفحه 272
- 376 سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور- مرکز آمار ایران سالنامه های گوناگون، تهران
- 1370 صفحه 73 و 1380 صفحه 96
- 377 آرمان، بهروز- داده ها و چشم اندازها، آلمان 2007 بخش اشتغال
- 378 □□□□□□□□
- 379 آرمان، بهروز- در بستر تاریخ، آلمان 2007 صفحه های 271 و 272
- 380 مناقصه ی سودآور مربوط به ساخت خط لوله ی ایران-پاکستان-هندوستان
- 381 deutsche welle 13.6.208
- 382 روز آنلاین، ششم تیر 1387
- 383 اقتصاد آنلاین - 22 مهر 1396
- 384 خبرگزاری پارس، ششم تیر 1387
- 385 انجمن دفاع از آزادی مطبوعات، 5 تیرماه 1387
- 386 کانون نویسندگان ایران، چهارم تیرماه 1387
- 387 تارنمای کلمه ۱۷ دی، ۱۳۹۵
- 388 روز آن لاین، مصاحبه با ابراهیم یزدی 1387
- 389 خبرگزاری ایسنا، 19 یونی 2008
- 390 روزنامه شرق - ۱۳۹۶ سه شنبه ۳۰ آبان
- 391 متروپولسکی، د.ک. و همکاران- زمینه تکامل اجتماعی، صفحه های 235 تا 240
- 392 آرمان، بهروز - اشرافیت روحانی در تاریخ ایران - بخش چهاردهم
- 393 لاکهارت، لارنس- انقراض سلسله صفوی و ایام استیلای افغانه در ایران، تهران 1364، ص 174-175
- 394 آرونوا و اشرفیان- دولت نادرشاه افشار، تهران صفحه های 132 و 133
- 395 نامه مردم 12 خرداد 1393
- 396 خبرگزاری فارس 29.08.1394
- 397 نامه مردم 19 مرداد 1395
- 398 پتراس، جیمز - شش افسانه در باره مزایای سرمایه گذاری خارجی- ادعای نئولیبرالیسم
- 399 اخبار روز ۶ فروردین ۱۳۹۵
- روزنامه دنیای اقتصاد ۱۳۹۳/۰۳/۰۵
- 400 Fondsprofessionell, Jan. 2018, Germany, p 16
- 401 Jungewelt, Germany 2011/03-29
- 402 جوانشیر، ف. م - اقتصاد سیاسی، تهران 1357 ص 232
- 403 تارنمای کمپین هنرمندان و نویسندگان و کنشگران حقوق بشر، اردیبهشت ماه 1396
- 404 آرمان، بهروز - سه سده ی سرنوشت ساز، برگ های گوناگون و منابع مختلف، چون دولت نادرشاه افشار
- 405 آرمان، بهروز- در بستر تاریخ، آلمان 2007 صفحه های گوناگون
- 406 آرمان، بهروز- داده ها و چشم ندازها، آلمان 2007، ص 423-425
- 407 روز آن لاین، مصاحبه با ابراهیم یزدی 1387
- 408 ایوانف -انقلاب مشروطیت ایران، 1357 ص 21
- 409 تارنمای کمپین هنرمندان و نویسندگان و کنشگران حقوق بشر، مرداد ماه نود و پنج
- 410 طبری، احسان- جهان بینی بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران، 1368 صفحه 30

- 411 اخبار روز، انتخابات و گفت‌وگوهای مطالعه محور، بیانیه یکم، 25 اسفند 1387
- 412 اخبار روز، گفت‌وگوهای مطالبه محور بیانیه دوم، خرداد 1388
- 413 تارنمای همبستگی article754
- 414 بیانیه ی جبهه ملی در ایران، تهران – تارنمای جبهه ملی ایران، 28/7/1388
- 415 ملکی، محمد – چرا این همه دشمنی با دانشگاه ها، اخبار روز 23 تیر 1386
- 416 اخبار روز - ۱۰ بهمن ۱۳۹۶ - ۳۰ ژانویه ۲۰۱۸
- 417 Das Herz schlägt links, p. 287 Lafontaine, Oskar, München 1999
- 418 آرمان، بهروز، بانک آماری گرد آوری شده از سوی نگارنده
- 419 متروپولسکی، د.ک. و همکاران- زمینه تکامل اجتماعی، صفحه 267
- 420 بهکیش، محمد مهدی – تهران 1380 اقتصاد ایران در بستر جهانی شدن، صفحه های 84-74
- 421 همان جا صفحه 117
- 422 ISW-Report Nr. 97, 07-2014, Germany p. 22-23
- 423 Krise des Globalen Kapitalismus, ISW Report, Gemany 109, 201, p. 23-24
- 424 Fondsprofessionell, Jan. 2018, Germany, p 16
- 425 Wem gehört die Republik, pp- Liedtke, Rüdiger - Frankfurt 2005
- 426 5-7 Tübingen 1977. .Gahlen, Bernhardt usw
- 427 Volkswirtschaftslehre, Germany p122
- 427 Wem gehört die Republik, 26-25 Liedtke, Rüdiger - Frankfurt 2005
- pp 120